

150/13

کتابخانه
دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی
کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

C7 .M9941j .2
INSTITUTE
OF
ISLAMIC
STUDIES
63343 ★ v.3
McGILL
UNIVERSITY

C7
.M9941j
.2
.v.3

جواهر غیبی جلد (۳)

گزینہ پنجم و ششم مع خاتمہ کتاب

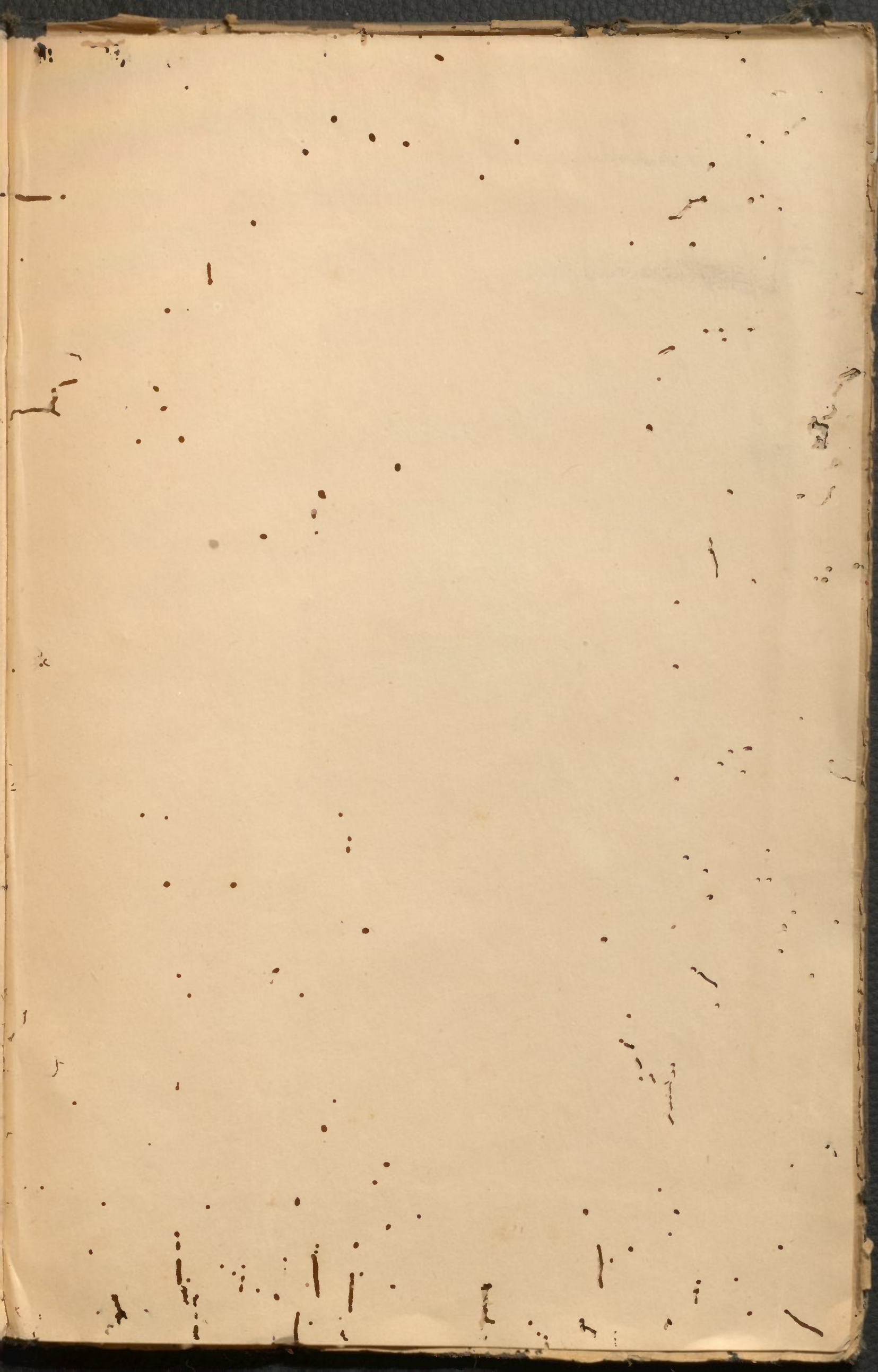
(صفحہ ۵۵۵ تا صفحہ ۹۰۲)

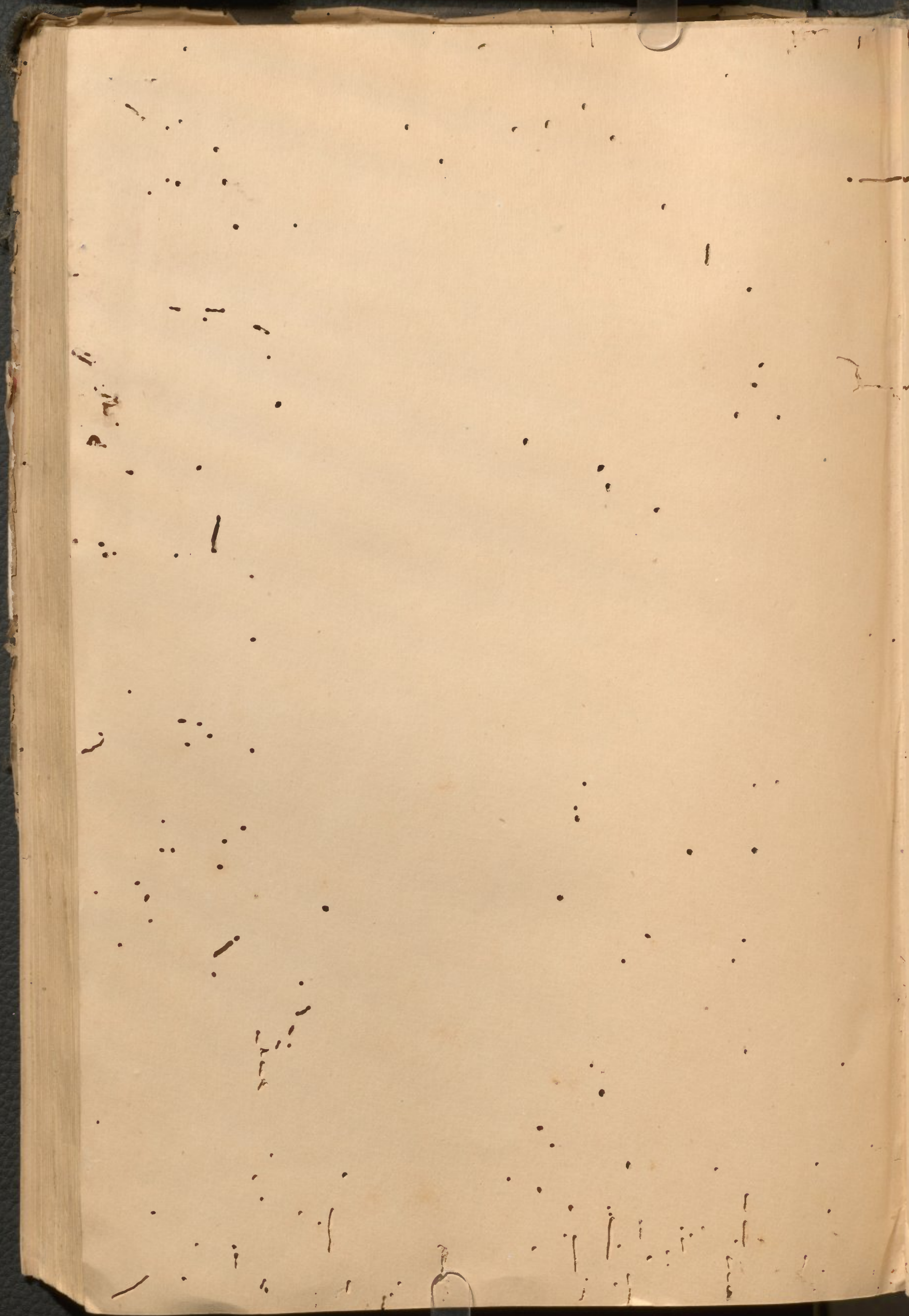
بناح ۲۰ مارچ ۱۹۶۷ء در شہر لکھنؤ

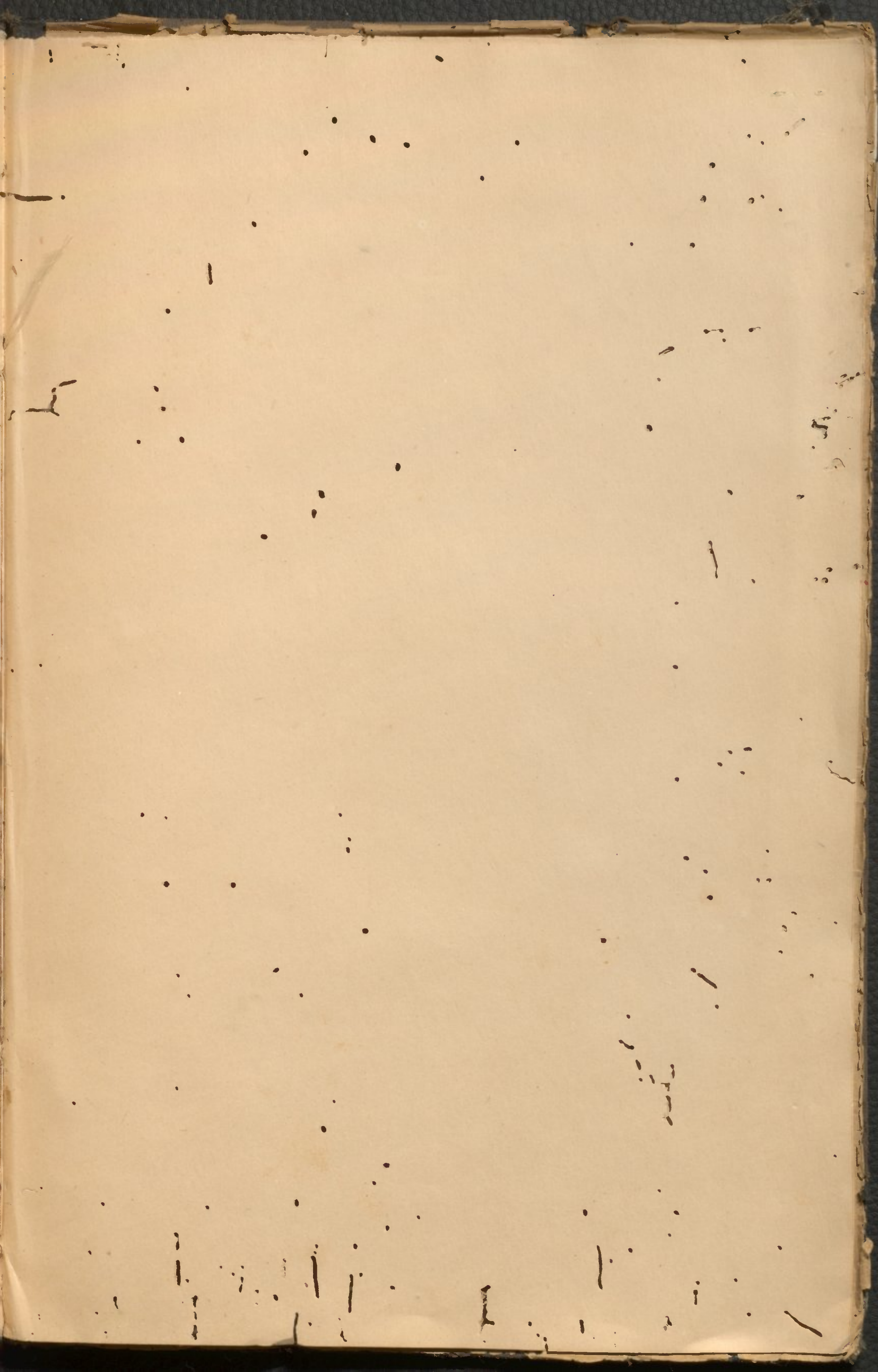
یادداشت - این کتاب جو اہر غیبی یک جلد است لغرض سہولت
جلد بندی بہ ۳ حصہ تقسیم کردہ ۳ جلد مرتب ساختم

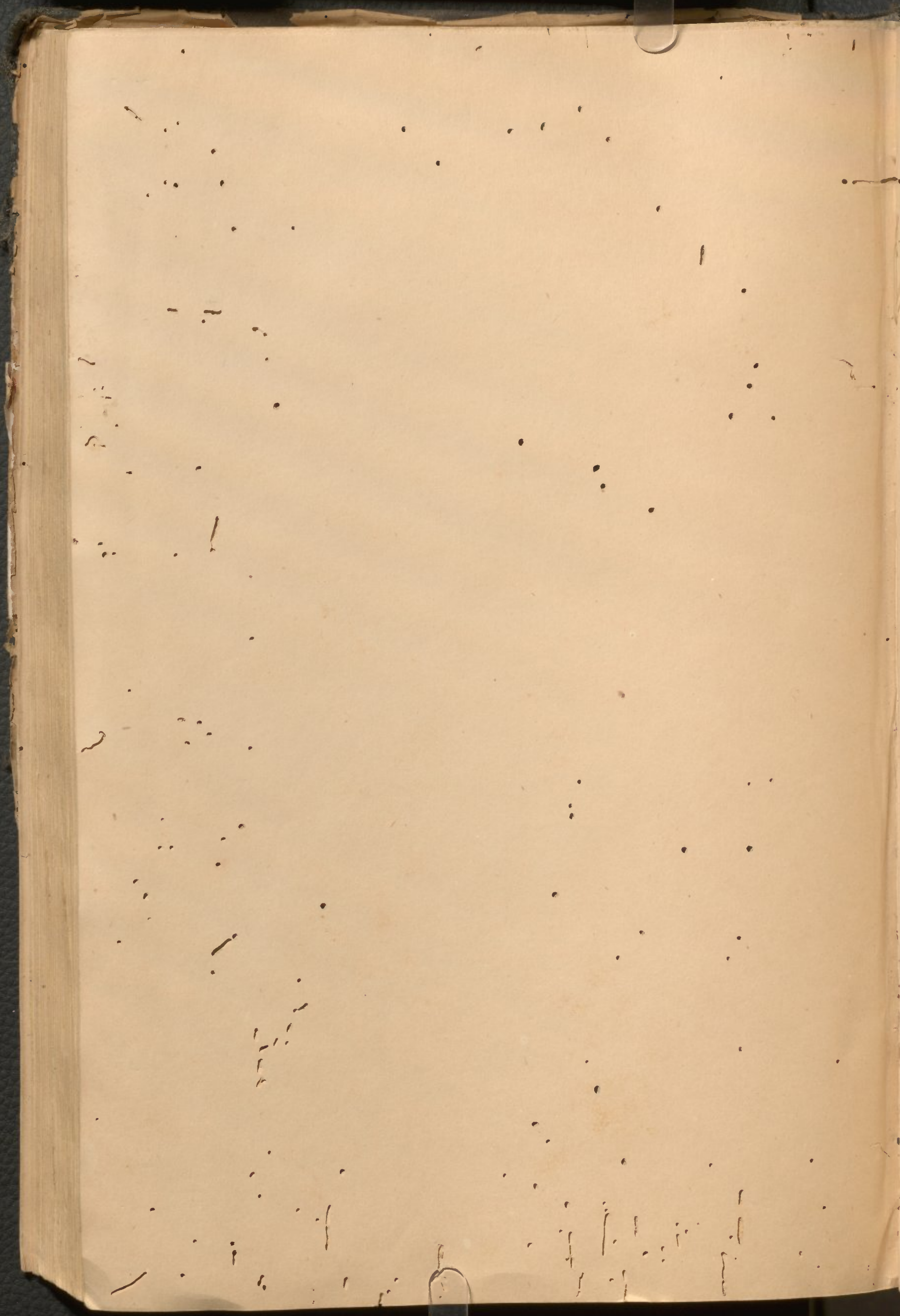
Muzaffar Ali Shah

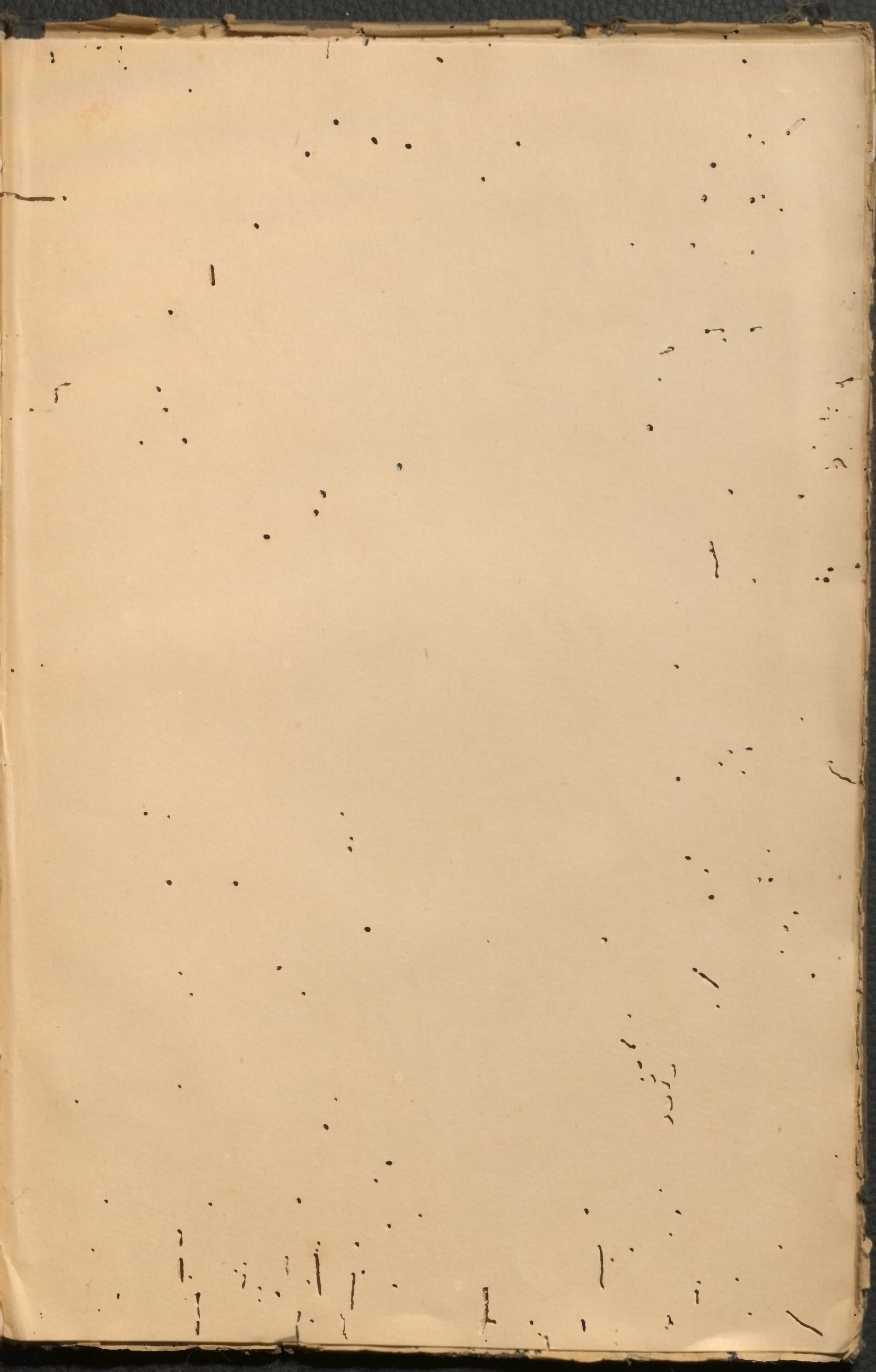
Javahir-i Ghaibi

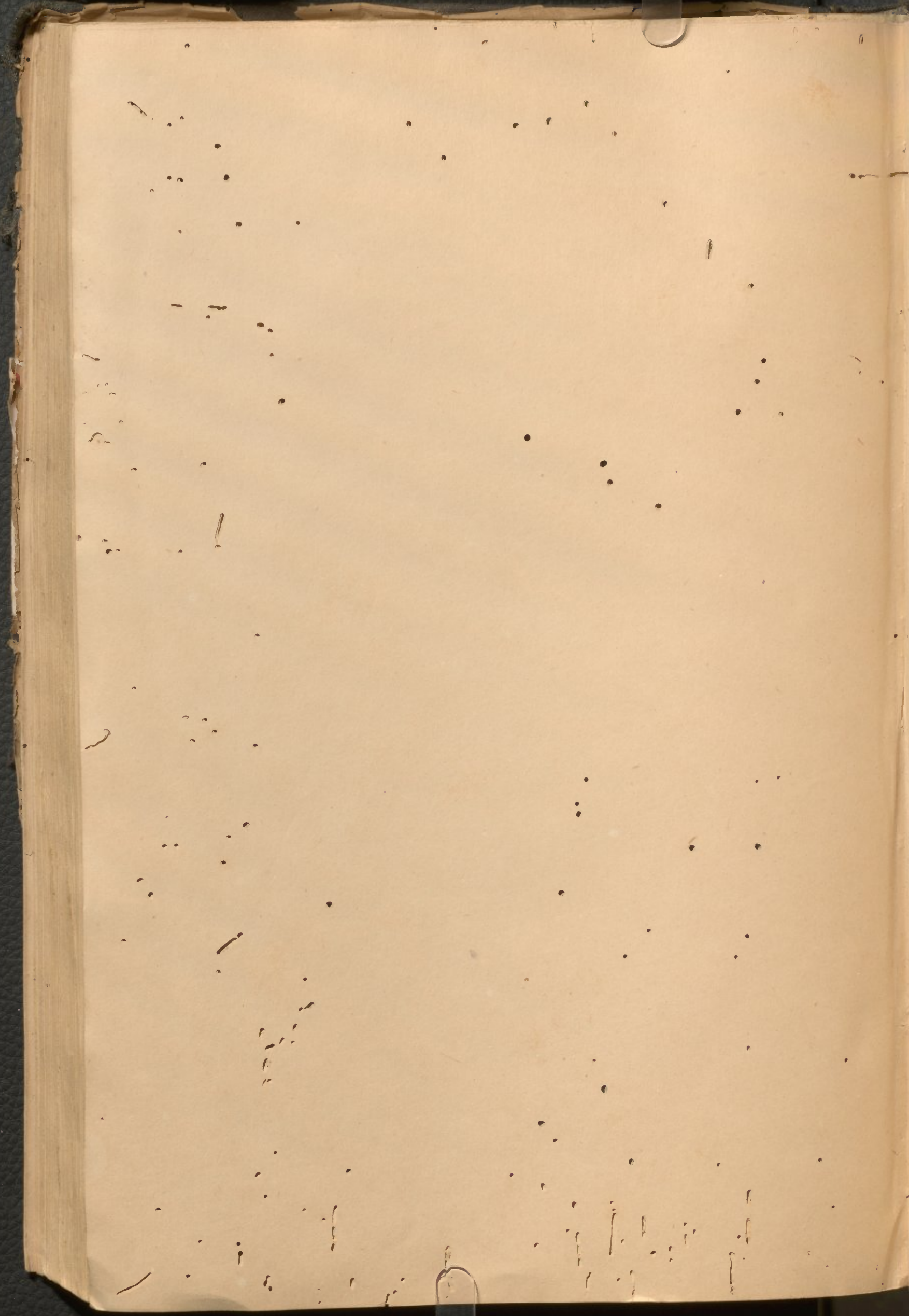


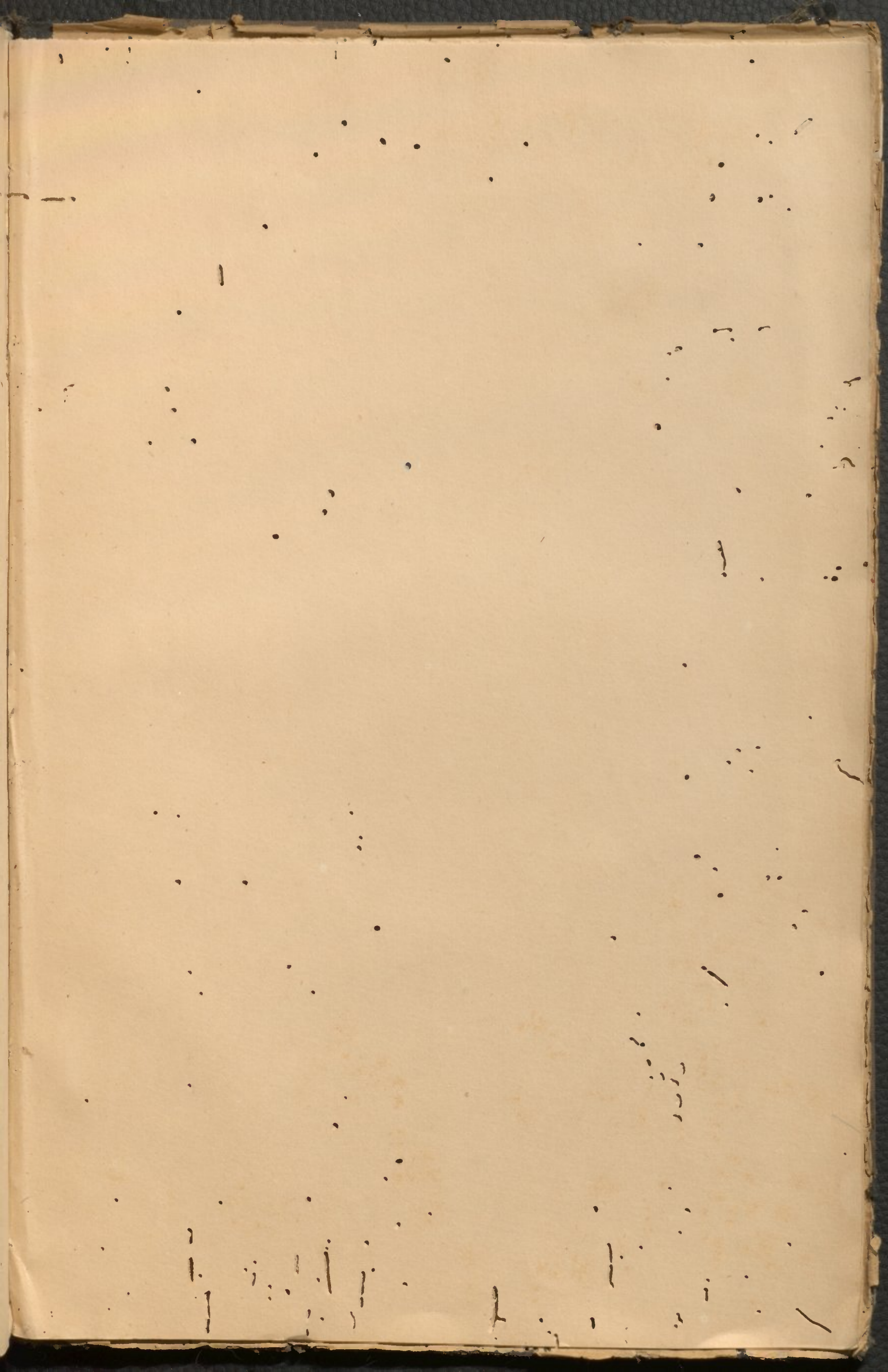


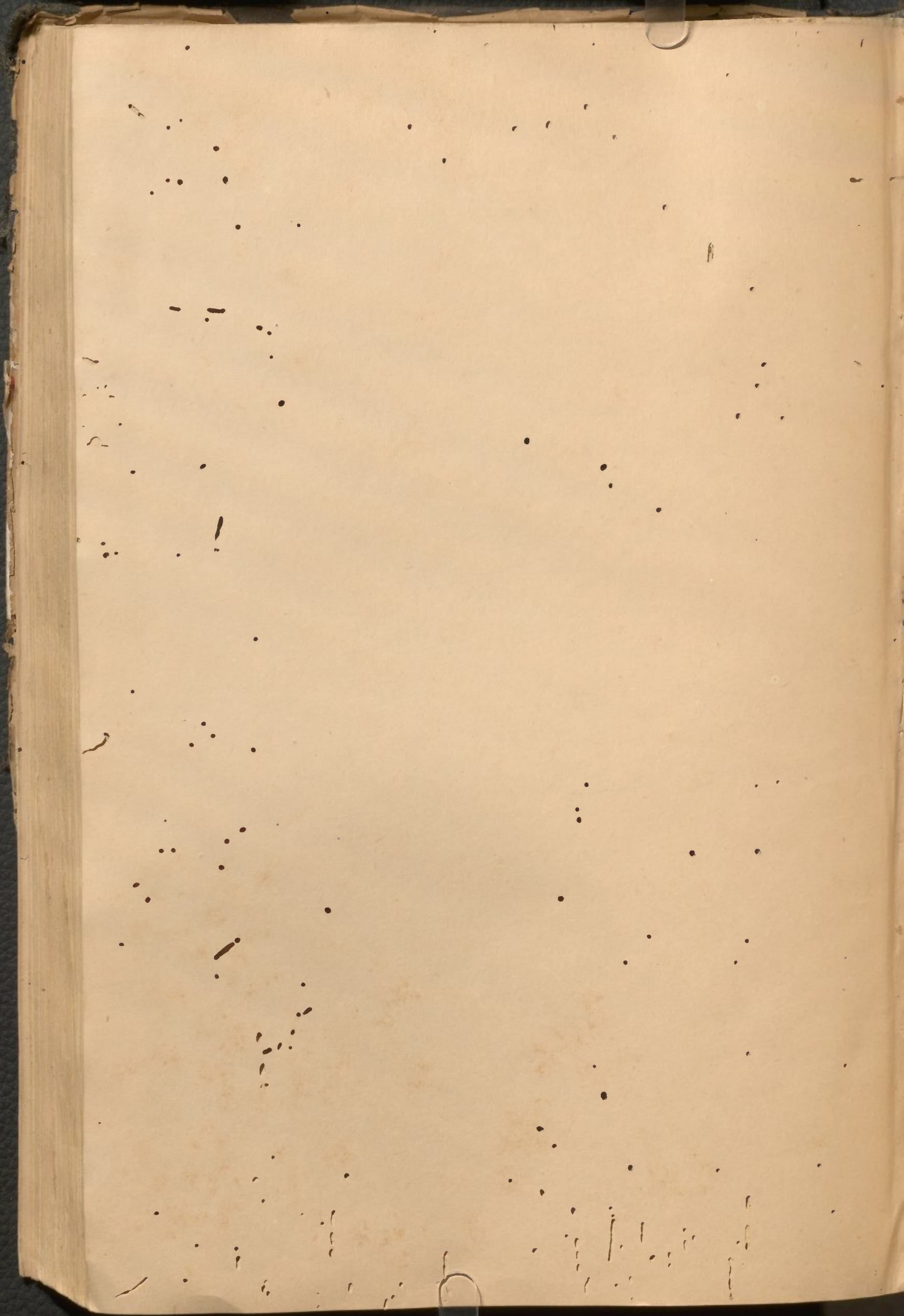












Handwritten text in Arabic script, likely bleed-through from the reverse side of the page. The text is arranged in vertical columns along the left edge of the page.

سعدی

بیان آمد این نثر حکایت همچنان باقی
بصد دفتر نشاید گفت حساب حال مشتاق

کتر پنجم

جوهر یا اللہ هر که سوز بخواند و روزه دارد و گرسنه ماند او را کرامت اولیا دست دهد
 و اگر در ظرف سفالین مکر بنویسد چند آنکه تواند و باب بشوید و بر روی مصروع زند صرع زائل گردد
 و هر که در شبان روزی هزار بار بگوید و مداومت نماید از اهل تحقیق گردد و آنچه خواهد بود کشف گردد
 جوهر نود و نه نام آنی مشهور با ستمای حسنی در حدیث است که من احصها دخل الجنة
 هو اللہ الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام المؤمن المہتمن
 العزیز الجبار المتکبر الخالق الباری المصور الفکار الفقار الوهاب الرزاق
 الفتح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصیر
 الحکم العدل اللطیف الخبیر الحليم العظیم العفور الشکور العلی الکبیر الحفیظ
 الملقیت الحسب الجلیل الکریم الرقب المجیب الواسع الحکیم الودود
 المحبب الباعث الشہید المحی الوکیل القوی المتین الولی الحمید المحض
 المبدی المعبد المحی الحمیت المحی القیوم الواحد الماحد الواحد
 الاحد الصمد القادر المقدر المقدم المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن
 الاول المتعالی الثبر الثواب المنتقم العفو الرؤوف مالک الملک
 ذوالجلال والاکرام المقسط الحاجج الکافی المعنی المعطى المانع الضار
 النافع النور المادی البدیع الباقى الوارث الرشید الصبور شیخ حضرت جی
 جوهر نود و نه نام آنی غیر آن نود و نه نام که در حدیث نبوی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ
 وسلم وارد شده و در قرآن مجید آمده اگر کسی بآن دعا کند البته اجابت شود روز خیس روزه
 دارد و در شب آدینه قریب سحر دعا کند یا اللہ یارب یار رحمن یار رحیم یا ملک رسوہ فاتح
 یا محیط یا قدیر یا علیم یا حکیم یا توأب یا بصیر یا واسع یا سمیع یا بدیع
 یا کافی یا رؤف یا شکور یا واحد یا عفور یا حلیم یا قابض یا باسط یا حی
 یا قیوم یا علی یا عظیم یا ولی یا غنی در سورہ بقره یا قائم یا و هاب یا سميع

کتر پنجم
 نفاية صفحه ۷۰۶
 شماره ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳

هو اللہ الذی لا اله الا هو عالم الغیب الشہادۃ هو الرحمن الرحیم هو اللہ الذی لا اله الا هو الملک القدوس الخ

در بیان احکام تحقیقات خلیفہ مورث

اللَّهُ إِلَهِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَاللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

محمد صلی الله علیه وسلم

یا خیر - در سوره آل عمران یا قریب - یا حبیب - یا شہید - یا غفور - یا مقیت - یا کویل - در سوره نسا
یا فاطم - یا قاهر - یا قاور - یا لطیف - سوره انفام - یا محیی - یا ممیت - سوره اعراف - یا نعم المولی
یا نعم المنصرم - سوره انفال - یا حقیظ یا قریب - یا محیب - یا حمید - یا مجید - یا ذا العرش -
یا فعال لما یرید - یا ذورود - سوره ہود - یا کبیر - یا منتقل - سوره رعد - یا منان - سوره ابراہیم
یا خلاق - سوره حجرات - یا صادق - یا وارث - سوره مریم - یا باعثت سورہ حج - یا کبیر سورہ مومنون
یا حنی - یا متین - یا نور - سوره نور - یا بادی - سوره دخان - یا منتقل - سوره سبا - یا غفار -
یا قابل التوب - یا شدید العقاب - یا ذا الطول - سوره مومن - یا رزاق - یا ذا الفوة -
یا متین - سوره ذاریات - یا بڑ - سوره طور - یا ملک - یا مقتدر - سوره قمر - یا رب العرشین
یا رب المنعین - یا ذا الجلال والاكرام - سوره رحمن - یا اول - یا اخر - یا ظہیر - یا یاطن -
سوره حدید - یا ملک - یا قدوس - یا سلام - یا مومن - یا مبین - یا عزیز - یا جبار - یا متکبر -
یا خالق یا باری - یا منصور - سوره حشر - یا متدی - یا معید - سوره بروج - یا احد -


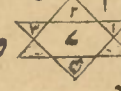
یا احمد - سوره اخلاص

جوہر ہذا نہ نزدیک ارباب تحقیق اسم مبارک اللہ اسم اعظم است زیرا کہ اسم ذات است
باشبار جمیع اسماء صفات و دیگر اسماء صفات اند و مجموع اسماء صفات در تحت اسم مبارک اللہ
مندرج است چہ ہر اسمی از اسماء عبارت از ذات سبحی است باعتبار صفتی کا علیم باعتبار علم و
قدیر باعتبار قدرت و علی ہذا القیاس بخلاف اسم مبارک اللہ کہ ذات سبحی است باعتبار جمیع
صفات و این اسم جامع است در جمیع اسماء متضادہ و غیر متضادہ و این اسم کل است و باقی اسماء
اجزاد او و جمیع اسماء اسمی بوی مضاف است و وی هیچ اسمی مضاف نیست و عظیم اسماء و اذکار است
مثلاً میگویند عزیز اسمی است از اسماء اللہ تعالیٰ و منی گویند اللہ اسمی است از اسماء عزیز اگر کا فر گوید -
لا الہ الا ہوا ایمان از وی صحیح نبود زیرا کہ ہو برای اشارت نیت پس شاید کہ باین کلمہ اشارت
بہ معبود خود میکند و جملہ صفات ہمین حکم دارد اما چون لا الہ الا اللہ گوید حکم باسلام وی گفت مشتق
نیست اگرچہ بعضی مشتق گویند کہ لفظ مبارک اللہ در اصل الا الہ بود حرکت ہمزہ کہ ما بین ہر دو لام
واقع است نقل کردہ بما قبل دادند و ہمزہ را برای تخفیف حذف کردند الا الہ شد بعدہ لام اول را
ساکن کردہ در دوم ادغام کردند اللہ ثانی و این اسم مبارک را خاصیتی است کہ در جمیع اسم نیست
و در ضمن باین اسم شریف سرسبت کہ اعظم ہمہ اسماء نامتضاہہ است سالک از موبطت مداومت مشغولی

این اسم اعظم عارف بحقائق اشیا کما بهی متخلق باخلاق جناب آبی می شود واحکام و آثار حضرت خداوندی
 بویا میگردد و مرده را زنده کند و زنده را مرده و بدرجه میرساند که فوق آن متصور نیست مشاهده نماید چیزی
 که هیچ گوش نشنیده و هیچ دیده ندیده و بردل هیچ بشر نظیر نکرده و ارواح اولیا و ملائکه و صور جمیل
 ظاهر شوند و عجاب عالم مثال در بیداری بین حضرت قدوه اولیا شیخ جیند بغدادی همه شب لشغل
 اللہ اللہ مشغول می بود آخر باین مرتبه رسیدند که خود میفرمایند که سی سال است که خداستغالی بزبان
 جنید با جنبه سخن میگوید و جنید در میان نه و تعلق را خبر نه باید که اسم مبارک اللہ با طهارت موزه و سکون با
 بعد و مجمل در نفس نه بار بدل گوید یا چهل بار یا دو صد بار یا زیاده از آن از سر حضور و آگاه هی
 و شب کمتر خواب کند الا جن غلبه و شب و روز از تکرار این اسم مبارک باز نماند خصوصاً آخر شب
 تا طلوع آفتاب پس برین پنج آثار و خواص کلی مرتب شود و مداومت این اسم مبارک بوجی کند که در
 هیچ نفس از وی ذاهل و غافل نباشد

جو هر بداند که در تفسیر اسم اعظم حضرت حق سبحانه و تعالی اختلاف است نزد بعضی اسم اعظم
 معین نیست برهمی که معرفت حضرت خداوند تعالی حاصل شود اسم اعظم است و نزد بعضی اسم اعظم
 به نسبت هر فردی از افراد انسانی اسمی است که در حضرت الوهیت مرتبه و واسطه استفاضه است
 و روح اولیاد از القطار روح از بدن و نزد بعضی معین است هر که حضرت خداوند تعالی خواهد تعلیم فرماید
 و نزد بعضی حضرت جبرئیل علی نبینا و آله و علیه السلام برای حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی
 علیه و آله و اصحابه و سلم آورده اند در ورق بهشت پچمین و مسرازشک از فرمان نماده بران
 ورق نوشته اللهم انی استسک باسماک لکنون الطاهر المظهر القدوس احمی القیوم
 الرحمن الرحیم ذی الجلال و الاکرام و نزد بعضی اسم اعظم الرحمن است و نزد بعضی السریح و نزد
 بعضی الظاهر و نزد بعضی الفقار و نزد بعضی القریب و نزد بعضی القیوم و نزد بعضی الوهاب
 و نزد بعضی اللهم و نزد بعضی رب و نزد بعضی خیر الوارثین و نزد بعضی سمیع الدعاء و نزد بعضی
 احمی القیوم و نزد بعضی و آیه سلام قولاً من رب رحیم است و آن رب رحیم است و نزد بعضی اللہ تعالی و نزد بعضی
 لا اله الا هو و نزد بعضی حبیبنا اللہ و نعم الوکیل و نزد بعضی لا اله الا انت سبحانک انی کنت
 من الظالمین و نزد بعضی ذوالجلال و الاکرام و نزد بعضی ارحم الراحمین و نزد بعضی اسم اعظم
 در حروف مقطعه قرآنی که در او اهل سور واقع شده است و آن حروف اینست ألم الم المص
 الم

لا اسم اعظم

جمسوق حم حم حم ق ن و منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب اکرم اللہ
 تعالی وجه امری عظیم روی نمودی در دعوات حروف فرمودی یا کمیص یا حمسوق و نزد بعضی
 اسم اعظم در ضمن اشکال سبعة است و آن اینست  ا ا ا م ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا
 و حضرت مقدسه امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالی وجهه در خواص اشکال سبعة
 یا زده بیت نظم فرموده اند و آن ابیات تماما در شمس المعارف مسطور است پس شکل اول
 در مثلث مساوی الاضلاع است در هم آمیخته و شکل دوم سه الف است مدی بر آن کشیده
 و شکل سوم میم است چشم پوشیده و ابتر یعنی دنباله ندارد و شکل چهارم دو الف است که سه جا آنرا
 بهم پیوند کرده به الف و آن زردبان است سبب ترقی بکلیه مطالب و شکل پنجم چهار الف است مثل
 انگشتان و شکل ششم هاست که هر دو چشم وی شکافته بودند پوشیده و شکل هفتم و اوست
 که دنباله وی باز گردیده و بر سر او در گشته و حضرت مقدسه امام بهام محمد جعفر الصادق رضی اللہ
 تعالی عنه از حضرت مقدسه امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالی وجهه نقل کرده اند که آنحضرت
 صلی اللہ تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم فرموده اند هر که این اشکال سبعة را در سفر بخورد و بر با خود دارد
 و در میان اتمع و رخوت نند از غرق و حرق و سرق امین و سالم ماند و حضرت امام بهام علیه السلام
 بعضی ارقام هندی در مثلثات و در وسط این خاتم که شکل اول است زیاده کرده اند و آنرا در حصول
 تیجه و ظهور اثر اتم و اکمل دانسته و صورتش اینست  و حضرت ذوالنون مصری قدس سره
 فرمودند که این اشکال سبعة متضمن اسم اعظم است و بجا نیت سر مع الاجابت چون ویرا در دعا
 شفیع سازند و بعضی از اکابر این اشکال سبعة را امتحان کرده میفرمایند که در هیچ کشتی نباشد
 الا آنکه سلامت بکنار آید و در هیچ خانه نباشد الا آنکه از سوختن و زردان خانگی امین بود سوم آنکه
 در میان هیچ متاعی از تجارت نباشد الا آنکه از سوختن و آفات سفر و تصرف قطاع الطریق
 سلامت ماند .

و حضرت ذوالنون مصری قدس سره فرمودند که این اشکال سبعة متضمن اسم اعظم است و بجا نیت سر مع الاجابت چون ویرا در دعا شفیع سازند و بعضی از اکابر این اشکال سبعة را امتحان کرده میفرمایند که در هیچ کشتی نباشد الا آنکه سلامت بکنار آید و در هیچ خانه نباشد الا آنکه از سوختن و زردان خانگی امین بود سوم آنکه در میان هیچ متاعی از تجارت نباشد الا آنکه از سوختن و آفات سفر و تصرف قطاع الطریق سلامت ماند .

جوهر بود بعضی از اهل تحقیق بر آنند که اسم اعظم اللہ تعالی اسم بیست و چهارم است پس اگر خواهد که بقوت
 باطن در اشیا تاثیر کند بر این اسم مداومت بروی کند که در هیچ نفس از وی ذایل و غافل نباشد
 تا وقتیکه باطن وی از انوار هویت ذاتیه مطلقه روشن گردد و چون این اثر شود و این صفت را سخ
 گردد و بقوت آن در همه اشیا تصرف عظیم تواند نمود و در ضمن این اسم سه نسبت که اعظم همه اسرار غامضه است
 جوهر الرحمن یعنی ذاتی گویند بحجت آنکه اطلاق این اسم مبارک بر غیر حق سبحانه و تعالی
 بسیار ^{بسیار} _{بسیار}

بسیار

اجازت قتل ادعوا للذوات و ادعوا للرحمن ایامند عوفا فلا یسماؤ الحسنی یعنی بر آنند که صفاتی است
 این صفت اشتقاق دارد و بعضی ساکت اند و گفته اند که خاص اللفظ و عام المعنی است یعنی او خداوند
 رحمت که رقت قلب است و اینجامراد غایت او که مهربانی است و قیل بخشاینده و قیل ظهور دهنده حقایق
 و ماہیات علمیه را در وجود خارجی - اگر بعد از نماز صبح بخواند صد بار غفلت و فراموشی از دل وی
 برود هر که بعد از هر نماز الرحمن گوید غفلت و فراموشی سختی دل برود هر که بعد از هر نماز دوست و
 نود و هشت بار بخواند جمله مردمان او برادوست دارند و از اهل تحقیق گردود هر که نون الرحمن در نوشتن

بسم الله الرحمن الرحیم و جای دیگر دهد روزی او فراخ گردد -
 جوهر اسم الرحمن که بخشنده و بخشاینده است برای اهل محنت و بلا نزد اسم منتقم که داد
 دهند و انصاف ستاننده است هیچ شفاعت نفرماید الا بعد از آنکه شفاعت کنندگان از
 سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه اجمعین و دیگر انبیا و اولیا و مومنان شفاعت
 کنند و اسم الرحمن جامع دیگر اسماست و بعد از اسم مبارک الله هیچ اسم دیگر بر وی مقدم نیست
 در روز قیامت اسم منتقم خواهد که در مرتبه خود را ظاهر کند و در روزگار هر گناہگار بر آورد
 اسم الرحمن نزد وی شفاعت کند که گناہگاران را بمن بخشش -

جوهر الرحیم شبتی است و معنی او خداوند رحمت که رقت قلب است و اینجامراد غایت او
 که مهربانی است و قیل بخشاینده مومنان نه کافران را و قیل رحمت کننده ببقا و وجود جمیع اشیا و قیل
 رحمت کننده بر هر دو طایفه مستشهاد بآیه کریمه فمن تعجب من فانه منی و من عصانی فانک
 غفور رحیم میکنند و قیل رحیم مقتضی شهود است چنانکه از اقتضای رحمن وجود است چه از فیض
 رحمانی موجودات و حقایق ظهور یابند از رحمت رحیمی لاهل شهود وجود مطلق را در موجودات متدبیه
 مشاهده کنند و از روی مجاز بر مهربان اطلاق می توان کرد خاصه بر پیغمبر با علیه الصلوٰة والسلام
 لقد جاءکم رسول من انفسکم تا رحیم اگر بعد نماز صبح صد بار بخواند جمله خلق بر او مشفق و مهربان
 گردند و دشمنان بر او مهربان گردند و او بر خلق و هر که هر روز بعد از هر دو مکتوبه یا بسوطه
 بخواند قوسے تر -

جوهر رحمن و رحیم هر دو صفات حضرت خداوند تعالی از مشتق از رحمت و رحمت در لغت
 رقت قلب باشند و آن از صفات حضرت خداوند تعالی بود لهذا رحمت در صفت حضرت
 خداوند تعالی معنی اراده فیض و اراده انعام پیدا کند و نیز بعضی رحیم مراد رحمت است

و بعضی رحمن را در دلالت بر رحمت ابلغ از رحیم دانند و نزد بعضی معنی رحمن آنست که بندگان را
 بر روزی دادن و عده فرمود و بر طاعت خود امری فرود آورد اگر از بنده خلافت امشود از
 حضرت خداوند تعالی در عده تجاوز نرود و معنی رحیم آنست که بندگان را کار فرمود کم از طاقت و
 نعمت داد و فرزون از حاجت و نزد بعضی معنی رحمن آنست که رحمت کننده است بر همه خلق بدینا بر روزی
 دادن و معنی رحیم آنست که رحمت کننده است بر همه خلق خاصه بر مومنان یعنی بامر زیدین عطا کردن
 و میگویند که هر چه در قرآن مجید بیان رحمت و روزی دادن است همه تحت معنی کلمه رحمن است
 و هر چه بیان مغفرت و تخفیف عذاب است همه تحت معنی رحیم است و آورده اند که حضرت خداوند تعالی
 را سه هزار نام است هزار نام فرشتگان دانند و هزار انبیا و هزار در کتب حضرت خداوند تعالی است
 سی صد در تورات سی صد در انجیل و سی صد در زبور و نود و ننه در قرآن مجید که بعلم مومنان
 متصل شده و یکی مخزون و مکنون است بعلم حضرت خداوند تعالی و معنی آن سه هزار درین تکلم
 مذکور است و دعوت حضرت خداوند تعالی بدین سه اسم بمنزله دعوت بسه هزار اسم مسطور است بعضی مشایخ
 بعد از نماز دیگر این سه اسم تا خوب آفتاب بخوانند -

جوهر الرحمن الرحیم این دو اسم پناه مضطربان و امان خایفین است هر که در امری مضطرب شود
 بعد و مجمل یا مفصل بر این دو اسم مواظبت نماید مقصود میسر شود و کسی که از ظالمی بترسد او دست
 نماید این گردد و هر که این دو اسم را بر نگین فضا در ساعت آخر از نماز روز جمعه نقش کرده بان تحتم
 نماید هیچ مکردهی بوی نرسد و هر که این اسم را آورد ساز و حضرت خداوند تعالی در جمیع امور لطف خود را
 شامل حال وی گرداند -

جوهر الملک شوبه و معنی او بادشاه و قیل آنکه تصرف ملک و ملکوت در دست او است
 و قیل آنکه بادشاه روز شنبه است اگر هر روز نود بار گوید روشن ضمیر و توکل گردد و ملوک مسخر و
 متقاد او شوند و اگر برای حرمت و عزت بخواند مجرب است و اگر هر روز در ویست و شصت و دو بار بعد
 مفصل وی بخواند دل او روشن شود و اگر بعد از هر فرضیه بعد از نود مواظبت نماید نور و صفا
 مضاعف شود و هر که دائم نظر افکند برین حروف این اسم بعد از آنکه آنرا کتابت کند
 برین صورت ال م ل ک و باید که ازین جمله حرف وسط را که میم است منظور دارد و در هر روزی
 چهل بار نظر بر حرف میم نماید و در آن حال بر طهارت باشد و هر بار قل اللهم مالک الملک تا
 بغیر حساب بخواند حضرت خداوند تعالی اسباب دنیا و آخرت را بروی آسان گرداند و هر که

کتاب پنجم

هر روز الملک بخواند نوزده بار از خلق بے نیاز گردد - از خواص این اسم است که سلاطین مسخر شوند
و روشن ضمیر و تونگر گردد

۱۳۳ جوهر القدوس یعنی پاک از جمله نقایص و این اسم تقدیسی است و اکثر معنی او بطون بلج است
و فرق میان تقدیس و تنزیه و تسبیح آنست که تنزیه هر دو را شامل است تسبیح عام و تقدیس هم از نجسیت
در درود و متاخر است سبح قدوس و معنی تسبیح تنزیه الحق عمالایق سبحان عظیمه من النقایص
و معنی تقدیس آنست که حق سبحانه و تعالی منزّه است از چیزهای که لایق عظمت او نیست خواه آن کمالات باشد
به نسبت غیر خواه نقایص - بعضی بر آنند که تقدیس عبارت از پاک کردن ذات و صفاتست در منظر و تعینات
و تسبیح عبارت از پاک کردن حق تعالی است در مرتبه ذات وی شاید که باعتبار تسبیح عقل مدرك حق تعالی
شود چنانکه اهل حکمت ذمائل کلام گویند و اما باعتبار تقدیس عقل را بسیار پرده عزت او گذراند
نقل را از صفحہ و جوش طاقت خیر اگر بعد از نماز جمعه بر سر زبان خود بنویسد و بخورد و فرشته خوبی گردد
و قیل هر که هر روز بعد زوال صد بار بخواند دل وی پاک شود و کجبت پناه یافتن از خصمان وقت فرار
هر چند که تواند بخواند و اگر در راه مسافر مداومت نماید هیچگاه مانده و عاجز نشود و اگر سیزده
و نوزده بار بر شیرینی خوانده بدشمن دهد همان شود القدوس هر که بعد از زوال صد و هفتاد بار بعد
مجل پاسی صد و چهل و نه بار بعد مفضل وی بخواند دل وی پاک شود و اگر هر روز برین ذکر مداومت
کند صفائی تمام حاصل شود

۱۳۴ جوهر السلام جمالی و تقدیسی است اگر چه به شیوهی قریب است و معنی او سلامت دارنده و قیل
سلامت دارنده ذات خود را از عیب حدوث و صفات خود را از وصمت زوال و
افعال خود را از شر محض و قیل سلامت دارنده کسانی را که بسلامت ایمان رفته اند
از دوزخ و قیل سلام کننده مومنان را در بهشت سلام قولامن رب رحیم و اگر مداومت
نماید از ترس امین بود و اگر سی صد و نوزده بار بر شیرینی خوانده بدشمن دهد مشفق گردد و اگر
السلام را یکصد و سی و یکبار بر سر بیماری بخواند شفا یابد و اگر به نیست سلامتی از آفات
و امراض بود بعد از حروف مکتوبه وی که صد و شصت و دو است یا بسوطه که پانصد و
هفتاد و چهار است هر روز بخواند زود اثر غایت و صحت پیدا شود السلام برای محبت
هر روز یکصد و شصت و دو بار بعد از مکتوبه وی یا پانصد و هفتاد و چهار بار بعد از بسوطه
وسه بخواند

۱۵

جوهر المومن جالی و ثبوتی است و معنی او امن و پند و بندگان را در روز قیامت و قیل
 ایمن کننده از خوف اگر این اسم را نوشته با خود دارد هر چیزی که داشته باشد در امان باشد
 و هر که بسیار خواند خلق مطیع و منقاد او گردد هر که این اسم را بعد و مکتوبه یا بسوطه وی مداومت
 نماید از هر چه ترسد امان یابد و هر که صدوسی و شش بار بخواند و یا همین عدد بنویسد و با خود نگاهدارد
 شک و شبهه در امور مبهمه از دل وی زایل شود و از هر چه ترسان بود ایمن گردد و اگر بشرط
 کتابت کند و با خود نگاهدارد و بخواند از غارت و تاراج صوری و معنوی ایمن بود و هر که در وقت
 دیدن آنچه موجب خوف اوست چهار بار گوید یا مومن از شر آن چیز ایمن گردد -

۱۶

جوهر المیمن جالی و ثبوتی است و معنی او نگهبان بطریق خوب و صوب مرغوب و قیل
 آگاه از نمان و آشکارا قال بعض من اهل التحقيق الیهان شده العشق
 و این صفت مقتضی است که صاحب هیمن را سکون و قرار نباشد و رحمتی از جهات غیر محبوب
 خویش و این حالت در ملا و اعلی که ملائکه میبندند با موافی جلال اللہ تعالی و جمال
 طاریت و مع هذا نمیدانند که در زمین مخلوق هست یا نه یا آدم لواء قبولیت بر سر دارد یا ابلیس
 کلیم شقاوت در برد این حالت در عالم شهادت از انبیا حضرت ابراهیم خلیل اللہ علی نبینا و آله
 و علیه السلام لاحق بود که کوب و قمر و آفتاب را بخند ایتعالی نسبت کرده و تدار بی هذا کبر
 میگفت اگر بعد غسل صد بار بخواند بر دلها مشرف و بر مغیبات مطلع گردد و اگر موافقت نماید از حجب
 آفات پناه یابد و از جمله بهشتیان گردد - المیمن را بر نگین خاتم نقش کنند پنج بار در شرف قمر
 و وقت نقش کردن بخواند این اسم اشتغال نمایند و آنرا با خود دارد از شر بادشاه و هم ظلمه هم
 از شر جن محفوظ ماند -

۱۷

جوهر الغریز جلالی و تنزیهی دستی او غالب است و قیل آنکه مثل او در وجود نیست
 و قیل لایکن احاطه او صافه و لاحد لذاته و صفاته اگر بعد نماز فجر چهل و یکبار
 بنا چهل روز بخواند در دنیا آخرت عزیز و مکرم شود و محتاج خلق نگردد و اگر مداومت نماید
 بعد از خاری عزیز گردد و درین اسم خاصیات عجیبه و غریبه است - از خواص این اسم است
 که خواننده بسوال محتاج نگردد

۱۸

جوهر الجبار جلالی و تنزیهی دستی او صاحب غلبه است و قیل قمر و قیل ترفه کننده
 شکسته چنانکه یا جابر التکبرین اگر بعد از سبغات عشر سبت و یکبار بخواند بدست همیشه

عالمی

ظالمی گرفتار نگردد و اگر اوست نماید از غیبت و بدگویی خلق در امان باشد و اهل دولت سلطنت را
داومت این اسم باید کرد و اگر بر انگشترین نقش کرده پوشد مابست و شوکت ایشان در دل خلق متکمن
گردد- این اسم را در دفع شهر جباران و ظالمان اثری تمام است و برای مقهوری
اعداء بعد از نماز جمعه سی صد بار بخواند و اگر از باد شاه بترسد الجبار برابر روی او دو از ده بار
بخواند از شش روی امین گردد

۱۹ جوهر المتکبر جلالی و تنزهی است و معنی او غالب و قیل آنکه غیر خود را حقیر داند و در حقیقت نیز
بچنین باشد و قیل بزرگ ای عزیز- برد او تکبر و از او عظمت منحصرست بر حق سبحانه و تعالی
که متکبر حقیقی اوست الکبریا و روانی و العظیمة از اری فمن ناز عنی فیه انخطا اگر در بسته
حلال خویش پیش از دخول ده بار بگوید فرزند خدا ترس آید و اگر در ابتدای هر کاری بسیار گوید
مراد او با تمام رسد

۲۰ جوهر الخالق ثبوتی است و معنی او پیدا کننده و قیل تقدیر کننده و معنی تقدیر خلقت اشیا
است هر یک علی حسب الترتیب اگر در شب بسیار گوید دل و روی او نور گردد و در تمام
کارها قوی باشد و ثواب تا قیامت در دیوان وی نویسد- الخالق هر که این اسم را
در مربع ۴ در ۴ بهیأت رقی وضع کند بر وزن سفید و بر نظری همین مربع را بصورت حرفی
بنویسد چنانچه اضلاع و بیوت بر یکدیگر منطبق باشند بے تفادته و ارقام حرفی و عددی را
وقتی نهد که قمر قوی حال بود و زانما النور و تا نظر بسعد و ساقط از نحوس حضرت حق تعالی ویرا
بزدوی اطلاع دهد بر علم اسیز و اگر در آن فن صاحب و قوت بوده و عظیم باید در اعمال کسیری

۲۱ جوهر الباری ثبوتی است و معنی او پیدا کننده و قیل پیدا کننده خطرات و معنی ثانی اقرب
می نماید و مناسب است چه خالق تعلق بصورت ظاهریه دارد و باری یعنی باطنیه و تقدیم در کلام
کریم هو الله الخالق الباری خالق برباری ممکن است که باین تقدیر بوده باشد اگر در هفته
صد بار گوید او را در گورنگذارد با آنکه در گور نماند و اگر طبیب برین اسم مو اظمت نماید هر علاج
که کند بر صواب آید و اگر بر گل خوشبو هفتاد و پنج بار بخواند و در خواندن نام مادر او متصل گفته
بدد و بدد که بگوید مطیع شود- هر که هر جمعه الباری صد بار بگوید خداوند تعالی او را آتمنا نگذارد
و مونس فرستند

۲۲ جوهر المصور ثبوتی است و معنی او نگارنده صورت ظاهری و نگاشت آن صورت خواه در رخ

خواه در هوا چنانچه امر متنوعه مختلفه اگر عقیمه هفت روزه دارد و هر روز وقت افطار بست و یکبار
 خوانده و در سینه بخورد و فرزند زین روزی شود و قیل هر که بسیار بخواند کارهای دشوار بر وی آسان شود
 اگر وقت وضو با انگشت شهادت در پیشانی نوشته هر جا که رود و هر که ملاقات کند دست او گردد -
 جوهر القمار شبتی است و در لغت معنی او بسیار پوشیده و در عرف آمرزنده گناه اگر بعد از نماز جمعه صد بار
 یا غفار اخفلی و نوبی بخواند مغفور گردد -

۲۳

جوهر القمار شبتی است و معنی او غلبه کننده و قیل ضایع کننده اگر برای هر معنی صد بار
 گوید و قیل اگر مداومت نماید محبت دنیا از دل او برود و خاتمه او بخیر انجامد و محبت مشوق حضرت
 حق تعالی در دل او بیفزاید و اگر در میان سنت و فرض صد بار گوید به نیت مقهوری دشمن مقهور
 گردد و اگر سحر این اسم مبارک نوشته در آب گرم اندازد و سردان شود صحت یابد به نیت قلع و
 قح اعدا هر روزی صد و شش بار بعد از حروف مکتوبه وی بعد از نماز بامداد بخواند و اگر بعد از حروف
 بسوطة وی که چهار و نود و نه است قرأت کند دشمن عنقریب مغلوب و مقهور گردد و هر که این اسم را
 بسیار گوید دوستی دنیا و اهل دنیا از دل وی زایل گردد -

۲۴

جوهر الوهاب شبتی است و معنی او بخشنده بنیر غرض و محض و منت ایجاد کننده بر جمیع وجودات
 عینیة خارجیة اگر بعد از نماز چاشت آیه سجده خوانده و سر بسجده نهاده هفت بار گوید از خلق استغنی
 گردد اگر حاجتی دارد در میان شب در صحن خانه یا در مسجد سه بار سجده کند و دست بر آورده
 صد بار گوید حاجتش روا گردد و اگر روز چهارشنبه غسل کرده دو رکعت نماز کند و نوبه هزار بار بخواند
 دنیا بر وی بسیار شود و اسباب جمعیت فراوان هر که بعد از نماز دست بردارد و هفت بار گوید الوهاب
 و حاجت خواهد بر آید و بعضی گویند که در فضایی وسیع که خالی بود دست بردارد و صد بار الوهاب
 گوید ملمات وی کفایت شود و اگر صدوسی و سه بار بعد از حروف بسوطة وی گوید اوستی و اولی بود
 برای وسعت رزق چاشت چهار رکعت بگذارد و بعد از سلام سجده کند و در آن یکصد چهار مرتبه
 یا و هاب بخواند بعد نماز بامداد هفتاد بار یا و هاب برای معموری کار دینی و دنیوی بخواند و این
 دعائیز اللهم زد و نورنا و زد و سرورنا و زد حضورنا و زد معرفتنا و زد طاعتنا و زد نعمتنا و زد
 محبتنا و زد عشقتنا و زد شوقنا و زد و وقتنا و زد علمنا یا مولانا برحمتک یا ارحم الراحمین -

۲۵

جوهر الرزاق شبتی است و معنی او رزق دهنده و قیل پیدا کننده از رزاق خواه رزق
 قوت جسم و قوت شهوانی باشد خواه قوت قلب و قوت روحانی باشد و اگر پانصد و چهل و پنج بار

۲۶

بخواند

نخاند شوری و در ماندگی نه بنید و اگر هزار بار در محل خالی بخواند با حضر علی نبینا و آله و علیه السلام
ماقات شود و بعضی گفته اند که هر کس که در چهار طرف خانه خود در هر کنی صد بار گوید یا رزاق فقر
و در روشی نیاید. الرزاق هر که بامدایش از نماز صبح در چهار زاویه خود سه بار گوید و آغاز از دست
راست کند و روی از فتنه بگرداند و بجانب قبله رود از فقر و فاقه و سبب نوائی خلاص شود.

۲۷ جوهر الفتح ثبوتی است و معنی او کشاینده و قیل حکم کننده و قیل کشاینده خزائن رحمت
بر انواع بریه بعد نماز بامداد در دست خود برداشته بر سینه نهد و هفتاد بار گوید زنگ از دل او
بزداید. و بعضی گویند که هفتاد و هفت بار گوید نسیان دفع شود. هر که روز بسبب از نماز
صبح هفتاد و هفت بار گوید یا فتاح در دست بر سینه فرود آرد زنگ غفلت از دل او بیرون
رود و اگر مداومت بر عدد و مجمل وی کند که چهار صد و هشتاد و نه است یا عدد مفضل که شش صد
و دو است اثر آن قوی تر بود

۲۸ جوهر العظیم ذاتی است و امام ائمه صفات و معنی او داننده او امام و بردارنده شکوک
تمام و قیل بانغ در مرتبه علم اگر بدل بسیار گوید از معرفت حق تعالی نصیبی و افزایشد و اگر شب جمعه
بعد نماز صد بار در سجده گفته بخواب رود کارهای پنهان بروی آشکارا گردد و اگر در صحرا دو
رکعت بگذارد و مستقبل قبله نشسته هزار بار گوید حاجت بر آید. العظیم هر که مداومت کند
بذکر این اسم ظاهر شود بروی مخفیات علوم صناعت الهی که عبارت از علم اکسیر است و غیر آن
از علوم غریبه و فنون عجیبه و هر که در دل این را بسیار گوید صاحب معرفت شود و هر که بعد
از فریخته صد و پنجاه بار که عدد مجمل اوست یا سی صد و دو بار که عدد مفضل اوست تکرار کند
اثر قوی گردد. و نزد بسیاری از اکابر محققین این اسم امام ائمه سبعة است العظیم هر که در دل خود بسیار
گوید از علم لدنی بهره در گردد.

۲۹ جوهر القابض ثبوتی است و معنی او گیرنده و قیل اسباب رزق تنگ کننده و قیل
ارواح از اجساد بیرون آورنده و قبض تعلق باین اسم دارد و بسط با سطر اگر چهار روز چهار
لقمه نان بنویسد و بخورد از عذاب روز و گرسنگی ایمن گردد و بعضی چهل روز بر لقمه نان بنویسد
القابض سه شب بنیت هلاک دشمن هر شب هزار بار بخواند آن دشمن هلاک شود یا از آن موضع
آواره شود و بعضی گویند که هر که چهل روز بر چهل لقمه نان بنویسد و به ناشت بخورد از جو ع
و عذاب قبر ایمن بود

۳۰

جوهر الباسط ثبوتی است و معنی او فراخ کننده و قیل دهنده و قیل گسترنده - هر که سحرگاه با طهارت دست برداشته ده بار بگوید یا باسط و بروی خود فرو دارد هرگز محتاج نگردد و از غم خلاص یابد و از جانی که گمانش نبود لغمت یابد و روزی بروی فراخ گردد - و اگر بعد حروف مکتوبه به سطر وی مداومت نماید اثر قوی تر بود - و بعضی میفرمایند که این اسم را چون بخواند و با خود نگاه دارد در توسیع رزق و تفریح کرب و تفریح نفس تا شیره عظیم کند پس باید که چهار روز متصل هر روز چهار ساعت بخونی لایق قطع بخواند بر مقصود فائز شود و اگر هفتاد و دو روز هر روز هفتاد و دو بار بخواند حقتالی دل و ارتباط محبات خود ثابت بر اسخ دارد و روزی ویرا از جانی برساند که گمان نداشته باشد

۳۱

جوهر الحافض ثبوتی است و اکثر معنی او بجلال راجع است و معنی او فرو مینده و قیل آنکه عدل و قسط در میان نهد و قیل گسترنده و قیل فرو آورنده اعدا را از نظر رحمت خود و از نظر دستمان خود - و بعضی گویند اگر سه روز روزه دارد و طی بلا انفصال کند و چهارم روز در مجلس واحد هفتاد هزار بار بگوید بر دشمن ظفر یابد و هر که به نیت دفع ظالم هفتاد هزار بخواند کار کفایت شود - جوهر الراجح ثبوتی است و معنی او بردارنده و قیل دور کننده و اگر در نیم شب یا در نیم روز صد بار بگوید از جمله خلق برگزیده و بے نیاز گردد -

۳۲

۳۳

جوهر المعز جلالی و ثبوتی است و معنی او عزت دهنده و قیل اعزاز حقیقی آن باشد که از ذل حاجت برون آید و قیل اعزاز حقیقی آن باشد که از ذل موجود کن بیرون خرازد و قیل از ذل حدوث و شهو و محبت دست افشانند و قیل از ذل فنا خود را باز دارد و اگر در هر شب دو شنبه و جمعه بعد نماز شام چهل و یکبار بگوید میان خلق با هیبت و وقار باشد و جز از حقتالی از میچلیس نترسد - المعز هر که شبهای جمعه و دو شنبه میان شام و خفتن اسم معز را صد و چهل و یکبار بخواند خوف خلق از دل او بیرون رود و نزد حکام و اکابر مغز باشد - و هر که از خشم قوی باشد در رکعت نماز بگذارد و سه سجده نهاده هفتاد و پنج بار المعز را بتضع بخواند و از خداوند تعالی نکبت آن خشم خواهد آن خشم ذلیل و خوار شود - المعز هر که این اسم را چهل روز متصل هر روز بعد از نماز با صد چهل و یکبار بخواند در دنیا و آخرت عزیز و مکرم شود و هرگز محتاج خلق نگردد -

۳۴

جوهر المذل جلالی و ثبوتی است و معنی او خوار کننده و دور اندازنده از راه رحمت رحیمی و قیل ذل حقیقی آن باشد که راه راست گم کند و قیل ذل آن باشد که تقلید آبا یا ائستاد غیر عارف مجرب مانند و قیل ذل آن باشد که اعمال و افعال خود ببیند و قیل تا آنکه سالک استغفرت

و اگر

کماهی ارزانی نشده است هنوز از رِق ذلت کماهی زسته اگر از ظالمی یا حاسدی بیم دارد هفتاد و پنج بار بخواند بعهده سرسجده نهد و بگوید آئی مرا از شر فلان در امان دار امان یا بد -
 جوهر السميع ذاتی است و مشترک و در لغت معنی او شنونده و در عرف معنی او صفتی است در حق سبحانه و تعالی که بدان منکشف شود و مسموعات اگر در روز پنجشنبه پانصد بار و بروایتی هر روز صد بار بخواند و در آن عین سخن گوید هر دعائی که کند مستجاب شود و بعضی گفته که بعد نماز چاشت بعد از نماز حاجت در روز پنجشنبه پانصد بار سميع گوید بعد از آن حاجتی خواهد بود و اگر در

۳۵

جوهر البصير ذاتی است و مشترک و معنی او بیننده و قیل صفتی است بحق سبحانه و تعالی که بدان منکشف میگردد بصیرات اگر میان سنت و فرض صد و یکبار بخواند مخصوص بنظر عنایت حضرت حق تعالی و محرم اسرار آئی گردد و بعضی در روز جمعه گفته اند و نزد بعضی در میان سنت و فرض جمعه صد بار گوید - روز جمعه میان سنت و فرض نصد و یکبار بصیر بخواند از اهل مکاشفه گردد
 جوهر الحکم ثبوتی است و مشترک و معنی او حاکم محکمه قصاص و قیل استوار و راسخ و معنی عدل نیز درین اسم ملحوظا اگر نیم شب چندان گوید که از خود بشود باطن او معدن اسرار شود و محرم اسرار آئی گردد

۳۶

۳۷

جوهر العدل ثبوتی است و مشترک و معنی او برابر است و قیل بسیار عدل کنندنده هر که در شب جمعه بر بست لقمه نان بنویسد و بخورد جمله خلائق مسخر او شوند و بعضی گویند بر بست لقمه نان بر هر لقمه بدد و بخورد

۳۸

جوهر اللطيف ثبوتی است و جمالی معنی او داننده خفیات امور و قیل لطف کنندنده بر بندگان الله لطيف بعباده يرزق من يشاء و هو القوي العزيز و قیل باریک و دقیق تر از جزئی لای تجزی که اصل موجودات است و هو اللطيف من كل شئ لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير اگر برای کشادن نخت دختر و صحت امراض و کفایت مهمات بعد تخمیه و خصوصاً بار مو اظبت نماید بهتر - اللطيف در دفع ابر و آلام و ازاله هجوم و او هام اثر تمام دارد بر ذکر آن مداومت نماید و بعضی گفته که غسل کند و در رکعت نماز بگذارد بعهده صد بار بگوید یا لطيف - به نیت خاص که دارد و اگر در - اللطيف هر که بمشک و زعفران و گلاب بر ظرف چینی یا زجاجی صد و هفتاد و سه بار بنویسد و آب باران محو سازد و یا آب عذب طاهر و بی شامه جمیع امراض و ادجاء منفع شود و اگر اسمای حروف بسو طه ویرا علیّه بالحق لام

۳۹

تعریف بعد در حروف هراسی کتابت کند بدینوجه الالف و آنرا صد و چهل و دو بار بنویسد اللام
و آنرا صد و دو بار بنویسد الطاء و آنرا چهل و یکبار الباء و آنرا چهل و دو بار الفاء و آنرا صد
و دو و از ده بار بنویسد پس یک شب در آب یقین کند بجهه بیاشامه از المهای درونی و بیرونی
شفایابد و از همه درد با خلاص شود اللطیف این اسم شریف از سایر اسما ممتازست بدین جهت
که قریب الینتجه و سریع الاجابت و اثرست و در جمع او بام و آلام و استقام و نواصب و مصائب
تاثیر عظیم دارد و در آفات محن و شدائد تاج و فوائد عجیب غریب از وی بظهور می آید هر تعب
و کرب و فزعی که عارض شود بفرح و سرور و امن و امان و اطمینان مبدل شود بشرطیکه بعد در حروف

بسوط وی که صد و هفتاد و سه است هر روز بخواند

جوهر الخبیب هر که بسیار گوید از شر نفس شیطان و جور سلطان آیین گردد - این اسم براس
ادراک حقایق و معانی و اخبار غیبی و اخراج کنوز و فائز مناسبست هر که بر ذکر وی مداومت
نماید اگر غایبی داشته باشد در خواب یاد بر بیداری از حال وی آگاهی یابد و خبر صحیح شنود و هر که
هفت روز و روز سازد بعد مفصل وی که بهشت و صد و شانزده است روحانیت این اسم دیرا
خبر دهد از اموری که در آن سال حادث شود از احوال ملوک و انقلابات زمان و امور کلیه عالم
و هر که بدست نفس گرفتار باشد بسیار گوید خلاص یابد

۲۰

جوهر الحکیم هر که این اسم را بسیار گوید صفت حلم در وی حاصل شود و اگر هر روز بعد
مفصل وی که صد و هشتاد و یک است بخواند اثر وی قوی شود - و الحکیم هر که وقت نشاندن
درخت هشتاد و هشت بار که عدد مجمل اوست بخواند بیخ درخت در زمین محکم شود و نشود و ناتمام یابد
و صاحب درخت از وی برخوردار گردد و یا حلیم بر کاغذ نوشته و آب شسته آن آب را بر
کشت و نهال پراکنده کند کمال رسد و حلیم برای کسی که از بلا خلاص طلب رسد

۲۱

جوهر العظیم تنزیهیست و مشترک و معنی او آنکه بزرگ است و در اصطلاح آنکه او
در عظمت خود باقصی مراتب رسیده است و بران ستمی باشد و قیل آنکه او در تصور عمتل
ممتنع الحصول است و علم از ادراک کس کند او عاجز و مجازا بر عرش هم اطلاق کرده شود اسأل الله
العظیم و رب العرش العظیم در جبر هم اطلاق کرده اند من لدنا اجرا عظیما در برگناه
هم اطلاق شده فانه لا یغفر الذنب العظیم الا الرب العظیم و چون بنظر تحقیق نگریم هر چه
رایکی یابی اگر بدل بسیار گوید بر همه خلق عزیز و مکرم بود - هر که این اسم را بسیار گوید

۲۲

۱۰

۲۳

عزیز و مکرم گردد - هر که مداومت نماید عالی قدر گردد و در میان مردم عزیز و مکرم -
 جوهر الغفور ثبوتی است و جمالی و معنی او پوششند گناه در دنیا و آخرت و قیل
 غفور در حق عاصیان و غیور در حق مطیعان - اگر در دسریاز حتمی پیش آید یا اندوهی
 سه بار بنویسد و بخورد شفا یابد و اگر بسیار گوید سیاهی از دل او برود و در حدیث صحیح وارد است
 هر که سجده کند و در سجده یارب اغفر لی سه بار گوید حضرت حق تعالی جرائم ما تقدم و ما تاخر اورا
 بیامزد - الغفور هر که هر روز هزار و دویست و هشتاد و شش بار بعد و مجمل یا هزار و سی صد پنجاه
 و پنج بار بعد مفصل این اسم بخواند ظلمت از دل وی زایل شود و روشنی و صفای در
 باطن وی پیدا گردد -

۲۴

جوهر الشکور ثبوتی است و جمالی و معنی او بسیار شکر کننده و در اصطلاح آنکه جزای جزیل
 بر عمل قلیل میدهد و مجازا بر آدمی هم اطلاق کرده میشود آنکه کان عبدا شکورا یعنی آنکه کسی
 بزبان گوید یعنی ثنا و بدل راضی باشد و بجوارح عامل او را شاکر گویند و گاهی شکر یعنی حمد هم اطلاق
 می توان کرد و گاهی مقابل حمد اطلاق کرده می شود زیرا که باعتبار مورد خاص است و باعتبار متعلق
 عام و شکر باعتبار مورد عام است و باعتبار متعلق خاص - و گاهی بمقابله کفر هم گفته شود -
 هر که آنکی معیشت یا تارکی چشم و دل پیدا آید چهل و یکبار بر آب خوانده بدد و بخورد و بر
 چشم مالده شفا یابد -

۲۵

جوهر العلی سلبی است و معنی او اکثر بجلال راجع است و در لغت معنی او بلند مرتبه
 اگر پیوسته بخواند یا بخورد دارد اگر خرد است بزرگ شود او و اگر نونی نواست بنوارسد و اگر
 غریب باشد بشهر خود بسلامت بمقصود رسد هر که هر روز صد و ده بار بخواند خواه بیاند او خواه بالفت
 و لام تعریف درجه بلند یابد و اگر فقیر بود غنی گردد و اگر بغربت افتد زود بسلامت بوطن رسد -

۲۶

جوهر الکبیر تنزیهی است و جلالی و معنی او بزرگ و قیل بزرگی او از دو حال خالی نیست
 یا باعتبار آنکه واجب بذات است و اشرف و اکمل از جمیع موجودات یا باعتبار آنکه بعد است
 از مشاهد حواس و ادراک عقول و نفوس و مجازا بر گناه هم اطلاق کرده می شود و آن
 کان حوبا کبیرا و بر اجر هم گفته می شود فلهم اجر کبیر و بر کبیر که مقابله صغیر است هم اطلاق
 کرده شود خواه از جهت شرف خواه از جهت عمر و با جمله در همه حال از نکته لطیف خالی نیست
 و آن آنست که حضرت شیخ نور الدین عبدالرحمن جامی قدس سره میفرماید که شیا کونی

اسماء الهی اند و اسم عین سبی باشد هر که بسیار گوید بجز تبه که برای بی رسد و اگر حکام و والیان مداومت نمایند
 همه کس از ایشان تبرسند و مہمت نیکو پیش رود و الکبیر هر روز هزار بار بخواند جاہ و مرتبہ و شان بلند شود۔
 جوہر الحفیظ ثبوتی است و مشترک و معنی او نگاہبان و لفظ حافظ کہ در کتاب مجید وارد
 است ہم محتمل این معنی است و در حدیث صحیح حافظ کم وقوع یافت و در بعضی ادعیہ
 مثل حافظ یا حفیظ ورود یافته برای کسی کہ از دشمن ترسد و آئینی لللب۔ اگر در سفر در موضعی کہ
 خوف بسیار باشد الحفیظ گوید از مکروهات محفوظ ماند۔ الحفیظ ہر کہ در روز جمعہ بعد از
 نماز صد و نود و ہشت بار بخط بار یک نوبت و آزار تعویذ ساخته بر بازو بندد از وسوسہ
 شیطان و شر سلطان و خیالات فاسد و شر سباع و مار و کرم محفوظ ماند الحفیظ بعد
 حروف مکتوبہ یا بسوطہ می بنویسد و بر بازوی راست بندد و مسافر ہمیشہ بر تکرار آن مداومت
 نماید از خوف آب و آتش و دیو و پری و گفتار و نظربہ و از جمیع آفات محفوظ ماند و این
 از مجربات صحیحہ است کسی کہ کم شود از و چیزی بخواند یا حفیظ صد و نوزدہ بار کم و زیادہ
 کند بعد از ان بخواند یا نبی انہا ان تک مثقال حبتہ من خردل فتکن فی صحرۃ
 او فی السموات او فی الارض یا ت بہا اللہ صد و نوزدہ بار رو کند حضرت حق سبحانہ
 و تعالی کم شدہ اورا و این صحیح و مجرب است

۲۷

جوہر المقیت ثبوتی است و جمالی و معنی او قوت دہندہ و آن قوت حلال باشد یا حرام
 بخلاف سترکہ کہ ایشان حرام را رزق نمیکویند بجز نزد بعضی معنی او پیدا کنندہ قوتہای جسمانیہ و
 قوتہای روحانیہ اگر کسی را غریب بیند یا خود او را غریب پیش آید یا نقل از جای بجای کند و
 صبر نتواند و یا طفلی بد خوئی کند و بسیار گریہ میفت بار بر کوزہ خالی بخواند و بد بعدہ آب در کوزہ
 کند و بخورد و دیگران را خوردن دہد و اگر روزہ دار را بیم ہلاکت بود بر گل خواندہ پیوید قوت
 یابد و روزہ داشتن تواند۔ المقیت ہفت نوبت بر آب باران بخواند و لطفل دہد آن خوشخو گردد و ہر چه
 بشنود یا دگرید۔ المقیت۔ ہر کہ بر مصائب صبر نتواند کرد یا طفلی داشته باشد کہ بسیار گریہ این اسم
 شریف را ہفت بار بر کوزہ آب نارسیدہ خواند پس پر آب کند و بیاشاید یا بخوردن طفل دہد
 از سبکسری خلاص شود و اگر بعد و مجمل کہ پانصد و پنجاہ است یا عدد مفصل کہ شش صد و ہشتاد
 و سہ است عمل کند اولی و اقولی بود

۲۸

جوہر الحسیب ثبوتی است و جمالی و معنی او بلندہ است در امور و قیل حساب کنندہ

۲۹

روز جزا و مجازا بر اهل شرف هم اطلاق کرده میشود که فلان کس حسیب و نسیب است اگر خوف
 از روی باشد یا همسایه بد یا چشم زخم یا عدوی یا حاسدی باشد و هر مشکلی که پیش آید و تدبیر آن
 نداند هر صبح و شام هفت روز هفتاد و هفت کرت و بعضی هشتاد بار گویند **حسبی اللہ الحسب**
 بخوانند هنوز هفت روز تمام نشده باشد که مصاحش با تمام رسد و از پختن به آغاز کند و برای
 خلاص شدن از بند و بعضی فرمایند که اگر عمل قوی تر خواهد بود بسو طه وی که یکصد و چهل و
 سه است مداومت نماید.

۵۰ جوهر الجلیل تنزیه است و جلالت و بلکه جمیع اسماء جلالی ازین اسم ناشی شده اند و معنی
 او بلند قدر و موصوف کمال است و مجازا بر اهل عزت و حشم و خدم هم اطلاق کرده میشود
 اگر بمشک و زعفران بنویسد و با خود دارد یا بخورد میان خلق بزرگ و موقر گردد و الجلیل هر که
 این اسم را در ساعت سعید بعد و محل وی که هفتاد و سه است بمشک و زعفران و گلاب بر قدح
 چینی بنویسد و آب باران یا آب عذب ظاهر بشوید و بیاشاید در میان خلق عزیز گردد.

۵۱ جوهر الجلیل ثبوتی است و جمالی بلکه اسماء جمالی منظر این اسم اند و در اکثر شده و این اسم
 مذکور نیست اگر هشتاد و سه بار بخواند بجالیست حق برسد

۵۲ جوهر الکرم ثبوتی است جمالی و معنی او بزرگ و قیل مفضل دهنده و قیل دهنده بغیر
 سوال و قیل المقدس عن النقالص و العیوب و مجازا بر اجر هم واقع است اجرا
 گریا و بر سخی هم وقوع یابد اگر در بستر خواب خود بسیار گوید تا خواب برود و فرشتگان را زبان
 برسد که دعا در کمال کند گویند تا آن زمان گویند که او مکرم و مشرف گردد و گویند حضرت امیرالمؤمنین
 اسد اللہ القالب کرم اللہ وجهه بسیار میخواندند از آن جهت حضرت الیقان را کرم اللہ تعالی و وجه
 می گویند هر که الکرم بسیار گوید و در خود سازد نزد همه کس معزز و مکرم شود و برای کسی که
 از نجلی امینی طلبد

۵۳ جوهر الرقیب ثبوتی است و مشترک و معنی او نگاهبان و قیل مراعی اشیا و حافظ
 موجودات و کیفیتی که فلا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی السموات و لانی الارض
 و مجازا در بان و بر رفیق معشوق هم اطلاق کرده میشود و بر کرام الکاتبین هم گفته شود
 اگر در گرد عورتی یا پسر یا ماله هفت بار بخواند از خصمان سلامت بماند و بر نگهبانی
 او را و وظایف مواظبت نماید و وقتی از اوقات فوت شدن ندهتاشامت و ملامت نه انجامد

و اگر فوت شود و نماز کن قضا کند تا بطلالت نکشد - الرقیب را بر در نشر نقش کند اهل سر از
 معصیت محفوظ ماند و اگر بر زمان بنویسند و به بنده گریز یاد دهند تا بخورد آن صفت از و زائل شود
 جوهر المجیب شوقی است و مشترک و معنی او جواب دهنده و در عرف مجیب عوات یعنی
 هر که او را بخواند بحکم او دعوی استجب کلمه او را مجیب گردد - و اگر بسیار بخواند هر دعائی که کند
 مستجاب شود و اگر نوشته با خود دارد یا همیشه بخواند در امان حضرت حق تعالی باشد و علماء
 اهل حدیث مثل ترمذی و مصنف صحیح مستدرک و قزوینی می آرند کلماتی که بدان کلمات دعا
 در حیطه قبول حضرت حق تعالی در آید یا ذرا بجلال و الاکرام و یا ارحم الراحمین است و ترمذی
 میگوید که کلمه اخیر سه بار و وقوع یافته هر که اممی دشوار پیش آید المجیب الواسع الحکیم بسیار گوید
 کفایت شود در آخر هر دعا بخواند مستجاب گردد -

۵۲

جوهر الواسع تنزیه است و جمالی و معنی او فراخ بجمع جهات و قیل فراخ کننده ابواب
 علوم و انواع ارزاق و درهای مکننت و غنا و قیل وسیع از جهت علم و رحمت بهره
 هر که ابا نچه حضرت خداوند تعالی داده قناعت نباشد این اسم شریف را بسیار بخواند هم صفت
 قناعت و هم وجه کفایت پیدا شود و معات وی کفایت شود بوجه احسن و اگر بعد و محمل بلکه
 مفصل بر ذکر آن مداومت کند اولی بود

۵۵

جوهر الحکیم شوقی است و جمالی و معنی او خداوند حکمت و مجازا بر طبیب هم اطلاق کرده میشود
 و مرد و انا و نسیم را هم میتوان گفت و بر اهل علم هم حمل توان نمود و در عرف اهل الله عبارتست از کمال
 علم و بحیثیتی که اساس قواعد علم او در زمین فم و علم هیچکس ننگد بلکه در میزان دل عقل هیچ کس نسجد
 هر که اممی پیش آید بسیار خواند کفایت رسد و درین عمل بقول بعضی عدد اطلاقاتی بودند حصری
 و اگر عمل بطریق حصری کند هر روز بعد حروف مکتوبه وی که هفتاد و هشت است بخواند
 و اگر ازین قوی تر خواهد بعد حروف مبسوطه وی که دو لیست و یا زده است قرات کند
 الحکیم بجهت آسانی هر دشواری بسیار گوید - در وقت آب دادن درخت و کشت الحکیم بر کافه
 نوید و آبشود و آن آب به زمین که رسد محصول آن زیاده شود و از آفت سالم ماند

۵۶

جوهر الکافی هر که برین مداومت نماید بر هر مردی که خواهد قادر شود و درین عمل عدد
 اطلاقاتی بود و اگر عمل بطریق حصری کند هر روز بعد حروف مکتوبه وی که صد و یازده است
 بخواند و اگر عمل قوی تر خواهد بعد مبسوطه وی که سنی صد و چهار است قرات کند -

۵۷

لا

۵۸

جوهر الودود ثبوتی است و جمالی و معنی او دوست دارنده و قیل مبالغ الوداد و قیل آنکه حجج
 خلائق را نیک خواهد و بر نیکی آرد و قیل المحب لا اولیاء له و با جمله از هر دو صفت خالی نیست که فعل
 یعنی فاعل هم آمده است و بمعنی مفعول هم یعنی محب و محبوب چنانکه کریمه کجیم و کجیونه
 بدین شاهد است اگر برای محبت و کس بر خوردنی خوانده بدد در طرفین محبت پیدا آید - و نزد
 بعضی یا و دو و تصور صورت محبوب بعد عشاء سه صد بار خوانده و بر شیرینی دمیده بخورند رام گردد
 الودود این در محبت اثر تمام دارد و قتیکه قمر در اسد باشد متصل بمشتری بنویسد بر قطع حریر سفید
 بست و پنج بار و با خود دارد در دل همه کس مقبول و محبوب گردد و اگر محبت الفت از لاج الودود
 هزار و یکبار بر مویز یا بر طعام خواند و مرد و زن از آن بخورند میان شان الفت پیدا شود -

۵۹

جوهر المجدید ثبوتی است و جمالی و جلالی و معنی او بزرگ از جهت کرم و انعام و قیل
 مبالغه الماجد المجدید هر که هر روز نود و نه بار بخواند و بر خود بدد در رخت و جاه او با علی مرتبه
 رسد - المجدید هر که بعد از نماز یا مداد نود و نه بار بخواند و بر خود گفت کند بصحت و عافیت ماند
 و در میان اقربان مکرّم شود - هر که در انبای جنس عزتی و حرمتی نباشد هر صبح نود و نه بار بخواند
 و بر خود بدد المجدید هر که آبله فرنگ باشد یا جذام یا برص در ایام بیض روزه دارد و بوقت
 افطار پنجاه و هفت بار که عدد مجمل اوست یا صد و هشتاد و نه بار که عدد مفضل اوست بخواند
 و نزد بعضی وقت افطار بسیار خوانده بر آب دم و بخورد و شفا یابد المجدید هزار و یکبار بخواند حاجت بر آید

۶۰

جوهر الباعث ثبوتی است و مشترک و در لغت معنی او برآزنده و در عرف اهل شرع برآزنده
 اموات را از زوایای قبور در یوم نشور وقت خواب دست بر سینه نهاده صد و یکبار
 بخواند دل مرده زنده گردد - هر که بر فراش دست بر سینه نهاده این اسم را صد بار بگوید
 دل مرده او زنده شود و بعد مجمل که پانصد و هفتاد و سه است یا عدد مفضل که هفتصد و چهل و پنج
 است اقوی و ادلی

۶۱

جوهر الشهد ثبوتی است و مشترک و معنی او حاضر است و قیل من الشهد و شهد الله
 انه لا اله الا هو و قیل آنکه داناست بطواهر اشیا و آنچه ممکن است که مشاهده او حاصل
 شود و معنی انجیر آنکه بواطن اشیا را میداند و آنچه احساس او ممکن است - و قیل آنکه شاهد است
 بر روز رستخیز اگر پسر یا دختر بی فرمان باشد یا هر کسی را که باشد و گستاخ و بد خلق بود و صبح دست
 بر پیشانی او بندد و روی سوی آسمان کرده بست و یکبار بگوید جناب حق تعالی تکلیفست و فرمانبردار کند

بنده یا فرزند که اطاعت نکند هر صباح و مساء دست بر پیشانی او نهد و بست و یکبار بگوید یا شهید
 مطیع گردد - الشهید هر که وقت صبح روی با آسمان کند و بست و یکبار یا شهید بگوید نافرمان فرمانبردار
 وی شود از اولاد و خدام و خواص و عوام و تکمیل این عدد بایست که هر عدد حروف مکتوبه وی که
 شش ه سی دست و آن سی صد و نوزده است مداومت نماید و در اول طلوع هر فجر بیاید
 خطاب تکرار کند بشرطیکه در طریق کلامی مقرر شده و اگر تاثیر قوی خواهد بر عدد حروف مبسوط
 وی که شش سی ن ه ای ا د ال ست و آن چهار صد و دوازده است بطریق مذکور
 مواظبت نماید

۶۲

جوهر الحقی شوقی ست و مشترک و معنی او ثابت است و قیل معنی او محقق است یعنی منظر
 حق است و موجود اشیاست علی ما تقتضیه الحکمة الایجاب دتیه و شایح مصانج می آرد که
 مقابل باطل اطلاق میکنند و بسید معنی الاکمل شیء ما خلا الله باطل ای مدوم است
 هر که کالام شده باشد بر چهار گوشه کاغذ این نام بنویسد و در میان نام کالانویسد و در نیم شب کف دست
 خود بندد و نظر بسوی آسمان کرده این نام را شفیع آرد یافته شود و قیل اگر محجوسی در نیم شب سر برهنه کرده
 یکصد و هشت بار بگوید خلاص یا بد هر که را چیزی کم شود این اسم شریف را بر چهار گوشه کاغذ مربع
 بنویسد و در نیم شب بر دست گرفته روی با آسمان کند و ساعتی نگاه دارد و در اثنای آن
 صد و نود بار بگوید آن کم شده پیدا شود بزودی الحقی هر که بعد از هر فیضه صد و هشت بار
 بعد و مجمل وی یا صد و نود بار بعد و مفضل وی بخواند حضرت خداوند تعالی ویرا علم فرقان
 روزی گرداند

۶۳

جوهر الوکیل شوقی ست و مشترک و معنی او آنکه با و سپرده شود امری از امور اگر
 از صاعقه یا باد یا آب یا آتش بیم باشد و در خود سازد امان یا بد و اگر در محل خوف بسیار گوید امین
 گردد - هر که این اسم را در سازد از همه آفات امین ماند و این عمل اطلاق است و اگر
 بر وجه حصری عمل کند و مکتوبه وی شخصت و شمش است و مبسوط وی صد و نود و شش
 قدری آرد خمیر کند و هزار و یک غلوه سازد و بر هر کلی آن بنویسد یا وکیل به نیت دشمن آن را بر
 زمین پاک بندد تا مرغان بخورند دشمن مقهور و مغلوب گردد و اگر بعد ازین عمل بخواند و مداومت
 نماید دشمن هلاک شود و چنین گویند که خواجه نصیر الدین طوسی در آوردن هلاک کجبت خلفاء عباسیه
 این عمل کرده تا آن زمان این آفتها بطور آیدند

لایق

۶۲

جوهر القوی سلبی است و جلالی و معنی او باقصی مرتبه قدرت تامه باشد و مجازاً قوت بر ملکه
 ذهن و فهم اطلاق کرده میشود و بمقابله فعل هم میتوان گفت که زید کاتب بالفعل است یا بقوة
 دهر مردی که در ایتج یک باب همه همارتی داشته باشند نیز میگویند که فلان صاحب قوه است
 و بر ملائکه هم اطلاق میکنند خصوصاً جبرئیل امین علمه شدید القوی ذ و مرة فاستوی
 هر که دشمنان قوی باشند و تدبیر آن نداند هزار و یک غلوه از آرد بندد و بر هر غلوه یکبار بخواند
 و آنرا پیش نمرغان بندد تا بخورند و بدل نیت دفع دشمنان کند همه مقهور گردند و اگر در ساعت دوم
 روز جمعه بسیار گوید نسیان از دل برود

۶۵

جوهر الملتین سلبی است و جلالی و معنی او آنکه استوار و محکم است طفلی که از شیر باز کنند
 و صبر کنند یا شیر دهند و را شیر نقصان شده باشد نوشته بطفل خوراند تا صبر تواند کرد و شیر
 دهند و را نیز شیر زیاده شود و قیل اگر کسی از اعمال ملکی و اشغال منصبی خواهد روز یکشنبه
 در اول ساعت بدان نیت سی صد و شصت بار بخواند آن منصب یابد - هر که خواهد که بر کسی
 ظفر یابد و کارهای او را استحکام و متانتی نباشد بسیار خواند مقصودش بر آید -

۶۶

جوهر المولی ثبوتی است و جلالی و معنی او قریب است و قیل دوست هر که بسیار گوید
 از ضار خلق آگاه باشد و قیل اگر زنی یا کنیز که بدکاره باشد وقت دخول بدل بسیار
 گوید از کار بد باز ایستد در طلب نصرت و حصول درجه ولایت این اسم را اثری تمام است هر که
 برای حصول دوستی بسیار گوید مقصودش حاصل شود

۶۷

جوهر الحمید ثبوتی است و جلالی و معنی او ستوده اوصاف و هم می شاید که ستانیده باشد
 که فعلی مثل هر دو معنی است پس آن ستایش خواه بلسان قال باشد چنانکه همه اهل نطق میگویند
 خواه بلسان عمیم باشد چنانکه همه حیوانات خواه بلسان حال چنانکه از جمیع اشیا نباتات
 و جمادات هر که زبان را از بخش گفتن نگاه تواند داشت بر قدح بنویسد و دائم هم در آن
 قدح آب بخورد امان یابد و قیل هر که بسیار گوید پسندیده افعال و اقوال گردد -
 و هر که زبان دراز باشد صد بار نوشته بخورد و آنچه گوید پسندیده گردد هر که بدسیمه گرفتار بود بسیار
 گوید از مذمومات خلاص شود -

۶۸

جوهر المحصى ثبوتی است و مشترک و معنی او شمارنده و قیل شمارنده کلیات و جزئیات
 کائنات هر که شب جمعه هزار و یکبار گوید از عذاب گور و حساب قیامت امین گردد و قیل هر که

بسیار گوید در حساب غلط نکند

جوهر المبدئی ثبوتی است و جلالی و معنی او در وجود آرنده اشیا هر که زن او را حمل باشد
و از سقوط آن می ترسد با آنکه حمل دیر بماند شوهر او هر سحرگاه نو در بار گوید و انگشت شهادت
گرد بر گرد شکم او گرداند حق سبحانه و تعالی از سقوط نگاهدارد و قیل هر که مداومت نماید هر چه
بزیانش جاری شود و لصدق و ثواب پیوندد چون زنی بر المبدئی مداومت نماید در دل چنان
گذرانیده باشد که حقتالی فرزند صالح کرامت فرماید -

۲۹

جوهر المصید ثبوتی است و جلالی و معنی او باز گرداننده هر که را غایبی باشد هنگامی که خلق غفتم
باشد در چهار گوشه خانه بگوید در هر گوشه هفتاد بار بجهده بنام غائب چنین گوید یا مصید فلان را بمن
رسان بدمت هفت روز خیر سلامتی او رسد یا خود بر و رسد و قیل اگر کسی را چیزی
گم شده باشد بسیار گوید بیاید هر که بر مصید مداومت نماید هیچ چیز از او غائب نشود و اگر هر روز هر چهار
طرف خانه خود یا مصید بخواند حق تعالی آن خانه را سالم دارد -

۳۰

جوهر المرحی ثبوتی است و جلالی و معنی او حیات بخش است اگر برای دفع درد هفت اندام
تا هفت روز هر روز خوانده بر اعضا بدمشق یا بدوقیل اگر مواظبت نماید دلش زنده گردد
و در بانش قوتی پدید گردد هر که حیات دل خواهد بسیار گوید - هر که خواهد قبر از هم زیردلمی
هزار و دو لیست و چهار بار بخواند سالم ماند

۳۱

جوهر المیت ثبوتی است و جلالی و معنی او قبض کننده روح و قیل میراننده مطلقا
پس آن موت خواه بجد تعلق دارد خواه بعد من بصیرت قلب چنانکه انک لا التمع الموت
خواه بعد حرکت و حس موجود چنانکه و کنتم امواتا فاحیا کم یعنی بودید شما مردگان یعنی
لفظه بودید پس حق سبحانه در وجود آورد کتارا ثم میتکم ثم احییکم پس بمیراند شمارا بموت
صوری و معنوی پس باز زنده سازد شمارا صورتا و معنی ثم الیه ترجعون پس شمارا
بالکلیه با باز گردانیده شود - هر که بنفس اماره خود مبتلا باشد در هنگام خواب دست بر
سینه نموده این اسم گویان در خواب رود نفس بی فرمان میطع گردد و قیل بجهت هلاک
دشمن اول شب شنبه یا صبح روز سه شنبه چهار صد و نو در بار بخواند -

۳۲

جوهر الحی ذاتی است که در امهات صفات می شمارند و در سلبی هم معتبر دارند
و جلالی است و معنی او خداوند حیات و از روی مجاز بر قبیله اطلاق می کنند و بر حیوان

۳۳

۵۸۰

جو اس غیبی

زنده ہم بخور بسیار گوید صحت یابد یا بر بیماری بخواند صحت یابد و اگر یا حی یا قیوم است ملکہ
ولبقائہ باب نبات و مشک زعفران در کاسه نوشته بخوراند صحت یابد یا سحر اگر بر بخورے
چشم پیش کرده بسیار گوید صحت یابد و اگر ہر روز ہفتاد بار گوید عمرش دراز شود و قوت
روحانیت زیادہ گردد۔

۷۴ جو ہر القیوم ازلی وابدیست وجمالی وور اسم عظمت او حدیث ناطق است ومعنی او
پائیدہ بخود و سبہ موجودات با و پائیدہ بلکہ ماہیات ممکنات نیز با و چہ اورا وجود زائد بر ذات
نیست بلکہ ذات او عین وجود نفس خودست ہر کہ سحر گاہ بلند گوید متصرف و لہما شود و اگر بسیار گوید
صحتش بموجب دلخواہ او ساختہ گردد و این را و اسم سابق را با یکدیگر منضم گفتن خواص بسیار دارد
شیخ عبد الرزاق کاشی در شرح منازل السائرین میگوید کہ سالک را فہم اسمہا حقائق
و اطلاق بر غیب و دقائق از حیات عقل حاصل مے شود و حیات عقل بگفتن کلمہ یا حی
یا قیوم و اگر کسے را حاجتہ و مے پیش آمدہ باشد بین العشاءین چہار رکعت نماز بگذارد
در ہر رکعت چہار قل بخواند بعدہ ہفتاد و یکبار یا حی یا قیوم بر جہتک استغیث بخواند
حاجت رو گردد۔ در طلب استقامت طریق این اسم را اثرے تمام ست ہر کہ استقامت
حال خواہد این اسم بسیار گوید۔

۷۵ جو ہر الواجد ثبوتیست و مشترک ومعنی او یا بندہ یعنی حق سبحانہ و تعالی آنچه میخواہد
می یابد و قبیل مشتق از وجہ است بقولہ تعالی ابعثنوا من من حیث سکنتم من و حرم کم
و اینجاست معنی وجد صحت قدرتت است اگر در ہنگام طعام خوردن بہر لقمہ گوید آن طعام در شکم او
نور گردد و قبیل ہر کہ بسیار گوید تو نگردد و در موطاء امام مالک رضی اللہ تعالی عنہ حدیثی
واردست کہ اگر کسے را چیزے گم شدہ است باید کہ تجدید و صنوسازد و در رکعت نماز کند و تشهد
خواند و بگوید بسم اللہ یا ہدے الضال و را و الضالۃ اردد علی ضالتی بعزمتک و
سلطانک فانہا من عطاک و فضلک۔

۷۶ جو ہر الماجد ثبوتیست وجمالی ومعنی او بزرگ ست اگر این نام گویان و رخصلوت
رو چہنما نچہ زود بیوشش شود انوار و ولی او پیدا آید و اگر بسیار گوید در چشم خلق
بزرگ شود۔

۷۷ جو ہر الواحد ازلی وابدیست و اکثر اورا جع با بدست و مشترک ومعنی او یگانہ
بر ابد

یعنی متعالی ست از انقسام و تجزی و ترکیب و مقادیر و چنانکہ ازینما نمنزہ و متعالی ست بالفعل
 کمپنین قابل آنها ہم نیست اگر کسی را دل از خلوت ہر اسان بود ہزار و یکبار بگوید خوف از دل او دور
 گردد و مقرب حق تعالی گردد۔ و اگر طلب فرزند دارد تنہا یا با یکدیگر نوشتہ با خود دارد و فرزند زاید
 و برائے دفع خوف از دل ہزار بار گوید ملائکہ را مشاہدہ کت۔ و در حصول درجہ توحید شہود این
 اسم را اثر سے تمام ست ہر کہ خواہد کہ توحید غیبی اورا حاصل شود بسیار گوید۔ ہر کہ امر ضعیف
 باشد و دسازد ہر روز ہزار و یک بار یا واحد از مرض خلاص شود۔

۷۸

جوہر الاحد ازلی و ابدیت و اکثر او بیطون و انزل رجعت و مشترک و معنی او
 یگانہ و تنہاست کہ اصلاً شریک ندارد و قل ہو اللہ احد اگر در حالت تنہائی ہزار بار گوید ملائکہ را
 با عین معائنہ کند و اگر ہر سحر سبجہ وہ بار گوید محتاج نگردد۔ این اسم را در اثبات وجود حق تعالی
 اثر سے تمام ست ہر کہ این بہر دو اسم را بسیار بخواند او در توحید افعال و صفات و
 ذات یکتا گردد۔

۷۹

جوہر الصمد گاہے در اسماء ثبوتی شمرده میشود باعتبار معنی سید یعنی بزرگ و مشار الیہ
 و گاہے در سلبی کہ معنی صمد عدم احتیاج و عدم خوف ست و اینجا بزرگے فرمودہ است ہر کہ
 خوف ندارد او فوق ندارد و نہ تحت پس ناچار ست کہ ہمہ او باشد و در اسماء جمالی ہم شمرده اند
 اگر ہر سحر گاہ یا نیم شب سبجہ نهد و صد و یازدہ بار گوید صادق الحال و القول گردد و بدست
 بیخ ظالمی گرفتار نہ گردد و اگر بسیار گوید گرسنہ نشود و اگر در حالت وضو گوید از خلق بے نیاز گردد
 ہر کہ مداومت نماید برین ذکر آثار تجلی صمدانی ظاہر شود و او را از مرض جموع خلاص گرداند و اگر
 بعد و مجمل یا مفصل ہر روز تکرار کند تم و اکملی بود و بعضی میفرمایند کہ مداومت این اسم بطریق
 اطلاقی یا حصری خلاص میکند از الم جموع۔ ہر کہ الصمد بسیار گوید گرسنگی و تشنگی نیاید و از احتلام
 محفوظ ماند۔ و برای دفع مشکل چہل و یکبار

۸۰

جوہر القادر ظاہر این اسم ثبوتی سے نماید و سلبی ہم قریب است لیکن تحقیق نرسیدہ
 و اسم قدیر از اسمات صفات و اسماء ذاتی شمرده اند و جلالی ہم شمرده و معنی او خد او نہ قدرت
 نامہ کہ بیخ شے از حکم او ابا نکند و قدرت کاملہ آن باشد کہ بہر ممکن کہ رسد اورا در مرتبہ
 و جوب کشد از امکانیت او و شریک حق سبحانہ و تعالی کہ بعد صرف متواری ست معدوم مطلق ست
 و ہم اندین جہت کہ در تحت قدرت ان اللہ علی کل شیء قدیر نیامدہ است اگر بوقت شستن

بجانب

بر اعضا بخواند بدست هیچ طالمی گرفتار نشود و هیچ دشمن بر او ظفر نیابد و اگر کاری مشکل پیش آید چهل و یکبار گوید هر که در حالت فروماندگی و عجز از حصول مطلب بسیار گوید مقصودش بر آید و هر که در وقت و ضو ساختن در شستن بر عضوهای سه بار گوید یا قاور بر خصمان مظفر و غالب گردد و در حصول قدرت و ظفر این اسم را اثری تمام است -

۸۱ جوهر المقدر ثبوتی است و جلالی و معنی او خداوند قدرت و فرق میان قادر و مقتدر آنست که قادر بالذات باشد و مقتدر باعتبار ممکنات و اسم قادر مقتضی علو و غزنی باشد قیل لقا علی ان یعینت علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجب لکم الی آخره و اسم مقتدر مقتضی سوانت و الفت و عندتیه فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر هر که از خواب بیدار شود بست کت بخواند غفلت از دل او دور گردد و همه کار بقی باز گردد و قیل هر که بسیار گوید بجهت هلاک دشمن دشمن او هلاک شود

۸۲ جوهر المقدم ثبوتی است و معنی او تقدیم کننده هر چیز بر چیز دیگر و آن تقدیم رانج و حیه است یا تقدیم بالذات بچیز تقدیم بسبب کبات یا تقدیم بچیز چنانچه تقدیم اسباب بر سببات یا تقدیم بشر و قربت چنانچه تقدیم ابنیا و صالحان بر اعداء ایشان یا تقدیم بر مکان چنانچه تقدیم اجسام علویه بر اجسام سفلیه یا تقدیم بر مان چنانچه اطوار و قرون بعضی بر بعضی هر که در معرکه یا در جای خوف پاد بر جای نتوانست داشت بخواند یا بر خود دارد دل او قوت گیرد و هیچ نکبتی بدو نرسد و اگر بسیار گوید نفس و طاعت جناب الهی فرمانبردار شود -

۸۳ جوهر المومر ثبوتی است و مشترک معنی او تاخیر کننده است شی را از شی و آن تاخیر نینج بوجه مذکور عقل است که در اسم مذکور شده هر که صد بار بخواند در درون وی جز محبت حق سبحانه و تعالی چیزی دیگر قرار نگیرد و اگر چهل و یکبار گوید نفس مطیع وی گردد

۸۴ جوهر الاول ازلی است و مشترک معنی او سبدا و هر شے که آن سبدا و سبدا نه باشد اگر کسی را فرزند نباشد چهل روز چهل بار بخواند مردش بر آید و بعضی گویند چهل جمعه هر شب هزار بار گوید اگر از وی فرزند یا غامبی یا حاجتی باشد همه بکفایت رسد و اگر بسیار گوید دلش آسوده گردد و اگر چهل شب هر شب هزار بار گوید یا اول مقصود او حاصل گردد -

۸۵ جوهر الآخر ابدی است و مشترک معنی او در بعضی شرح چنین یافته شده که الاول و الآخر سدا و الوجود و منتقی السلوک و منه بد و الیه لبعود و قیل پایان هر شے

یا واحد الباقی اول کل شے و آخره پس باین اعتبار در همه احوال و در همه اشیاء در همه جا
جز حق تعالی موجود و شهود نباشد۔ ہر کسے را کہ اجل رسیدہ باشد و اعمال نیک نذارد و رو خود
ساز و عاقبت او بخیر گردد و اگر بسیار گوید بر دشمن ظفر یابد و وقت مجاہدہ بر خصم غالب آید۔ الآخر
چون کسے در اوست برین اسم کند اور اصفاسے باطن حاصل شود و واکم دل او خرم باشد
از ذوق ایمان۔

۸۶

جوہر الطاہر ازلی و ابدیست و اکثر او با بدر ارجع است و مشترک و معنی او ظاہرست نفس
خود اگر بعد از اشراق پانصد بار گوید شمش منور گردد و اگر خوف باد و باران وغیرہ باشد بسیار گوید
امان یابد و اگر بدیوار خانہ بنویسد سلامت ماند و اگر ہر روز وقت استوا چیل بار گوید چیکس
چیز سے از وسے پوشیدہ نذارد و یا طہاہر بعد از طلوع آفتاب ہزار بار گوید حق تعالی
اور از نابینا سے نگاہ دارد

۸۷

جوہر الباطن ازلی و ابدیست و اکثر او بازل راجع است و مشترک و معنی او آن کہ
باطنست از نظر خلق و محجبست بجمع حجب نورانیہ ظلمانیہ خود ہر کہ ہر روز بعد از
نماز با دوسی وسہ بار گوید صاحب سرا آئی گردد و اگر دست نماید ہر کہ اورا بیند دست
دارد و مطہع گردد۔

۸۸

جوہر الوالی ثبوتیست و مشترک و معنی او آنکہ والیست در جمیع امور بادشاہی با تفاق
جمہور ہر کہ خواہد کہ خانہ او یا غیر او آباد و معمور باشد و ہیج آفت بدان نرسد و کوزہ آب نارسیدہ
بنویسد و آب دران کردہ در دیوار خانہ زند و بہ نیت تسخیر کسے یازدہ بار بخواند۔

۸۹

جوہر المتعالی تقدیسیست و سہ جملہ اسماء مشترکہ و معنی او آنکہ رسیدہ است با علی مرتبہ
علو دستعدا و ہوا لکبیر المتعال ہر کہ بسیار گوید ہر دشواری کہ پیش آید آسان گردد و ہر زنی کہ در مدت
حیض بخواند ووشیزہ گردد۔ وقت حیض و نفاس المتعالی بسیار گوید از ہر آفتما ایمن
گردد و خصوص از استخافہ

۹۰

جوہر الہی ثبوتیست و جمالی و معنی او نیکو کار و نیکو آموز پس غیر او نیکو نیست ان اللہ
جمیل و یکب اجمال ہر کہ طفلے بود ہفت بار بخواند و اورا بحفرت حق سبحانہ و تعالی
سپار و بکرم او سبحانہ و تعالی بہمال برسد و قیل اگر کسے بشرب خمر و زنا مبتلا باشد ہر روز
ہفت بار گوید دل وسے سرد شود۔

۱۰۱

۹۱

جوہر التواب ثبوتی ست و جمالی و معنی او آنکہ رجوع و ہندہ است و در عرف رجوع و ہندہ مذہب را بسوسے خود و توفیق دہندہ و آسان کنندہ اسباب توبہ مرتائب را ہر کہ بعد از چاشت سی صد و شصت بار گوید توبہ او قبول گردد و ہر کہ بسیار گوید کار ہائے و سے اصلاح باز آید و نفس او در طاعت رام گردد۔ التواب یہ نیت خود یا بہ نیت دیگرے بعد از نماز صبح سی صد و شصت بار بگوید حق تعالی اور توبہ کرامت فرماید

۹۲

جوہر المنعم ثبوتی ست و جمالی و معنی او نعمت دہندہ و اسباب نعمت موجود کنندہ ہر کہ مداومت کند صاحب نعمت گردد و بیچ گاہ محتاج نشود۔

۹۳

جوہر المنتقم ثبوتی ست و جمالی و معنی او آنکہ بر اسے عھدۃ اسباب قہر و موافقت آمادہ ساختہ است۔ یا منتقم در شب جموعہ سی صد و شصت و شش بار بگوید تا سہ جمعہ خصم با و صلح کن۔ یا مقہور گردد۔

۹۴

جوہر العفو ثبوتی ست و جمالی و معنی او ماحی یعنی محو کنندہ ہر کہ از بسیاری گناہان توبہ شہہ ہا بش چند آنکہ تو اند بخواند حضرت خداوند تعالی گناہان او عفو فرماید۔ ہر کہ بہ پارہ کاغذ بنویسد یا عفو سہ بار و بہ پیارسے و بہ تافرو بہر شفا یابد و بہر دل تنگ و غمزدہ کہ فسر و برد ازان غم و دل تنگی خلاص یابد و بہر غمزدہ کہ برو مداومت نماید آن غم بشادی تبدیل گردد و بگو گنگار کہ مداومت نماید در بہشت در آید۔ و ہر کہ مداومت برین نماید اخلاق ذنیہ و امراض رویہ از ظاہر و باطن و سے زائل گردد

۹۵

جوہر الرؤف ثبوتی ست و جمالی و معنی او بسیار مہربان و از الفاظ شایحان چنان معلوم مے شود کہ باین اسم شدت رحمت منسوب داشتہ اند اگر خواہد کہ مظلومے را از ظلمے و اربانزدہ بار خواند آن ظالم بشفاعت او راضی شود و قیل اگر مداومت نماید دل او مہربان گردد و وہمہ کس او را دوست دارند۔ یا رؤف ہر کہ خواہد کہ مظلومے را از دست ظالمے بر ہاند و برابر او بایستد و وہ بار بگوید یا رؤف آن ظالم شفاعت او را در حق مظلوم قبول کند

۹۶

جوہر مالک الملک ذوالجلال والا کرام ثبوتی ست و مشترک و معنی او آنکہ نافذت مشیت او و جباریت حکم او و خداوند و بزرگے ست و بہر عز و شرف و کمال کہ موجود است یا مقہور است از پر تو کمال عز و شرف او ست ہر کہ مداومت نماید تو نگردد و ذو جہا و

صفت داین او ساخته شود۔ ہر کہ در سجدہ بست و یکبار یا اذا الجلال والا کرام گوید ہر حاجتی کہ دارد
 روا گرد۔ عند الحاجت ہزار بار گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم یا اذا الجلال والا کرام۔
 جوہر الرب ثبوتی است و مشترک یعنی او پرورش کندہ اگر کسی از خویشاں خود در بیگانگان
 دارد برگرد خانہ خود خط بکشد و این نام بر زبان راند با حسن طریق پرورش یا بد۔
 جوہر المقسط ثبوتی است و جمالی و معنی او استوار و راست کار و انتقام مظلومان از ظالمان
 ستانندہ ہر کہ از وسواس شیطان ایمن نتواند بود ہر روز صد بار بگوید ایمن گردد و ہر کہ بفسدہ بار
 بگوید ہر مقصود سے کہ داشته باشد محصل گردد۔

۹۷

۹۸

جوہر الجامع ثبوتی است نہ سلبی نہ تنزیہی و نہ تقدیسی نہ ذاتی و نہ صفاتی و ہر راجع
 ازین حجت نہ جمالی است و نہ جلالی بلکہ مشترک است و تفصیل جامعیت این اسم از حیلہ متنوعات
 و مستغذرا حصول است سبحان اللہ زہے لطیف ذاتی کہ باہمہ و بیج کیے از و آگہ نہ علی ماہی نہ بنی
 و نہ ولی ہر یک را فرمان میشود و قیل رب زدنی علما ہر کہ خواہد کہ اہل و اتباع او جمع باشند
 روز یکشنبہ وقت چاشت غسل کند و رو سے سو سے آسمان کند و انگشتان ہر دو دست را
 یککان یککان بار بہر نامے بہ بند و تادہ شود و بعدہ بروی فرود آرد پریشانی آن جمع گردد و اگر بخت
 ہر مرد سے روز جمعہ بعد از او سے نماز جمعہ چیل و وہ بار گوید ساختہ گردد۔

۹۹

جوہر الغنی سلبی است و مشترک و معنی او آنکہ بے نیاز است از جمیع حجت چہ حجت ذات و
 صفات و چہ حجت اتصاف باعتبارات جا و منزل ہر کہ بیلا سے طمع مبتلا باشد ہر عضو سے از
 اعضا سے خود دست فرود آرد و این اسم بخواند مقصود حاصل شود و اگر ہر روز ہفتاد بار بگوید
 در مالش برکت شود و بیج گاہ محتاج نشود۔

۱۰۰

جوہر المعنی ثبوتی است و جمالی و معنی او رسانندہ بر کسی آنچه در ہایست او باشد اما در
 باسیستگی باعتبار سابقہ قدر۔ باشد نہ لاحقہ قدر۔ برای وسعت رزق بعد از نماز پنج صد بار یا معنی
 بخواند و اگر تواند یک ہزار و یک صد بار بخواند۔

۱۰۱

جوہر المعطی ثبوتی است و جمالی و معنی او دہندہ عطا سے جمیل بر بندہ ذلیل ہر کہ مستجاب دعا
 نباشد یا معطی السائلین بسیار بگوید بیج سوالی محتاج نگردد۔

۱۰۲

جوہر المانع ثبوتی است و جلالی و معنی او باز دارندہ دور اصطلاح و دفع کنندہ اسباب
 ہلاکت و نقصان در معاون ابدان و جوہر ادیان ہر کہ را با جفت محبتی نباشد وقت خفتن

۱۰۳

کتر: پنج

در یکجا صد بار بخواند مجتبیٰ پدید گردد و وقیل برای پریشانی اعدا چند آنکه تواند بخواند۔

۱۰۴ جوہر الضار ثبوتی ست و جلالی و معنی او آنکه از ضرر صا در شود و اسباب فرمیتا گرداند
ہر کہ در ولایتی یا در مقامی افتاده باشد کہ صاحب و سے نباشد ہر شب اوین
در ایام بیض صد بار بخواند بجز تہ اعلیٰ رسد و بعضی می فرمایند کہ یا ضار تنہ از خواند
یا ضار و یا نافع بخواند۔

۱۰۵ جوہر النافع ثبوتی ست و جمالی و معنی او نفع رسانندہ و اسباب نفع پیدا کند ہر کہ در سفر
جہاز چہل دیکبار یا صد دیکبار بخواند یا صد کس ہر کس ہزار بار یا دہ کس یا کمتر یا بیشتر از غرق شدن
امان یابد و اگر ہدایت کاری بخواند ہمہ کار ہا بموجب دلخواہ او باشد۔

۱۰۶ جوہر النور ثبوتی ست و جلالی و معنی او آنکہ ظاہر ست بنفس خود و مظہر است مرغیر
خود را ہر کہ در شب جمعہ سہفت بار سورہ نور و ہزار و یکبار این اسم بخواند در دل او نور سے
پیدا آید و اگر در وقت صبح مداومت نماید دلش روشن شود۔ ہر کہ مبتلا بود بدرد سعدہ و یا خفقان
حروف اسم نور را برین صورت ن و ر پنج بار کتابت کند و حامل آن شود و اگر این
نوشتہ را بر عضو سے از اعضا سے در دناک نند شفا یابد النور ہر کہ در موضع مظلمہ درو
کند این اسم شریف را بعد و مفصل و سے کہ سی صد و بست ست مشاہدہ انوار عظیم
ویرا دست دہد در عالم حس و شہادت بو اسطہ غلبہ آن انوار بر باطن و سے و ہر گاہ کسی
امر سے بہم شود کہ خطا و صواب را در ان امر از اہم جدا نتواند کرد یا در سفر سے راہ گم کند
این اسم شریف را در ولایت و پنجاہ و شش بار بغد و مجمل و سے از روی صحت و یقین تام
بخواند نوری صواب و راہ راست بروی روشن شود و این اسم شریف را در طہور نور عرفان
و توحید اثر سے تمام ست پس بر سے نور باطن بسیار خواند۔ و این اسم نور را کہ اسمے ست از اسماء
ذات الہیہ کہ ہم بر ضیاء و ہم بر علم و ہم بر وجود اضافی اطلاق کنند از آنجست کہ ہر کی ازین
اشیا ثلثہ منظر سے انداز اشیا اما اطلاق آن بوجود اضافی بنا بر آنست کہ اگر وجود اضافی
نبود سے اشیا در ظلمت آباد عدم بماند سے و اطلاق آن بعلم از آنست کہ اگر علم
نبود سے ہیچ کس اور اک ہیچ چیز نکرود سے و اطلاق آن بر ضیاء از آنست کہ اگر روشنائی
نبود سے اعیان موجودہ در خارج و ظلمت ساثرہ بماند سے ہیچ کس آنرا ندید سے
پس ضیاء آلہ حس شد بحسوسات و علم آلہ اور اک عقل شد در عالم معانی و معقولات و وجود

اضافی نورگشت موجب مشاہدہ در عالم اعیان و ارواح -

جوہر الہادی ثبوتی ست و جمالی و معنی او آنکہ عطا کردہ ہر چیز پر استعدا و تام تا موجود شدند
و راہ راست یافتند ہر کہ روی سوی آسمان کردہ و دست برداشتہ بسیار گوید و دست برومی چشم ہمالیہ
اہل معرفت رسد و اگر بسیار گوید بر جمع حاکم شود الہادی ہر کہ داعیہ حکومت و سلطنت داشتہ باشد
ہر روز بعد و حروف مکتوبی وی کہ سبت ست یا بعد و حروف مبسوطہ دے کہ عدد و شصت و سہ ست این
اولی مواظبت نماید و ہر کہ خواہد کہ بحضرت خداوند تعالی راہ یابد این اسم شریفین بسیار گوید
جوہر البدیع ثبوتی ست و شکر معنی او نو پیدا کنندہ و نا دیدہ پیدا آرنده - یا بدیع السموات
و الارض ہر کہ اسمی پیش آید ہزار بار گوید و بروایتی ہفتاد ہزار مرتبہ او کفایت شود و ہر کہ در وقت دعا
ہفتاد بار گوید یا بدیع دعا سے او متعجب شود

۱۰۷

۱۰۸

جوہر الباقی این اسم ازلی وابدیست و غایت او با بدراج است و در زمرہ اسماء
جمالی شمرده اند و در لغت معنی او آنکہ وجود او را فنا نباشد و علم او را در معنی این صفت اختلاف
باقی ست بعضی میگویند کہ بقا صفت حقیقی ذات اوست و بعضی میگویند کہ صفت عارضی بر
ذات راست نیاید ہر کہ ہر شب صد بار گوید اعمال او مقبول گردد و بیچ نکبتے بدون رسد و ہر اسے دفع
دشمن و آلام و استقام بسیار گوید۔

۱۰۹

سید مرتضیٰ درستی
در کردار گرفتار
در است و دست
شدن ۱۲ غ
عبارت چاہیادے
کہ بعدی کند
انتقام ۱۲ غ

۱۱۰ جوہر الوارث ظاہرین اسم ثبوتی می نماید اما بہ مرتبہ تحقیق نرسیدہ و در زمرہ اسماء
جمالی شمرده اند و در لغت معنی او آن کہ باقی ست بعد فنا سے عباد پس ہمہ چیز باور اجع گردند ہر کہ
ہر روز وقت بر آمدن آفتاب صد بار گوید بیچ نکبتے بدون رسد و چون بمیرد حضرت حق سبحانہ و تعالی شانہ
اور ابیا مژدہ و قیل ہر کہ بسیار گوید بر اقوان خود فوقیت یابد۔

۱۱۱

جوہر الرشید ثبوتی ست و جمالی و جلالی و معنی او آنکہ جمیع افعال و احکام او در مرتبہ
غایت رشد و نہایت سدا و باشد و قیل آنکہ مرشد ست المظاہر انبیا و اولیا رکاملین خصوصاً
مرشد و حضرت جبرئیل و منظر اتم مرشد مکمل ہر کہ تدبیر کار خود نداند میان خفتن ہزار بار گوید تدبیر کار خود
بداند و اگر دوست نماید ہماتش بے سعی وی ساختہ شود۔

۱۱۲

جوہر الصبور ثبوتی ست و جمالی و معنی او شکیبہ و قیل آنکہ عاصیان را بزودی نگیبرد
و قیل آنکہ افعال خود را قبل آوان صدور از عجلت باز دارد و فرقی میان حلیم و صبور آنست
کہ صبور شعرت کہ عقاب روز حساب باقی ست و این اسم کہ آخرین اسم است با اسم اول کہ
عذاب نمودن ۱۲

اسم مبارک اللہ دست می ماند چنانکه اسم رشید بر حسن مشابہت دارد و چنانکه اسم مبارک اللہ نزد اکثر جامد و غیر مشتق است همچنین اسم صبور یعنی جمود و قریب است المظاہر همه چیز باعتبار تعیین که آنها باعتبار تعیین بی حس و حرکت اند و خصوصاً فرد که تحت تصرف قطب نیست و موجد و مجذوب مطلق و زاهد خشاک و غیره و منظر آتم آنکه از اسم مبارک اللہ یا جمیع اسماء تصف شده و با اسم صبور پیوسته باشد هر که از نجی رسد یا در وی و مشتقی پیش آید سی و سه هزار بار گوید الطینان باطن یابد و اگر نیم شب یا روز مداومت نماید زبان ماسدان و دشمنان بسته گردد و غضب سلطان منفع شود شرح اسماء حسنی عیسی -

۱۱۳ جوهر الوهاب الباسط الحی القیوم الفتاح العظیم البصیر الغزیز الودود السميع مداومت برین ذکر موجب کشف عظیم است خصوصاً در نصف شب

۱۱۲ جوهر العظیم العلام علام الغیوب المتکلم الخیر الحی فظ الرقیب المبین الهادی این اسم از جمله اذکار حضرت جبرئیل است علی نبینا و آله و علیهم السلام هر که مداومت کند برین اسماء مطلع شود بر اسرار غیبیه و علوم لدنیه پس سعی کند و متحقق شود پابین اسماء

۱۱۵ جوهر الحفیظ العالم الرب الشیدر الحسب الفعال الخلاق المصور مداومت برین اسماء موجب کشف مقاصد کلیه است هر که در دلش بماند که این اسماء قیام نماید عجائب علویات سفلیات مشاهده کند و درین ذکر است حفظ نفس در رفع الآم و تمراعدا

۱۱۶ جوهر یا علام الغیوب هر که مداومت نماید برین اسم تا وقتیکه تاثیر کند این اسم در وی و بر باطن وی استیلا یابد در حال امور غیبیه بر لسان وی جاری شود و آنچه در ضمائر است بر وی منکشف شود و روح وی ترقی کرده بر عالم علوی دوران نماید

۱۱۷ جوهر الغزیز و الطول هر که هفت هفته متصل ملاحظه التمه لصال کند و چون شب شود بر طهارت کامل بفرش رود و این اسماء بعد و مجمل خواند پس خواب کند بر دست راست روی بقبله عجائب عالم روحانی بر وی منکشف شود

۱۱۸ جوهر الحکیم العظیم مداومت برین اسماء بعد و مجمل یا مفصل موجب فتح باب حکمت و صنعت جناب حق تعالی است بر هر که امر دینی یا دنیوی بهم شده باشد که بقوت فکریه او را کشف آن متعذر بود بر تکرار این اسماء مداومت نماید آن مشکل بر وی حل شود

۱۱۹ جوهر مداومت السميع العظیم بعد و مجمل یا مفصل موجب ظهور اسرار مکنونه و فتح باب کنوز مخزونه است و نزد بعضی این هر دو اسم عظیم است

۱۲۰

جوهر النور الماده سے چون طریق صواب برکسے پوشیده شود و نداند که حق است یا باطل
باید که برنگار این دو اسم بعد و مجمل یا مفصل مواظبت نماید طریق صواب از خطا امت از شود
و حق از باطل جدا گردد.

۱۲۱

جوهر بر فائق و متوشی و مجوسه که برنگار این اسماء مداومت نماید ایمن و خلاص شود

۱۲۲

الرحمن الرحیم العفو المنان الکریم ذوالطول ذوالجلال الاکرام
جوهر یا علیم یا حلیم یا علی یا عظیم هر که این اسماء بعد و مجمل یا مفصل بخواند و بدریانشیند
سبلاست و عافیت بکنار آید

۱۲۳

جوهر القائم القدوس بر موم نقش کند و بر سینه درین نمد سائر امراض را نافع بود خصوصاً
صداع را و اگر این اسماء نقش کرده با خود دارد و بگذرد آن مداومت نماید قوت و شوکت وی بسیار شود
هر چند که راه دور و مانده نشود و حال این اسماء همیشه صحیح ماند.

۱۲۴

جوهر النافع النور این اسماء شفاست از هر مرضی خاصه امراض بارده و دافع سموم عقاب
و سائر سموم بارده چون این دو اسم را در مربع حاوه وضع کند و در آب غنسی کند
و این آب را در طین بیاض مدافع بن مشایده کند و تکرار و تذکار این اسماء بعد و مجمل یا
مفصل همین خاصیت دهد

۱۲۵

جوهر القادر المقتدر القوی القائم مداومت نماید هر ثقلی و تعبیه که در نفس بود
مرتفع شود و اگر حروف او اهل اسماء که ق م ق ق است روز یکشنبه اول ن ساعت
صد بار بنویسد و آنرا در زیر خاتم خود بندد و تخم آن مداومت نماید از هر امی که داشته باشد
خلاص یابد و اگر آن خاتم را زمانه در آب نهد و بیاض مدتی مطبقه زایل گردد و اگر بر نیت
طالسه صد بار بنویسد بپاک شود

۱۲۶

جوهر هر که مداومت کند بر ذکر المہمیں المقتیت بعد و مجمل یا مفصل مراد وی حاصل شود

۱۲۷

جوهر الاول الآخر در لوح مثلث وضع کند و فیکه قر در شتر طین بود و با خود نگاهدارد
مقاصد دنیا و آخرت بر وجه حسن تیسر گردد و با وجود مجمل آن لوح باید که بعد و مجمل یا مفصل این اسماء
تکرار نماید تا وقتیکه آثار آن در امور ظاہری پیدا شود

۱۲۸

جوهر هر که القادر المقتدر بر نگین نقره نقش کند و بان تخم نماید و اکثر اوقات
برین ذکر مداومت نماید غالب شود بر اینها سے جنس و اگر از ان خاتم تهری بر موم سیاه نهد

دور موضع کہ ویرانی آن مطلوب است از منازل فسقہ و ظلمہ بر آتش نهد آن منازل خراب شود و این
صحیح و موجب است - و اگر در تکرار این عمل اہتمام فرمایید ہر مہ خلق مسخوے شود

۱۲۹ جوہر العظیم الحکیم بنو سید و بشوید کسی کہ او را ساگ و یوانہ گزیدہ باشد بدہر شفا یابد و اگر
بر دیوار خانہ بنو سید کیان را بنجا بنشد

۱۳۰ جوہر یا مصور یا مبدی یا معبد یا نجی یا حمیت اگر مال ب علم مداومت نماید عالم گردد
و هیچ بر و مشکل نشود و اگر چیزے مشکل افتد رجوع باین اسما نماید حل شود

۱۳۱ جوہر القریب مداومت وی بعد و مجمل کہ سی صد و دوازده است یا بعد و مفصل کہ سی صد
نود و شش است موجب فتح باب مکاشفہ و اسرار است و بعضی گویند اسم عظیم است

۱۳۲ جوہر الغزیر الجبار المتکبر مداومت برین اسما موجب حصول عزت و عظمت است و باعث
فتح و نصرت اگر ذلیل و حقیر بہ این اسما مداومت نماید عزیز و بلند مرتبہ گردد و مشغولے این اسما
کم از یک ساعت نباشد

۱۳۳ جوہر المیمن المیقیت ہر کہ مداومت کند برین ذکر بعد و مجمل یا مفصل مراد و سے حاصل
شود و علم بسیار و صفت استیلا بر ابناء جنس در امور جزئیہ و کلیہ حاصل شود و عزیز و
بلند مرتبہ گردد -

۱۳۴ جوہر العلی العظیم ہر کہ تکبیر کند این دو اسم را و بر نگین زہب نقش نماید و بان متختم شود
ہر کہ چشم بر و سے افتد خاشع گردد

۱۳۵ جوہر چون متوجہ شود بامرے بگوید یا قوسے یا غزیر یا علیم یا قدیر یا سمیع
یا بصیر آن امر ہر چند کہ شکل بود اسان گردد

۱۳۶ جوہر ہر کہ ہر روز میان سنت و زلفیہ با دعا و چہل بار بخواند یا حی یا قیوم یا سن لا الہ الا
انت بر حمتک انتفیث دل و سے راجیاتے حاصل شود

۱۳۷ جوہر حضرت امام ربانی قدس سرہ میفرمایند کہ بہ تجربہ اکابر محقق شدہ است کہ مداومت
بر یا حی یا قیوم موجب حیات قوت عقلیہ است و حضرت شیخ شمس الدین محمد بن ابراہیم التیمی قدس
سرہ میفرمایند کہ این ہر دو اسم شریف را در حیات قلب و صفائی باطن اثر عظیم است
و نزد اکثر از علما و عرفا اسم اعظم حضرت خداوند تعالیٰ این ہر دو اسم شریف است و
بعضی میفرمایند کہ دعا حضرت عیسیٰ علی نبینا و آلہ و علیہ السلام در احیاء اموات یا حی یا قیوم

جوهر مداومت بر تذکار الاحد الصمد بعد و مجمل یا مفصل بعد از فراغ پنج وقتی موجب انکشاف
تجلی صمدانی است و بعضی از آثار این تجلی آنکه صاحب می از اکل مشرب خلاص شود

۱۳۸

جوهر الوهاب الرزاق مداومت برین موجب حصول الرزاق صوری و معنوی است

۱۳۹

جوهر الکریم الوهاب ذو الطول مداومت نماید باب رزق بر و مفتوح گردد و حاجت بر آید
و این از محبوبات صحیح است و هر که نقش کند این اسم را و با خود دارد دشوار سپاس بر و
بنایت آسان گردد و هر که تکرار کند این اسم را بعد و مجمل ایشان در موضع خالی بر طهارت
کامل و حضور تمام و نیت صادق و صحیح و برین عدد و نیز آید و از و سه نکا بد و بعد از آن اسم
عمل دعا کند مستجاب شود

۱۴۰

جوهر الغزیز الجبار المتکبر مداومت نماید غزیز و بلند مرتبه گردد

۱۴۱

جوهر بر که در شب جمعه سی صد و شصت و شش بار یا منتقم بخواند و این عمل تا سه جمعه کند
صلح کند یا مقهور گردد

۱۴۲

جوهر السریع بعفد گفته اند که این اسم عظیم است بوی هر دعا که کند بجز اجابت مقرون شود
و این اسم را در سرعت اجابت دعوات مدخل تمام است هر که این اسم را دوام گوید هر چه از امور
خفیه و اسرار بر و سه ظاهر شود و هر که خواهد که بجالی بزرگ مشرف شود این اسم را بر هر دو کف
خود نویسد و یک هفته هر روز شش صد و چهل و چهار بار بخواند و اگر السریع گوید بالف و لام تعریف
که عر و مفصل اوست یا پانصد و هشتاد و چهار بار بگوید که عر و مفصل یا مسریع است
با حرف نذ او هر که خواهد مشاهده ارواح کند و با ایشان سخن گوید و از اینان شنود به همین
عمل قیام نماید

۱۴۳

جوهر بر بای ستر عیوب یا ستار شصت بار بخواند و اگر سی صد و شصت بار بخواند تمام است
جوهر الفعّال هر که مغلوب خاطر رویه و وسوسه و ذلیله باشد باید که مداومت کند
برین اسم صد و هشتاد و یکبار بعد و مجمل و سه یا سی صد و نود و سه کثرت بعد و مفصل و سه
و بر طهارت کامل بخواند و در انبیا قوس و فعلی اجنبی از و سه صد و نشود جمعیت
باطن حاصل گردد

۱۴۴

۱۴۵

جوهر الغزیز القادر القوی ذو القوّة المتین المقتدر الجبار المتکبر الشدید القاهر
مداومت برین اسم موجب ازاله هر مرض ذوق و نصرت بر اعداست و کسی که نزد و جب رود

۱۴۶

ورد این اسما سازد از شردی این باشد

جوهر بد آنکه نزد بعضی دعا او لے ترست از سکوت و نزد بعضی سکوت فاضل تر از دعا است و تحقیق آنست که در بعضی احوال دعا فاضل تر از خاموشی است و آن ادب است و در بعضی احوال خاموشی فاضل تر از دعا است و هو الادب پس اگر در وقت دعا در دل بسطی زیادہ یا بد دعا او لے تر و اگر قبضے یا بد سکوت اولی تر و اگر نه بسطی زیادہ یا بد و نه قبضی ایجاد دعا و سکوت هر دو برابر است پس درین وقت اگر بزودی علم غالب بود دعا اولی تر زیرا که دعا در نفس خویش عبادت است و اگر معرفت و حال غالب بود سکوت او لے تر و معمول اکابر چنین بوده است که دعا و سوال سه بار کنند و در افتتاح و اتمام آنها درود خوانند

۱۲۷ بیان دعا

جوهر بد آنکه دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلب حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه مدح و ثنا کند بر او و گاهی خود را بصفات کرم احسان و جود و عطا این نیز در معنی دعا است زیرا که مدح و ثنا در حضرت کریم تعرض بدعا و سو است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وسع جو در رضا و تسلیم است و بعضی از عرفا دعا بزبان استعدا و نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حاصل است - و شرط ادب و عاقل حلال و صدق مقال و جود و جهد و عدم استعجال و ابتدا بحمد و ثنا حضرت ذوالجلال و علو و سلام و سیکه از آداب دعا رفع یدین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات خداوند تکبیر و این روایت اولیت دارد بر تفریق یدین و بسط آنها بر سهیئت اغتراف کذافی المواهب و از ابن عباس آمده که چون می نگسیم ضم میگردیم و هر دو کعبت خود را و میگردانیم بطون آنها را مقابل وجه و گفته اند که هر چند واقعه معصوب تر رفع یدین بیشتر تا آنکه برداشت در استقامت محاذی سرتابا لاسه سر و سج وجه بیدین نیز از آداب دعا در غیر حالت نماز - مدارج

۱۲۸

جوهر حضرت محبوب جهانی قدس الله تعالی بسره العزیز میفرمایند دعا سه درجه دارد و تصدیق و تعریف و اشارت تصریح چیز است که بیان تلفظ واقع شود و تعریف دعا است مضموم در دعا و قولی است مضموم در قول و اشارت معنی است مخفی در قول مثال تصریح قول حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام رب انی انظر الیک یعنی خداوند تو خود را بمن بنماتا ترا بینم و مثال تعریف قول نبی ماصلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم لا تسکننا علی انفسنا طرقة عین و مثال اشاره قول حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام رب انی کفیت حتی الموتی بنما را چه طوری زنده بگردانی

۱۲۹

مروه را اشارت باین است که خود را بنما

جوهر التماس کردن بجناب ستیاب سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه وسلم که کدام دعا افضل است
فرمودند اللهم انی اسألك العفو والعافیه والعافات فی الدنیا والاخره

۱۵۰

جوهر ملک العلماء مولوی عبدالعلی قدس سره در شرح ثنوی معنوی میفرمایند که دعا بر چند وجه است

۱۵۱

گاه به اشتغال طبیعی می باشد چنانکه دعای عوام و گاه به برای آن می باشد که واسطی میداند که اگر
مصادف بقضای افتد مستجاب میگردد و شاید این وقت قضا باشد و گاه به بانگشای آنکه وقت
قضا رسیده است آن زمان دعای کند مجاب میگردد و گاه به بانگشای آنکه وجود این کار
معلق بدعای داعی است پس دعای کند بر اسفند بر خلق و اگر دعای میکند و مضرت متعدده
میرسد و گاه به محض براس قیام بعبدیت که نشان عبد تذل است و این داعی را از اجابت عدم
اجابت کاری نیست و این را قسم است یکی واجب و مامور به عموماً چنانکه در صلوة فاتحه است که در آن
فروزی است و دیگر آنکه سنون باشد عموماً چنانکه دعا است استقامت است و در صلوة کسوف و ادعیه سنون
صلوة و امثال آن این ادعیه نیز ضروریست براس اقامت سنت که عارف را از انهم گریز نیست
و دیگر ادعیه سز و به بان گاه به مشتغل می شوند و گاه به ترک میکنند و دیگر آنکه مامور شود بدعا
بخصوصه در امر خاص پس برود دعا کردن واجب و لازم است چنانکه ایوب چون مبتلی
شد بدو وقت رسیدن وقت دعا کردند و دعا نوح عم و دعا موسی عم و سایر انبیا و دعای آن سرود
صلح در روز بدر بفرست پس قسم اول از دعا آنکه به اشتغال طبیعی است از عارف نمیتواند نش
و همچنین دعا با احتمال آنکه شاید که وقت رسیده باشد و قسم اخیر از دعا که براس قیام بعبدیت است
عارف را اشتغال باین ضروریست باقی بماند و در قسم یک مبعرفه رسیدن وقت کار و دیگر دعا
برای شفقت بر عباد الله بعد علم بانکه بلا مقضی بر عباد الله اند و عا نایل نخواهد شد پس بعضی اولیا
نظر شفقت این چنین دعای کنند زیرا که در شهود این بزرگان آنست که ابا از دعا مقاصد است
باقر آبی است و شفقت بر عباد الله ضروریست و چون علم با ایشان پیدا شد بانکه از دعا زوال این
مقضی خواهد شد پس ابا از دعا مقاصد است باقر آبی است پس البته دعا باید کرد براس اظهار عبودیت
و تذل و این قوم نیز علی اند و اما آن بزرگان که مقام عبودیت را رسیدند و ظاهر بالو بیته و ربوبیت
پس بفرست خود مقضی را رفع می سازند و ایشان مشتغل بدعا گاه به بدون دعا صرف میکنند
و این قوم انزل اند در مقام از قوم اول و بعضی اصلا دعای نمی کنند بانکه الله مالک است هر چه

کفر خبیث

خواہد بود ملک خود بکنند و گردانیدن قضا مارا نمیرسد و اینها میدانند که هر چه مقضی است بر طبق استعداد
عبادت و بعضی را علم حاصل سے شود و بدون استعداد آن باحوال که برویے جاری سے شوند
بعد تحقق آن احوال و بعضی آنہا مانند اعیان با استعدادات مکشوف و معلوم و سے است
و ظاہر است کہ علم تمام اعیان علی التفصیل محال است و الاساوی با حق گرد و بلکہ اورا علم بعین
است چنانکہ علم عین خودش اگر این جامع است مزجج اعیان را چنانکہ عین آن سرور است
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم پس علم این عین متضمن است مر علم جمیع اعیان را و آنچه
کہ اقرب بجامعیت است علم او موافق آنست و این از عنایت آئینہ است بان عارف خواہ علم اعیان
بکشف و عیان باشد و یا بوحی باشد پس این عارف کہ مکشوف الا اعیان است میداند کہ علم
اللہ بان احوال کہ وارد میشود بران آن احوال اندکہ اعیان بران بودند در حال ثبوت و سے
قبل وجودی و این نیز میداند کہ حق عطا نخواهد فرمود مگر آنرا کہ عطا کرد عین او و آن احوال اندکہ
بودند این اعیان بران در حال ثبوت علمی او و این قسم اعلیٰ است از عارفان و عالم بہر
قدر است و فرمودہ کہ آن دعا را ترک سے کنند کہ بان رفع مقضے خواهد شد و ظاہر است کہ مقضے
مرفع نمی تواند شد بدعا مگر آنکہ در قضا باشد کہ عدم وقوع این مقضے معلق بدعا است اگر دعا
نکنند این مقضے واقع گردد پس این دعا ساد قضا را و شد پس بعضی عارفان دعا را ترک
می کنند و مقضے حق را اختیار می کنند و دران متلذومی شوند و ارتفاع الم مقضے نمی خواهند
مگر آنکہ حق بارادہ خود آنرا مرفع کند و اما اگر ما بپوشوند بدعا براسے رفع این مقضے پس دعا
میکند براسے امثال امر چنانکہ از ایوب واقع شد کہ او صبر کرد و ہرگز دعا نکرد تا اینکه وقت ارتفاع
آن بلا رسید و معلق بود بدعا ایوب و ما مورگشت بدعا آن زمان دعا کرد رسول علیہ السلام
فرمودند کہ دعا کنندہ و آئین گویند ہر دو در اجر و ثواب شریک اند رسول علیہ السلام فرمودند
کہ چون دعا کنی کہ نما سے ہر دو دست را کشادہ داری و از دعا فارغ شوی ہر دو دست را بر روی
فرد آری چون دست بدعا برداشتمہ باشی چپ و راست منگری و بلا و غیر حق تعالی در دل نگذاری
و با آواز لپست زاری بسیار کنی و کار بہیودہ کنی و بدست بازی کنی و بجائے نظر کنی و چشم در پیش
واری و ہر دو دست را بر ہنہ کنی و آواز بلند نہ کنی کہ بوقت دعا آواز بلند داشتن معصیت است
و در دعا الحاح کنی۔

۱۵۲
وقت اجابت دعا

جو ہر بد آنکہ وقت اجابت دعا وقت سحر و صبح است و شب قدر و شب آدنیہ و اول شب

از ماہ رجب و درین ماه دعا بسیار مستجاب شوند و چهار شب درین ماه بس بزرگ است یکی
اول شب دوم شب آدینہ اول سوم شب پانزدہم چهارم شب سبت و ہفتم کہ شب معراج است
شب برات و شب عرفہ و ہر دو شب عیدین و در حدیث شریف وارد است کہ چون نیم شب یا دو
شب می گزرد فرودی آید فرشتہ بحکم جناب خداوند تعالی و میگردد کہ ہست خواہندہ تاکہ داوہ شود
مرویرا و ہست خواہندہ تا اجابت کردہ شود مرویرا و ہست آفرزش خواہندہ تا آمرزیدہ شود مر
ویرا ہمہ برین نوع ندایم و تا صبح و در جمعہ و روز عرفہ و روز عاشورہ و بعد بانگ نماز و بعد از شنیدن
آن و بوقت اقامت گفتن و وقت خطبہ خواندن و دعای نزدیک ماہ نویدین و دعای نزدیک
آنکہ دو سپاہ روی بروی آرند و بوقت باران باریدن و در آخر فیضیہاے نماز و در عقب
صدقہ کہ بہ نیت صدوق بود و وقتیکہ آب و چشم آید کہ آن نشان اجابت است و بیشتر احوال نسبت
کہ بعد از نماز دیگر تا غروب وقت اجابت دعا است و مرویت کہ حضرت سیدۃ النساء رضی اللہ تعالی
عنها و روز جمعہ بعد از نماز دیگر وقتیکہ آفتاب نمی غروب کردے دعا فرمودے و حضرت ام المومنین
عائشہ رضی اللہ تعالی عنها کسے را تعیین کردے روز جمعہ وقت غروب تا مرا خبر کند
ہمین کہ وقت غروب شدے خبر میگردند مشغول مے شدند دعای برادر مر برادر را در غیبت
نشود و دعای بیمار و دعا ماور و پدر و دعا سے فرزند ماور و پدر را و دعا سے مسافر و دعا سے
امام عادل و دعای کسی کہ در سجدہ باشد و دعا سے اندوگین و دعا غائب مر غائب را و دعای
بیچارہ و دعای ستم سیدہ و حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم نمی فرمایند
بہر تہنہ از دعا سے کہے کہ اورا فریاد سے نباشد جز حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ و مستجاب نشود
و دعا سے قومی کہ را غنی باشند از زنان خود بدست کردن خلخال باوازیاکسے رازن بہ خسوق
و بدکار باشد و گوہر بکنند و با وجود این اورا اطلاق مذہب پاور زمرہ وی حق مسلمان باشد با وجود
قدرت یا بدہ مال بنا و انان کہ اسراف کنند یا در خانہ وی خمر باشد یا در عقب جنازہ خندہ کند
یا بروے زکوٰۃ یا صدقہ واجب بود و مذہب یا القمہ از حرام خورد یا ماور و پدر را آزار دہد و در
حدیث وارد است کہ دعا مستجاب است تا آن زمانیکہ بقبطیہ رحم نگفتہ باشد یا چنین گفتہ باشد
کہ دعا کردم و مستجاب نشد بلکہ می باید کہ یکبار دعوت کند اگر مستجاب نشد بار دیگر دعوت کند
البتہ شود و اگر در کرت سوم ہم مستجاب نگردد و باید کہ سہ روز و روزہ دار و در نظر مقصود دعوت خود
باشد و اگر سہم نشد ہمان اسم را با اسم دیگر کہ مرئی آن حاجت بود اورا دعوت کند شرح اسماء حسنی

مجاہد

۱۵۳

جو ہر دو صحن حصین بیان احوال اجابت دعاست عند الزاوا بالصلوة و بین الاذان و الاقامتہ و بعد الحیعتین لمن نزل بہ کرب او شدتہ و عند الصف فی سبیل اللہ و عند التمام الحرب بعضہا بعضاً و در الصلوات المكتوبات و فی السجود و عقیب تلاوة القرآن و لا یسما الختم خصوصاً من القاری و عند شرب ما زفر من و بحضور غیر المیت و صیاح الدیکتہ و اجتماع المسلمین و فی مجالس الذکر و عند قول الامام و لا الضالین و عند غمض المیت و عند اقامتہ لصلوة بعضہ شایخ طریقت میفرماید کہ روز چهارشنبه میان ظہر و عصر وقت اشرف و محل استجابت است در نیوقت مشغول باشد آنحضرت صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم ہوز جنگ خندق این دعا فرمود یا صرخ المکر و بین و یا عجیب المضطربن اکتشف ہی و غمی و کرہتی تری ما نزل بی و ال الی استجابت

۱۵۲

در تحقیق معنی اجابت دعا

جو ہر بد آنکہ در اجابت دعا کہ ان لبیک من اللہ است تاخیر نیست و اجابت دیگرست و حاصل شدن مطلوب دیگر حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم میفرماید کہ چون بندہ زبان بطلب بکشاید و دعا گوید یا رب حضرت خداوند تعالی بے تاخیر فرماید کہ لبیک یا عبیدی و معنی لبیک از حق تعالی اجابت کردن است و دادن عطا لیکن ظاہر شدن آن سوخت و وقت است تا حق تعالی را خواست آن بنودہ باشد کہ چیزی بے بندہ و ہر دول و سے و اعیہ آن طلب پیدا نکند۔ اجابت دو نوع است یکی لبیک من اللہ و آن در مقابل گفتن یا رب بود و دیگری بر آمدن حاجت کہ در عرف اجابت آنرا گویند اول واجب الوقوع است بمقتضای حدیث مذکور و فائدہ آن وہد کہ بر آمدن دعا جلاؤ آجلاً مصدق او شود و ثانی ممکن الوقوع است اگر عجیب بلبیک مصلحت بندہ در ان داند و بیند و الا ممتنع الوقوع است و عین اجابت است کہ در رسانیدن آن بوسے عین مضرست سفت مر بندہ را و بندہ نمی داند۔ قائل مرا از خواست چاره نیست یا بزبان قال یا بزبان حال یا بزبان استعداد کہ آن نزو عارت افصح است از زبان قال و حال۔ بزبان حال چون استاد فقیر ہر بغنی از بر اسے آن چیز کہ اور است از متاع دنیوی یا مانند حاضر شدن کہ بہ خموش بر سفرہ بلکہ آنچه لسان حال خواهد لسان قال نتواند خواست و در حالت جمع و عطش و زبان استعداد چنانچہ در سوالات بہ اسماء الہی تامل کن کہ الخالق و الرزق و اللطیف و القہار و غیرہ ہر یکے بزبان استعداد خود مر آن چیزے را کہ مقتضیات ایشان است از حق تعالی درخواست می کنند کہ کمال استے کہ ما را دادہ از بطون بطور رسان خالق می طلبد کہ مخلوق پیدا کن و رزق می گوید

کہ فرمودہ بن رسالہ تا کمال سن کہ آن خالقیت و رازقیت است و روی بطور رسد و بچنان سوالات
 اعیان ثابتہ از حق تعالی کہ مارا بوجہ ذوات خارجہ پیدا کن تا کمال اتے کہ بے واسطہ مار اعطا
 فرمودہ ظاہر کرد و اگر سوالات حال و استعدادات نباشد هیچ موجودے بوجہ خارجی ظہور نکند
 چه حضرت ذوات حق تعالی بذاتہ غنی است از عالم و عالمیان -

۱۵۵

در عمل اشیا حق خود در آون و دعا
 بوقوع عذاب کردن
 بر آون و از نیت

جو ہر حضرت امام سلم قدس سرہ روایت کردہ انداز حضرت انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ
 جناب مستطاب سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم عیادت کرد و مروے را از سلیمین
 در حالیکہ ضعیف گشته بود و شد شل بچہ طاس پس فرمودند جناب نبوت ماب صلے اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم آیا تو بودی کہ خواستی جناب مستطاب حق سبحانہ و تعالیٰ را چیزی و سوال
 میکردے جناب حق تعالیٰ را بان چیز التماس نمود آرسے بودم کہ مے گفتم اسے اللہ تعالیٰ بہ چیزی
 کہ عقاب خواہی کرد مرا بان در آخرت تعجیل کن بر اسے من آزاد و دنیا پس فرمودند حضرت
 با عظمت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم سبحان اللہ تو آز طاقت نداری آیا چرا
 نگفتے ربنا آتینا فی الدنیا حسنته و فی الآخرة حسنته و قنا عذاب النار ای رب مارا بدہ
 در دنیا حسنتہ و در آخرت حسنتہ و نگاہدار مارا از عذاب آتش را وی گوید کہ او دعا کرد جناب مستطاب
 حق سبحانہ و تعالیٰ را باین دعا پس شفا داد جناب خداوند تعالیٰ آنرا باین دعا پس در باب ازین
 حدیث شریف کہ دعا بوقوع عذاب ہائز نیست فظاہرست کہ این مقاومت با قہر آہی و غضب
 الہی است بلکہ مقاومت با اوست پس بید کہ دعا با رفع عذاب کنی

۱۵۶

دعا کا وقت باید کرد

جو ہر در فواید القوادند کورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ
 سیرہ المبارک فرمودند کہ بندہ وقت دعا بچہ مصیبتے کہ کردہ باشد پیش حاضر نذار و نہ هیچ طاعتی
 زیرا کہ اگر طاعت پیش دل آرد آن عجب باشد و دعا مستجاب نشود و اگر مصیبتے پیش دل آرد و اتفاق
 دعا پستی آرد پس وقت دعا نظر خاص بر رحمت جناب حق سبحانہ و تعالیٰ مے باید داشت و
 موقن مے باید بود کہ البتہ این دعا مستجاب است انشا اللہ تعالیٰ و فرمودند کہ وقت دعا
 ہر دو دست کشادہ باشد و برابر سینہ و این چنین ہم آمدہ است کہ ہر دو دست متصل
 یکدیگر باشد و نیک بلند باید داشت بچنین کہ گوئی ہمین زمان در دست او چیزی خواہد انداخت
 و فرمودند کہ دعا قبل از نزول بلا باید کرد و فرمودند کہ چون بلا نازل مے شود دعا از
 فرود بالائے رود و ہر دو در ہوا یک جاسے شوند بتعارض اگر دعا را قوتے باشد بلا را

باز گردانند و گرنه بلا فرود آید و ملائم این حکایت فرمودند که در آنچه خروج کفارتا تا ارشد چون بدامغان
 و نیشاپور رسیدند باد شاهی که آنجا بود کسی نزد شیخ فرید الدین عطار قدس سره فرستاد که دعا کن جو آ
 دادند که وقت دعا گوشت وقت رخصاست یعنی بلا کے جناب حق سجاد و تعالیٰ نازل شده است
 رضا باید و بعد از آن فرمودند که بعد از نزول بلا ہم دعا باید کرد اگر بلا دفع نشود صعوبت بلا کم شود
 جوهر صاعب یعنی فرمود که جناب استطاب خداوند عالم دعا را بلیس اجابت فرمود قال
 رب فانظرنی اے یوم یعیثون قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
 ازینجا امید باست خداوند کے کہ دعا را بلیس اجابت فرماید چون مومن عاصی حضرت ادب سجاد را
 بخواند کے نا امید کند

۱۵۷

۱۵۸ عطاء حق

بلا اور رب بگو
 حاصل سے
 بدن کن
 جوہر صاعب
 یوم یعیثون
 زمانہ وقت معلوم
 اسی وقت سے
 دن تک جو
 معلوم ہے

جوہر عطای حضرت خداوند تعالیٰ دو قسم است ذاتیہ و اسمائیہ اگر سبدا آن ذات است
 بے واسطه عطا ذاتی و فیض اقدس گویند چنانچہ حضرت خداوند تعالیٰ از مقام احدیت از ذات
 خود بذات خود فیضی فرستاد که ایمان و استعدادات بآن حاصل شدند و اگر نشاء آن عطا
 اسمی یا صفتی از اسما و صفات حضرت حق تعالیٰ باشد عطاء اسمائیہ گویند چنانچہ اسم نعم یا منتقم از حضرت
 ذوالش نعمتی یا نعمتی بکے کہ مستوجب آن باشد برسانند و تمیز میان این هر دو عطا اهل اذواق میکنند
 و از عطا یا بعضی آن باشد که بندہ آنرا بزبان خواهد کرد و کار معین مثلا گوید اللهم ارزقنی علما نافعاً
 یا بزبان بخواند غیر معین چنانکه گوید اللهم ارزقنی خیر الدنیا و الآخرة یا طلب بزبان حال یا زبان
 استعداد باشد خواه که عطا یا ذاتیہ باشد یا منح اسمائیہ سوال معین یا رب مرا فلان چیز
 بده و غیر معین یا رب آنچه مصلحت من در است بمن دده و از هر هر چیزی سے از ذات خود خواه
 لطیف روحانی و خواه کثیف جسمانی چون قلب و روح و عقل یا چشم و گوش و زبان سالکان بزبان
 قال از مالک ذوالجلال دو گروہ اندگروہی سے از حق تعالیٰ چیز سے لطلبند و متمس خود بخوانند
 و حالانکہ هنوز وقت رسیدن آن مطلوب با ایشان نرسیده است و خواهند از سر امر مومنین
 باوقا تا غافل ست پس سوال او پیش از وقت بی حاصل و گروہی میدارند که در دفائن فرزان حضرت
 حق تعالیٰ ایشان را ذخیره و روزی ست که رسیدن آن با ایشان متوقف ست بخوانست ایشان یا آنکه
 میدانند که در خزائن حضرت حق تعالیٰ برابرے طائفه چیز سے مدخر ست کہ بی خواست بطور نخواهد رسید
 این علم باعث ایشان میگردد و سوال و طلب چنین سائل را سائل احتیاطی خوانند و چنان سائل
 سوال احتیاط گویند اگر در علم حضرت خداوند تعالیٰ مسؤل او ازان قبیل باشد کہ وصول آن

بمسائل موقوف سوال است و اورا استعداد قبول آن داده باشد موجود گردد و الا فلا۔ پیہر طریقت حضرت
 عبداللہ انصاری قدس سرہ فرمودند اگرخواستہ و او ندانے خواست انتہی یعنی اگر مسائل را استعداد
 آن مطلوب است کہ اگر نہ استعداد باعث سائل گشتی بسوال ہرگز سوال از وی بصدور نظر نہ رسد
 طائفہ انداز اہل حضور کہ نمی دانند کہ در ہر وقتی استعداد ایشان مقتضی چیست تا سوال برینوال استعداد
 کنند و طائفہ انداز اہل حضور در ہر وقتی مراقبہ بحجت دانستن استعداد خود کردند و برایشان مکشوف
 گردید کہ حضرت حق تعالی در ان زمان ایشان را چہ عطا فرمودہ است و این را استعداد
 جزوی گویند در زمانی معین از ہر امر سے معین و دانند کہ قابل آن چیز نگشتند الا بان استعداد جزوی
 در ان زمان و اہل حضور دو گروہ اند طائفہ از قبول خود آنچه قابل آن گشتہ اند بدانند کہ استعداد
 ایشان در انزل چہ بودہ و این ازان طائفہ کہ از اثر موثر سفر کنند و طائفہ دیگر از استعداد خود
 بدانند آنچه قابل آن خواهد بود و با ایشان خواهد رسید و این طائفہ ازان قبیل اند کہ از موثر سوئے
 اثر آیند و این گروہ از استعداد خود بدانند کہ چہ چیز قابل انداتم و اکمل اجل و افضل انداز گروہ اول
 چہ کہ چنین کس را تا دو معرفت حاصل نہ گردد باین مقام و اصل نشودیکے آنکہ معرفت معین ثابتہ خود
 حاصل کند دوم آنکہ احوال خود در ہر زمانی بدانند و چنین کامل تکبیل غیر مشغول تواند بود کہ اعیان غیر
 احوال غیر نیز ہم مطالعہ تواند کرد

۱۵۹

جو ہر بدانکہ احادیث در مذمت سوال کردن و گدائی کردن بسیار آردہ و حضرت شیخ عبدالحق
 محدث دہلوی قدس سرہ در مدارج النبوة سے فرمایند کہ حرام است سوال کردن مرکسے را کہ نزد
 قوت یوم است اگر قوت یوم نداشتہ باشد یا چیز سے نہ ارد کہ بدان ستر عورت کند حلال است کہ سوال کند
 و فقیر سے کہ اورا قوت یوم حاصل باشد یا قادر است بر کسب حرام است مرورا سوال و اتفاق دارند
 علماء برہنی از سوال و اختلاف در انست کہ حرام است یا مکروہ بسبب شرط اول آنکہ خوار نہ کند نفس خود را
 و الحاح نکلند در سوال و ایند انکند برسؤل عنہ و اگر یکے ازین نہ شرط مفقود گردد حرام است با اتفاق و
 منقول است از حضرت ابن المبارک رضی اللہ تعالی عنہ کہ فرمودند خوش نئے آید مرا کہ سائل لوجہ اللہ
 سوال کند و دادہ شود بوسے چیز سے زیرا کہ دنیا خدیت است و چون لوجہ اللہ طلبید تعظیم کرو چیزی را
 کہ تحقیر کردہ است اورا حضرت خداوند تعالی پس دادہ نشود بحجت زجر و منع و اگر گوید بحق خدا و بحق محمد
 صلے اللہ تعالی علیہ وآلہ و صحابہ وسلم واجب نمی گردد برسؤل عنہ دادن و کسے کہ گرفت چیز سے را
 با ظہار حاجت بدو غ مالک نمی گردد و آنرا ہمچنین کسے کہ گوید بدو غ کہ من علومی ام و اگر یکے را

حجت صلاح بدید روی در باطن ارتکاب معصیت کند و اگر بدانند اور اعطی نمید بد نیز مالک نمیکرد و حرکات بروی واجب است رو سے بر مالک و چنین چیزے کہ داده شود کسے را حجت بد زبانی و سے یا شرعی است و سے حرام سنت بروی و اگر فقیرے بیاید براسے سوال و خواهد کہ دست مسکول عنہ را بوسد تا چیزے بوی بدید مگر وہ است و افضل آنست کہ مسکول عنہ دست بوی ندید بقصد منع و جبر نیاید و او سائلے را کہ طیل زده بر در ہا میگردد و مطرب از ہمہ اش

۱۶۰
اعمال

چو ہر اعمال و قسم اند ظاہرہ چون صلوة و تلاوت و ذکر و باطنہ چون محافزہ و مراقبہ و محاسبہ و ترتیب اعمال چنانست کہ تا ممکن بود میان اعمال ظاہرہ و باطنہ جمع کند اول صلوة را مقدم دارد پس تلاوت پس ذکر و شہاد حضور دل و مراقبہ باطن و اگر جمع ممکن نبود بسبب کلاوت و ملاوت از عمل ظاہرہ بر عمل باطن اکتفا کند

۱۶۱ جو ہر در مزرع المحنات مذکور است کہ دلائل الخیرات بغایت مقبول است بجناب سالت مآب صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و علامت قبول آن کثرت قرات و لیست اکثر اوقات در اماکن بابرکات خصوصاً در حرمین شریفین و بجوار روضہ منورہ سید الکونین و مولف کتاب قطب فلک فضل و کمال مرکز اترہ شرف و اجلال سلالہ خاندان نبوی سید حسینی مولانا سید ابو عبد اللہ بن سلیمان جزوی در شہر فاس کہ از بلاد مغرب است تحصیل علوم کمالات نموده و در ان شہر مقتدر اکابر و علماء کرام بودہ و در آنجا دلائل الخیرات تالیف نموده و کسے از اہل عداوت ایشان را زہر داد پس رحلت فرمودند شہر ہرم ربيع الاول سنہ ہشت صد و ہفتاد از ہجرت و در شہر سوس دفن کردند و بعد از ہفتاد و ہفت سال نقل نمودند بجانب مراکش و در ریاض العروس دفن کردند و چون براسے نقل از قبر بیرون نمودند یافتند چنانکہ دفن کردہ بودند و مردم در مراکش براسے زیارت قبر شریف ایشان از وہام می نمایند و فیض ظاہر و باطن می یابند و ثابت شدہ است کہ از قبر مبارک ایشان بوی مشک می آید و ہیشام علی میرسد

۱۶۲

جو ہر منقول است از حضرت شیخ ابراہیم قمی قدس سرہ کہ روزی در پس خانہ کعبہ زاد ہا اللہ تعالی شرفناستہ بودم کہ حضرت خضر علی نبیا وآلہ و علیہ السلام تشریف آوردند و فرمودند سبعت عشر کہ از جناب سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بمن رسیدہ است ہر روز قبل از طلوع و غروب آفتاب بخوانی و الا ہمہ عمر خود یکبار تر بہ بندست من از ثواب آن سوال کردم فرمودند کہ جناب سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ترا در خواب خواهند فرمود عرض کردم

که چیز عینیت شود تا از شرف روتیه مشرف شوم فرمودند که بعد از نماز مغرب با سپکس سخن نه گوئی و بعد از
نماز خفتن دو رکعت بگزارد در هر رکعت بعد فاتحه هفت بار سوره اخلاص بخوان و بعد از سلام سجده کن و
در آن هفت بار بگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوت
الا بالله العلی العظیم بعد سه بار و بگو یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا
ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا و الآخرة و یا رحیمها و یا اله الاولین و الآخریین
و الاول قبل کل شیء و الآخر بعد کل شیء یا رب یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله
یا الله یا رحمن یا رحیم بعد هر خیز و هر دو دست بر آرد و آنرا که نشسته خوانده استاده
بخوان و بر پهلو راست روی بقیله نجس و تا هنگامه که در خواب شوی و در بخوان من انیمه
بجا آوردم در خواب دیدم که فرشتگان مرا با آسمان بردند و هشت رانمودند در آن گوشه دیدم
از یاقوت سحر و کوشک از زمرد و کوشک از زمرد و در هر گوشه کنیزکان حور العین بے قیاس
نشسته اند و رویها را ایشان از آفتاب تابنده ترست پرسیدم که این کوشکها و حوران که هستند
گفتند آنکس را که این عمل کند بعد از مشرف شوم مشرف روتیه حضرت سرور عالم صلے الله تعالی علیه
آله و اصحابه وسلم و التماس نمودم که حضرت خضر می فرمودند که سبعتا عشر از جناب سرور عالم
صلے الله تعالی علیه و آله و اصحابه وسلم شنیده ام فرمودند که همه حق است و صدق پس عرض کردم
که عامل این را چه ثواب باشد فرمودند که جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی جمله گناه او را بیافزود
و بیند بهشت را و برادر و جناب خداوند تعالی از وی غضب خویش و بفراید فرشته شمال را که
تا یکسال هیچ گناه او ننویسد و عمل نکند این را اگر کسی که جناب خداوند تعالی او را نیلخت آفرید
و ترک نیارد این را اگر کسی که بد بخت آفرید پس حضرت ابراهیم تمیمی بعد از دیدن خواب چهار ماه
بزیستند حضرت ایشان را بطعام و شراب و نیا حاجت نشد از آنکه طعام و شراب بهشت خورده بودند
و بعضی میفرمایند که قادر نشود بر خواندن سبعتا عشر اگر کسی که او از اهل بهشت باشد و هر که مدام
خواند در حفظ آمان حضرت خداوند تعالی باشد و از دنیا زود و تا مقام خود در بهشت بخواب نه بنید
و نمیرد تا طعام بهشت نخورد و سبعتا عشر بر آید آن حاجات و مهمات دینی و دنیوی نیز آید
است سوا ای آنکه دوام خواند و سبعتا عشر در چیز است که هر یکی را مع تسبیح هفت بار خوانند
ترتیب اول سوره فاتحه دوم سوره الناس م سوره الفلق چهارم سوره اخلاص پنجم سوره
الکافرون ششم آیه الکرسی هفتم سبحان الله و الحمد لله العلی العظیم بعد یکبار عذو ما عسلم الله

بنا بر این که در خواب دیدم
که فرشتگان مرا با آسمان بردند
و هشت رانمودند در آن گوشه
دیدم از یاقوت سحر و کوشک
از زمرد و کوشک از زمرد
و در هر گوشه کنیزکان حور العین
بے قیاس نشسته اند و رویها
را ایشان از آفتاب تابنده ترست
پرسیدم که این کوشکها و حوران
که هستند گفتند آنکس را که
این عمل کند بعد از مشرف شوم
مشرف روتیه حضرت سرور عالم
صلے الله تعالی علیه و آله و
اصحابه وسلم و التماس نمودم
که حضرت خضر می فرمودند
که سبعتا عشر از جناب سرور
عالم صلے الله تعالی علیه و
آله و اصحابه وسلم شنیده
ام فرمودند که همه حق است
و صدق پس عرض کردم که
عامل این را چه ثواب باشد
فرمودند که جناب مستطاب
حق سبحانه و تعالی جمله
گناه او را بیافزود و بیند
بهشت را و برادر و جناب
خداوند تعالی از وی غضب
خویش و بفراید فرشته
شمال را که تا یکسال هیچ
گناه او ننویسد و عمل
نکند این را اگر کسی که
جناب خداوند تعالی او را
نیلخت آفرید و ترک نیارد
این را اگر کسی که بد بخت
آفرید پس حضرت ابراهیم
تمیمی بعد از دیدن خواب
چهار ماه بزیستند حضرت
ایشان را بطعام و شراب
و نیا حاجت نشد از آنکه
طعام و شراب بهشت خورده
بودند و بعضی میفرمایند
که قادر نشود بر خواندن
سبعتا عشر اگر کسی که او
از اهل بهشت باشد و هر که
مدام خواند در حفظ آمان
حضرت خداوند تعالی
باشد و از دنیا زود و تا
مقام خود در بهشت
بخواب نه بنید و نمیرد
تا طعام بهشت نخورد
و سبعتا عشر بر آید آن
حاجات و مهمات دینی و
دنیوی نیز آید است سوا
ای آنکه دوام خواند و
سبعتا عشر در چیز است
که هر یکی را مع تسبیح
هفت بار خوانند ترتیب
اول سوره فاتحه دوم
سوره الناس م سوره
الفلق چهارم سوره
اخلاص پنجم سوره
الکافرون ششم آیه
الکرسی هفتم سبحان
الله و الحمد لله العلی
العظیم بعد یکبار
عذو ما عسلم الله

سبعتا عشر

تبارک

وزنته نا علم الله و ملا ما علم الله شتم اللهم صل على محمد عبدك و جيبك و نبياك و رسولك
 النبي الامي و على آله و اصحابه و بارك و سلم ثم اللهم اغفر لي و لوالدي
 و لمن توالت و ارحمهما كما ربياني صغيرا و كبيرا اللهم اغفر لجميع المؤمنين و المؤمنات
 و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات برحمتك يا ارحم الراحمين و هم اللهم
 يا رب افعلي بي و بهم عاجلا و آجلا في الدين و الدنيا و الآخرة ما انت له اهل و
 لا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور رحيم جو اكرم ملك برؤف رحيم
 و در شرح رساله مكيه مذکور است که حضرت شاه مينا قدس سره میفرمودند که از عوارف و اوراد حضرت
 شیخ بهار الدین قدس سره معلوم شد که بعد فاتحه معنویتین خوانند و بعد اخلاص و بعد کافرون
 و بعد اذان آیه الکرسی و از ارشاد حضرت شیخ عبدالقادر نعمی قدس سره معلوم شد که بعد فاتحه
 آیه الکرسی خوانند بعد کافرون بعد اخلاص بعد سورة الفلق بعد سورة الناس و باقی
 علی حسله پس حضرت ایشان بجهت رعایت قولین بعد با دعا و چنانچه در ارشاد مذکور است میخوانند
 و بعد عصر چنانکه در عوارف و اوراد است و طالبان را نیز به همین طریق میفرمودند و میفرمودند
 هر که بعد سبعت عشر سبست و یکبار یا چهار بار گوید بروست ظالمی گرفتار نشود و حضرت سلطان المشائخ
 قدسنا امدتعالی بر کتبه حکم حضرت سرور عالم صلوات الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
 در آخر سبعت عشر شش بار این هر دو دعا زیاده می خوانند اللهم اهدنی بر فعتک یا
 رافع و توفنی مسلما و اکتفنی بالصالحین و بعضی بعد سبعت عشر سره بار خوانند سبحان الله
 سبحان المنان سبحان الله العلی الیه ان سبحان الله الشدائد الارکان سبحان الله
 فی کل مکان سبحان من لا یشغله شأن عن شأن سبحان من یدهب باللیل و یاتی بالنهار
 و یوت غروب گوید سبحان من یدهب بالنهار و یاتی باللیل و یک بار گوید سبحان الله
 و محمدک علی حاکم بعد علمت سبحان الله و محمدک علی عفوک بعد قدر تک
 سبحان من له لطف خفی سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد
 فی السموات و الارض و عشیا و حین تطهرون یخرج الی من المیت و یخرج المیت من الحی
 و یحیی الارض بعد موتها و كذلك تخرجون سبحان ربک رب الغرة عما یصفون و سلام
 علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین فانه الحمد رب السموات و رب الارض و له الکبریا
 فی السموات و الارض و هو الغزیر الحکیم و الحمد لله نحمده و نتعین به و نستغفره و نؤمن به

در بعضی عوارف و اوراد
 این سبعت عشر است یا
 در بعضی دعاهاست یا
 قاضی الحاجات حضرت
 حاج میرزا محمد باقر

وَتَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَنَشْهَدَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ الْمُصْطَفَى وَرَسُولَهُ الْمُحِبَّتِي أَرْسَلَهُ بِالْمَدِينِ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ مِنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ أَعْمَالُنَا - هر که بعد سبعت عشر هفت بار این دعا بخواند اللهم اعينني مجبالك واحشرني تحت اقدام كلاب اجبانك وبعده دو گانه تحت و فورا این دعا بخواند اللهم اعينني مجبالك و امتنني مجبالك واحشرني تحت تراب اقدام كلاب اجبانك حضرت خداوند تعالی ویرا محبت خود اسیر گرداند

جوهر در فوائد القواد مذکور است که حضرت سلطان المشايخ قدسنا الله تعالی بسره المبارک فرمودند که شبے حضرت شیخ الاسلام فرید الحق والدین قدس سره را در خواب دیدم مرا فرمودند که بعد از نماز عصر سوره البنا پنج بار بخوان چون بیدار شدم آن فرمان بجا آوردم در تفسیر دیدم هر که بعد از نماز عصر هر روز پنج بار سوره بنا بخواند اسیر حضرت حق سبحانه و تعالی شود می اسیر الله تعالی یعنی هر که محبت کسی گرفتار شود گویند فلانی اسیر فلانی شده است اینجا هم این معنی مراد است یعنی اسیر محبت حضرت حق سبحانه و تعالی شود و بعد از اتمام این فائده حاضران را فرمودند که شما هم برین باشید

۱۴۳

جوهر هر که براسے محبت حضرت خداوند تعالی وقت صبح این سه آیات سه بار بخواند بر او رسد سبحان الله حين تمسون وحين تصبحون هـ وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تطهرون هـ يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها و كذلك تخرجون

۱۴۴

جوهر هر که براسے محبت حضرت خداوند تعالی سوره النصر بست و پنج بار مداومت نماید بمقصود رسد

۱۴۵

جوهر بعد هر فرض یکبار آیه الکرسی تا خال درون متصل سلام بخواند و یکبار و من تيق الله يجعل له مخرجا تا قدر او یکبار سوره فاتحه و سه بار سوره اخلاص و سه بار درود و بجانب آسمان دم کند جناب مستطاب حق سبحانه و تعالی جان او را بے واسطه ملک الموت قبض نماید و بجز درون داخل بهشت شود و در دنیا روزی او فراخ باشد از سکر موت آسانی یابد و در قبر راحت بیند

۱۴۶

جوهر امام ابو القاسم قشیری قدس سره در رساله خود این دعا آورده اند اللهم

۱۴۷

یا وودیا وودیا وودیا وودیا العرش المجید یا سبے یا معید یا فعال لما یرید یا سالیک
 بنور و جہک الذی ملأ الارکان عرشک و بقدرتک اللتی قدرت بہا علی جمیع خالقک
 و برحمتک اللتی وسعت کل شیء لا الہ الا انت یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی
 و شاہ کلیم اللہ و ہوی قدس سرہ این فوائد بران زیادہ کردہ اند اغثنی اغثنی اغثنی لفضلک
 اغثنی بچو دک اغثنی برحمتک اغثنی برافقک اغثنی بلطفک اغثنی بجمیع اسمائک
 و صفاتک و جمالک و جلالک یا غیاث استغیثین پنجاہ و یک بار در مجلس واحد
 برائے کشف کروب و دفع ہوم نافع است و تجربہ آمدہ

۱۶۸ جوہر سورۃ النصر برائے سلامت ایمان ہر روز سہ بار بخواند یا سورۃ التکاثر بار
 سورۃ البقرہ ہم ہمین حکم دارد و قرأت سورۃ ق ہم ہمین حکم دارد سورۃ مائدہ بخت غایت
 بخیر و لیست و پنجاہ بار بخواند یا سورۃ ہود و ہیل و پنجاہ بار یا سورۃ و الضحیٰ ہزار بار یا سورۃ الزمر
 صد بار و اگر سورۃ الزمر در شب محبوب بخواند از ہول قیامت این بود

۱۶۹ جوہر سورۃ الحديد برائے حفظ ایمان چہل و یکبار بخواند۔

۱۷۰ جوہر سورۃ و النازعات بخت آسانی موت سبت و یکبار یا منتہا و بار بخواند۔

۱۷۱ جوہر سورۃ الجاثیہ برائے آسانی سکات موت سہ بار بخواند یا سورۃ الدخان سہ بار۔

۱۷۲ جوہر سورۃ الزمر بخت عاقبت بخیر صد بار بخواند۔

۱۷۳ جوہر ہر کہ سورۃ الجاثیہ بخواند حضرت خداوند تعالیٰ در روز قیامت وقت حساب
 مہر عیب ہائے او را پوشد

۱۷۴ جوہر سورۃ الملک برائے روشنائی قبر چہل و یکبار بخواند یا سورۃ عبس
 سبت و یکبار

۱۷۵ جوہر چون میت را در گور نهد و پوشد سورۃ الملک بخواند حضرت خداوند تعالیٰ
 جواب و سوال بر آسان فرماید

۱۷۶ جوہر سورۃ الحاقہ بخت آسانی سوال قبر منتہا و یکبار بخواند۔

۱۷۷ جوہر تلاوت سورۃ واقعہ بر سر قبر موجب خلاص از عذاب قبر است۔

۱۷۸ جوہر ہر کہ سورۃ البناء بعد از نماز عصر تلاوت نماید از عذاب قبر خلاص یابد۔

۱۷۹ جوہر سورۃ البلد بخت آفکہ روز قیامت در امان جناب حق سبحانہ و تعالیٰ باشد

چهل ویک بار بخواند

جوہر سورۃ والمرسلات بحبت آنکہ جناب مستطاب حق سبحانہ و تعالیٰ فرود زمرہ صداقان

۱۸۰

بر انگیز اند صد بار بخواند

جوہر سورۃ الیقیمہ براسے آسان شدن حساب روز قیامت بہ شب جمعہ سے بار بخواند۔

۱۸۱

جوہر گناہگار روزِ پشیمہ سبت و یکبار سورۃ قمر لے بخواند حضرت خداوند تعالیٰ اور ایامِ مزد۔

۱۸۲

جوہر در صلوات گفتن بر حضرت سید عالم علیہ السلام علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم خصوصاً در

۱۸۳

روز جمعہ و در شب آن وعدہ ہا بسیار آمدہ است و اندک آن درود گفت اندکہ ہشتاد بار بگویند چنانکہ

✓

حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم فرمودند کہ درود بگویند بر من در روز جمعہ

ہشتاد بار حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ گناہ ہشتاد سالہ سے بیاورد۔

جوہر ہر کہ در روز عاشوراء بروح کسی چہار رکعت نماز بگزارد و در ہر رکعت بعد از سورۃ فاتحہ

۱۸۴

سورۃ اخلاص پانزدہ بار بخواند حضرت خداوند تعالیٰ آن بندہ را بیاورد و گور اور او پر نور گرداند

صلوٰۃ یوم عاشوراء

و عذاب ازو سے برگیرد و گزارندہ این نماز ثواب صد شہید عطا فرماید پس بگزارد این نماز

را بروح پر فتوح حضرت امیر المؤمنین امام حسن و حضرت امیر المؤمنین امام حسین

علیم السلام اجر عظیم یابد

جوہر سورۃ مجادلہ براسے کفارہ گناہان چهل و یکبار بخواند۔

۱۸۵

جوہر سورۃ التغابن براسے آمرزش گناہان در روز جمعہ چهل و یکبار بخواند۔

۱۸۶

جوہر سورۃ الکوتر بحبت یافتن آب کو تو بہتر بار بخواند۔

۱۸۷

جوہر در فوائد الفوائد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بہر کہ تہ

۱۸۸

فرمودند کہ ہر کہ بعد از نماز عصر سورۃ حم و سورۃ و النازعات بخواند جناب خداوند تعالیٰ

اور اور گور نگزارد و او در گور نباشد مگر مقدار یک وقت نماز بعد از ان چشم پر آب کردند و فرمودند

✓

کہ کسی کہ در گور نماز چگونہ باشد فرمودند آنچنان باشد کہ روح بکمال میرسد چون روح کمال

شد قالب را جذب کند

۱۸۹

جوہر در خبرست ہر کہ روغن در سر اندازد اول ابرو ہا را چرب کند از صداع امین شود۔

۱۹۰

جوہر چون خوابد کہ نیکی دنیا و آخرت اورا بدہند و از آتش برہد این آیت بسیار خواند

ربنا آتینا فی الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ حسنتہ ط و قنا عذاب النار

✓

الذکر

- 191 جوہر چون خواہد کہ در سہ احوال صابر باشد قدش در کارها ثابت بود و دشمنان بر دسے ظفر
 نیابند این آیت بخواند **رب افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرن**
- 192 جوہر چون خواہد کہ باد و ستان جناب حق سبحانہ و تعالی جمع شود این آیت بخواند **ربنا انک
 جامع الناس لیوم لا ریب فیہ ط ان اللہ لا یخلف المیعاد**
- 193 جوہر ہر کہ خواہد کہ اعمال او بشرف قبول آراستہ باشد این آیت بسیار خواند **ربنا تقبل
 منا انک انت السميع العليم**
- 194 جوہر ہر کہ این آیت بسیار خواند جناب خداوند تعالی اورا بایک مردان دار و درخورد
 عرصات قیامت نہ بیند **ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسک ولا تخزنا یوم القیمتہ انک
 لا تخلف المیعاد**
- 195 جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم ہر دور اورا رویت
 و داروی گناہ نیست مگر استغفار و فرمودند ہر کہ استغفار نگوید روزی دو بار ظلم کردہ باشد بر نفس خود
 و حضرت عبد اللہ عمر رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ شمر دیم کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ و
 آلہ و اصحابہ وسلم صد بار فرمودند **رب اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم**
 و در حدیث آمدہ است کہ حضرت خداوند تعالی عادت نگذارد بندہ را بگفتن **اللهم اغفر لی و تب
 علی** مگر آنکہ نشان ست کہ او سجانہ و تعالی بخواہد کہ اورا بیا مرز و در حدیث ست ہر کہ بگوید **اللہ
 و التوب الیہ یصدق اذول آفریذہ شود گناہان او اگر چہ رجوع کند باز بران گناہ و در حدیث ست
 ہر کہ بگوید **استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو** کفی القیوم و التوب الیہ آفریذہ شود گناہان او**
- 196 جوہر در حدیث ست ہر کہ ان بود چیزے کہ بصدقہ بدہد پس او استغفار گوید مومنین و مومنات
 را کہ آن صدقہ است
- 197 جوہر سید الاستغفار مآتی ذنوب و جالب رزق ست و فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی
 علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کسی کہ بگوید سید الاستغفار را بطریق الیقان در روز و بمیرد پیش از آنکہ شام کن و آید
 در بہشت و کسی کہ بگوید در شب و بمیرد پیش از آنکہ صبح کند و آید در بہشت و حضرت ابن عباس رضی اللہ
 تعالی عنہ این استغفار و عقب ہر نماز فریضیہ بخواند بعد از نقل حضرت ایشان را در خواب دیدند پس سیدنا
 کہ جناب حق سبحانہ تعالی با شما چہ کرد فرمودند کہ بیا مرزید و بہشت روزی گردانید از برکت این استغفار
 رسید الاستغفار نیست اللهم انت ربی لا الہ الا انت خلقتہ و انا عبدک و انا علی عبدک و عبدک

ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابورکعتک علی و ابوربیبی فاغفر لے
 فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول اعوذ بک من شر ما صنعت در آخر آید۔
 جوہر استغفر اللہ ذوالجلال و الاکرام من جمیع الذنوب و الاثم ہر کہ در ماہ ربیعین
 استغفار ہزار بار بخواند آفرینیدہ شود۔

۱۹۸

۱۹۹

جوہر حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی قدس سرہ در مدارج النبوت می فرماید کہ سیکے ازورد ہا
 مشور کہ بعد از نماز صبح و نماز مغرب آیدہ آنست کہ پیش از آنکہ تکلم کند و در روایت پیش از آنکہ
 بگوید و از من از و دو تا کند یا بہار آیدہ بار بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک
 ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر در اثبات حسنات و محوسیات و رفع درجات اثر سے عظیم
 دارد و حضرت شیخ سعد الدین قدس سرہ در شرح رسالہ مکیہ می فرماید کہ در حدیث شریف است
 کہ ہر کہ بعد از نماز فجر کہ هنوز حکایت نکرده باشد و زانو بالا نکرده و بار بخواند لا الہ الا اللہ وحدہ
 لا شریک لہ الملک ولہ الحمد یکی و میت و موحی لا موت بیدہ الخیر و ہو علی کل شیء
 قدیر ثبت گرداند حضرت خداوند تعالیٰ در نامہ اعمال او ہر بار کہ بگوید وہ نیکی و بردارد و بہشت
 بہر یکے از ان براسے او درجہ و باشد مر اورا بہر یکے از ان ثواب آزاد گردن بندہ و آن روز در
 حرز و حفظ و عصمت حضرت خداوند تعالیٰ باشد از مکرو و یو و ہیج گنا ہے بد و نرسد و در فوائد الفواد
 مذکور است کہ حضرت سلطان المشائخ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند کہ من شبے حضرت شیخ الاسلام
 فرید الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ را در خواب دیدم مرا فرمودند باید کہ ہر روز صد بار این
 دعا بخوانی لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد و ہو علی کل شیء قدیر
 چون بیدار شدم این دعا را ملازمت کردم و در کتب مشائخ دیدم آنجا نوشتہ اند ہر کہ ہر روز این دعا
 بخواند بے اسباب خوش باشد و خوش زید و نسیم کہ مقصود حضرت شیخ این بودہ است و فرمودند کہ
 در حدیث شریف آیدہ است کہ ہر کہ بعد از ہر نماز در بار این دعا بخواند چنان باشد کہ چہار بندہ آزاد
 کردہ باشد و بعد از اتمام این فائدہ حاضران را فرمودند کہ شما ہم برین باشید۔

۲۰۰

جوہر روایت کہ آنرا کیمیای مشائخ نامند و موجب است بعد از سلام نماز جمعہ پیش از آنکہ
 بگوید یا ہمار از وضعی کہ در تشہد نماندہ است بخواند سورۃ فاتحہ سہت بار و سورۃ اخلاص سہت بار
 و سورۃ الفلق سہت بار و سورۃ الناس سہت بار ازین مقدار در حدیث شریف واقع است برای غفران
 ما تقدم من الذنوب و ما تاخر و مشائخ بعد از ان این دعا را کہ در آثار آیدہ است سہت بار بخوانند

اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغثنی بجلالک عن حرمانک بطاعتک
عن معصیتک بعفوانک عن سواک

۲۰۱ جوہر ہر کہ بعد از نماز فجر دست بدعا برداشته بستی و سفت بار بگوید اللهم اغفر للمؤمنین
والمؤمنات اجر عظیم یابد

۲۰۲ جوہر ہر کہ در روز عاشورہ ہفتاد بار بگوید جی اللہ نعم الوکیل نعم المولیٰ نعم النصیر
ثواب بجیاب یابد

۲۰۳ جوہر فرمودند حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم صحابہ را کہ بگیرید سپہ خود را
التماس نمودند کہ از براسے دشمنان فرمودند نے بلکہ از براسے آتش عرض کردند کہ چسپت سپہ ما از آتش
فرمودند سبحان اللہ و الحمد لله تا آخر بگوید *لا اله الا الله و الله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم*

۲۰۴ جوہر حضرت سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ بگوید ہر روز
شب لا اله الا اللہ الملک الحق البسین باشد اور امان از فقر و انس از وحشت قبر و کثادہ
شود ہر سے باب غنا و در بہشت و بعضی میفرمایند کہ ہر کہ صد بار بگوید حضرت خداوند تعالیٰ آنرا
نگاہدار و از در ویشی کہ در وی مغفرت دین باشد

۲۰۵ جوہر سورۃ التوحید براسے قبول توبہ دہ بار بخواند۔

۲۰۶ جوہر ہر کہ وقت صبح و وقت خفتن بسیار بگوید ما شاء اللہ لا قوة الا باللہ ہر سعادتی
کہ خواہد بیابد۔

۲۰۷ جوہر اگر لفظ طہ بر قبر بنویسد میت مغفور گردد۔

۲۰۸ جوہر اگر سورۃ النصر بعد نماز فجر بخواند بار مدامت نماید ابواب فتوحات اخروی برسد
مفتوح گردد و ہر تب اولیاء رسد ہر کہ براسے محبت حضرت خداوند تعالیٰ بستی و بیخ بار مدامت
بسیار مقصود برسد۔

۲۰۹ جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر کارے کہ خداوند
عظمت و شان ست آغاز کردہ نشود بسم اللہ ناقص و قلیل البرکت بود و حضرت امیر المؤمنین اسد اللہ
الغالب اکرم اللہ تعالیٰ و جہہ میفرمایند کہ بسم اللہ کشائندہ مشکلم است و آسان کنندہ دشوار ہیا و دور
کنندہ شر و شفا و راحت لیا و امان بدقیقا

۲۱۰ جوہر ہر کہ کیبار بعدق دل بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید حضرت خداوند تعالیٰ بہ جزئی چہاں ہزار

نیکی در وقت اعمال او ثبت فرماید و چهار ہزار بدی از دفتر وی محو کند و بعضی اہل معرفت میفرمایند کہ تسمیہ نوزدہ حروف است و زبانیہ دوزخ نیز نوزدہ اند پس چون مومن تلفظ تسمیہ کند حضرت خداوند تعالی دفع کند ہر حرفی یک زبانیہ را و بعضی گفته کہ گناہ ہر چار نوع است در روزیاد شب و ہر یک پیمان یا آشکارا و کلمات تسمیہ نیز چارست پس ہر مومن کہ تلفظ تسمیہ کند از روسے اخلاص حضرت

خداوند تعالی بیامزد و ہر چار نوع گناہ اورا

جو ہر در ہر موضع و کارے کہ تسمیہ گوید شیطان را در آن خطے و نصیبے نباشد و در خبرست کہ چون یکے از شاد در خانہ در آید شیطان ہم در آید چون گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان گوید مراد نخل نیست درین خانہ و چون طعام پیش آرد گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان گوید مراد رین طعام نصیب نیست و همچنین در آب خوردن و اگر بوقت خفتن گوید بسم اللہ الرحمن الرحیم شیطان گوید مراد آبگاہ اینجا نیست و اگر تسمیہ ترک آرد شیطان برابر او در خانہ در آید و طعام و آب برابر او بخورد و اگر در وقت جماع حلال خود تسمیہ نگوید شیطان برابر او جماع کند - و ہر کہ بنویسد بسم اللہ الرحمن الرحیم و ہر سہ نیم و ہا کہ در اسم مبارک اللہ است با چشم بنویسد حضرت خداوند تعالی بدہد ہزار نیکی و محو کند از وسے ہزار بدی و بردارد پیری او ہزار درجہ و رہبت -

۲۱۱
بین بسم اللہ الرحمن الرحیم
۲۱۲

جو ہر بسم اللہ الرحمن الرحیم شش صد بار و بقولے شش صد و چہل بار بنویسد و با خود نگاہ دارد و ہیبت وسے در دلہا استولی شود و این آیت اول چیزی است کہ قلم اعلیٰ بر لوح کتابت نمود و چون این آیت نازل شد جبال بلزید و ملائکہ مقربین زبانیہ دوزخ گفتند ہر کہ این آیت بخواند با آتش درسیاید و آن نوزدہ حروف است بعد زبانیہ دوزخ کہ موکل اند بر دوزخ و ہر کہ مداومت نماید بر قرات آن ہیبت آن در باطن اہل عالم علوی و سفلی پیدا شود -

جو ہر سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للہ رب العالمین ہر کہ خواہد کہ مزد کار خود بر وجہ عوالب بگیرد باید کہ آخر کلام در ہر مجلس این آیات بخواند -

جو ہر ہر کہ این استغفار دو ماہ پے در پے ہر روز چار صد بار بخواند حضرت خداوند تعالی اورا علم نافع عطا فرماید مال کثیر استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو اکی القیوم الرحمن الرحیم بدیع السموات و الارض من جمیع جرمی و ظلمی و اسرافنی علی نفسی و اتوب الیہ

۲۱۳
۲۱۴

کنز غیب

۲۱۵ جوہر از حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما آید کہ فرمودند حضرت سید المرسلین صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ہر کہ لازم گئے دستغفار را بگردانند حضرت خداوند تعالیٰ اور از ہر سہم فرج و از ہر ضیق مخجج و رزق و ہر اور از انجا کہ گمان نذارو۔

۲۱۶ جوہر سہم اللہ الرحمن الرحیم ربنا انزل علینا ما ندرہ من السماء تکون لنا عیاداً
 لا اولنا و آخرنا و آیت منک ج و ارزقنا و انت خیر الرازقین ^{۱۳} ^{جوہر} بسیار خواندن این آیت باعث نزول رحمت و برکت و سبب فراخی رزق است۔

۲۱۷ جوہر این ہفت آیات را خواص بسیار است خصوصاً امینی از بلا ہا و حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ می فرماید کہ بہتر ازین آیات سبع بیج دعاے برائے کفایت مہمات دینی و دنیوی نیست ہر روز ہفت بار بخواند بسبب اللہ الرحمن الرحیم ان تجتنبوا کبار ما تمنون عنہ تکفر عنکم سیاتکم و نہ خلکم بد خلا کریمہ و لا تمنوا ما فضل اللہ بہ لبعضکم علی بعض
 للرجال نصیب مما کتبواہ وللنساء نصیب مما کتبسنہ و اسئلوا اللہ من فضله ان اللہ کان بکل شیء علیماہ ان اللہ لا یظلم مثقال ذرۃ ج و ان تک حسنة فیضعفها ویوت من لدنہ اجر اعظیماہ ان اللہ لا یغفران لیشرک بہ و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ج و من لیشرک باللہ فقد اقرمی اثما عظیمیماہ و لو انکم اذ ظلموا انفسکم جاؤک فاستغفروا اللہ و استغفر لکم الرسول لو حسبوا اللہ تو ابارحیماہ و من یعمل سورۃ و یظلم نفسه ثم لیستغفر اللہ یجد اللہ غفوراً رحیماہ ما یفعل اللہ بعد ان یکرم ان شکرتم و امنتہم و کان اللہ شاکراً علیماہ و این بیت برای کفایت مہمات سہ بار گوید فصل یا الہی کل صعب بحکمت سید لا یرسل +

۲۱۸ جوہر سورہ واقعہ ہزار بار بخواند اور اچند ان مال شود کہ در حساب نیاید۔

۲۱۹ جوہر یا الہنا و الہ کل شیء الہا و احد الالہ الا انت ہر کہ باین دعا توسل جو حیثہ خداوند تعالیٰ بجز اجابت مقرون گرداند

۲۲۰ جوہر ہر کہ او نے یا مشکے پیش آید و تیر آن ندانید ہفتہ متصل ہر صبح و شام ہفتاد و ہفت بار بار گوید حبیب اللہ الحسب و روز پنجشنبہ شروع نماید و بعضے میفرمایند کہ اگر عمل قوی تر خواہد بعد و مسبوٹہ می کہ یکصد و پیل و سہ است مداومت نماید

۲۲۱ جوہر از حضرت امیر المومنین امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ منقول است کہ

فرمودند کہ از حضرت خداوند تعالیٰ درخواست کنید کہ تعلیم فرماید مرا آن اسم اعظم کہ چون بوسے دعا کنم
 مستجاب شود پس در واقعہ دیدم کہ کسی گفت کہ بگوئی اللهم انی اسئلك اللہ اللہ اللہ الذی
 لا الہ الا هو رب العرش العظیم پس ہرگز دعا نکردم باین عبارت الا آنکہ یافتم آنچه خواستم
 جوہر قل لن یصیبنا الا ما کتب اللہ لنا جہم مولانا جہم علی اللہ فلیتوکل المؤمنون
 از سورہ توبہ وان یتسک اللہ بفر فلا کاشف لہ الا ہوج وان یروک نجیہ فلا اولیٰ فیہ
 یصیب بہ من یشاء من عبادہ و ہو الغفور الرحیم از سورہ یونس و ما من دابة
 فی الارض الا علی اللہ رزقنا وعلیم مستقرنا و مستودعنا کل فی کتب مبین از سورہ ہود
 لو کنت علی اللہ ربی و ربکم ما من دابة الا ہواخذ بناصیتہا ان ربی علی صراط مستقیم
 از سورہ ہود و کاین سن دابة لا تحمل رزقنا علی سلا اللہ یرزقنا وایامکم صلی و ہو السميع العظیم
 از سورہ عنکبوت ما یفتح اللہ للناس من رحمۃ فلا تمسک لہا سلا ولا تمسک لہا فلا
 فرسل لہ من بعدہ و ہو العزیز الحکیم از سورہ فاطر و لن سألکم من خلق السموات
 و الارض لیسئلن اللہ قل افرایم ما تدعون من دون اللہ ان ارادنی اللہ یفعل
 مھن کشفہ صرہ اوارادنی برحمۃ مھل مھل من ممسکت رحمۃ قل حبیبی اللہ علیہ
 یتوکل المتوکلون ہ از سورہ زمر این ہفت آیت است اگر آسمان بر زمین منطبق شود قارے
 این محفوظ باشد و در حدیث شریف است کہ کسی این آیات بخواند یا نوشته با خود دارد اگر برود

جہت اجابت دعا

۲۲۲

جہت حفاظت از آفات

نما

عذاب مثل کوه احد نازل شود نجات یابد

جوہر در خواند الفواد مذکور است کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بہر کہتم
 فرمودند کہ اگر کسی بر سبج و بلائے گرفتار شدہ باشد کہ بہر سبج علاج دفع نگردد روز آدینہ بعد از نماز
 دیگر تا وقت غروب بیج چیز مشغول نشود مگر بذرک این سہ اسم و این را یک یک گوید و سہ اسم اینست
 یا اللہ یا رحمن یا رحیم بالقطع اذان رنج خلاص یابد۔

۲۲۳ جہت خلاصی از آلام

۲۲۲

جوہر حضرت محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی قدسنا اللہ تعالیٰ
 لیسرہ العزیز فرمودہ اند ہر کہ در وقت رنج بمن فریاد کند اجابت نمایم و محنت و صعوبت از وی بردارم
 و ہر کہ در شدت نام من بخواند از بلا نجات یابد۔

جوہر ہر کہ بخواند آیت الکرسی و خواہیم سورہ بقرہ نزد کرب فریاد رسی کند اورا حضرت خلدون
 فرمودند حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم میدانم کلمہ کہ نگوید آنرا مگر وہب

۲۲۵

جو اس وقت

مگر آنکہ کشتا و دہ اور حضرت خداوند تعالیٰ ان دان کلمہ برادرم پونس ست کہ ندا کرو و ظلمات
لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و نزدیک آمدہ است کہ فرمودند حضرت
سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم دعا کن بان مرد مسلمان در بیچ چیز گزرا کہ
استجابت کردہ شود مراد را۔

۲۲۲

جو ہر ہر کراغٹے والے پیش آید بعد از وتر پنجاہ و یکبار سورہ و الفی سجواند و این از
مخبرات صحیحہ است۔

۲۲۳

جو ہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم نزدیک می فرمودند لا الہ
الا اللہ العظیم الحکیم لا الہ الا اللہ رب العرش العظیم لا الہ الا اللہ رب السموات الارض
و رب العرش الکرم

۲۲۸

جو ہر الودود و اللطیف الواسع الشہید را دست برین اسماء باعث ازالہ آلام است۔

۲۲۹

الحاجت از
اسرار است

جو ہر ہر کراغٹے والے رو سے نماید در امر و نیا و دنیا شہب جمعہ طہارت کامل سازد و در
فلوتے نشانیہ و با بیچ احدے سخن نگوید تا وقتیکہ نماز خفتن بگزارد و در سببہ آخر از نماز وتر
بگوید یا اللہ یا رحمن یا رحیم یا قیوم یا قیوم یا قیوم یا اللہ پس از حضرت خداوند تعالیٰ حاجت
خواہد و اجتناب کند از آنکہ در ہلاک مسلمے و یا مغفرت موسے سعی نماید کہ تاثیر این دعا در خیر و شر
عظیم است و از اسرار اولیاء اللہ است

۲۳۰

جو ہر حضرت شیخ کلیم اللہ قدس سرہ در مرقع میفرماید کہ ہر کہ سی صد و نیرودہ بار آیتہ الکرسی بخواند
حاصل شود اور از خیر آنچه قیاس نتوان کرد و این عدد را عظیم اثر است و عدد مسلیں از بنیا
و اصحاب تالوت و اہل بدر ہمین است

۲۳۱

جو ہر از حضرت ابن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہما آمدہ کہ فسر موند کسی کہ بسیار بشود
ہموم دی باید کہ بسیار گوید لاحول و لا قوۃ الا باللہ و در صحیحین آمدہ کہ و سے کنز سے ست از کنوز
بہشت و نزدیک آوردہ کہ و سے بابی ست از ابواب جنت و در بعضی آثار آمدہ کہ فرود
نی آید بیچ فرشتہ از آسمان و بر بنیر و مگر بہ لاحول و لا قوۃ الا باللہ در روایت است از انس
بن مالک کہ فسر موند حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کہ کسی کہ
بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم و لاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم وہ بار پاک گردانیدہ
می شود از گناہان بچوروزی کہ زائیدہ است اور اما در وعایت دادہ می شود از منہقا و بلا از بلا ہا

کفر ختم

دنیا کہ جذام و برص و جنون و سچ از انہماست و ترمذی از ابوہریرہ آورده کہ فرمودند حضرت سرور عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بسیار گویند لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم زیرا کہ
کفر ختم است۔

۲۲۲
الحاجت
مجاہد

جوہر ہر روز بعد از نماز با دعا و یا وقت دیگر ہر قدر کہ خواہد از قرآن مجید بخواند بعدہ درود
باتسمیہ نیابتاً صد بار یا پنج بار بعدہ سورہ فاتحہ باتسمیہ یکبار بعدہ آیتہ الکرسی تا خالہ دون
باتسمیہ یکبار بعدہ سورہ اخلاص باتسمیہ سہ بار خواندہ گوید کہ ثواب این بجناب مستطاب
سید الانبیا والمرسلین محمد مصطفیٰ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین و جمیع انبیا و
مرسلین و حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و حضرت امیر المؤمنین عمر خطاب و حضرت امیر المؤمنین
عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و حضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب علی بن ابی طالب کرم اللہ تعالیٰ
وجہہ و حضرت سید الشہداء امیر المؤمنین امام حسن و حضرت سید الشہداء امیر المؤمنین امام حسین رضی اللہ تعالیٰ
عنہما و جمیع شہداء کربلا معلما و حضرت خدیجہ الکبریٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہا و حضرت عائشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالیٰ عنہا و حضرت سیدۃ النساء فاطمہ الزہراء رضی اللہ تعالیٰ عنہا و جمیع ازواج
مطہرات و اولاد کرام واصحاب عظام حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ
وسلم و حضرت خواجہ اوس قرنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ و حضرت خواجہ حسن لہری و حضرت
سلطان ابراہیم ادہم بلخی و حضرت شیخ عبد اللہ شبلی و حضرت خواجہ معروف کرخی و حضرت
خواجہ بایزید بسطامی و حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی و حضرت شیخ ابوالقاسم عین بدخداوی
و حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی و والدین ایشان
و حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی و حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ نجم الدین کبرے
و حضرت سید جلال الدین بخاری و حضرت مخدوم جہانیاں و حضرت شیخ علاء الدولہ سمانی و
حضرت سید علی ہمدانی و حضرت خواجہ جگان خواجہ معین الدین حسن سنہری و حضرت خواجہ
قطب الدین بختیار اوشی و حضرت فرید الدین مسعود گنج شکر و حضرت سلطان المشائخ سید
نظام الدین محمد دہلوی و والد ایشان و حضرت امیر خسرو دہلوی و حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ
دہلوی و حضرت سید اشرف جہانگیر سمنانی و حضرت مخدوم علاء الدین احمد صابر و حضرت شیخ
عبدالحق رودلوی و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رضی اللہ تعالیٰ
عنہم و جمیع اولیا و صلحا و شہداء و صدیقین و جمیع مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات گزرا نیندم

سمنانی

جوامع غریبی

دیکر کہ خواہد انادولیا کرام و مرشان عظام یا آبا و اجداد و اجداد خود نام ایشان گیرد و بعدہ بحضرت
خبر آوندی ہرچہ خواہد و عاکنز و مداد دست این برائے کفایت مہات دینی و دنیوی اکسیر اعظم
تبیاق تجرب است -

۲۳۳۳
جنت محفوظی از شہ نظام

جوہر الذین نیفقون فی السراء و الضراء و الکظیمین الفیظ و العافین عن الناس
و اللہ یحب المحسنین و الذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسہم ذکر و اللہ فاستغفروا
لذنوبہم و من یغفر الذنوب الا اللہ تعالیٰ و لم یصیر و اعلمی ما فعلوا و ہم العیلمون ہ اولئک
جزاؤہم مغفرۃ من ربہم و جنت تجری من تحتہا الانہار خلدین فیہا و نعم اجر العالمین ہ
از سورہ آل عمران در شب جمعہ بعد از نماز خفتن بر کاغذ بنویسد و با خود دارد و صبح نزدیک پادشاہ یا
حاکم رود چون نظر پادشاہ یا حاکم بروی افتد آتش غضب می فروزیند و مہربان گردد

۲۳۳۴

جوہر لایکب اللہ الجہر بالسوء من القول الا من ظلم و کان اللہ سمیعا علیما
ان تبدوا خیرا و تخفوه او تعفوا عن سوء فان اللہ کان عفوا قدیرا ہ از سورہ النساء بر تمام
کامل بنویسد و جامہ پاک خوشبو پوشد و این مکتوب را با خود نگاہدارد و نزدیک حاکم حب بر رود
از دسے ہیچ فرزند یاد -

۲۳۳۵

جوہر سبحن اللہ و تعالیٰ عما یشرکون ہ و ربک یعلم ما تکمن صدورہم و ما
یعلنون ہ و هو اللہ لا الہ الا ہو لہ الحمد فی الاولی و الآخرۃ کذلک ولہ الحکم و الیسر ترجعون ہ
از سورہ القصص ہفت بار بشراط دسے تلاوت کند و پادشاہ و حاکم در آید و حالے کہ از غضب و
ترسان بود پس بسہ بار گوید و اللہ غالب علی امرہ از شروسے محفوظ ماند و برائے دفع شر
ظالمان نیز مفید است -

۲۳۳۶

جوہر ہر کہ وقت در آمدن بر بادشاہ قمار چند بار معوذتین بخواند یا سورہ تبت از قمر و
شروسے محفوظ ماند -

۲۳۳۷

جوہر کسی کہ وقت در آمدن بر بادشاہ ظالم از قمار و ترسان باشد سورہ الزلزال ہفت بار بخواند
خوف و رعب از دل وی زائل شود و آیسے بوسے لاحق نگردد -

۲۳۳۸

جوہر ہر کہ بر بادشاہ قمار یا حاکم ظالم رود و از قمر و سے فائق بود یا زودہ بار بگوید
یا مالک یوم الدین ایاک اعبد و ایاک استعین ہیچ آیسے بوسے نرسد و اگر در سفر قانع
طریقے و یا سببے سر راہ گیرد چون بعد مذکور بخواند مانع از راہ بر خیزد و این معنی ہکرات و مرآت
از سورہ بقرہ

جنت حفاظت از ظالمان
در زمان و در زمان

کنز

جدید تجربہ رسیدہ وصحت پرستہ

جوہر شہر کہ در وقت در آمدن بر سلطان سورۃ والنار عات بخواند او سے بر آید و در

۲۳۹

نظر سلطان ہیبت نماید و اگر کسی این سورہ را بروی دشمن تلاوت کند تیغ از وی فر نیاید

۲۲۰ دعا ماه نوزد

جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چون ماہ نوسے دیدند این دعا

میخوانند اللهم اعلیٰ علینا باليمن والایمان والسلامۃ والاسلام والتوفیق لما یحب

ترضی ربی وربک اللہ

۲۲۱

جوہر شب ماہ نو در رکعت برائے استفادہ از شہر و در این ماہ جدید بخواند و در رکعت اول

سورۃ الفلق سہ بار و در ثانیہ سورۃ الناس سہ بار و در رکعت برائے استخارہ در رکعت اول

سورۃ الکافرون سہ بار و در ثانیہ سورۃ اخلاص سہ بار و صاحب مرقعہ قدس سرہ میفرماید

مولف این رقعات در شب ماہ صفر سہفت ہفت بار میخواند و در باقی سہ سہ بار۔

۲۲۲

جوہر شب اول محرم شش رکعت بسہ سلام گزارد و در ہر رکعت سورۃ اخلاص پانزدہ بار

و بقولے ہفت بار و بعد ہر شفعہ بگوید سبح قدوس ربنا ورب الملائکۃ والروح و از

حضرت عبد اللہ بن عباس رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرویست کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ

آلہ واصحابہ وسلم فرمودند کہ آفرماہ ذی الحجہ و اول محرم کہ روزہ دارد و ختم کردہ باشد سال گذشتہ و

شروع کردہ باشد سال آئندہ بروزہ و این روزہ مگر گناہ پنجاہ سال شود و درین ماہ سہ روز بزرگ

روزہ باید داشت غزہ و دوم و آخر

۲۲۳

مکرم

دعا غزہ محرم یعنی تاریخ اول محرم ۱۲۴۱

۲۲۲

جوہر ہر کہ غزہ محرم دو رکعت بگزارد و بعد از سلام ہفت بار این دعا بخواند اللهم

انت اللہ الابد القدیم و ہذہ سنتہ جدیدۃ اسلک فیہا العصمۃ من الشیطان الرجیم

والامان من السلطان الحبار و من شر کل ذی شر و من البلیا و الآفات و اسلک

العون والعدل علی ہذہ النفس الامارۃ بالسوء و الاستغفال بالیقزنی الیک یا

بر یار کوفت یا رحیم یا ذوالجلال و الاکرام و در فرشتہ اور اما سال دیگر حافظ باشند۔

جوہر ہر کہ زندہ دارد شب عاشور مثل عبادت اہل ہفت آسمان کردہ باشد و صد رکعت

بگزارد و در ہر رکعت سہ بار سورۃ اخلاص بخواند و بعد از فراغ کلمہ تمجید بفتا و بار یعنی سبحان اللہ

و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و بفتا و یا

استغفر اللہ ربی من کل ذنب التوبالیہ

۲۲۵

جو ہر شب عاشور چار رکعت بگزار دو در صبر رکعت سورہ اخلاص پنجاہ بار پنجاہ سال
گناہ گزشتہ و پنجاہ سالہ آئندہ مغفور شود ایضاً ہر کہ دو رکعت گزار دو در صبر رکعت سورہ اخلاص
سہ بار بخواند حضرت حق تعالیٰ تاروز قیامت قبر اور روشن دارد ایضاً ہر کہ چار رکعت بگزارد
و در ہر رکعت بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی و سورہ اخلاص و سورہ الفلق و سورہ الناس
دو بار بخواند در حبس عظیم باید ایضاً دو روزہ رکعت بگزارد و بعد سلام صد بار بخواند سبحان اللہ
تا آخر ثواب عظیم باید ایضاً چار رکعت بگزارد و نزدیک صبح دو در ہر رکعت آیتہ الکرسی و سورہ
اخلاص سہ بار بخواند بعد از سلام سورہ اخلاص صد بار ایضاً ہشت رکعت بگزارد و در ہر رکعت
بعد فاتحہ سورہ اخلاص پانزدہ بار بخواند و بعد سلام سبحان اللہ تا آخر ہفتاد بار و در ہفتاد بار

۲۲۶

جو ہر شب عاشور سورہ فاتحہ و آیتہ الکرسی بخواند بیدہ سورہ اخلاص صد بار بیدہ
یا کریم من کل کریم و ارحم من کل رحیم و اجد من کل جواد اعطی الامان و اغفر
منی العظیایان۔

۲۲۷

جو ہر در حدیث شریفین ست ہر کہ روز عاشور وقت طلوع آفتاب دو رکعت بگزارد
و در رکعت اولیٰ بعد فاتحہ آیتہ الکرسی و در ثانیہ آخر سورہ ہشتر یعنی لا یستوی اصحاب النار
تا آخر و بعد فراغ در و بخواند و بعدہ این دعا یا اول الاولین و یا آخر الاخرین لا الہ الا
انت خلقت اول ما خلقت فی ہذا الیوم و آخر ما یخلق فی ہذا الیوم اعطنی فیہ
خیر ما اعطیت انبیاءک و اصفیاءک من ثواب البلیا و اسہم لی مثل ما اعطیتہم
فیہ من الکرامتہ بحق محمد علیہ السلام جناب خداوند تعالیٰ جمیع گناہان او بخشد ایضاً
شش رکعت بگزارد در اول بعد فاتحہ سورہ و الشمس و در دوم سورہ القدر و در
سوم سورہ الزلزال و در چہارم سورہ اخلاص و در پنجم سورہ الفلق و در ششم سورہ
الناس و بعد سلام سجدہ نہد و ہفت بار سورہ الکافرون و سجدہ بخواند و حاجت
خواہد و اگر دو ایضاً چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورہ اخلاص پنجاہ بار
بخواند جناب خداوند تعالیٰ گناہ پنجاہ سالہ او بخشد ایضاً چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت
بعد فاتحہ سورہ الزلزال یکبار و سورہ الکافرون سہ بار بخواند جناب خداوند تعالیٰ
بعد ہر رکعت گناہ پنجاہ سالہ او بخشد و از آتش دوزخ خلاص یابد ایضاً چار رکعت بگزارد
در اول بعد فاتحہ سورہ اخلاص یکبار و در دوم سورہ الکافرون سہ بار و سورہ اخلاص

یازده بار و در سوم سوره التکاثر یکبار و سوره اخلاص پانزده بار و در چهارم آیه الکرسی سه بار
 و سوره اخلاص سبت و پنج بار این نماز را صلوة رضا و انحصان گویند هر که این نماز بخواند جناب
 خداوند تعالی دشمنان او را ازوراضی کند اینها چهار رکعت بگزارد و در هر رکعت آیه الکرسی
 یکبار و سوره اخلاص ده بار بخواند و بعد سلام مراد خواهد بیشیک قبول شود اینها چهار رکعت
 بگزارد و در هر رکعت سوره اخلاص پانزده بار بخواند و ثواب این نماز بحضرت امام حسن و حضرت
 امام حسین علیهما السلام بدهد کند این هر دو شا نهاده گویند در روز قیامت شفاعت او کنند و این نماز
 منقول است از حضرت شیخ شبلی قدس سره -

چو هر ابل مکاشفات می فرمایند هر که ده روز اول محرم هر روز دو رکعت بگزارد و بعد سلام
 هزار بار و در بخواند و نیاز حضرت امام حسین علیه السلام کند اجر عظیم یابد -

۲۲۸

چو هر بد آنکه روز عاشورا نزد یک جناب خداوند تعالی نهایت بزرگ است و فرمودند
 حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم هر که بر روز عاشورا ده سنت بجا آورد گویا
 ده هزار سال عبادت حضرت خداوند تعالی کرد و این ده سنت را حضرت اسد الله الغالب کرم الله تعالی
 و وجه در نظم آورده اند ترجمه اش این است روز ده داشتن و نماز خواندن و دست شفقت بر سر
 یتیم فرو آوردن و غسل کردن و با یکدیگر صلح نمودن و بر اسع عبادت بجا رفتن و وسعت طعام یعنی
 عیال و سگین و محتاج و گرسنه را طعام دادن و زیارت علماء دین کردن و اکتمال و دعا خواندن و
 لازم است که درین نیت صلاح و محض اتباع سنت باشد و خیال تزین نیاید زیرا که این روز خشن
 عظیم است برای مومنین چنانچه در بعضی ملفوظات حضرت فخر و موم شیخ شرف الحق و الدین بهاری
 قدس سره است که بر روز عاشورا سیدی تشریف آورده اند آنحضرت فرمودند که امر دویوم احزن
 و بر اسع شما مخصوص ما طفیل هستیم -

۲۲۹

بناقص است
در عاشورا

چو هر صاحب مرتبه در آداب یوم عاشورا می فرمایند فرائح کردن طعام بر عیال و صوم و
 صدقه و سکوت از لغو و فحش و پیوستن رحم و زیارت قبور رفتن و سلام بر برادر سلمان گفتن و
 مصافحه کردن و تعظیم و لقمه حلوا خوردن و آشتی کردن و اکسا و غور و شایعیت حضرت زهرا و
 ارواظهار و خلق راس و افطار کنیندن و هدایت ضلال و قرآن مجید خواندن و سبج لغتن رفتن
 بار و دست بر سر یتیم فرو آوردن و اصلاح ذوات البین و فرائش ماور و بید راست کردن و
 زیارت علماء دین کردن و گریستن از خون جناب خداوند تعالی و از رضا و انحصار و اکتمال
 و

۲۵۰

و در

و دعای روز عاشورا خواندن انتی و دعای روز عاشورا اینست اللهم اجعلنی ممن دعاک فاجتبه
 و آمن بک فمدتیه و رغب الیک فاعطیته و توکل علیک فکفیته و اقترب
 منک فآویتہ اللهم امد و لعیشی مدا و اجعل لی فی قلوب المؤمنین و ذواللهم انی سئلتک
 الا یمان بک و اسئلتک الفضل من الرزق و اسئلتک العافیة فی الدنیا و الآخرة
 یا ذوالجلال و الاکرام

۲۵۱ جوہر ہر کہ روز عاشورا ہفتاد بار این تسبیح بخواند جناب خداوند تعالیٰ اورا بہ بخشد
 حسبی اللہ و نعم الوکیل

۲۵۲ جوہر فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کہ ہر کہ روز
 عاشورا بگوید لا الہ الا اللہ العلی الاعلیٰ لا الہ الا اللہ رب السموات و الارض و ما
 بینہما و ماتحت الشری جناب خداوند تعالیٰ آن بندہ را بنظر رحمت بیند و این دعا بخواند اللہم
 ارزقنی کمال الحسنى و سعادة العقبى و خیر الآخرة و الاولی

۲۵۳ جوہر ہر کہ یوم عاشورا ہفت بار این دعا بخواند در آن سال نیر و سبحان اللہ ملاک المیزان
 و منتہی العلم و مبلغ الرضاء و زنتہ العرش لا ملجأ و لا منجأ من اللہ الا الیہ سبحان اللہ
 عدد الشفع و الوتر و عدد کلمات اللہ التامات کلما و اسئلتہ السلامتہ برجتک یا
 ارحم الراحمین لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و ہو حسبی و نعم الوکیل و نعم الوکیل
 و نعم النصیر و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین

۲۵۴ جوہر ہر کہ در روز عاشورا سہ بار این دعا بخواند در آن سال از ہر آفت محفوظ ماند و مراد او
 بر آید بسم اللہ الرحمن الرحیم الی بک جنت الحسین و اخیه و امہ و ابیہ و جدہ و بنیہ
 فح عما انا فیہ و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین

۲۵۵ جوہر ہر کہ در روز عاشورا این دعا بخواند ہر مراد سے کہ از جناب خداوند تعالیٰ خواہد بیاید
 و در آن سال از ہر آفت محفوظ ماند بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم یا قابل توبتہ آدم یوم عاشورا
 یا سکن سفینتہ نوح علی الجودی یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم
 عاشورا یا کاشف ختر الیوب یوم عاشورا یا قارج کرتبہ ذی النون یوم عاشورا
 یا غافر ذنب داؤد یوم عاشورا یا سامع دعوتہ موسیٰ و ہارون یوم عاشورا یا
 رافع علی بن مریم یوم عاشورا یا ناصر محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم

یوم عاشورا یا ولی الحسنات یا دافع السیات یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاكرام
یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقه
محمد وآله واصحابہ اجمعین برجتک یا ارحم الراحمین

۲۵۶ جوہر ہر کہ روز عاشورا روزہ دار و ثواب ہزار حج و عمرہ و ہزار شہید یا بد و مفروضہ گزشتن کردہ

۴۳ یعنی مکروہ لفظ مکروہ
است تا تفسیر بیوردی
تذکرہ این صوم فرد
دارند - بلکه باید کہ در
ماہ صیام روزہ خلد
از یک تجاویز کند

است بمشابهت یہود بلکہ تا عاشورا ختم نماید و اگر نہم و دہم و یازدہم روزہ وارد نہایت خوب است ہر کہ
انظار کن نہ صائم را گو یا کہ تم صائم است محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام را انظار کن نسیدہ باشد -

۲۵۷ جوہر چون روز عاشورا غسل کند نہوز خود را نہ پوشیدہ باشد آفریدہ شود و ہفت بار
آب نوگیب دو بر سر مالہ این بخواند حسبی اللہ و کفی اللہ لمن دعا لیس و را اے اللہ

سنتی من اعظم بحبل اللہ نجبا

جوہر ہر کہ در شب اول ماہ صفر چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت لب فاتحہ سورہ اخلاص
بخواند جناب خداوند تعالیٰ از ہر بلا محفوظ دارد و بعد ہر بلا کہ در ماہ صفر نازل می شود
بروے رحمت نازل فرماید .

۲۵۸
صفر

جوہر ہر کہ در شب اول و روز اول ماہ صفر چار رکعت بگزارد و در اول سورہ الکافرون
و در دوم سورہ اخلاص و در سوم سورہ الفلق و در چہارم سورہ الناس پانزدہ بار
بار بخواند و بعد سلام ہفتاد بار بگوید سبحان اللہ و الحمد للہ و لا الہ الا اللہ و اللہ اکبر ان
ہر بلا و آفت محفوظ ماند و ثواب عظیم یابد

۲۵۹

جوہر ہر کہ سبت و نہم ماہ صفر چار رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورہ اخلاص پانزدہ بار
بخواند عمرش دراز گردد

۲۶۰

جوہر در آخرین چہار شنبہ ماہ صفر قبل طلوع آفتاب غسل کند و بعد طلوع دو رکعت بگزارد
و در اول قل اللہم تا بغیر حساب و در دوم قل ادعوا اللہ او ادعوا الرحمن تا آخر سورہ
و بعد سلام درود بخواند و بعد این دعا اللہم امرت عنی شر هذا الیوم و اعصمنی من شوم
و اجنبی عما اخاف فیہ من نحو سائتہ و کرباتہ لفضلک یا دافع الشر و یا مالک النشور
یا ارحم الراحمین

۲۶۱

جوہر روز آخرین چہار شنبہ وقت چاشت چار رکعت بگزارد و ہم در آن روز سورہ الم نشرح
و سورہ التین و سورہ النصر و سورہ اخلاص ہفتاد ہفتاد بار بخواند جناب خداوند تعالیٰ

۲۶۲

۱۴۱

اور اصحاب دولت کند۔

۲۶۳ جوہر روزِ آخرین چہار شنبہ چہار رکعت بگزار و در ہر رکعت ہفتہ بار سورۃ الکوثر و پنج بار سورۃ اخلاص بخواند و بعد از سلام این دعا بخواند اللہم یا شہید القوی و یا شہید المحال و یا عزیزی ذلت بعزتک جمیع خلقتک یا محسن یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا لا الہ الا انت یا ارحم الراحمین جناب خداوند تعالیٰ اور از بلا ہاتاسال دیگر نگاہدار و۔

۲۶۴ جوہر در سیر الاولیا مذکور است کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسببہ الغزنی میفرمود کہ روز چہار شنبہ آخرین ماہ صفر قوی بابرکت است ہر کہ ہفت درین روز آنچه سے تواند اطعام می کند و چیز سے از خود جدا می کند و بفقرا میدہد

۲۶۵ جوہر ہر کہ در اول شب ماہ صفر و شب پانزدہم و شب سبت و نهم این دعا بخواند از بلا ہا محفوظ ماند اللہم احرص بنفسک عینی و اہلی و مالی و دینی و دنیائی الی التی ابتلیننی بصیبتہا بحق الابرار و الاخیار اللہم یا شہید القوی و یا شہید المحال و یا عزیزی ذلت بعزتک جمیع خلقتک یا محسن یا مجمل یا مفضل یا منعم یا مکرم یا لا الہ الا انت یا ارحم الراحمین

۲۶۶ جوہر بداند کہ در ماہ صفر بسیار بلا نازل میشود پس باید کہ صدقہ ہا دہد۔

۲۶۷ جوہر روز چہار شنبہ آخرین ماہ صفر این ہفت سلام بنویسد و باب بشوید و بنوشد از بلا ہا محفوظ ماند سلام قولاً من رب الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراہیم سلام علی موسیٰ و ہارون سلام علی آل یسین سلام علیکم طہتم ف و خلوا ہا خالدین سلام ہی حتی اسطلع الفجر

۲۶۸ **ربیع الاول والاخر** جوہر ہر کہ اول شب و اول روز ربیع الاول چہار رکعت بگزار و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورۃ اخلاص ہفت بار بخواند فائدہ بسیار است

۲۶۹ جوہر ہر کہ پنجم و شانزدہم و سبت و ششم ربیع الاول روزہ دارد و ثواب بسیار است و ہر کہ روز دہم این ماہ روزہ دارد و ثواب ہزار سالہ عبادت یا بد و در ماہ ربیع الاول صحابہ سبت رکعت بہ بدیہ جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم خواندہ اند و ہر کہ بعد فاتحہ سورۃ اخلاص سبت و یکبار بعد از ان صد بار و در دوسم بار سورۃ یس بخواند و ثواب آن کھفت سرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بفرستد

چو هر که روز اول ربيع الآخر و شب پانزدهم و سبت و نهم اين ماه چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص پنج بار بخواند نوشته شود براسه او هزار نيکی و محو شود هزار بدی و پيدا شود بعد و هر رکعت حور -

۲۴۰

چو هر که در اول شب و اول روز ربيع الآخر چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص نه گان بار بخواند ثواب بسيار است و اگر پنج بار سوره اخلاص بخواند هشتاد و نيکی زياده کند و هشتاد بدی محو نمايد و هر که روزه دارد و سيم و ستم و سبت و ششم اين ماه ثواب بسيار است -

۲۴۱

چو هر که در شب اول و روز اول جمادى الاول چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه يازده بار سوره اخلاص بخواند جناب خداوند تعالی گناه نو هزار سال ببخشد و براسه او عبادت نو و سال نوشته شود -

۲۴۲
جمادى
اول
والآخر

چو هر که در روزه دوم و روز نهم و سبت و يكم جمادى الاول روزه دارد و ثواب بسيار است - چو هر که در شب اول و اول روز جمادى الاخرى چهار رکعت بگذارد و در هر رکعت سيزده بار سوره اخلاص بخواند براسه او نيکی صد هزار سال نوشته شود و محو کرده شود بدی صد هزار سال -

۲۴۳

۲۴۴

چو هر که در شب اول ماه رجب ده رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه آية الکرسي سه بار و سوره اخلاص هفت بار و بعد سلام سوره فاتحه و آية الکرسي و سوره اخلاص سبحان الله تا عظيم و استغفار در روزه و در بار جناب خداوند تعالی اورا ببخشد و بعد و هر موزه يدين او هزار نيکی بخويد و هزار هزار بدی از او محو کند و براسه او هزار خندان در بهشت بنا فرمايد -

۲۴۵
رجب

چو هر که غسل کند در اول ماه رجب و در بيان و آخر آن بيرون آيد گویا که در آن روز پيدا شده پس در اول بپوشد شدن آفتاب غسل کند و در بيان بعد و در آخر بعد ظهر و بعد غسل اول ده رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه سوره الکافرون یکبار و سوره اخلاص سه بار بخواند و بعد سلام اين دعا بخواند اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجحش منك الجحش و اعظم ما يابيد

۲۴۶

چو هر که در ماه رجب و شعبان و در رمضان تا روز عيد الفطر بخواند سوره فاتحه و آية الکرسي

۲۴۷

و

دسورة الكافرون وسورة اخلاص وسورة الفلق وسورة الناس وسبحان الله ومجده
تا عظیم و درود اللهم اغفر لي ولوالدي واملوات

۲۷۸ جوہر ہر شب رجب سورۃ اخلاص و سورۃ فاتحہ و سورۃ الفلق و سورۃ الناس
یکبار بخواند جناب خداوند تعالیٰ بر وسکرات موت آسان کند و نجات دهد از عذاب قبر و ہر کہ ہر
جمعہ از ماہ رجب سورۃ اخلاص صد بار بخواند توری باشد اورا در روز قیامت کہ در روشنی
آن درشت آید۔

۲۷۹ جوہر در ماہ رجب استغفار بسیار گوید و فرمودند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ
و اصحابہ وسلم کہ در ماہ رجب استغفار گوید صد بار حضرت خداوند تعالیٰ محو فرماید از وی بدی و نبوی
برائے او ہزار نیکی و در سہ روز آخر این ماہ نیز استغفار گوید۔

۲۸۰ جوہر در کلام قدسی است کہ ہر کہ در ماہ رجب ہزار بار گوید استغفر اللہ ذوالجلال الاکرام
من جميع الذنوب والاکتام جناب خداوند تعالیٰ اورا بخشد

۲۸۱ جوہر ہر روز بخواند در ماہ رجب صد بار استغفر اللہ من کل ذنب کما سئرا و جہر یا صغیر
و کبیر یا وظاہر یا و باطنہا قدیمیما و جدید یا اولیا و آخر یا و اتوب الیہ اللہم
اغفر لے برحمتک

۲۸۲ جوہر صلوة لیلة الرغائب و وازوہ رکعت ست پیشش سلام در ہر رکعت بعد فاتحہ
سورة القدر سے بار و سورۃ اخلاص و وازوہ بار بخواند و بعد از فراغ ہفتاد بار گوید اللهم
صل علی محمد و علی آلہ و اصحابہ وسلم بعدہ سر سجدہ تہرود و در ان ہفتاد بار گوید
سبح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بعدہ نشیند و ہفتاد بار گوید رب اغفر
ارحم و تجاوزت تعلم فانک انت العلی العظیم و باز بعدہ سجدہ کند و ہفتاد بار گوید سبح
قدوس تا آخر وہم در سجدہ حاجت خواہد جناب خداوند تعالیٰ ہمہ گناہان او بخشد و حاجت
بر آرد و این نماز اورا اول شب جمعہ ماہ رجب بعد از نماز شام نے گزارند و جماعت نیز
آردہ و بعضی می فرمایند کہ درین ماہ آید روزہ وار دو بعد از سنت نماز مغرب
شش رکعت بسہ سلام او این گزارند و ہر رکعت بعد از فاتحہ سورۃ اخلاص سہ بار
بخواند بعد از ان نماز لیلة الرغائب بگزارد و در غائب عطا ہائے کثیر و چیز ہائے مرغوب
جمع رعیبہ است و اہل القدر اورا درین شب از حق تعالیٰ عطا ہاست و در فوائد انفرادی مذکور است

در سجدہ اولیہ الرغائب

کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بسبہ المبارک بر لفظ مبارک راندند نمازی کہ در لیلة القاضی
آید ہر کہ آنرا بگزارد و در آن سال نمیرد

۲۸۳

جو ہر در لیلة الاستفتاح یعنی شب پانزدہم رجب وہ رکعت بگزارد و در ہر رکعت سہ بار
آیة الکرسی و پانزدہ بار سورہ اخلاص بخواند ثواب عظیم یابد۔

۲۸۲

جو ہر در یوم الاستفتاح یعنی پانزدہم رجب پنجہ رکعت بگزارد و نزدیک بلند شدن آفتاب
و در ہر رکعت سورہ اخلاص و سورہ الفلق و سورہ التاسن یک بار بخواند
ثواب عظیم یابد

۲۸۵

جو ہر در شب معراج دوازده رکعت بیک سلام و شش قعدہ بگزارد و بعد سلام سبحان اللہ
والحمد لله تا آخر و استغفار و درود یک صد بار بخواند دعا کند حاجتش بر آید و شب معراج
نزد اکثر شب سبت و ہفتم رجب است و نزدیک شب ہفتم رجب رمضان المبارک و ہم در آن شب
سورہ معراج بخواند ثواب عظیم یابد۔

شب معراج ۲۸ رجب یا
۱۸ رمضان

۲۸۶

جو ہر شب سبت و ہفتم رجب شش رکعت بگزارد و در ہر رکعت بعد فاتحہ سورہ اخلاص
بار بخواند و بعد از سلام حاجت خواہد یابد و اگر سے ثواب چنین باشد کہ سبت حج گزار وہ باشد
سی بر وہ آزاد کردہ و کوہ زر صدقہ دادہ و روز قیامت از جلد رستگاران باشد و این شب رحمت سبت
ہر کہ این شب رانندہ دار و از رحمت و نعمت جناب خداوند تعالیٰ بانصیب باشد ہفتاد ہزار مرتبہ
مقرب از آسمان باطبق ہاے نور درین شب فرود آید و در خانہ روندگسانی کہ امشب
زندہ دارند و از معاصی دور طبق ہای نور را بر ایشان ایتار کنند۔

۲۸۷
شعبان

جو ہر شب اول شعبان دوازده رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورہ اخلاص پانزدہ بار
بخواند ثواب بسیار است

۲۸۸

جو ہر چہارم شعبان سبت رکعت بگزارد و در ہر رکعت آیة الکرسی و سورہ الکافرون
یکبار و سورہ اخلاص نہ بار و بعد از سلام کلمہ تجبید و درود صد بار بخواند ثواب بسیار است۔

۲۸۹

جو ہر در شب برات صد رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورہ اخلاص وہ بار یعنی
سی رکعت بگزارد و در ہر رکعت سورہ القدر یک بار و سورہ اخلاص سہ بار و
از سلام کلمہ تجبید و درود صد بار بخواند بعدہ سہ بار آیة الکرسی خواندہ دعا کند
حاجتش بر آید۔

۱۴
۱۳

۲۹۰

نماز با طراد = فجر
نماز پیشین = ظهر
نماز دیگر = عصر
نماز شام = مغرب
نماز خفتن = عشا

جوهر و سنت نماز پدید آورد سورة الم نشرح و سورة الفیل بخواند و این براس دفع بواسطه و مایل
نیز آمده و در چهار سنت نماز پیشین از کافرون تا خلاص و در و آیه الکرسی تا خالدون
و آمن الرسول و در سنت نماز دیگر از سورة الزلزال تا سورة تکوین و در اول سورة
والعصر چهار بار پس سه بار پس دو بار پس یک بار و در سنت نماز شام سورة الکافرون
و سورة اخلاص و در سنت بعد از فرض نماز خفتن آیه الکرسی تا خالدون و آمن الرسول
و اگر چهار رکعت بخواند آیه الکرسی و آمن الرسول و شهد الله و قل اللهم تا بغیر حساب
و در چهار سنت چهار گانی اول نیز همین قرات است و در نماز وتر سورة الاعلی یا سورة القدر

د کافرون و اخلاص

۲۹۱

خواص آیات حرب
جبهه فتح و لغت خود و فتوی
اعداد
ک

جوهر چهار آیه است و در هر آیه ده قاف است و آنرا آیات حرب گویند و خاصیت
آن نفرو نصرت است بر اعدا و القاسی رعب در قلوب ایشان چون خوانده شود بروست دشمن او
منغلوب و مغلوب گردد و کفایت کند شر هر ظالم را اول در سورة بقره الم ترالی الملاء من نبی امر علی
الذکر دوم در سورة آل عمران لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الهدی الخ سوم در سورة
النساء الم ترالی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیمو الصلوة و آتوا الزکوة الخ چهارم
در سورة مائده و اتل علیهم نبأ انبی آدم بالحق ه اذ قسربا قرباناً الخ هر که این آیات
را بنویسد و در سرد ستار مند و نرود باد شاه غیور و حکم مغرور رود و یا با خصم قوی ملاقات
کند سببست و در دل ایشان استیلا یابد و دشمن زبون شود و چون بر علم لشکر نویسد
در هر سپاه که آن علم را نصب کند فتح و ظفر در آن جانب بود و بعضی می فرمایند که یک
آیه دیگر باید افزود از سورة رعد قل من رب السموات و الارض تا القهار و چون
این آیات را بر علم نویسد باید که در تحت هر قافه که دشمن کلمات است علی حده یک قاف نویسد
و در تحت آن بر قسم هندسی عدد و نیز رقم زنده زیر که این حرف و ارقام در حصول مقصود

و مرام دخل تمام دارد

۲۹۲

جوهر سورة طه براس نصرت بر اعدا سبب و یکبار بخواند

۲۹۳

جوهر هر که سورة محمد یا سورة فتح در وقت مصافحیل و یکبار بخواند مغرور و منظر گردد

۲۹۴

جوهر اگر براس فتح و نصرت بازده بار سورة الیس بخواند مراد حاصل شود و بعضی

بست و یکبار می فرمایند

جوہر چون کے سورہ فیل در میان ہر دو صفت لشکر چند بار بخواند خوف بر لشکر خائف غلبہ کند پشت دہند و روئے بہریت آرد و اگر وقت تقابل و تعارض دشمن بخواند دشمن مغلوب و مقہور و سے شود۔

۲۹۵

جوہر قبضہ خاک از میان میدان محاربہ بگیرد و بخواند بروئے سینه جمع و یولون الدرہ بل الساعۃ موعدهم و الساعۃ اوصی و امرہ از سورہ قمر و آن شرت خاک را بر طرف دشمنان بریزد و اگر در آن محل باد لطف دشمن رود بغایت مناسب و در صین خاک پاشیدن بجانب دشمن بگوید شاہت الوجوہ ان لشکر شکند و رعبے بر ایشان گماشت شود ہمہ فرار نمایند۔

۲۹۶

جوہر سورۃ النصر برائے نصرت بر اعدا شب و روز و ہم ماہ رجب ہفتاد و یکبار بخواند بعد سجدہ کند دوران مست و پنج بار یا قیاح گوید۔

۲۹۷

جوہر اگر در معرکہ جنگ حاضر شود بخواند سورۃ الزلزال را و دست خود بر زمین زند و خاک بجانب خصم بنید از دست خود مسح کند پس بخواند فاضرب لہم طریقی فی لہم ییسنا لا تخف و رکاً ولا تخشیہ و جعلنا من بین ایدیہم سدا و من خلفہم سدا فاغشی بینہم فہم لایبصرون ہ غالب آید بر دشمن و فیروز می نصیب او شود و این از اسرار است۔

۲۹۸

تسلیہ اعدا
از اعدا

جوہر سورۃ الفتح برائے نصرت بر اعدا و کفایت نجات تا شش روز بخواند روز اول شش بار و باقی ایام ہفت بار و شروع از شنبہ کند و ہر روز روزہ دارد و ہر روز بعد اتمام و روز ہفتاد بار و بخواند سورۃ النصر و سورۃ الاخلاص و معوذتین ہر یک سہ بار و سورہ قریش ہفت بار و آتیہ الکرسی یک بار و وان لیکم الذین کفرو الیہ لقیونکم بالبصار ہم لما سمعوا الذکر و لقیولون انہ لجنون ہ و ما ہوا الا ذکر للعلمین ہ از سورہ ن یکبار

۲۹۹

جوہر لن یفر و کم الا اویہ تا یعتدون از سورہ آل عمران بر شمشیر نقش کند یا بر سنان نیزہ یا بر مغز در روز و شنبہ و نزد بعبے در ساعت ہفتم از روز یک شنبہ و نقاش بوقت نقش کردن صائم باشد و طاہر البدن و لطیف اللباس پس ہر کہ بان آہ روئے بحرب دشمن آرد غالب گردد و شکست و بہریت بر خصم آید

۳۰۰

۳۰۱ ✓ جوهر هر که بر نیت هلاک دشمن سه شب هر شب هزار بار القابض بخواند آن دشمن هلاک شود یا ازان موضع آواره گردد -

۳۰۲ جوهر نمودن برای دفع حاسدان و ظالمان بعد نماز دیگر سه بار سوا لبنت نماید -

۳۰۳ ✓ جوهر هر که بر وی دشمن بخواند یا سیبوح یا قدوس یا غفور یا ودود دشمن مقهور شود -

۳۰۴ جوهر سوره المزمز که بت دفع بدگویان و حاسدان هفتاد بار بخواند -

۳۰۵ جوهر سوره و الطور که بت پناه یافتن از دشمن در شبهای جمعه سه بار بخواند -

۳۰۶ ✓ جوهر اب ت ش ط ظ ف ک ل لای این صور یازده گانه را خواص عجیب است

در اعضا

و بعضی ازان اینست که اگر کسی را در عضو از اعضا دروس پیدا شود مثل رمد و صداع و وجع صدر و لپین و زهر وید و ر جل و غیر آن از اوجاع ظاهری و باطنی باید که تسهف اول را از اسم عربی آن بگیرد و در میان این حروف یازده گانه درج کند مثلاً رمد سے در عین و سے ظاهر شد باید که حرف اول ویرا که ع است با حروف مذکوره بیامیزد بر نیوجه ا ع ب ع ت ع ش ع ط ع ظ ع ف ع ک ع ل ع ل ا ع ی ع و بعد ازان متنزاج مجموع حروف را ترکیب کند بر نیوجه ا ع ی ع ط ع ک ع ل ع ل ا ع ی ع انگاه این نوشته را صاحب رمد بیاورد اگر فائده ظاهر شود نفسا و الا حروف دوم عین را که ی است بر همین اسلوب که مذکور شد با حروف یازده گانه در ذیل محمول بیامیزد و صاحب رمد کجمل آن قیام نماید و اگر بیان نیز نشود حروف سوم عین را که ن است بهمان نفع متنزاج دهد و ترکیب کرده در ذیل این دو نوشته رقم زند و با خود نگاهدارد و در سائل شود و در سائر امراض و اعراض که بر بدن وارد شود غسل برین موجب است و در تحصیل بسیاری از مطالب و مقاصد این اعمال را می توان کرد مثلاً در اعمال محبت اکم طالب و مطلوب را بهمان کیفیت متنزاج داده ترکیب نماید بساعت سعد و با خود نگاهدارد و یا در موضعی پاکیزه محفوظ کند و در اعمال عداوت ملاحظه ساعات نحس کرده ترکیب کند بنام دشمن و در موضع تاریک یا در قبر قدیم دفن کند تا مقصود حاصل شود -

۳۰۷ ✓ جوهر هر که در عضو از اعضا مرضی شود مثل رمد یا صداع یا غیر آن باید

که حروف اسم عربی آن عضو بگیرد و ما بین الف و با که حروف اول و آخر اسم مبارک اللہ است رقم زند مثلاً براسه دفع رمد بگیرد حروف عین را و در میان الف و با بطریق اتصال یا انفصال رقم زند اول برین وجه ا ع ا ی ا نه دوم برین وجه ا ع ه ا ی ه ا ن ه

پس نوشته را بیاویزد چنانکه نزدیک بان عضو بود مرض و سه زود زائل شود و طریق دیگر در استخراج آن حروف
 اینست که حرفه را از حروف آن عضو بجای از الف و با هر قسم نزد بطریق اتصال یا انفصال اول بر پنج وجه
 اصح اصحی اصحن دوم برین وجه اعرافه ای اصحن -

جوهر بر بروج طاهر رنگ طاهر اندازد و چوبه در دست گیرد و نویسد **الحب بد هو حط و چوب**
 بر حرف اول نهد و شش گیرد و یک بار فاتحه خواند و صاحب درد انگشت بر جا سه درود از پس بر سه
 که شفا یافتی در در خود اگر یافتی فهو المراد والاقول کنست چوب را بجانب حروف ثانی و بخواند فاتحه
 دو بار و سوال کند که شفا حاصل شد اگر حاصل شد فهو المراد والاقول کنست بحرف ثالث
 و فاتحه سه بار خواند و سوال کند همین طور و این مجرب است بر اسه درودندان و ریاح
 و غیر ذلک -

جوهر هر که بشک و زعفران و گلاب کتابت کند این حروف را در روز شنبه که معروف است
 نسبت النور و آن شنبه بود که یکی از ایام میض افتد که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ماه است بر طرف
 چینی یا زجاجی پس بخونند و بیاشامد و قدر سه از آن در چشم کشد در آن سال از مد این بود و آن
 حروف اینست **الم المص المر الکمیص طه طسم طس لس ص جم عسق ق ن**
 جوهر چهل و یکبار سوره فاتحه بر در چشم بخواند شفا یابد -

جوهر الشکور هر که تاریکی چشم بود چهل و یکبار بر آب خوانده بدد و بخورد و بر چشم مالده شفا یابد
 نزد بعضی بر کف دست خود بدد و دست در آب نهد و بر چشم مالند -
 جوهر بر اسه روشنی چشم دفع درو **اللله الا ابوالحی القیوم** بگوید و بر انگشت
 بدد و بر چشمها مالد باز گوید **الم اللله الا ابوالحی القیوم** و همچنان کند و باز گوید **عننت الوجود**
للحی القیوم و همچنان کند

جوهر بعد از نماز عشاء دو رکعت برای روشنی چشم بگزارد و در هر رکعت سوره **الکوثر** بخواند
 بخواند و بعد سلام سه بار گوید **اللهم تعنی لبسمعی و لبرصی و اجعلهما الوارث منی** و بعضی بعد از
 نماز شام این نماز کند و در هر بار که دعا خواند بر انگشت زبرد مند و بر چشم فرود آرند -
جوهر کمیص جم عسق سه بار گوید و حروف ست بر حرفه گوید و عقده بند و بعد
 چشم فرود آر و صحت یابد

جوهر سوره **والعصر** جهت دفع درد چشم هفتاد بار بخواند -

۳۰۸

حرف اول

۳۰۹

۳۱۰

۳۱۱

۳۱۲

۳۱۳

۳۱۴
دفع العین

۳۱۵

کثر چشم

۳۱۶

جوهر چون چشم هر پر داند و آیه قرآن مجید بخواند-

۳۱۷

جوهر هر که سوره اخلاص بخواند و بر چشم بدد شفا یابد

۳۱۸

جوهر الله نور السموات والارض مثل نوره کشف کوه فیما مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانهما کوکب در می یوقد من شجرة مبارکة زيتونته لاشترقته و لا غربته یکا در زیتها یعنی و لو لم تمسه نار نور علی نوره میدی الله لنوره من لیشاء و یغیرب الله الامثال للناس و الله بكل شیء عليم هر روز باید او پنج بار بخواند و چشم بدد هر زحمتی که در چشم باشد دفع گردد

۳۱۹

جوهر نکشفنا عنک عطاءک فبصرک الیوم حدیده هر روز بر هر دو طرفه را بهام هفت بار بخواند و هر بار در و بعد از تفل کند بر هر دو ابهام و مسح کند با هر دو ابهام هر دو چشم را هر دو چشم او از آفات محفوظ ماند

۳۲۰

جوهر ان الله میسک السموات والارض ان تزولا و لئن زالتا ان مسکما من احد من بعده انه کان حلیما عفورا از سوره فاطر اگر چشم سرخ باد یا ناخسته یا روشنائی کم باشد این آیه را بخواند و بر دست بدد و بر رویه فرود آرد و بر آب تازه بدد و بخورد و بدان چشم بشوید که قطره بر زمین نیفتد

۳۲۱

بسم الله دعوت کون فی الفجر و زکوة شرط در دعوت است

جوهر از اکثر مشایخ منقول است که در دعوت سوره و آیات قرآن مجید رحمت نیست و ادای نصاب و زکوة و غیره نیز نیست

۳۲۲

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم یا دلیل المظلمین و یا غیث المستغیثین و یا مجیب الدعوات المظلمین و یا الله العظیم و یا خیر الناصرین بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بر جنتک یا ارحم الراحمین هر که این دعا بخواند و یو و پری او را ایذانه رسانند-

۳۲۳

جوهر چون سفر کنی سه بار سوره فاتحه بخوانی و آیه الکرسی و سوره اخلاص با و فم کنی محفوظ باشی-

۳۲۴

جوهر سوره البناء را مداومت نماید از رهنرزان و دزدان در امان خداوند تعالی باشد-

۳۲۵

جوهر سوره الغاشیه بخت سلامتی در سفر سه بار بخواند-

جوہر اگر سا فر سورہ و الطور بخواند از ہمہ بدیہا سے راہ ایمن گردد۔

۳۲۶

جوہر طبرانی و ابن عساکر روایت کرده اند کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم فرمودند چون بہ بید شد شمشاد آتش را کہ در گرفتہ است تکبیر بر آرید زیر آن تکبیر می میراند آزاد این عمل از مجربات صحیحہ است

۳۲۷

جوہر ہر کہ سورۃ المعارج یا سورۃ نوح یا سورۃ الطارق وقت خواب بخواند یا کلمہ تجبیدہ بار برسینہ بدد از احتلام ایمن بود

۳۲۸

جوہر براسے جدائی در میان دو کس نان ماش را بروغن چرب نموده و بالایش چسپل و یکبار سورہ مزل خواندہ پیش سگ سیاہ بارو

۳۲۹

جوہر بر کبکون پارچہ کاغذ بنویسد بسم اللہ الرحمن الرحیم خیر امن اللہ العزیز الحکیم و نام خود و نام مادر خود بنویسد و طرف دوم ہون پارچہ افعل بنویسد و در پارچہ کاغذ دوم نیز آیت مذکور و نام خود و نام مادر خود بنویسد و طرف دوم ان لا تفعل بنویسد انگاہ دور کمت نماز گزار دو زیر مصلا ہر دو پارچہ مذکور نهد و بعد سلام ہفتاد بار سجدہ بخواند اللہم اجعلنی خیرانی جمع امور کلہا خیرانی عاقبتی بر جنتک یا ارحم الراحمین بعدہ سزا سجدہ بردار و از گل پاک و وغلولہ ساز و وہر دو پارچہ مذکور را در میان آن برد و غلولہ نساہ در کاسہ آب اندازد و کلمہ طیب سے خواندہ باشد یک پارچہ کاغذ از غلولہ جدا شدہ بر روی آب آید اگر در ان افعل نوشتہ باشد کار کتد و اگر لا تفعل نوشتہ باشد نکند و درین میان با کسی سخن نگوید این استخارہ از مجربات صحیحہ است۔

۳۳۰

استخارہ خوب

جوہر سورہ قبت براسے دفع رنہ زبان و دزدان و چشم بندی عکاسان ہفت بار بے تسمیہ خواندہ جانب ایشان بدد مقہور گردند

۳۳۱

چشم بندی دزدان

جوہر چون شیر را بنید تکبیر گوید محفوظ ماند۔

۳۳۲

جوہر یا داکم بلا فناء و یا قائم بلا زوال و یا مشیر بلا وزیر نوشتہ با خود دارد شیر اور از میان نرساند و براسے دفع دشمنان ہمیشہ بخواند

۳۳۳

جوہر سورہ قیل چند بار بخواند از باو ہای عنیف و ریح عاصفہ تسکین گردد۔

۳۳۴

جوہر و قالوا الحمد للہ الذی اذہب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور لا ہر کہ این آیت بسیار خواند ہر غم کہ داشتہ باشد زائل گردد و ہر کس کہ اورا ببیند دوست دارد

۳۳۵

کلیف جمع حق الرطدن

۳۳۶

که همه حروف از آن است

جوهر اجماع طائفه از شاخ است که هر که بسم الله الرحمن الرحیم شش صد و شصت و پنج بار بخواند

و با خود دارد در چشم عالمیان به سبب نماید و احدی بر دست تصرف نیابد

۳۳۷

که همه حروف از آن است

جوهر سزا بوی زغی جو سنا منوعا عالما طیونونا سلیخی بلخی ملقوما یا قیوما بحق

کتیعی و بحق جمعی و بحق لا اله الا الله محمد رسول الله این ده اسم را بر اسمی دفع شر جن

انس و بلیات و آفات خوانند و نیز بر اسمی اخراج جنی که در خانه و منزل استکانت گزیده باشد

ده بار بخوانند و در هر جهت دم کنند و مرین اسم را در دفع رجعت اثر عظیم است بر آب

دم کند و بخوراند

۳۳۸

که همه حروف از آن است

جوهر هر که چهارده حروف نورانی را کتبت کرده در میان رخت بند محفوظ ماند از بخت

و حروف اینست ال م ض رک ه ی ع ط س ح ق ن

جوهر هر که خواهد که خزینه بند و آن از آنست محفوظ بود از ابتداء تا وقت فراغت

سوره العصر لا ینقطع بخواند

۳۳۹

که همه حروف از آن است

جوهر هر که سوره الحن را بر مخزون خواند از هر حادثه محفوظ ماند

جوهر چون بکشتی نشیند اول سوره الفتح بخواند از غرق شدن کشتی ایمن باشد و

خواندن سوره یس نیز همین فایده دارد

۳۴۰

که همه حروف از آن است

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین فتبارک الله

حسن الخالقین استودع الله دینک و مالک و زوجک بر ریک دریا بخواند و آنرا

گرد خود اندازد همه پشه و غسق اذان موقع بروند

۳۴۱

که حفاظت غله از کرم

جوهر هر که آیه الکرسی در سفال آب نارسیده نوسید و در انبار غله بند کرم در آن

غله نیفتد و برکت پیدا شود

۳۴۲

آیات حفظ

جوهر آیات حفظ برای حفظ هر چیز نافع است و لا یؤده حفظها و هو العلی العظیم

الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین و حفظ من کل شیطان مار و وحفظ ذلک

تقدیر الغزیر العظیم و حفظنا یا من کل شیطان رجیم ان کل نفس لما علیها حافظ

بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ ویرسل علیکم حفظه ان ربی علی کل شئ حفیظ له

معقبات من بین یدیه و من خلفه حفیظون من امر الله انما نحن نزلنا الذکر

وانا له لحافظون و کتابکم حافظین و ربکم علی کل شئ حفیظ الله حفیظ علیکم

وما انت علیہم بوکیل وعندنا کتاب حفیظ لكل اداب حفیظ وان علیکم بحا فطین - مرتق
 جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم ہو الاول والاخر والظاهر والباطن و ہو بكل شیء عسایم
 ہو اللہ الذی لا الہ الا هو ارحم الراحمین الیوم لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اللہم انے
 اسئالک بان لک الحمد لا الہ الا انت یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض
 یا ذا الطول یا ذا الجلال والاکرام اللہم انی اشد انک اللہ الواحد الاحد الصمد الفرد
 الوتر الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن لک کفوا احدیا قدیم الاحسان یا دائم المعروف
 یا نور السموات والارض ونور الانوار کلہا یا رب الارباب یا البناذ الکل شیء الہا
 و احد الاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ربنا ربنا ربنا آتنا فی الدینا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و ہب لنا من لدنک رحمة انک انت الوہاب و اعفر لنا
 مغفرة من عندک و ارحمنا انک انت الغفار و اغوثنا برحمتک استغیث یا مغیث
 اغثنی بحق ام المص اکر الکر کیعص طہ طس لیس ص حسم جمع حق
 ان یا رفیع الدرجات یا نجیب الدعوات یا سمیع الدعاء یا سریع الحساب یا خیر الوارثین
 یا ارحم الراحمین یا قریب الطیفت انت حسبی و نعم الوکیل ہر کہ این دعا را بعد د کلمات
 دی کہ صد و ہشتادست بخواند مقصود بروجہ احسن میر شود علماء دین سے فرمایند کہ این مستجمع
 جمیع اسماست و فوائد و مسافع این دعا زیادہ از انست کہ در چیز تحریر و حیطہ تقریر گنجبد لاجرم
 بتفصیل آن اقدام نہی و د ہر کہ این دعا را با وجود قرائت بحل آن قیام نماید با طہارت در حصول
 نتیجہ ابلغ و داخل باشد و این دعا را در پنج مرات و اجابت دعوات مدخل تمام است
 جوہر ہر کہ ترسان بود از مزہی و در ان حال بگوید کیعص جمع حق لاجول و لا قوۃ الا باللہ
 العلی العظیم از آنخپہ می ترسد امین شود و این سنی بکرات و مرات آزمودہ شدہ
 و محسب و صحیح است۔

جوہر انی تو کلت علی اللہ ربی و ربکم ط ماسن و ابہ الا ہو آخذ بناصیتہا
 ان ربی علی صراط مستقیم ہ فان تولوا فقد ابلغتکم ما ارسلت بہ الیکم و لیس تعلم
 ربی تو ما غیر کم ج و لا تفر و نہ شیطا ان ربی علی کل شیء حفیظہ از سورہ ہود ہر کہ
 ترسان باشد از چیزے کہ آدمی از ان سے ترسد باید کہ ہر صبح و شام دو وقت خواب کردن و
 سید ارشدن مداومت نماید برین حضرت خداوند تعالی از بہہ آفات و سے را نگاہدار و چون

۳۲۵

۳۲۶

۳۲۷

تذکرہ خواجگان
مقام
حضرت

کسی بر زمین رسد که در آن و درندگان آنجا بسیار باشند بسیار خواند و هر که سفر در پاکستان برین مداومت نماید از همه امهال امین گردد و سلامت و عافیت باز آید
جوهر سوره الفیل بحبت هلاکی دشمن هزار بار بخواند -

۳۲۸

۳۲۹

کتاب انوار العباد
جزایر عافیت

جوهر برای هلاکی دشمن بر هفت هفت بار سوره کهوشتر بخواند و آن خشتها را در چاه اندازد که آنجا مدخل مردمان نباشد و این را موجب بلا عافیت گفته اند و اگر این سوره را پانزده بار بر خاک خوانده در خانه دشمن اندازد خراب گردد.

۳۵۰

۳۵۱

کتاب خالی اعداد و ظالم
جزایر عافیت

جوهر سوره انفطرت بر آس هلاکی دشمن هزار بار بخواند -
جوهر این الله لعن الکافرین و أعدائهم سیرا خالد بن فیبا ابدان لا یجرون ولیا ولا نصیرا چه یوم تقلب و جوهرهم فی النار لقیولون یلیننا لعنا الله و اطعنا الرسول قدره آب از چاه معطل بگیرد و این آیات را بر کاغذ نوشته ازان آب بشوید و در منزل دشمن پاشد و شرط است درین که اول کسے را پیش او روانه نماید و بگوید که بازگرد ازین شر و فساد و الا بلا می عظیم متوجه تو خواهد شد و سه بار باین عمل کند اگر باز الیتد و توبه کند فها و الا این عمل کند -

۳۵۲

جوهر بر آس مقهوری اعداد روز یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و زه و دارد و بمردم اختلاط کند و هر شب سی عدد سی بار سوره التکاثر بخواند

۳۵۳

جوهر سوره قیش بحبت هلاکی دشمن تا نود و نه روز هر روز نود بار بخواند و نیز به نیت دفع شر اهر روز بعد نماز فجر یازده بار و یا یکصد و یکبار مع تسمیه بخواند و اول و آخر پنجبار درود جوهر سوره رعد بر آس دفع خصم هفت بار بخواند -

۳۵۴

۳۵۵

کتاب خواص کثیره کون بخواند

جوهر هر که سوره مجاوله را بر پشت خاک خوانده طرف دشمن اندازد مقهور گردد و از خواص این سوره است که اگر کسے حق کسے را منکر شود ما بین مدعی و مدعا علیه صحف تند و سوگند بخورد که بحق آن کسے که این سوره و این کتاب را فرو فرستاده حق فلان در ذمه من نیست اگر بد روغ سوگند خورد کور شود یا در همان روز بیلا و عقوبت گرفتار گردد و مگر آنکه آس را بر نماید و توبه کند و این سوره را بحبت دفع اعدا سه بار بخواند

۳۵۶

جوهر سوره بروج بر آس دفع دشمنان سبت و یکبار بخواند -

۳۵۷

جوهر سوره الزلزال بحبت دفع دشمن چهل و یکبار بخواند یا هزار بار یا چهل و یک هزار بار -

۳۵۸

جوهر سوره تغابن برای دفع حاسدان در روز جمعه چهل و یکبار بخواند -

کتاب کون فواب آفریغ ۱۳

۳۵۹

جوہر ہر کہ سورۃ النحل صد و ہشت بار بخواند دشمنان سرکش دوست و مطیع دے شوند دولت سعادتی روز افزون شود۔

در الیٰ خاریتہ

۳۶۰ جوہر اگر بر خاک گور کمنہ ہفت بار سورۃ منزل خواندہ در خانہ ظالم اندازد خانہ اش ویران گردد۔

۳۶۱

جوہر سورۃ الطلاق برائے متفرق شدن دشمنان سہ بار بخواند۔

۳۶۲

جوہر سورۃ تحریم برائے قادر شدن بر اعدا البت و یکبار بخواند

۳۶۳

جوہر سورۃ فاتحہ شفای ہمہ درد ہاست غیر موت ہر کہ بر سر بیمار یا غلام بخواند اگر در حال ہی تاخیر بود شفایا بد۔

۳۶۴

جوہر مریض بر معوذتین مداومت نماید زود صحت یابد۔

۳۶۵

جوہر حضرت ام المومنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا میفرمایند کہ حضرت سید عالم صلی اللہ

تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چون در تن مبارک خود رنج میدیدند معوذتین بخوانند و برکت دست خود

میدیدند و بر اندام مبارک خود می مالیدند

۳۶۶

جوہر ہر کہ سورۃ والذاریات نزدیک بیمار بخواند صحت یابد و تلاوت سورۃ واقفہ

نزدیک بیمار نیز موجب راحت بیمارست و قرأت سورۃ مجادلہ بر سر بیمار ہم سبب تسکین اوست

۳۶۷

جوہر سورۃ المنافقون بجهت شفا سے مریض ہفت بار بخواند و سورۃ العاشیہ بعدوند

نیز برہین خاصیت وارد۔

۳۶۸

جوہر مریض سورۃ الکافرون ہزار و یکبار بخواند صحت یابد۔

۳۶۹

جوہر اگر در دسر بود یا در دوندان یا در و اعضاء دست بران موضع نند و پنج بار یا ہفت بار

بگوید بسم اللہ الشافی ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم محمد رسول اللہ اسکن

باذن اللہ تعالیٰ و ربک اللہ العزیز الحکیم

۳۷۰

جوہر بنو لیسید بر رخساری کہ جانب در دست بسم اللہ الرحمن الرحیم قل ہو اللہ

انشا کم و جعل لکم السمع والابصار والافئدۃ ط قلیلا ما تشکرون ہ یا اگر خواہد بنویسد

ولہ ما سکن فی اللیل والنهار ط وہو السميع العليم و این مجرب است۔

۳۷۱

جوہر صاحب درد شدید رو برو سے عامل نشیند و از ہر دو دست جائے در و بگیرد و

عامل رو برو استادہ سہ بار بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم لا الہ الا اللہ کی کھائی

حضرت علی کی چوکی حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کی دہائی

۳۷۲

۱۱

و از منتهای پنج انگشت دست چپ تا سر خنصر سه بار دم کند بعهده دست راست راتاسر خود سپرد داشته
همه انگشتان برکت دست چپ بزور سه بار زند بعهده مریض را گوید که سر را بگزارد و پیرسد که شفا
یافتی اگر شفا یافت فهو المراد والاحبائے که در و باشد باز از هر دو دست بگیرد و عمل با
همچنان کند.

جوهر H

۳۷۲ در حلقه اول منخ آهنی زند اگر در دوزندان ساکن شود بهتر و الا در حلقه دوم
و الا سوم و چهارم داین حلقه در کاغذ باشد

جوهر لوانتر لنا بند القرآن علی جبل تا آخر سوره الحشر مسکن همه اوجاع و مریبات دست
هر که با وضو و طهارت لباس بر عضو دردناک بخواند شفا یابد.

۳۷۴ جوهر و مالنا الاتوکل علی الله و قد هدنا سبلنا و لنصبرن علی ما اذتیوننا
و علی الله فلیتوکل المتوکلون ه از سوره ابراهیم بنویسد و هر دو باز در آویزد در دو دست
زائل گردد.

۳۷۵ جوهر وان میسک الله لضر فلا کاشف له الا هو طوان میسک بخیر نهوی
کل شیء قدیره و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیره از سوره انعام وقت سحر بر کاغذ بنویسد
و کس که در و پهلودرد دست دارد و بپندد شفا یابد و اگر بر بالین غمزده که خفته باشد سفت بار بخواند
چون بیدار شود آن غم زائل شده باشد

۳۷۶ جوهر سوره الحجرات بحبت و دفع غلبتای شکم سفت بار بخواند.

۳۷۷ جوهر در گوش مصروع بخواند بسم الله الرحمن الرحیم المصلح المصلح کسعیص لیس القرآن
الحکیم جمع حقن و القلم و ما یسطرون ازان مرغ اثری هرگز پدید نشود
جوهر سوره لقمان بحبت و دفع درد دندان سفت بار بخواند.

۳۷۹ جوهر سوره التکاثر بحبت و دفع درد شکم نوشته سه روز زین را بخورد و سوره والعصر
نیز همین حکم دارد.

۳۸۰ جوهر سوره الم نشرح بر سینه و دل بخواند و دفع شود.

جوهر شب آدنیسه سه بار سوره و الطور بخواند از علت جذام امین گردد.

۳۸۲ جوهر صاحب درد اندام ده بار سوره منزل بر دهن تلخ دم کند و بر اندام مال شفا یابد.

۳۸۳ جوهر براسه دفع نار و الله الشافی الله الکافی الله المعافی نافع دست.

بسم الله الرحمن الرحیم

۳۷۳ در حلقه اول منخ آهنی زند اگر در دوزندان ساکن شود بهتر و الا در حلقه دوم
و الا سوم و چهارم داین حلقه در کاغذ باشد
۳۷۴ جوهر لوانتر لنا بند القرآن علی جبل تا آخر سوره الحشر مسکن همه اوجاع و مریبات دست
هر که با وضو و طهارت لباس بر عضو دردناک بخواند شفا یابد.
۳۷۵ جوهر و مالنا الاتوکل علی الله و قد هدنا سبلنا و لنصبرن علی ما اذتیوننا
و علی الله فلیتوکل المتوکلون ه از سوره ابراهیم بنویسد و هر دو باز در آویزد در دو دست
زائل گردد.
۳۷۶ جوهر سوره الحجرات بحبت و دفع غلبتای شکم سفت بار بخواند.
۳۷۷ جوهر در گوش مصروع بخواند بسم الله الرحمن الرحیم المصلح المصلح کسعیص لیس القرآن
الحکیم جمع حقن و القلم و ما یسطرون ازان مرغ اثری هرگز پدید نشود
جوهر سوره لقمان بحبت و دفع درد دندان سفت بار بخواند.
۳۷۹ جوهر سوره التکاثر بحبت و دفع درد شکم نوشته سه روز زین را بخورد و سوره والعصر
نیز همین حکم دارد.
۳۸۰ جوهر سوره الم نشرح بر سینه و دل بخواند و دفع شود.
جوهر شب آدنیسه سه بار سوره و الطور بخواند از علت جذام امین گردد.
۳۸۲ جوهر صاحب درد اندام ده بار سوره منزل بر دهن تلخ دم کند و بر اندام مال شفا یابد.
۳۸۳ جوهر براسه دفع نار و الله الشافی الله الکافی الله المعافی نافع دست.

۳۸۱ جوهر آهنی از جذام

۳۸۲

جوهر بر سر بالین صاحب غشی و بهوشی یا سمیع یا بصیر بعد و مجمل یا مفصل بخواند زود بهوش آید و نزد بعضی هفتصد بار بخواند

نوشته شده است که

۳۸۶

۳۸۵ جوهر هر که سوره الطارق بر کاغذ نوشته بندد یا بر غذا یا در خوانده بخورد اندک بخت بند شود و این مجرب است

جوهر وقیل یا ارض ابلعی یا کاک و یا سماه قلعی و عنقیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و قیل فبقر اللقوم الظلمین کسی که خون از بینی او بسیار رود بخواند

۳۸۷

جوهر ملک سوره سرفست و آنه بگیرد و بر هر دانه سه بار سوره الکافرون خوانده بدد و در پارچه بسته بگلوی طفل بنید از دانه بپایه چپک بر روز نکند و اگر دستپا نشود بر هفت دانه بخورد سیاه بدد و در آنها سوراخ کرده در شسته در آن انداخته بگلوی طفل اندازد

نوشته شده است که

۳۸۸

جوهر سوره الاعلی بحیث دفع سحر یا در باد با سه مخالف بست و یکبار بخواند

۳۸۹

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم یا فتاح یا فتاح یا و هاب یا و هاب یا و هاب یا کریم یا کریم یا کریم یا رحیم یا رحیم یا رحیم نوشته بر پیشانی صاحب درد نیم سر بند و صحت یابد
۳۹۰ جوهر و اذا استسقی موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک الحجر ط فالفجرت منه اثنتا عشرة عینا ط بنویسد و بخورد و بنوشاند کینه بسته بکشاید

نوشته شده است که

۳۹۱

۳۹۱ جوهر چون عطسه آید فاتحه بخواند و زبان را گرد بگرداند و آنها بگرداند و کشته بمخین کند تمام عمر در دندانهها نباشد

نوشته شده است که

۳۹۲

جوهر در گوشه که آواز آید سوره اعلی بخواند نیکو شود

۳۹۳

جوهر فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوام انتم ملقون فلما القوا قال موسی ما حیتم لیه السحر ان الله سیطله ط ان الله لا یصلح عمل المفسدین ه یک سبوس آب از چاه است که معطل باشد بر روز جمعه بگیرد و هفت برگ از هفت درخت که میوه آن خوردنی نباشد گرفت درین سبوس انداخته با هم مخلوط کند و این آیات را در طاس نوشته باین آب بشوید و سحر را بشب بکنار دریا آرد تا پاسی در آب دریا بندد و این آب را بر سر او ریزد و این عمل بحیث البطل سحر مجرب است

نوشته شده است که

۳۹۴

جوهر هر که خواند از دشمنان بود حسنا الله و نعم الوکیل گوید از شر ایشان نجات یابد و در ادعیه ماثوره این کلمه زیاده آمده نعم المول و نعم النصیر

۳۹۵

جوہر ہر کہ پوساوس و خواطر دیہ مبتلا شود و دست خود را بر دل خود نهد و ہفت بار این سما
بگوید سبحان الملك القدوس الخلاق الفعال و از عقب آن ہر بار این آیت بخواند ان
یشائے سبکم ویات بخلق جدید و ما ذلک علی اللہ یغزیزہ حضرت حق تعالیٰ دل
و سے را از ہر سو سہ پاک گرداند

۳۹۶

جوہر ہر کہ سورہ الم نشرح را چند بار بر سینہ خود یا غیر خود بخواند از تنگی سینہ خلاص شود و باطن
و سے منشرح گردد۔

۳۹۷

حکم حضرت از
ام الصبیان

جوہر و اذا قرأت القرآن تاتیکلون از سورہ نمل و اذا قرأت القرآن
تا حجاباً مستورا از سورہ نبی اسرائیل بر فرقہ صوت کہود بنویسد یا بر کاغذی کہ بان رنگ
باشد و بر بازو سے راست طفل یا غیر و سے بند و آن طفل از مرض ام الصبیان و شرو یوان
در امان باشد۔

۳۹۸

کلمه وظیفه و وقت حقیر

جوہر ہر کہ در شب بخواند سلام قولاً من رب رحیمہ حضرت خداوند تعالیٰ اورا
از زحمتا و غمها خلاص گرداند و ہر چه خواهد از حضرت خداوندی کہ است فرماید و این آیت را
قلب القرآن گویند

۳۹۹

جوہر سورہ الکافرون بکبت و مع بلا ہا سے ہزار بار بخواند یا ہر روز سے بار۔

۴۰۰

جوہر کسے را کہ پاسے از جارت علی الفور کسے را کہ دوست دارد یاد کند از آفت در امان
باشد عبد اللہ بن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ پاسے بلغزید گفت یا محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
و سلم محفوظ از آفت ماند۔

۴۰۱

جوہر ہر صباح و مسافت بار بخواند الحمد للہ الذی خلق السموات و الارض تا
یسدلون از دل سورہ انعام و برکت دست خود و نشت کردہ بر ہمہ اعضا سے خود مسح کند از
جمع آفات و اوجاع مامون و محفوظ گردد۔

۴۰۲

دعا و دفع شر طعام

جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ رب الارض و السماء
بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض و لا فی السماء و ہوا للسمیع
العالمین ہر کہ پیش از طعام خوردن این دعا بخواند آن طعام بیچ زیان نذارد
اگر چه زہر باشد

۴۰۳

جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم بسم اللہ علی نفسی و دینی بسم اللہ علی اہلی

و مالی و ولدی بسم اللہ علی ما اعطانی اللہ التبارکی لا اشکرہ بشئینا اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر
 و اعز و اہل و اعظم مما اخاف احد زعم چارک و جل ثنا رک و لا الہ غیرک اللہم انی
 اعوذ بیک من شر نفسی و من شر کل جبار شیطان مرید و من شر کل جبار عنید فان
 تولو نقل حبیب اللہ لا الہ الا هو علیہ توکلت و ہو رب العرش العظیم ان ولی اللہ
 الذی نزل الکتاب و ہو تیوسے الصالحین ہر روز بعد نماز صبح ہفت بار بخواند و یک بار
 ہم آمدہ قاری این دعا در حفظ و امان تصرفت حق سبحانہ و تعالیٰ باشد نہایت کثیر البرکت است
 و این دعا کے ست کہ آموختہ است آنرا سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بحضرت
 انس رضی اللہ تعالیٰ عنہ

جو ہر ہر کہ آیتہ الکرسی وقت خواب بخواند شیطان نزدیک او نیاید و دعا دست بر تلاوت
 آیتہ الکرسی تا خال دون موجب دفع وساوس شیطانی و ہوا حس و دیدانی و مانع تصرف ایشان
 دین از مجربات صحیحہ است۔

۲۰۲
 خواہد آید

جو ہر مردے بحضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بیاید و التماس نمود
 کہ کدام دعا افضل است فرمودند کہ از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بخواند عفو و عافیت در دنیا و
 آخرت روز دوم آن مرد بیا مدد باز ہمین سوال کرد ہمین جواب فرمودند پس ام بخواند بسم اللہ
 الرحمن الرحیم اللہم انی اسئلك العفو و العافیة و المعافات فی الدنیا و الآخرة۔
 جو ہر ہر کہ بایسد حاجتے نزد بادشاہ رود اول طہارت کامل کند و جامہ پاک پوشد
 و در رکعت نماز گزارد و بعد از سلام و قتل رب او خلعی مدخل صدق و آخر جنبی مخج صدق و
 اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و قتل جبار الحق و زہق الباطل طان الباطل
 کان زہوقاً تادقیکہ بنظر بادشاہ در آید لایمقطع بخواند۔

۲۰۵
 ۲۰۶

جو ہر ہر کہ ہر شب سورہ و اللیل پانزدہ بار وقت رفتن بگوش خواند از خواب پریشان امین بود
 جو ہر ہر کہ بعد از فریضہ بامداد سورہ یس بخواند تا شام در فرج و سرور بود و ہر کہ شام
 بخواند تا صبح در فرج و سرور بود

۲۰۷
 ۲۰۸

جو ہر ہر کہ سورہ نوح بسیار بخواند ہر غمے والے کہ داشتہ باشد زائل شود۔

جو ہر ان لدنیا انکالا و حیما و طعم اما تافعی فرعون الرسول فاخذناہ اخذا
 و بیلا برچند قرص نان بنویسد و جمعے را کہ برایشان تمت زدوی باشد بخورد آنکس کہ دزد باشد

۲۰۹
 ۲۱۰

وہی خاص زود

نان در گوی او برسد شود

۲۱۱ عقد اللسان

جوهر اخدر سصد عکلی نوهلا هر که این اسماکت بت کند سبت و نهم ماه یا وقت نسوت
یا کسوت بر حیضه سرب سیاه و آنرا در زیر نگین و وضع کند و با خود دارد آن عقد اللسان باشد که زبان
همه غمازان و حاسدان و فسدان و بدگویان از غیبت و بهتان و نسیبه نسبت بحال آن کوتاه گشت
و هیچکس را قوت آن نباشد که در حضور غیبت نکوشش می کند

۲۱۲

جوهر هر که اندک بدوست بر تلاوت معوذتین و افع و سادس شیطانی و مانع هوا جس نفسانی است
هر که وقت خواب بخواند از جن و از وسوسه ایشان امین ماند و هر که هر صبح بسیار بخواند از شر هر
ذی شرم سالم ماند و چشم زخم و سحر بروی کار نکند

۲۱۳

جوهر هر که بر تلاوت سوره الناس مداومت نماید از همه آفات سالم ماند و این سوره
افسون جمیع دردهاست

۲۱۴

جوهر هر که هر روز سبقت پنج بار بخواند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو المحی الیقوم
الذی لا یموت و اتوب الیه در مال و دلداری و کوهی نرسد

۲۱۵

جوهر سوره تغابن بر اسع حفظ ملک مال هفت بار بخواند و نیز جهت حفاظت از و با و طاعون

۲۱۶

جوهر سوره و الیل بحیث محفظت خود و مال خود هفت بار بخواند و سوره الزخرف برای حفظ مال بیکار

۲۱۷ جهت حفاظت مال

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بر روز آونیه نوشته
در صندوق تند در میان مال یا در خزینه جناب خداوند تقاضای دران برکت دهد از آفت بانگاه دارد

۲۱۸

جوهر هر که از کس خائف باشد این آیت خوانده پیش او رود و از دست و زبان او برین گردد

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم عسی الله ان یجعل بینکم
و بین الذین عاودتم منهم موودة و الله غفور رحیم نصر من الله و فتح قریب و
بشر المؤمنین و اگر کسی از دشمن بترسد بخواند بسم الله الرحمن الرحیم لا تخاف در کاه و لا
تخش و بر خود بدزد از شر دشمنان امین شود و اگر عین آیه را در میان دو گوش اسب
بستاز یا نه بنویسد و در صفات رود و بیج دشمن بگرداند نرسد هر که وقت سوار شدن کشتی
بسم الله مجربها و مرهما ان ربی لغفور رحیم و چون از کشتی بیرون آید بگوید
رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلیین و در بعضی اللهم انزلنا از غرق شدن
در امان باشد

جهت دفع شر اعدا

دعا خواندن برای اسب

دعا خواندن برای کشتی

جوہر روایت کردہ اند بخاری در تاریخ خود از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہما کسی کہ بگوید ہنگامیکہ نمازہ شود طعام بسم اللہ خیر الاسما فی الارض و السماء لا یضر مع اسمہ و اء اللہم اجعل فیہ رحمۃ و شفاء و فطر کند اورا ہر چیز

۲۱۹

جوہر ہر کہ سورۃ قریش بخواند بر طعامیکہ تبرسد ازان شفا یابد در ان از جملہ در دہا۔

۲۲۰ دعا بر طعام خواندن کہ

جوہر ہر با سے دفع زہر کہ زوم غریب گزیدہ را آید کہ یہ بلا تسمیہ انہم بکپیرون کید او ا کید کید آہ ہفت مرتبہ بخواند و از چاقویا شاخ و دخت نیب بمقام گزیدہ از بالا نسر و د آرد آید طحہ آئند ہر گز نخواند بے قہل الکافرین اہملم روید ازیر کہ زہر از خواندن آید آئند دفع نخواہد تا وقتیکہ زہر دفع نشود آیت مذکورہ خواندہ عمل بالا کردہ باشند۔

۲۲۱ دعا بر کتبت

جوہر بزرگ فضل اللہ یوتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم ہ در روز جمعہ بر قطعہ صدف نقش کند و در میان مال و متاع خود بند برکت پیدا شود و از ہمہ آفات در سفر و حضر محفوظ ماند۔

۲۲۲

جوہر ان ویلی اللہ الذی ترل الکتاب طرہ بو تیولی الصلحین خبہ و الذین عن من وونہ لا یستطیعون نصر کم و لا انفسنم نصیرون ہ و ان تدعو ہم الی اللہ لا یسمعوا ط و تراہم نیظرون الیک و ہم لایہبون ہ فخذ العفو و أمر بالعرف و اعرف عن الجاہلین ہ و اما نیز غنک من شیطن نرسخ فاستخذ بالذاتہ سمیع علیم ہ از سورہ اعراف ہر کہ اخون قطع الطرق باشد برین مداومت نماید۔

۲۲۳

جوہر ہر کہ سورہ مجادلہ مداومت نماید از ہمہ طوارق و حوادث لیل و نهار در سفر محفوظ و مصون باشد و چون کسے داعیہ سفر کند و سورہ و الطور تلاوت نماید در ان سفر مجروس و محفوظ بود و ہر کہ در ابتدا کسے سفر ہفت بار سورہ تنابن بخواند مال و متاع و کسے از تصرف و زوان سالم ماند۔

۲۲۴

جوہر چون صحابہ اغنیاء رضی اللہ تعالیٰ عنہم بسم تجارت بسفر می رفتند اگر در راہ دشمنی از قطع الطرق یا سباع ضارہ پیش می آمد بخواند اللہم احفظ امتہ محمد صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بالنصر و التاید بالمعین و کبعض و کجسق و بق و القرآن المجید و بنون و القلم و ما یسطرون فتر آن دشمن با ایشان نے رسید۔

۲۲۵

جوہر فرمودند حضرت سید عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم کہ امان است

۲۲۶

است و از فرق شدن چون بر کشتی سوار شوند بگویند بسم الله مجربها و مرسلها ان ربی
لغفور رحیم ۵ از سوره بود و ما قدر و الله حق قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیمة و است
مطویت بر پیه طبعانه و تعالی عما یشیر کون ۵

۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰

جوهر نانا جعلنا فی اغنا قهرم اغنا لا فی الی الاذقن فمحمون وجعلنا من بین یدیهم
سد او من خلفهم سدا فاعشتمهم فمهم لا یصبرون ۵ هر که این آیات را نزدیک دو کس که با یکدیگر
خصوصت کنند بخوانند آنکه ظالم بود مخدول گردد

جوهر ان کانت الایمتة واحدة فاذا هم تمجدون ۵ کیسرة علی العباد چون
دشمن را در راه ملاقات کند در پیش روی وی بخواند بعد از آن بگوید الله الغالب
الله القادر نزل کل حبیب رعیندنا صراط الحق حیث کان به الحول والقوة ان دشمن
بهتوت و خوار گردد

جوهر سوره الطارق بحبت دفع دیو پری مقابل آسب زده سه بار بخواند دوم کند
جوهر در خانه که آسب باشد سوره فرمل در آنجا یازده بار بر آب دم نموده در هر چهار گوشه
خانه بیندازد

جوهر معوذتین بحبت دفع سحر و سواس خناس بعد نماز دیگر سه بار و اطیبت نماید

جوهر هر که سوره الناس بگوید و با خود دارد و یا هر شب بخواند در خانه ایمن بود از پریان
و دوسوسه شیطان

جوهر برای دیو پری سوره الکن هفت بار بخواند

جوهر هر که بر تلامذات سوره تجاوله بدست نماید از شر آدمی و دیو پری ایمن گردد

جوهر سوره الحجرات نویسد و کس که او را آسب دیو باشد بر بندد ایمن بود از شر شیطان
و دیو نزدیک او نیاید و اگر بدیوار خانه دیو نیاید ایمن بود از جملد خوفا

جوهر هر که سوره جمعه بسیار بخواند از سوسه دیوان و فرامخت ایشان ایمن گردد و مداومت
برین نیز مانع و سوسه شیطانی است

جوهر سه بار آیه الکرسی بخواند سه بار چهار قل و چهل و یک بار یا حفیظ تحفظت یا الحفظ
و الحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ و بر سر دست و برکت دست نعت زود بر تمام اعضا سب الله
این بهترین جوار است

۲۳۷
حصار

۲۳۸

جوہر اعتصمت باللہ ففروا الی اللہ و توکلت علی اللہ و ما نصر الا من عند اللہ
 و ما توفیقی الا باللہ حسبی اللہ ما شاء اللہ لا قوۃ الا باللہ تحصنت بذی الملک الملکوت
 و اعتصمت بذی العزۃ و الجبروت و توکلت علی الحق الذی لا یموت و دخلت فی حسر اللہ
 و فی امان اللہ و فی حفظ اللہ من شر البرتیہ جمیعین بحق کسعیص و بحق جمعیت و لا حول
 و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم خواندہ بر ہر دو کتف و بر کتف دست فذہ بر تمام اعضا بالرد و این
 حصار منقول ست از حضرت امیر المؤمنین اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ وجہہ و جرت

۲۳۹

جوہر بدانکہ مراد بمجوزات کہ در حدیث شریف واقع ست کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم سید میسرند نفس کہ نیم خود را بمجوزات سورۃ الفلق و سورۃ الناس ست
 و بعضی سورۃ الکافرون و سورۃ اخلاص نیز مراد دارند یا ہر جا کہ در قرآن مجید آیات متضمن
 استعاذہ واقع شدہ مثل اعوذ بک من ہزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان کیفرون
 جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم وقت خواب سورۃ الاخلاص
 و سورۃ الفلق و سورۃ الناس بخوانند و در ہر دو دست مبارک خود می دیدند و مسح میکردند
 و ہر دو دست مبارک تا آنجا کہ می توانستند و دست مبارک می رسید و ابتدا میکردند از سر و رو
 و سینہ مبارک خود۔

معنی در آواز
مجوزات

۲۴۰

جوہر حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم میفرمایند کسی کہ بگوید بسم اللہ
 الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم ہر وقت شام
 نرسد او را پنج بلای ناگمانی تا آنکہ صبح کند و کسی کہ بگوید آنرا وقت صبح نرسد او را بلاے ناگمانی
 تا شام کند و این رقیبہ براسے ہر دو و بلا از نجات صحیحہ است۔

۲۴۱

بسم اللہ تعالیٰ از جید

جوہر ال م ص ر ک ہ ی ع ط س ح ق ن ہر کہ این چہار دہ حروف
 نورانی را بخواند حضرت خداوند تعالیٰ او را در پناہ خود دارد و و این بود از حرق و غرق و سرق
 و از ہر بدے۔

۲۴۲

جوہر ہر کہ وقت طلوع فجر سورۃ الفجر را پانزدہ بار بخواند تا طلوع فجر ثانی از آفتاب امین باشد
 جوہر ہر کہ بر سورۃ القارعہ مداومت نماید در امان حضرت خداوند تعالیٰ باشد۔
 جوہر ہر کہ مداومت کند بر تلاوت سورۃ القیمۃ در شب محفوظ باشد از تعرض شیاطین و ہر کہ
 مواظبت نماید در روز محفوظ باشد از قہر سلاطین۔

۲۴۳

۲۴۴

۲۴۵

۲۲۶

جوهر هر که سوره بروج را تلاوت کند و وقتیکه بفرش آید انشب تا صبح در امان حضرت خداوند تعالی باشد و هر که این سوره را خطوباً و التماساً در هر روز سه بار تلاوت کند و هر شب سه بار و بر اهل و عیال و خانان و مال بدد همه از آفات و تاراج محفوظ ماند

۲۲۷

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم بر آب دم کند و صاحب حمی بخورد و شفا یابد

۲۲۸ کجسته دفع حمی

جوهر بنویسد بر سه ورقه لطیف بسم الله قدرت بسم الله قدرت بسم الله قلت و هر روز یک بار در دهن بیندازد و آب فرو برد و مجرب است بر اسهال و نفخ حمی

۲۲۹

جوهر سوره جمع بر اسهال دفع تب میان عصر و مغرب سه بار بخواند و بدد

۲۵۰

جوهر ربنا کشف عنا العذاب انما مؤمنون ۵ بر سه پاره کاغذ بنویسد و تا سه روز بنشیند و بر دست زایل شود

۲۵۱

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خر موسى صعقا صاحب تب لرزه بر نان بنویسد و بخورد یا بر دست راست جبرئیل بنویسد و بر دست میکائیل و بر پیشانی عزرائیل و بر گردن اسرافیل

کجسته تب لرزه

۲۵۲

جوهر حضرت شیخ ابوالمعالی احمد بن مظفر بن یونس بغدادی عن بنی رضی الله تعالی عنهم بخندست شریف حضرت محبوب سبحانی قدسنا الله تعالی علیه المبارک عرض کردند یا سیدی پسر من از پانزده ماه بجا رفته تب گرفتار است هر چند علاج میکنم دفع نمی شود و فرمودند در گوش سپرد خود بگو ای ام ولد من عبد القادر تو میفرماید کوچ کن از اینجا و بسوی حله رود و این پسر از اسم مشو حضرت ایشان همان ساعت پیغام آنحضرت بگوش سپردند گفتند از آن وقت تب زایل شد و بلبله حله خبر رسید که اکثر مردم به آزار تب گرفتار اند و آنجا آزار حمی محیط گردیده

بجسته تب
۴۴ ام ولد من کنیت درگاه
۴۵ حله نام موضعی است در شام ۱۳

۲۵۳

جوهر سوره القارعه بحبت ساز واری میان زن و شوی عدد و هفت بار بخواند

۲۵۴

جوهر سوره جمعه بحبت اصلاح شدن میان زن و شوی سفتا و پنج بار بخواند و فرزند بعضی پنج بار بخواند

۲۵۵

جوهر هر که سوره القارعه بخواند نامه اعمال او را بدست راست دهند و اگر دست نماید در امان حق تعالی باشد و اگر بنویسد و با خود دارد اسباب وصول معیشت بر او آسان باشد و اگر بر پشت بنویسد و آب چاه بشوید و در خانه باشد بگویم بگریز

۲۵۶ کجسته کتبت

جوهر بسم الله الرحمن الرحیم و اتبعوا ما تلو الشیاطین علی ملک سلیمان

تا سحره یقولاً بیا روا بر ششم و هفت گره دهد و بر هر گره هفت بار بخواند و در بگو بندد و تنه بندد و در
جوهر هر که در شب وقت خواب این آیات بخواند هر وقت که خواهد بیدار شود ان الذین

۲۵۷

آمنوا و عملوا الصالحات تا آخر سوره که گفت

جوهر هر که امری عظیم و مملکه خطیر پیش آید صد و چهل بار سوره مومن بر سبیل
اتصال تلاوت کند و خیر ضرورت اکل و شرب و طهارت بر بخیزد ازان مملکه سلامت بیرون آید
و هر که به نیت خلاص از ممالک سه بار سوره احقاف بخواند سلامت و عافیت ازان رطبه بیرون آید

۲۵۸

جوهر سوره و العصر بر مال یا بر چیزی که در فن کند بخواند حضرت خداوند تعالی آن را از آفت یا

۲۵۹

نگاه وارد سوره و العصر بر مال خواند و پنهان کند محفوظ ماند و اگر بر صاحب حبی بخواند شفا یابد
و بخت نرسندی و دفع علقه شکره و بار بخواند اگر سوره و العصر گناهان او آمرزیده شود
و ختم کار او بر خیر بود و روز قیامت باهل خود باشد

خواص سوره و العصر
در دفع علقه شکره
و بخت نرسندی
و دفع علقه شکره

جوهر الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمت و النور ط
ثم الذین کفروا بر بسم لیل لئون ۵ از اول سوره النعام هر صبح و مساهفت بار بخواند و هر

۲۶۰

دست خود لفت کرده بر همه اعضاے خود مسح کند از جمیع آفات و اوجاع مامون و محفوظ ماند
در دیدن و نقل و چیزی از زمان انداخته ۱۲
جوهر سوره النور بجهت دفع نهمت بست و یکبار بخواند

۲۶۱

جوهر مجوس بر تلاوت سوره لیس یا سوره و الطور یا سوره الفطار برادمت نماید یا سوره

۲۶۲

اخلاص صد هزار بار بخواند یا چهار هزار بار بگوید یا غیاث المستغیثین یا غثنی و یا ناصر المظلومین انصرنی

۲۶۳

جوهر سوره و الذاریات بجهت دفع قحط هفتاد و پنج بار بخواند بجهت دفع قحط و فراخی عیش
مشتاد و پنج بار بخواند و اگر زدی کار بخواند شفا یابد و بنویسد وزن حامله با خود دارد و فرزندش با سانی بر زمین آید
جوهر سوره مائده بر اے طلب باران هفت بار بخواند

۲۶۴

جوهر اگر خواهی که در کشتی باران بار دیر سل السماء علیکم بدر اراه و میدد کم با موال
و بنین و یجبل لکم جنات و یجبل لکم انهارا ۸ بر سفال آب ناریسیده نوشته بیند از د-

۲۶۵

جوهر سوره و الفصحه بر اے دفع باران زیان کار با اشاره انگشت بجانب باران بنویسد
و بر اے باز آمدن غائب دو هزار بار بخواند و اگر بعد نماند خفتن بر سپلور است تکیه کند و هفت بار
و الفصحه و الم شرح بخواند و خواب رو در شب اول یا دوم کسی را بخواب بیند که یا او بگوید که

۲۶۶

۲۶۵
۲۶۶
جمله آورده باران
جمله دفع باران

غائبت کار تو چون است

۱۰۱

۲۶۷

جو هر بزرگه حضرت سيد عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم بسیار عبادت میکردند و در روزی
 نزد سر وی دوست مبارک می نهادند بر جبهه و سه و گاه بر جای در روی و سه پرسیدند حال او را
 که چگونه است و میفرمودند بسم الله و عبادت بعد از سه روز است و از فعل آن حضرت است صلی الله تعالی
 علیه وآله واصحابه وسلم واحادیث و در فضل عبادت بسیار است و ترک عبادت در روز شنبه خلاف سنت است
 و بعضی گفته اند که عبادت مستحب است در شنبه و در شب و در صیفت در روز

۲۶۸

جو هر وله ماسکن فی لیل والنهار و هو السبع لعلم از سوره انعام بحجت تسکین غضب و
 خشم و اضطراب نافع است وقت ظهور این صفات بسیار خواندن آن صفت از وی زایل شود

۲۶۹

جو هر چون عامل مغزول شود باید که بر تلاوت سوره القارعه مداومت نماید زود بمقصود رسد
 و مداومت سوره یوسف نیز همین خاصیت دارد و سوره اخلاص نیز بر آیه همین عدد هزار
 بار یا چهل و یک هزار بار خوانند

۲۷۰

جو هر ناد علیاً منظر العجائب تجده عوناً لک فی التوابع کل هم و غم سنجلی بنبوتک
 یا محمد بولاتیک یا علی یا علی یا علی سبب نزول این کلمات آنست که در غزوه تبوک چون لشکر
 اسلام شکسته شد حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه وسلم در میان کشتگان پنهان
 گشتند جبرئیل علیه السلام این کلمات آوردند و حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه وآله واصحابه
 وسلم فرمودند کل هم و غم سنجلی بنبوتک یا محمد و بولاتیک یا علی یا علی یا علی هنوز سه نوبت
 نفرموده بودند که جناب اسد الله الغالب حاضر شدند و بالشکر کفار محاربه نمودند و بعضی را بقتل آوردند
 و بعضی نهریت کردند و لشکر اسلام از کفار غنیمت بسیار گرفتند و درین کلمات دو روایت است
 یکی منظر العجائب بفتح میم و باو برین تقدیر معنی چنین باشد که اے محمد بنحو آن علی که اطهار کنند
 عجائب و غرائب است و خواص این کلمات بسیار است از آن جمله است که اگر کسی در میان جمعی گرفتار
 شده باشد هفت بار بر خاک خواند و بجانب ایشان بیاد دهد بیچ فریاد بوسه تواند رسانید
 و اگر کسی را از دشمن خوف باشد هر روز هفتاد بار بخواند دشمن مقهور گردد و اگر مسخور هفت بار بر آب
 چاه بخواند و از آن غسل کند و قدری از آن خورد و سحر باطل شود و در بعضی هفتاد بار بر آب باران بخواند
 و بخورد و شفا یابد اگر کسی منعم شود هزار بار بخواند اگر باد شاه بر کسی تهر کند آن کس هفت بار بخواند
 چون در آید سه بار آهسته به ابر او بخواند اگر در گوش رسول سه بار خواند برای همه که رود
 زود ساخته گردد و اگر در اول ساعت جمعه چهل و هفت بار بخواند با هر که سخن کند محب او گردد اگر

بیان فوائد ناد علی

کے متہم شود ہر صبح چیل بار بخواند براسے دفع بخوابی قبل از نماز جمعہ بست و پنج بار بخواند بخوابی از روی
دفع شود و اگر ہر بار داد پیش از تکلم نود و یک بار بخواند غنی گردد و براسے دولت ہر بار داد صد
بار بخواند و بخت انقیاد اعدا ہفتاد بار ہفتاد روزہ صبر روز صد بار براسے عقد اللسان
اعداد وہ روز ہر روز وہ بار و براسے تحصیل مرادات ہر روز سبت و چہار بار و بخت
شفای امراض فرستہ وہ روز ہر روز ہفتاد بار و براسے چشم زخم و عقد اللسان ہر روز
ہر روز سبت بار و براسے کشف کنوز ہر روز ہفتاد بار و بخت رویت حضرت سید عالم صلے اللہ
تعالے علیہ وآلہ وصحبہ وسلم در مقام خود ہر شب سہ ہزار بار بخت افتتاح ابواب اقبال
ہر روز پانصد بار و اسرار بروی بکشائید براسے خلاص مجوس ہر روز شصت بار بخت برآمدن
مہمات ہر روز پانزدہ بار بخت کشف کنوز و اسرار غیب چیل روز ہر روز شصت و ہفت بار و
براسے قتل اعدا و دفع ایشان ہفت روز ہر روز ہفتاد بار بخت دفع دشمن و شر و ہفت روز ہر روز
ہفتاد برای تحصیل علوم ہر روز نماز پیشین ہفتاد بار براسے فرید دولت و رفعت ہر روز
شانزدہ بار براسے رفعت درجات و قبول سلاطین شش روز ہر روز صد بار براسے شوکت و وقار
نزول خلق ہر روز وہ بار براسے بغض و عداوت میان دو شخص بست بار براسے اختلاف و عداوت
جمعے سی روز ہر روز سبت و پنج بار و براسے مقہوری اعدا پنج روز صد بار براسے شجاعت
دفع خوف سبت روز ہر روز پنج بار براسے ذل اعدا شش روز ہر روز صد بار برای دفع

مکر و دشمنان وہ روز ہر روز ہزار بار بخواند

جو ہر کہ سورۃ الاعلیٰ را بنویسد و با خود در دوزخین درے صاف شود و قوت
حافظہ یقینداید۔ ۲۷۱

جو ہر کہ سورۃ فاتحہ بیشک خالص بر جام زجاجے بنویسد و بگلاب محو کردہ ہفت روز
متصل یا دناش تا بیا شام دوزخین و ذکا و حافظہ می یقینداید ۲۷۲

جو ہر سورۃ الم نشرح بنویسد و در آب محو کند و بنوشد در حفظ مدد بیند۔ ۲۷۳

جو ہر کہ ہر کف دست راست خود ہفت بار آیتہ الکرسی بنویسد بزعفران و ہر بار از زبان
بلیہ حضرت خداوند تعالیٰ و حافظ عطا فرماید کہ ہر صبح بشنود ہرگز فراموش نکند۔ ۲۷۴

جو ہر و لا تمدن عینیک تا و العاقبۃ للتقویٰ از سورۃ طہ بنویسد و با خود در
فراموشی اوزائل شود۔ ۲۷۵

حفظ

بلیسد

کنز

جوهر برای زیادت حافظه هر روز سوره قمر بخواند.

۲۷۶

جوهر سه چیز حفظ را زیاد میکند و بغم را کم میکند و غم را از دل می برد اول تلاوت قرآن مجید دوم روزه داشتن سوم سواک کردن و شستن سینه زیادت میکند حفظ را و ناشستن آن و ریم گذاشتن نقصان میکند و پنج چیز فراموشی آرد سیکه سوره بوش دوم بول کردن استقبال قبله سوم اشاوه و آب بول کردن چهارم بول کردن بر خاکستر پنجم حرام خوردن

بمان اول حفظ را زیاد کند و نیز اول حفظ را کم کند
۲۷۷ سوره بوش یعنی پس خورده آن

۲۷۸

جوهر مداومت بر تلاوت لا ادرکه الالبصار و هو اللطیف الخیر از سوره انعام تسکین با و باس مخالف دهد چه در بر وجه دیگر

۲۷۹

جوهر در سنت نماز دیگر سوره بروج بخواند از قبل و نماز محفوظ ماند
جوهر در اول رکعت سنت با ندا سوره الم نشرح و در دوم سوره الفیل بخواند بواسطه دفع شود.

۲۸۰

جوهر حضرت سرور عالم صلوات الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم بر مردی گزشتند که نماز است کرد و میگفت اللهم لك الحمد لا اله الا انت يا حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام فرمودند که پروردگار خود را بان اسم اعظم یاد کرد که چون بوسه دعا کنند اجابت کند و چون سوال کنند عطا دهد

۲۸۱
کجا بدست آید

۲۸۲

جوهر یا قدیم یا و اتم یا فرد یا و تریا و احد یا احد یا صمد در هر دعا که این هفت اسما باشد بشارت اجابت مقرون شود و بعضی می فرمایند که حضرت عیسی علی نبیا و آله و علیه السلام باین اسامه زنده میکردند و بعضی آن اسما نیست یا حی یا قیوم یا و اتم یا فرد یا و تریا احد یا صمد جوهر هر که وقت دعا هفتاد بار بگوید یا بديع دعای او مستجاب شود.

۲۸۳

۲۸۴

۲۸۵

جوهر اسمع البصیر چون باین توسل جوید و دعا کند اجابت شود.
جوهر یا حنان یا منان یا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام بر اجابت دعوت مقربست و در هر دعا الله احد صمد باشد آن دعا بجز اجابت مقرون گردد

۲۸۶

جوهر بسم الله الرحمن الرحيم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم یا قدیم یا و اتم یا فرد یا و تریا و احد یا احد یا صمد یا حی یا قیوم یا ذا الجلال والاكرام هر که حاجتی بود بعد از فریضه بامداد و پیش از آنکه از معلا بر خیزد و با کسی سخن گوید صد بار بخواند و دعا گشت مستجاب شود و این از مجربات صحیح است

کجا بدست آید

جوهر هر که هر روز سوره اخلاص با خلاص صد بار بخواند و بر خود بد غنی گردد

۲۸۷

جوهر هر که وقت نغتن هفت بار سوره اخلاص خوانده بمردگان بخشند حضرت خداوند تعالی اورا غنی گرداند

۲۸۸

جوهر سوره القدر و سوره الكافرون و سوره الاخلاص هر واحد بار بخواند و بر

۲۸۹

ما عطا هر بدد و پاشد بدن آب پارچه بریدر اما دام که لابس او باشد در عیش بسیار بود و اگر تنها سوره قدر راسی و شش بار بر آب بخواند و ازان بر ثوب جدید نیرد و سوت رزق گردد مادام که آن ثوب بر باشد

جوهر بسم الله الرحمن الرحيم حتى اذا اتوا اعلی و اد النمل لا قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطنكم سليمان و جنوده لا وهم لا يشعرون بر آب بخواند و در خانه مورچه بریزد همه از آنجا بروند

۲۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم حتى اذا اتوا اعلی و اد النمل لا قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطنكم سليمان و جنوده لا وهم لا يشعرون بر آب بخواند و در خانه مورچه بریزد همه از آنجا بروند

جوهر صاحب فوائد القوادق سره میفرماید که یکی باید و براسه انتظام احوال خویش تمهیدی کرد حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بیکر کتم فرمودند که براسه دفع تنگی معیشت هر شب سوره جمعه باید خواند بعد ازان فرمودند که وقتی مرا حضرت شیخ الاسلام فرید الدین فرمودند باید که تو و جمله یاران صد هزار بار سوره فاتحه بخوانید و این معنی بیاران برسان و موزع کن من بیاران رسانیدم و بر هر کس توزیع کردم هر یک بمقداری قبول کرد یکی پنجاه بار یکی کمتر یکی بیشتر من ده هزار بار خواندم و در چند روز شمرده بقیاس یک هفته یا کم و بیش آن ختم تمام شد بنده عرضم داشت که که این همه در حال مرض بود فرمودند که خیر بیش ازان بود تا حضرت ایشان را بجناب خداوند تعالی چه درخواست بود

۲۹۱

جوهر اللهم اكفني بجلالك عن حرامك و اغنني بفضلك عن سواك برای ادا دین نهایت سفید اگر بعد نماز جمعه بخواند اللهم يا غني يا حميد يا مبدي يا معيد يا رحيم يا وود و اغنني بجلالك عن حرامك و بطاعتك عن معصيتك و اكفني بفضلك عن سواك خواننده غنی گردد و دین او ادا شود

۲۹۲

جوهر در خانه که سوره ق را هر روز تلاوت کند صاحب آن خانه دائم بدولت سعادت و عزت و کرامت بود و از نیکست و ذلت محفوظ ماند و بخت افزونی دولت در هر شب جمعه سه بار خواند

۲۹۳

جوهر هر که آیه الکسی بعد از هر فرض نماز بخواند غنی گردد و هر که آنرا بنویسد و در خانه نهد رزق

۲۹۴

بروی فراخ گردد چون از خانه بیرون آید آیه الکرسی بخواند و چون باز گردد در خانه آیه الکرسی بخواند و در حفظ جناب حق سبحانه و تعالی باشد و در گرفتار و فقر او

۲۹۵ جوهر در حدیث است کسے که گوید لا حول ولا قوه الا باللہ العلی العظیم هر روز صد بار نرسد اورا فقر هرگز و نیز آمده است کسے که در رنگ کند بر دسے رزق باید که بسیار گوید لا حول ولا قوه

الا باللہ العلی العظیم

۲۹۶ جوهر روایت است از ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہم که آمد مروی نزد حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیه وآله واصحابه وسلم و التماس نمود که پشت داد و روی گردانید دنیا از من نرسد مودند که بگویند طلوع فجر سبحان اللہ و مجده سبحان اللہ العظیم و مجده استغفر اللہ صد بار و این را در سلسله کبر و بیه میان نماز سنت و فرض فجر می خوانند

۲۹۷ جوهر روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه روزه دارد چون صبح جمعه شود در اول وقت نماز گزارد و بعد از سلام پیش از آنکه بشغلی از اشتغال پردازد چه تو لے و چه فعلی بذكر یا حی یا قیوم قیام نماید و متصل بخواند تا وقتیکه آفتاب طلوع کند و بے آنکه در میان ساکت شود یا مکنشی کند در عقب آن ذکر در اول طلوع آفتاب بر کاغذ بنویسد یا حی یا قیوم و بر بخور لائق داشته در هم پیچد و با خود دارد و عجائب مشاهده کند برکت و جمعیت و وسعت رزق و این دو اسم را الومی است ۶ در ۶ اگر حاصل آن شود عمل و سے اتم و اکل بود و در حمل این لوح خواص بسیارست چنانکه در تذکار آن مثل دفع قساوت قلب و رفع احتیاج با بنای جنس و خلاص از فقر و فاقه و غیر آن لوح نیت

لوح

ح	ی	ی	ی	و	م
و	ی	ح	م	ی	ی
ی	م	ی	و	ح	ی
م	و	ی	ی	ی	ح
ی	ح	و	ی	م	ی
ی	ی	م	ح	ی	و

۲۹۸ جوهر المعنی هر که هر روز یک هزار و صد بار بخواند یک هزار و صد و شست و هفت بار تو انگر

ذبحے نیاز گردو و این اسم را لوجی است مریع هر که حال آن شود و مداومت کند بر این اسم بعد از غسل یا مفصل زود تر غنی گردد و لوج انیست۔

لج

و هر که از خلق نوسیدی باشد تا ده جمعه هر روز ده هزار بار بخواند از خلق بے نیاز گردد۔

م	ع	ن	بی
۱۱	۴۹	۵۰	۱۰
۹۹۸	۳۸	۱۲	۵۲
۵۱	۱۳	۹۹۹	۱۳۶

۲۹۹

جو هر شرط دعوت اكل حلال و صدق مقال و حضور قلب بجز خضوع و بجا و اخلاص و کسوت حلال و غایت اوقات صالحه چون وقت افطار و محروقت قلب و بعد از اداء نماز و در میان سنت فجر و فرض آن و بعد صلوة جمعة تا غروب و در عرفه و نصف شعبان و عیدین و رمضان و بعد تلاوت قرآن مجید و نزول مطر و نزول فرض و مجالس علماء دین و جماعه مسلمین و غیبت مدعو له و زود عار مظلوم و زود عار والدین و مناسک الحج و ما یتبعها و بسط هر دو دست و انفراج گشتن و رفع هر دو دست تا البظطاهر شود و بازو از دست کشاوه گردد و تپتی گاه از بازو و خفص سرد و سجده و غیر آن و در رک معانی و عادات ابتدا و ختم هر دو و عدم ملال از عدم سرعت اجابت و تکرار دعا بالغایا مبلغ و تجدید توبه و استغفار زود عار او لے طهارت کامله یعنی به تلیت و مسواک و استیجاب و صوم و صلوة نفل و تقدیم فعل خیر چون صدقه و مانند آن و استقبال قبله و احتیاط درین که ایذا زسانی بے وجه و ترک حیوانات جمالی و جلالی و ترک اشیاء منمیه چون لعیل و فوم و کرات و خلوت مظلومه لعیبه از اصوات ناس و خلومعه از امتلا و محافظت اوقات که تعلق نجوم دارند و ساعات معینه و نجورات و عدم تجاوز بافراط و تفریط از عدد معین که آمده و کشف راس وقت دعا و استعمال عطریات و ستر عورات و عدم حضور منکر و عدم شورشغل بغیر و تمذیب اخلاق طابره و اشعار نظام تبصریح یا بکنایه قبل از دعا بدبر و به نیت آنکه شاید ترک کند و بعد دعا کلمه یا عجیب سه بار یا یکبار مرقع۔

۵۰۰

جو هر ار باب تحقیق می فرماید که طالب پیش از شغل باعمال ملازمت استاد کامل اختیار کند و تملقین و اجازت وی در اعمال شروع نماید و حسب المقدور به ملاحظه شر ایط و رعایت آداب سعی جمیل و تقدیم رساند تا نتیجه تامه و فائده کامله مترتب بے اجازت و تملقین استاد کامل

بجای

شروع نکند تا آنکه جمیع شرائط و ضوابط را کما فیثبت رعایت کرده باشد هیچ خاصیت و منفعت متفرع نه گردد
از نجیبت گفته اند سه نخت است او بایرانگی کا

۵۰۱ جوهر صاحب دعوت را شریعت و شرائط نگاهداشتن واجب است و اعراض از سنیان و نماز آن
و در و غلو بیان و حاسدان و فاسقان و مسکران و اسرار دعوت پیش نامحرمان چنانکه کوه کان و زنان
غلامان و کنیزکان نگوید اگر بگیا نه بر احوال صاحب دعوت مطلع گردد دعوت او مقرون با حاجت نشود
و آنچه از سر پرده غیب جلوه گر شود مخفی دارد و الایم رحمت و هلاکت باشد و هر چند که عجایب بنید
ملفت نشود و از ظاهر شدن اشکال ارواح نترسد اگر آثار عجیب و غریب از صاحب دعوت ظاهراً
شوند مغرور نشود و الایم رحمت و هلاکت است و اعتقاد درست دارد و در دعوت به هوای نفس مشغول
نگردد و از اختلاط و تکلم دنیوی محترز و مجتنب باشد

۵۰۲ جوهر عامل در وقت مشغولی باعمال خلوت و عزلت اختیار کند و ترک اختلاط اهل رسم و عادات
نماید خصوصاً عوام و نسا و اطفال و اصحاب عقول ناقصه و در خلوت همیشه متوجه قبله نشیند چه
حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم در حین دعا و روی بقبله آورند و متوجه کعبه
می نشینند و دست های مبارک بر عاصی برداشتنند و چون دعای تمام می کردند هر دو کف دست
مبارک بروی مقدس فرودی آورند و در حین توجه بقبله و تته که بطریق کلامی عمل کند مرغ نشیند
اکثر علماء این فن بر آنستند که در قرأت دعا و تلاوت قسم آن بر دفع مرغ نشستن در حصول
نتایج انفع است و بعضی دیگر اکابر و زانو نشستن اختیار کرده اند و مرغ نشستن میان و فیض
ببارد و طلوع آفتاب مخصوص شناخته و بعضی گفته که صاحب خلوت باید که همیشه در حالت جلوس
بر بیات قعود نشیند و تصور کند که حاضر خداوند است و رسول آنجا حاضرند

۵۰۳ جوهر چون عامل آغاز تلاوت کند دل خود را حاضر گرداند و هر چه بزبان گوید معنی آن بدل
اندیشد و پذیرد و دیگر بخاطر ندید و این وقتی است که عالم باشد معنی آنچه خواند و اگر عالم نبود باید
که در تلاوت قرآن مجید اندیشه کند که این کلام حضرت خداوند تعالی است و در تکرار اسماء
جناب الهی ملاحظه نماید که ذکر صفات کمال او سبحانه است و در قرأت دعوات اندیشه کند که مناجات
و دفع حاجات است و در حضرت رفیع الدرجات و اگر زبان و سینه با سما و آیات جاری بود
دل از معانی آن غافل هیچ فائده مترتب نشود و اوقات ضایع کرده باشد بلکه در بعضی عمل
خوف رحمت بود و بعضی از اکابر قلب قاسی آزمای فرمایند که در اثنای ذکر از مفهوم آن غافل

و ذابل باشد -

جو هر وقت قرات باید که هر حرف و کلمه که بر زبان راند ملاحظه تجوید آن کند یعنی هر حرفی را از مخارج خود او کند چه بسیار بود که بواسطه قرب مخارج در یکی از کلمات حرفی را از غیر مخارج وی او کند و بدان سبب تغییر تمام معنی کلمه راه یا بد عمل بی فائده شود بلکه نتیجه بعکس دهد -

۵.۲

جو هر باید که رعایت ترتیل را در تلاوت واجب داند و ترتیل آن بود که کلمات را حرف حرف روشن و ظاهر او کند بی سرعت تا کلمات و الفاظ شکسته نشود که از شکست لفظ شکست معنی را د یابد و حضرت امیر المؤمنین اسد اللد الغالب کرم اللد تعالی و جبه می فرمایند که ترتیل حفظ

۵.۵

و قوف است و اداسه حروف

جو هر عامل را باید که در اثنا تلاوت آواز خود را فرود آورد و میان نرم خواندن و بلند خواندن در خبر صحیح آمده که حضرت سرور عالم صلی اللد تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم از سفر مراجعت فرموده بعد بنی منوره تشریف ن آوردند چون نظر صحابه کرام بر سواد شهر افتاد با او از بلند تکبیر گفتند آنحضرت صلی اللد تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم فرمودند که اسی مردمان شما کس را میخوایند که اصم نیست بلکه کس را میخوایند که سمیع است و نزو و کثیر است بشما از رگ گردن بر شما

۵.۶

جو هر تلاوت دو قسم است حصری و اطلاق حصری آنست که نصاب قرات معین کرده باشند بعد از خاص تا عدد قرات بدان نصاب نرسد فائده و نتیجه بر آن مترتب نگردد و اگر اذان نصاب گزیده هم خاصیت و اثر متفرع نشود چنانکه کس را بگنجی نشان داده باشند که از فلان موضع مثلاً چهل گام بفلان جانب رود و سب گنجی رسد پس اگر وی تقصیری کرده سی گام بردارد یا غلوه کرده پنجاه گام بردارد سب گنجی بقصد نرسد و قسم حصری در ایصال منافع از قسم اطلاقه اتم و اکمل است چه خواص عدد و آثار منافع آن از تکلف شرح و بیان مستغنی است و تلاوت اطلاقه آنست که قرات بعد از خاص اختصاص نیافت باشد بلکه لاسطه التیقین چند آنکه خواهند بخوانند و مخفی نماند مال قسم اطلاقه نیز از روی حقیقت بجزوی باز می گردد زیرا که درین قسم نیز دستته که اثر عمل مترتب شود هر آینه عدد آن بحدی معین رسیده باشد و این حد معین را غیر حضرت خداوند تعالی کس نمی داند مگر به تسلیم و امام او سبحانه و در تلاوت اطلاقه را و بود که عند الضرورت در ان اثنا سخن جنبی گوید بخلاف قسم حصری که به هیچ وجه در ان بیان سخن گفتن جایز نبوده بجز ترتیل و نیز بضرورت و اگر به اختیار اتفاق افتد آن عمل باطل شود و در عمل خیر هیچ اثر

۵.۷

ترتیب نشود و در عمل شریعت بود

۵۰۸ جوهر قبل از افتتاح عمل خواه در طریق کلامی و خواه در طریق کتابی بخورات مناسب آن عمل بکار
 برود که بر هر عملی روزی از ایام اسابیح و براس هر کوبکے از سبعمه سیاره بخورے خاص مقرر است که
 در آن روز که تعلق بدان کوبک دارد باید سوخت و اگر چه اهتمام بلیغ و بخور سوختن مخصوص باعمال
 تسخیرات جن و کوبک است اما در جمیع اعمال خیر سوختن عود و عنبر و عطرهای خوشبو بکار داشتن
 مناسب است و در جمیع اعمال شر سوختن کندر و سندروس و داروباسے گران بوسی بر آتش نهادن
 لائق است و در اعمال کتابی اگر از قبیل لطیفیات است بعد از اتمام بر بخورات خوشبو باید داشت پس
 در سبعمه چید و دیگر نباید کشاد و اگر از جنس قهریات است بعد از اتمام بر بخورات بدبو باید داشت
 پس در هم باید پیچید

۵۰۹ جوهر مائل را باید که وقت قرأت هر حرف و کلمه که بر زبان راند ملاحظه تجوید آن کند یعنی هر
 حرفی را از مخجج خود ادا کند و یکی از شرایط عمل در طریق کلامی ترک سجع و تکلف است و در
 عبارات و دعوات و مناجات در مقامی که خشوع و خضوع و تضرع و نیاز مطلوب است
 تکلف در سجع و عبارات بنایت نامرغوب است و تضرع منافی تکلف است و عامل ترک
 تفسیق و تشدق کند تفسیق کنایت از توسع و کلام بن بر اظهار فصاحت و دعوی بلاغت
 پس عامل در حین مناجات و عرض حاجات دعا و دعا خود را باندک عبارتی دلاویز ادا نماید
 و از تطویل کلام و تفصیل مرام اجتناب نماید که بهترین کلام آن بود که الفاظ آن کم باشد و دلالت
 بر معنی بسیار و تشدق عبارت از لب و دهان کثرت و زیادت کردن است در حین تلاوت و تکلم چنانچه
 بعضی قرائت بجهت مبالغه در تجوید و اهتمام در ادای حروف از مخارج آن بلب و دهان حرکات کنند
 و آنحضرت تشدقین را مذمت فرموده و عامل بعد اتمام تلاوت حروف و اسما و آیات و سوره
 و دعوات نفسی نرم در مد و کیفیتش چنانست که از مخزن حنا شدت باضم شفتین بروجه که در حین
 تلفظ حروف و او می باشد نفسی نرم در مد و از حضرت رسالت برین وجه مرویست و
 در احادیث صحیح ثابت شده که آن حضرت صلی الله تعالی علیه و آله و صحابه و سلم حین مرض
 اهل بیت را نفث میفرمودند بالمعوذات

۵۱۰ جوهر بر عامل واجب است که در حین تلاوت نرموی و منقطع بود از خلق و تا عمل با تمام
 نزد قدم از خلوت بیرون نهد مگر بضرورت اکل و شرب و وضو و طهارت و سعت خانه آنقدر باشد

که بر پای تو انداخته و نماز تو اندک کرده و زیاده بر آن نشاید و آن خانه یک در داشته باشد و در سه روز
 دیگری بود که باد و راه روشنی در آنجا آید و آنخانه از مردم و غوغای خلق دور بود و چون قدم در آن خلوت
 بند بگوید رب اذخانی بدخل صدق واخرجنی من صدق واجعل لی من لدناک
 سلطاناً نصیراً و چون قدم بر لبی بند بگوید بسم الله و بالتهدی و الحمد لله و الصلوة و السلام
 علی رسول الله اللهم اغفر لی و افرح لی ابواب رحمتک پس دو رکعت نماز گزارد و پیش از شروع
 در عمل از سر خشوع و خضوع در اول بعد از فاتحه بخواند و من لعل سوگرا و لیظلم نفس ثم لیستغفر الله
 یکبار الله غفور رحیم و در دوم ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر بعد
 اذان در عمل و تلاوت شروع کند

۵۱۱

جوهر عامل در حین کتابت نیک متوجه شود بصورت خطی و هیات رقمی تا خطوط و ارقام و اشکال
 حروف بر طبق وضع اصلی خود واقع شود و نقصان بصورت حروف و هیات ارقام و اشکال راه نیاید
 یا چیزی بر وضع اصلی نیفزاید که هر دو در حصول نتیجه مضرت و مقصود ازین تاکید و مبالغه توجیه
 نفس است بشغل کتابت که اثر و خاصیت کلی بر آن متفجع است -

۵۱۲

جوهر عامل در وقت کتابت بحسب خیال و اندیشه بشغل کتابت و تسطیر خطوط و تحریر ارقام مشغول
 باشد و ازان غافل و ذاهل نگردد و اگر در ان حین اندیشه و خیال و سه مصروف امر دیگر است و دست
 وی حرکت میکند و قلم بطریق عادت جاری میشود لیکن دل ازان خسته نماند و هر چند چشم بر آن داشته
 و نظر بر آن گماشته هیچ فائده مترتب نشود و در اعمال قهریه خوف رحمت است -

۵۱۳

جوهر چون کتابت عملی تمام شود اگر از اعمال لطیفه است و شرط و سه آنست که آنرا در خانه
 ضبط کنند باید که بعد از آنکه برنجور داشته باشد در شیشه نوسیند پاکیزه یا سبزه روشن کند و اگر از
 اعمال قهریه است در شیشه نو که رنگ تیره دارد و بند و سر آنرا بموم و کر باس نوسیند کرده بر طاق
 بلندند که دست نسا و اطفال بان نرسد و اصلاً آنرا نکشاید تا مقصود حاصل شود و چون کتابت
 با تمام رسد و شرط و سه آن بود که آنرا در زمین دفن کنند باید که معمول را بعد از آنکه برنجور داشته
 باشد در کوزه سفید بند و سر آن را محکم بندد و اگر از اعمال لطیفه باشد در موضع پاکیزه
 روشن چون مساجد سموره و منازل نورانی و حوالی آنها جاریه و باغات دفن کند و اگر از اعمال
 قهریه است در مواضع خراب و منازل تاریک مثل مقابر قدیمه و غیر آن از ویرانه ها مدفون سازد
 بشرطیکه آن موضع از نجاسات و قاذورات پاک بود و چون بر نظر نفس کتابت کند و شرط

۱۲

۵۱۶

جوہر عامل را باید که پیش از شروع در عمل وضو کامل سازد و اگر غسل کند اولی بود و آب سرد و یا
 آب گرم و بدن را همیشه از او ساخ و نجاسات پاک دارد و در حین عمل جامه پاک خوشبو سے پوشد
 و لباس از وجه حلال بود و اگر یک رشتہ در آن نواز و جسد لال و نختہ باشد و عا و عامل در آن لباس
 مستجاب نشود و منزلے کہ در آن بعل شغل گیرد از نخس و خاشاک و نجاسات در او نج کرہیے پاک باید و
 بیخ چیز از متاع خانه و مصالح مطبخ و غیر آن در آن سخا نہ نشاید و اولے آنکہ در اکثر اوقات خصوصاً در زمان
 عمل بخورات مطیب و معطر باشد

۵۱۷

جوہر بد آنکہ توجہ تام بشغل اعمال از عظم شرائط است عامل را باید کہ در ارتکاب عملے کہ بر اے
 جز منفعت است نظر باستحقاق محتاج کند اعم از آنکہ محتاج خود بود یا دیگری و در ارتکاب عملے کہ بر اے
 دفع مضرت است ملاحظہ حقیقت مظلوم نماید اعم از آنکہ مظلوم خود باشد یا دیگری و اگر در آن قی نجاب
 مظلوم نباشد ہر چند بحسب ظاہر ظلم نماید دفع آن موجب بال نکال عامل خواهد بود

۵۱۸

جوہر ہر اسم را چون عدد گیری و آنرا بیفراے تا سہ حصہ مجموع مبلغ شود مثلاً دو عدد و او سبت
 و بیفراے سہ حصہ برین سبت کہ مجموعہ ہشتاد شود ہر روز ہشتاد بار یا ہشتاد روز یا ہشتاد و یکبار بخوانی
 البتہ اثر ظاہر شود۔

۵۱۹

جوہر بد آنکہ رعایت و تردد ہر چیز عادت شریف آنحضرت بود صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم نمودن
 ان اللہ وترکیب الوتر۔

۵۲۰

جوہر ار باب تحقیق میفرماید کہ طالب با جازت و تلقین استا و کامل در اعمال شروع نماید
 والا بیج منفعت متفرع نکر د و اگر چه جمیع شرائط رعایت کردہ باشد۔

۵۲۱

جوہر عامل را باید کہ در جمیع اعمال کلامے و کتابی افتتاح و اختتام بذكر تسبیح و صلوة کند ہر گاہ
 کہ حضرت سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم دعائی کردند اول می فرمودند سبحان
 ربی العلی الاعلی الوہاب و می فرمودند کہ چون از حضرت خداوند تعالیٰ حاجتے خواہد اول برین
 صلوة فرستد و تحقیقین میفرماید کہ چون از خداوند تعالیٰ سوال کنی ابتدا بصلوة کن پس حاجت خود
 عرضہ داری و بعد از ان ختم بر صلوة کن کہ حضرت حق تعالیٰ بے شبہہ صلوة را قبول میکند و از کرم
 جناب خداوندی نسزد کہ سہ حاجت عرضہ کنند اول و آخر را قبول نماید و آنچه در میان
 بود بگزارد۔

۵۲۲

جوہر بد آنکہ از شرائط کلیہ در اعمال ارتکاب ریاضات و عبادات است و ریاضت و توہم است

یکی ریاضت بحسب ظاهر از تشبث باعمال ظاهری مثل صیام ایام و قیام لیالی و ترک فضول کلام و طعام و منام و عزالت از صحبت خواص و عوام و امثال آن دو دیگر ریاضت بحسب باطن از توسل باعمال باطن مثل نفی خواطر و تصفیه محل از شواغل و تخلق باخلاق ربانی و تشریح از صفات نفسانی و شیطانی تا در وقت شغل باعمال لطیفه بمقتضای نفس و هواد معاصی و شهوات شروع نکند و در زمان مشغولی باعمال قهریه از روی غضب و نفسانیت در عداوت و دشمنی خلق خوض نماید بلکه اعمال قهریه را مرتکب نشود الا بر اے دفع ظالمی که عامه خلایق از دست و زبان او بجان باشند و از قول و فعل او منصرف و اگر کسی بخلاف این عمل کند و هوای نفس و مقتضای طبع در اعمال خیر و شر شروع نماید وبال عظیم و نکال جسیم بران متفرع شود و رجعت کلی نموده نفس و مال و اهل و عیال وی تلف شوند و زیان زده دنیا و آخرت گردد

۵۲۳

جو هر حال در خلوت بر زمین بی فرش نشیند و اگر فرش باشد مثل بوریاد حصیر و برابر قبله بر بنیاد قوی نشیند خصوصاً در وقت فراغت از شغل و اگر در چین عمل مربع نشیند او لے بود بنده سب جمعی و در خلوت غیر وی میچسب نبود و هیچ حیوانی که منع وی ممکن بود با بخا نرسد و در خلوت غیر ذکر و نماز و تلاوت و آنچه در عمل مقرر شده امری دیگر از وی صادر نشود از اقوال و افعال اجنبی که در عمل بیخ دخل ندارد و در اینجا پهلوی بر زمین ننهد و خواب نکند مگر بے اختیار در چین غلبه خواب و در اینجا چیزی نخورد و دنیا شاید همیشه با وضو بود و اگر در چین جلوس از کثرت تکرار ذکر و تلاوت کلامی و طلالی عارض شود و یا چشم وی بخواب گرم شود تجدید وضو کند و باز بر سر عمل رود

۵۲۴

جو هر در اجابت دعا یعنی را اثر عظیم است که وقت خواندن بخیال گذارد که من پیش مالک حاضرم که در بر آمد مقصود من او را قدرت تمام است اگر نتواند اینقدر واجب است که مقصود خود را از خاطر رفتن ندهد - هر وظیفه یا نماز که بغرض خاص تا ایام محدود خوانده شود در ان ایام از ترک حیوانات امید اجابت قوی است و در ترک حیوانات داخل است گوشت ماهی شیر مرغ روغن زرد و آن چیزها که اشیا مسبوقه الذکر بدان آمیخته باشند این همه را از اکل و شرب مترک کند - بر عامل لازم است که آن چنان ترک حیوانات نتواند که کند لابد است که از گوشت گاو و ماسی انگوزه پیاز خام سیر خام پریز کند زیرا که از خوردن این چیز با نقصان در تاثیر ادوی آید - بر اے خواندن تمیین وقت و مکان از واجبات است و اختلاف وقت بے عذر جائز نیست مگر در اختلاف مکان اینقدر جائز است که بر همین یک مصلی خوانند

هر جا که اتفاق افتد

۵۲۵

جوهر عامل پیش از شروع و بعد از آن چند روز خود را از لقمه شبیه نگاهدارد که در وقت
 و ظمت یک لقمه بے وجه تا چهل روز در باطن می ماند و ضمیر را مکرر میدارد و با کدورت باطن
 دعا و تلاوت را بیخ اثر نخواهد بود و در ایت صحیح ثابت شده که حضرت سرور عالم صلی الله تعالی
 علیه وآله و اصحابه و سلم فرمودند که پاک و طیب گردان خوردنی خود را تا استجاب شود دعای تو و
 بصحت پیوسته که دعا فریبسته می شود از رفتن آسمان بسبب سور طعمه و هر چند که لقمه حلال بود
 باید که در تغلیل اکل آن کوشد چه بسیار خوردن طعام حواس و ادراکات را کلال و ملال پیدا میکند
 و آن موجب کسالت و کدورت و غلبه خواب می شود پس در روز عمل روزه دار بود که روزه
 را در اجابت دعوات و حصول مرادات مدخل تمام ست و در اخبار دارد شده که دعا روزه دار
 مرد و نمی شود و باید که قبل از شروع در عمل تصدق کند که نزد راجح در اتم است

۵۲۶

جوهر چون مرکب عملی شود از اعمال کلی که در آن اتمام مبلغ داشته باشد ترک اکل حیوانی کند
 از لحوم و شحوم و آنچه از حیوانات حاصل شود مثل شیر و روغن و بنفشه و غیر آن و اگر بطعام چرب یا قلیج
 افتد بدین محل اکتفا کند که آنرا با برنج یا ماش و ماشال آن بیامیزد و در اثنا عمل خواهد کلامی
 و خواه کتابی خصوصاً کلامی از تنادل سیر و پیاز و گندم خام و هر چه بوی ناخوش دارد
 بکلی پرهیزد چه ملائکه نهایت از آن متاثر می شوند و ارواح علوی و سفلی متنفرند و ادو اعانت
 ایشان بدان واسطه از عالم منقطع می شود و در احادیث صحیحه وارد شده که حضرت سرور عالم صلی الله
 تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم فرمودند چون کسی از این چیزها خورد باید که آن روز مسجدها نشود
 که ملائکه از بوی ناخوش که اهمیت دارند و از کسی که از بویها آید متنفر و توحش می شوند

۵۲۷

جوهر تبتت ^{بدر} ~~بدر~~ شش طغف قنی هر که این اسرار روز یکشنبه وقت طلوع آفتاب
 بمشک و زعفران و گلاب نویسد و در زیر سر نایم نهد این کلمات را با بحاح بگوید یا مکلم یا مکلم
 یا معجل یا معجل یا مستجر یا مستجر یا لایه یا لایه یا لایه یا لایه یا با به و یا با به و یا با به کلم
 آن نام در خواب سخن گفتن آغاز کند و مانی الضمیر خود را تمام اظهار کند و در آن حال بخیر که چه میگوید
 جوهر عامل این قاعده را بداند که زیاده کردن بر عددی که مقرر شده است اسرار است
 و نقصان کردن از وی اخلال پس نیز اید از وی و نه کا هر

۵۲۸

جوهر از منہ دو قسم است شرعی و حکمی از منہ شرعی دو نوع است مطلق و مقید از منہ مطلقه مقید

۵۲۹

بشور و ایام و لیالی مخصوصه نیست و نزد صاحب شریعت صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم
 برای اجابت دعوات و نیل مرادات مقرر شده مثل وقت سحر و هنگام طلوع فجر و طلوع آفتاب و
 وقت نزول باران و میان اذان و اقامت و وقت سجده تلامذت و بعد از ادای صلوة منفرد و
 از منته مقیده بشور و ایام و لیالی است مگر که مخصوص است مثل ماه حرام و رمضان و عیدین و عرفه
 و عاشورا و روز جمعه و پنجشنبه و دو شب عید فطر و اضحی و برات و قدر و شب جمعه و پنجشنبه
 و دو شب و در مجموع این اوقات عمل را تاثیر می دیگر است و از منته حکیه عبارت از اختیارات منجی
 است از ساعات مسنوده و منحوسه و آنگونه متبرکه که برای اجابت دعوات مثل میدان جهاد بعد از نیکو
 عام و صفت اول از جماعت و عرفات و شعر الحرام و عظیم و مقام ابراهیم و درون خانه کعبه و بام خانه
 مروه و صفا و مسجد اقصی و مسجد حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه و سلم و سایر مساجد و جای
 جوهر اگر اثر ظاهر نشود ملول نگردد و قطع امید نکند چه شاید که بواسطه تقصیر و در شرائط تاخیر افتد و
 اگر شاهد مقصود بزودی جمال نماید ترک عمل بگیرد و در کتمان عمل از محرم و نامحرم تخصیص زنانه و کوه کلب
 و اصحاب عقول ناقصه و در باب فسق و فجور سعی جمیل بتقدیم رساند که اخفای عمل موجب نیل مقصود
 و اخفا از جمله شرائط است -

۵۳۰

۵۳۱

جوهر اجماع کرده اند علمای برجوا از رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات
 وی تعالی باشد بزبان عربی یا دیگری که می دانند معنی آنرا و با اعتقاد آنکه موثر توفیق خداست تعالی است
 و تاثیر رقیه بتقدیر اوست و هر رقیه که متضمن شرک باشد جائز نیست و همچنین دعوات و اسما بزبان یونانی
 و عبرانی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند مگر بعضی کلمات باشد که از ثقات معلوم شده است
 خواندن آن و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در جزر یمانی و مانند آن و در حدیث ابوداؤد
 و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول الله صلی الله تعالی علیه
 وآله و اصحابه و سلم فرمود انا و تمایم و توله شرک است و تمایم جمع تیممه است و این حرزه یا قلاده
 است که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت براسه دفع آفات می کردند و توله بکسر شناه و
 فتح و او لام چیزی است که زنان برای جلب محبت مردان بکنند و این نوع از سحر است و دعا
 و حزب و رقیه که در کاغذ پاره بنویسند و آنرا تویید گویند و در گردن و بازو ببندند بعضی علماء
 ازان نیز منع می کنند و لیکن آنرا از حدیث عبد الله بن عمر سندی هست -

۵۳۲

جوهر صاحب مدارج النبوت قدس سره میفرماید که رقیه از حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه

و
 در
 حدیث
 ابوداؤد
 و ابن
 ماجه
 آمده
 و تصحیح
 کرده
 است
 آنرا
 حاکم
 از
 ابن
 مسعود
 که
 رسول
 الله
 صلی
 الله
 تعالی
 علیه
 وآله
 و
 اصحابه
 و
 سلم
 فرمود
 انا
 و
 تمایم
 و
 توله
 شرک
 است
 و
 تمایم
 جمع
 تیممه
 است
 و
 این
 حرزه
 یا
 قلاده
 است
 که
 در
 گردن
 بیاویزند
 و
 آنرا
 در
 جاهلیت
 بر
 اسه
 دفع
 آفات
 می
 کردند
 و
 توله
 بکسر
 شناه
 و
 فتح
 و
 او
 لام
 چیزی
 است
 که
 زنان
 برای
 جلب
 محبت
 مردان
 بکنند
 و
 این
 نوع
 از
 سحر
 است
 و
 دعا
 و
 حزب
 و
 رقیه
 که
 در
 کاغذ
 پاره
 بنویسند
 و
 آنرا
 تویید
 گویند
 و
 در
 گردن
 و
 بازو
 ببندند
 بعضی
 علماء
 ازان
 نیز
 منع
 می
 کنند
 و
 لیکن
 آنرا
 از
 حدیث
 عبد
 الله
 بن
 عمر
 سندی
 هست

علیه وآله واصحابه وسلم در هر باب مرویست و در جمیع امراض و آلام مشرق و مغرب است

جوهر لبزم الله الرحمن الرحیم بخط نسخ بنویسد و بر آن نظر اجمالی دارد و نظر تفصیلی یعنی بر حرف تسمیه و اول و آخر در دو خوانده بجزده سوره فاتحه مع تعوذ و تسمیه بخواند بجزده سوره اخلاص مع تسمیه بجزده نظر بر تسمیه دارد و تصور معنی و تصور حاجت کند

۵۳۳

جوهر اول در دو خوانده بجزده سوره فاتحه مع تعوذ و تسمیه بجزده سوره اخلاص مع تسمیه بجزده یکبار نظر اجمالی بر تمام سوره فاتحه کند بجزده نظر تفصیلی بجزده فقط بر الحمد لله رب العالمین نظر تفصیلی دارد و تصور معنی و تصور حاجت کند

۵۳۴

جوهر بدانکه عقده نال نوعی از شمار سنون است و تفصیلاًش اینست که بر آس و ده

۵۳۵
عقده نال

خنصر دست راست فرود گیرد و جهت دو بنصر را و بر آس سه وسطی را و برای چهار خنصر را رفع کند و بر آس پنج بنصر را و بر آس شش وسطی را رفع کرده بنصر را فرود گیرد و برای هفت بنصر را برداشته خنصر را بر بند دست نهد و بر آس هشت بنصر را و بر آس نه وسطی را و بر آس ده سر ناخن بپایه دست راست را بر باطن مفصل اول انمله ابهام نهد و برای بست طرف عقده زیرین سیاه که متصل وسطی است بر ناخن ابهام نهد و برای سی ابهام را قائم دارد و سر سیاه بر طرف ناخن ابهام نهد چنانکه وضع سیاه با ابهام شبیه باشد بقوس و وتر و برای چپ باطن انمله ابهام را بر خط عقده زیرین سیاه نهد و برای پنجاه سیاه را قائم دارد و ابهام را خم داده بر کف نهد و برای شصت ابهام را خم دهد و باطن عقده دوم سیاه را بر ناخن ابهام نهد چنانکه در شصت ربات معهود است و برای هفتاد ابهام را قائم دارد و باطن عقده اول یا دوم سیاه بر طرف ناخن ابهام نهد چنانچه پشت ناخن ابهام تمام مکشوف باشد و برای هشتاد ابهام را منقصب دارد و طرف انمله سیاه را بر پشت مفصل اولی نهد و برای نود و سر ناخن سیاه را بر مفصل باطن عقده دوم ابهام نهد و باید دانست که آنچه در دست راست و لالت بر عقده از عقود احاد کند از یک تانه در دست چپ و لالت بر همان عقدی از عقود اولی کند از یک هزار تانه هزار و هفتاد و هشتاد و نود و لالت بر عقده از عقود ده گانه عشرات کند از ده تا نود و در دست چپ و لالت بر همان عقدی از عقود دات کند از یک صد تا نه صد پس با صابع هر دو دست بدان صور بنیزده گانه مذکوره الصدر از یکی تانه هزار و نه صد و نود و نه ضبط توان کرد و بر کف عقده ده هزار طرف انمله ابهام را متصل باید ساخت بطرف تمام انمله سیاه چنانکه سر ناخن ابهام

نسبیه

برابر باشد و طرفش بطرف او و بعضی گویند که آنچه در دست راست دلالت کند بر عقده از عقود ^{احلا}
 در دست چپ دلالت بر همان عقده از عقود مات کند نماید و آنچه در دست راست دلالت بر
 عقده از عقود و ننگانه عشرت کند و در دست چپ دلالت بر همان عقده از عقود و ننگاز لوف کند
 جوهر آیه الکرسی ده وقف دارد بر هر وقت آنکشت عقد نماید و شروع از خضر دست راست کند
 و ختم بر خضر دست چپ و سوره الم نشرح سه بار و سوره اخلاص سه بار و در دو سه بار خوانده جانب
 آسمان دم کند باز بر هر عقد یکبار سوره فاتحه خوانده بر ترتیب عقد بشاید و چون بکلمه من ذا الذی
 یشفع عنده برسد بین العینین نیت خیر بخاطر آورد و چون به یعلم ما بین ایدیم برسد بین الیمین نیت
 خیر بخاطر آورد مقصود حاصل شود اینست ختم آیه الکرسی
 جوهر اصحاب گفت معنی صاحبان غار و ایشان هفت تن بودند از دوستان جناب طالب
 حق سبحانه و تعالی که از خوف و قیافوس نام با شاه ظالم از شهر گریخته در غاری پنهان شده
 بختند و سگی بحیث ایشان همراه بود بحکم جناب خداوند تعالی بعد صد سال بیدار شده باز بختند باز
 بقیامت خواهند برخواست و نام ایشان با اتفاق اکثر مفسرین اینست اول یحیی دوم یسلیس سوم
 کشفوط چهارم بنبیوس پنجم کشافیطو ششم از رفیطو نهم یونس دهم یونس و نام سگ ایشان
 قطیر است اگر در رکعت نماز بگذارد بعد از نمازهای اصحاب گفت را بحضرت خداوند تعالی شفیع آرد و
 حاجت خواهد بر آید و اگر در سفر و حضر بخواند با خود دارد و از هفتاد بلا محفوظ ماند و چون در کشتی بخوابد
 و بر خود بیدار و یا با خود دارد و از موج و ریای این شود و اگر نوشته در خانه نهاد از آتش محفوظ ماند و اگر
 در جامه سفید نبویسد و در سنگ ریزه بندد و در آتش اندازد آتش فرو نشیند و اگر نوشته در رخت
 و خزینه نهاد از زردیدن و سوختن و غرق شدن سلامت ماند و اگر بران بندد هر خد راه برود
 مانده نشود و اگر بر سر چوبه کند و در میان کشت نهد بلخ و ران زیان نرساند و اگر زین صاحب
 دروزه بران چپ بندد در حال بار نهد -

۵۳۶
کتاب الکرسی

۵۳۷
اصحاب کیف

ن مکملینا

کارگزاران - را بخدمت
 زبوران بود که در یکبار در یک نیت در آنجا بنشیند آنها
 اگر کسی اصحاب کیف بخواند سست خود و سوز خود خازن زبوران است
 زبوران بود که در یکبار در یک نیت در آنجا بنشیند آنها

۵۳۸
ختم خورن نوز العین

جوهر طریق ختم حضرت غوث انقلیس اینست که سه روز روزه دارد و ابتدا از چهارشنبه کند و روز جمعه دو گانه گذارد
 و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و سوره اخلاص یازده بار بخواند و بعد از سلام مستقبل قبله نشیند و ختم
 شروع کند اول در دو یکصد و یازده بار بخواند بعد از آن یکصد و یازده بار بعد از آن یکصد و یازده بار بخواند
 یکصد و یازده بار بعد از آن یکصد و یازده بار بخواند سوره الم نشرح یکبار و یکصد و یازده بار بخواند
 و در دو یکصد و یازده بار بخواند بعد از فاتحه خوانده بگوید که ثواب این ختم بحضرت غوث انقلیس شیخ محی الدین ابو محمد

سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ گذر ایندم بعدہ حاجت خواهد و حضرت ایشان را بحضرت
 خداوند تعالیٰ شفیع آرد و تا سه روز چنین کند و این ختم کبیر است و ختم صغیر نیست که سوره یس
 یکبار و سوره الم شرح یکصد و چهل و یکبار بخواند و باقی ترتیب همه بحال خود است اگر بسیار ضرر باشد
 ختم کبیر کند و الا از صغیر هم کارها آسان شود بگونه ذکر مه -

۵۳۹
 ختم خواتم

جوهر ترتیب ختم حضرت نقشبندیہ انیس است که شب دو شب یا شب جمعه شروع کند و بحسب ضرورت
 هر شب که باشد و هر روز که اتفاق افتد دو گانه وضو کند و بعد دو رکعت بخواند در هر رکعت بعد از
 سوره فاتحہ آتہ الکرسی ہفت بار و ثوابش ہدیہ بار و روح مطہرہ حضرت خواجا گرواند بعدہ وہ بار
 این دعا بخواند بسم اللہ الرحمن الرحیم یا مفتح الابواب و یا مسبب الاسباب و یا تقابل القلوب
 و الا بصار و یا دلیل المتحیرین و یا غیث المستغیثین تو کلمت علیک یا رب و ان فوض
 امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد یا رب لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بعدہ
 سوره فاتحہ بالتسمیہ ہفت بار بعدہ در و صد بار بعدہ سوره الم شرح بالتسمیہ ہفتاد و نہ بار بعدہ
 سوره اخلاص بالتسمیہ یکبار و یکبار باز سوره فاتحہ بالتسمیہ ہفت بار بعدہ در و صد بار بعدہ
 فاتحہ خواندہ بگوید کہ ثواب این ختم بار و روح مطہرہ حضرت خواجا گذر ایندم و در تعین اسمی این اکابر
 اختلاف است بعدہ از حضرت خداوند تعالیٰ حصول مقصود و داد و اعانت بواسطہ این حضرات خواهد
 و تا حصول مقصود مداومت نماید تنہا یا زیادہ اما رعایت و تراوی است

جوهر در سوره یس ذکر لفظ رحمن چار جا است و اسم مبارک اللہ سه جا و همچنین در سوره
 ملک پس در یس بر لفظ رحمن ہر جا کہ آید عقد اصبع کند از دست راست و شروع از خضر نماید
 و چون بلفظ مبارک اللہ رسد عقد اصبع از دست چپ کند و در سوره ملک چون بر لفظ رحمن
 رسد بکشاید ہمین ترتیب بعد از ان ہر حاجت کہ از حضرت خداوند تعالیٰ خواهد روا شود
 و حضرت شیخ کلیم اللہ قدس سرہ در مرقع میفرماید کہ مولف در فاتحہ سوره ملک سہ بار اللہ رب العالمین
 می گوید و دعای عفو و عافیت و معافات می کند -

۵۴۰
 ترتیب در تعین
 حاجت

جوهر در فوائد الفوائد کورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ تعالیٰ بسره المبارک فرمودند
 کہ امام ناصر الدین را سکتہ افتاد و اقر با پنداشتند کہ بگرداد را در گور کردند چون شب در آمد بپوش آمد
 و معلوم کرد کہ مراد گور کرده اند یاد آمد کہ ہر کہ در حالت اضطرار چہل بار سوره یس بخواند حضرت
 خداوند تعالیٰ اورا از تنگی فرجے و مخزجی بخشد پس یس خواندن گرفت چون سی دنہ بار خواند اثر کشادگی

۵۴۱

پدید آمد و آنچنان بود که بناشی بطبع کفن آمده گور را باز میکرد و امام بحس معلوم کرد و آهسته خواند انقض
 چون چهل بار تمام شد امام بیرون آمد بناش چون بدید زهره او تر قید و پاک شد امام بسیار تاسف خورد
 و اندیشید که اگر مرانگاه مردم خواهند دید خوف خواهند کرد و پس در شب آهسته در شهری آمد و آواز
 میداد که من ناصر الدین ام مرا بسبب سکنه در گور کرده بودند و تفسیر بعد ازین واقعه نوشته است -
 جوهر هر که را غمی پیش آید سوره نین بخواند چون بسلام قول آن رب الرحیم برسد بقصد
 و دو مرتبه آنرا تکرار کند بعد از آن سوره را تمام کند حضرت حق سبحانه و تعالی آن غم را مرتفع گرداند
 و این عمل بکرات و مرات واقع شده و از مجربات صحیح است -

۵۲۲
 که تر کند در سوره
 استن تقفا الحما
 حورب یا صبح

۵۲۳
 که تر کند در سوره
 سورۃ الفاتحه

جوهر هر که بیهوشی حصول حاجت سوره الانعام را تلاوت کند و چون رسل الله گوید پیش
 از آنکه الله اعلم گوید در میان این دو اسم که اسم اعظم کنایت از است این دعا بخواند اللهم من
 ذالذی استغاثت فلم تعنه ومن ذالذی استعانک فلم تعنه ومن ذالذی دعاک
 فلم تجبه ومن ذالذی سألک فلم تعطه ومن ذالذی استجارک فلم تجره ومن ذالذی
 توکل علیک فلم تکفه و اغوثاه بک استغثت اغثنی یا منیثک واشفتنی شفاه عاجلاً
 فرج عینی فرجاً قریباً برحمتک یا ارحم الراحمین بعد حاجت عرض کند پس الله اعلم گفت
 سوره را تمام کند حاجت وی بر آید و این از جمله مجربات صحیح است و اگر فرضاً نتیجه ظاهر نشود از
 تقصیر عامل است در رعایت شرائط مقرر -

۵۲۴ جوهر هر که امی پیش آید در گوش راست وی بانگ نماز گوید و گوش چپ وی اقامت دهد
 خداوند تعالی آن مم کفایت کند -

۵۲۵ جوهر هر حاجت که زود بر نیاید سوره اخلاص هزار و یکبار بخواند زود بر آید مجرب است -

۵۲۶ جوهر بعد از نماز چاشت سوره یس سه بار بخواند پس هر حاجت که خواهد بر آید -

۵۲۷ جوهر هر که در یوم الاحد وقت طلوع آفتاب سوره الکافرون ده بار بخواند حاجت خواهد بر آید

۵۲۸ جوهر برای جمع مهمات هر روز هزار بار الله الصمد بخواند -

۵۲۹ جوهر سوره و الیل چهل و یکبار بخواند حاجت بر آید -

۵۳۰ جوهر هر که وقت ناخن چیدن و موی لب شدن بگوید بسم الله و علی سنته محمد و آل
 محمد صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بیاری مبتلا نشود - چون در ریش شانه کند
 اول ابروان را شانه کند از بالا و با دو عصمت دارد خداوند تعالی و چون روغن در سوزاند از

که حق بجز اول و آخر

اول ابرو با چرب کند از صداع ایمن بود -

جوهر و لا تمدن عینیک الی ما تعنیه از و اجانتم زهره ایچوۃ الدنیا لنفتنم فی ط
ور زق ربک خیر و البقیه و امر اهلک بالصلوة و اصطر علیها ط لاسلک ازرق
مخن نرزقک ط و العاقبة للتقویه از سوره طه هر که این بنویسد و بر خود دارد اگر مردی که
دیر ازین نباشد و یازنی که دیر اشوی نباشد خداوند تعالی آنرا جفت روزی کند و کسی را که فراموشی
بسیار بود یا میض باشد شفایابد و اگر فقیر باشد غنی گردد و اگر کسی در کاری دیا و چیز نقصان
باشد او را دوران کار اجتهاد شود -

۵۵۱

نقطة از دواج و شیان
و شفا و غنار و دفع
نقصان

جوهر اگر در وقت خواب جامی پر آب کند و بر بالین نهد و سه بار سوره الزلزال بخواند و بپزد
بران بدید هر یک و پشه که در آن خوابگاه بود خود را در آن کاسه آب اندازد -

۵۵۲

جوهر که در وقت خواب جامی پر آب کند و بر بالین نهد و سه بار سوره الزلزال بخواند و بپزد
بران بدید هر یک و پشه که در آن خوابگاه بود خود را در آن کاسه آب اندازد -

جوهر هر که خواهد که شتم خود یا غیر خود فرو نشاند پس وقتیکه آن صفت را از خود احساس کند
باید که اگر استاده باشد بشیند و اگر گشته باشد بر خیزد و بر تلاوت آیه و له ما سکن فی اللیل
والنهار و هو السمع العلیم از سوره انعام ادا نماید آن صفت از وی زایل شود
جوهر هر که سوره الکوثر شب جمعه هزار بار بخواند بے آنکه در میان فعلی و قوی اجنبی
در آید بعد از آن هزار بار در دو بخواند و با گل حلال و طهارت بدن و نظافت لباس و پاکی
فراش خواب کند آن شب بمشاهده جمال جان آرای حضرت سید عالم صلی الله تعالی
علیه و آله و صحابه و سلم مشرف شود -

۵۵۳

۵۵۴

جوهر هر که سوره آل عمران بخواند از دنیا نرود و تا حضرت خداوند تعالی را در خواب ببیند
جوهر هر که سوره طه چهل شب جمعه پیای بخواند حضرت خداوند تعالی را در خواب ببیند
جوهر هر که سوره مجادله بنویسد در میان جو بات نهد از آنچه موجب فساد جو بات است سالم بماند
جوهر هر که سوره و التین بر مخزن مطعومات بخواند حضرت حق سبحانه و تعالی از آنچه
سبب تباه شدن است نگاه دارد

۵۵۵

۵۵۶

۵۵۷

۵۵۸

۵۵۹

جوهر هر که پشه و گس زیان رساند بگیرد قدحی از آب و بر آن هفت بار بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم و مالنا ان لا نتوکل علی الله وقد هد لنا سبیلنا و لنصبرن علی ما آذیتونا و علی
الله فلیتوکل المؤمنون فان کنتم آمنتم بالله فکفوا عننا شرم کم و اذکم و بر خود هم
بدید و آب را اگر در خود بزنند دوران شب از شر ایشان ایمن بود -

جوهر که در وقت خواب جامی پر آب کند و بر بالین نهد و سه بار سوره الزلزال بخواند و بپزد
بران بدید هر یک و پشه که در آن خوابگاه بود خود را در آن کاسه آب اندازد -

کتاب

۵۶۰ جوهر اگر سوره بروج بزعفران بنویسد و بطفل بندد گذاشتن شیر او را آسان گردد -

۵۶۱ جوهر سوره جمعه برای موافقت زن و شوهر پنجبار بخواند -

۵۶۲ جوهر اگر خواهی که زبان تو بصدق و صواب جاری شود و از کذب و خانات ساکت گردد
سورة القدر بسیار بخوان

۵۶۳ جوهر هر که سوره الصفت را بخواند فرزندان مطیع او شوند -

۵۶۴ جوهر بخت دفع گریستن کودک سوره رعد ده بار بخواند یا سوره المطففین بخت باز
جوهر دلی لکل افاک ایمه لیسع آیت اللذلی علیه شم لیسر مستکبر اکان لم یسمع حاج
۵۶۵ بفرشته بعذاب الیم و اذا علم من آیتنا شیئا اتخذ باهض و اطاولک لم عذاب مهین ط
چون کسی حاجت داشته باشد این آیت را بر کف دست راست خود سه بار بخواند و دست خود بهم
آورد چون پیش آن شخص رسد در برابر او دست خود را باز کند مقصود حاصل گردد

۵۶۶ جوهر بدست و الیقیت علیک محبة منی تا فتونا از سوره طه موجب جذب قلوب
و توجه نفوس است

۵۶۷ جوهر من یحیی العظام دهی ریم تا تو قدون از سوره یس بر هفت قطعه نمک
بخواند و بر هر قطعه یکبار لغت کند و هر بار بعد از قرات آیه بگوید فلان بن فلان علی حب فلان بن
فلان پس یکبار قطعه را در آتش اندازد و در محبت عال بگیرد شود

۵۶۸ جوهر اگر کسی را در در بدن باشد جای درد بگیرد و عامل این نقش را بر زمین نوشته برین
نقش جفت بازند در دفع شود
۴۲۲۸

۵۶۹ جوهر اگر سوره النصر بر لوح رصاص نقش کند و بردام صیاد مرغان بندد مرغ بسیار
بدام افتد و اگر بر شبکه ماهی گیران بندد فوج فوج ماهی بدام افتد

۵۷۰ جوهر هر که قطعه رصاص که در دام صیادان می باشد از آن لوح تنگ سازد و وقتیکه
قمر در منزل موخر باشد از منازل بست و هشت گانه فلک البروج و بر آن لوح نقش کند
اللذ الذی سخر لکم تا تنفکرون از سوره جاثیه و در هم چید و بر شبکه بندد هر گاه آن شبکه
را بدریا فرود کند ارد ماهی بسیار پیرامن شبکه در آیند و اگر بر چوب گز نقش کند و بردام صیاد
مرغان بندد مرغ بسیار بدام افتد -

۵۷۱ جوهر اگر جامه نوبر و زرشنبه پوشد زحمات بیند و در یک شب زود پاره شود لیکن بخوشه دور
بپاشد شود

کتاب حضرت طلحه کز از شنبه ۱۲

۵۶۷ کک

۵۶۸ کک

۵۷۱ کک

دو شبانه سوخته گردید یا در آب غرق شود و سه شبانه در خصومت پاره شود و چهار شبانه جامه بر جامه
 رسد و مال حلال یا بدو پنجشنبه عقل افزاید و جمعه عمر دراز گردد و روز شنبه جامه نو قطع نمودن مبارک
 نیست و روز یکشنبه مریض گردد و دو شبانه مبارک و سه شبانه بسوزد و غرق شود و چهار شبانه نعمت

افزاید و پنجشنبه علم نافع دهند و جمعه طول حیات

چهارم اگر بر روز شنبه غسل کند بیماری دور شود و یکشنبه بیمار گردد و دو شبانه روزی فراخ گردد
 و سه شبانه عمر کم شود و چهار شبانه دولت افزاید و پنجشنبه در مال نقصان آید و جمعه مال افزاید و در
 احتیاج مضائقه نیست - روز شنبه حجامت کند و ناخن تراشد غنی گردد و یکشنبه عاقل گردد و دو شبانه
 حرص دور شود و سه شبانه ساعتی چند نشاند و بنا شد چهار شبانه شیطان احتلام نکند و پنجشنبه ملال نباشد

۵۴۲
 غسل و حجامت

۷۸۶

چهارم	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین
یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین	یوم الدین

۵۴۳

این نمونید برای چپک است در گلوب طفل بندد

چهارم اگر در روز جمعه ناخن چندین تو انگر گردد و غسل کند ثواب یا بدو جامه نو بپوشد دولت یا بد
 و بر تن روغن مالدرنج رسد و جامه بسوزد و بدو بود و بعد نماز جامه نو قطع کند از نعم نجات یا بدو اگر
 بر روز شنبه ناخن چندین بیمار شود و غسل کند صحت یا بدو روغن مالدر دولت یا بدو جامه سوزد صدقه
 دهد و جامه پوشد بیمار شود و جامه نو قطع کند پریشان گردد و اگر بر روز یکشنبه جامه نو قطع کند یا بپوشد
 اندوگمین ماند و جامه سوزد و خصومت بود و ناخن چندین پریشان شود و غسل کند عمر کم شود و روغن مالدرنج
 شود و اگر بر روز دو شبانه جامه نو قطع کند یا بپوشد رنج بود و جامه سوزد بهتر بود و روغن مالدریا ناخن
 چندین مبارک بود و اگر بر روز سه شبانه جامه نو قطع کند یا بپوشد رنج بود و جامه سوزد زیان بود و غسل کند یا ناخن چندین

۵۴۴
 ناخن چندین و جامه سوزد
 و غسل کند یا ناخن چندین

کتاب پنجم

یاد روغن مال داند و بگین شود اگر بر روز چهارشنبه جامه تو قطع کنی یا پوشد مبارک بود جامه سوزد آفت آید و
 غسل کند و ناخن چند روز روغن مال مبارک بود اگر بر روز پنجشنبه جامه تو قطع کنی یا پوشد مبارک بود و جامه
 بسوزد بد بود غسل کند فقیر گردد و ناخن چند بهتر بود روغن مال بد بود اگر بر روز پنجشنبه و یکشنبه و سه شنبه ستر بر
 بهتر بود و شنبه دو شنبه و چهارشنبه بد بود اگر اول ماه ستر باشد عمرش کوتاه شود و دوم بهتر سوم بد چهارم
 نیک پنجم نیک ششم بد هفتم نیک هشتم بد نهم نیک دهم نیک یازدهم بد دوازدهم نیک سیزدهم بد چهاردهم
 نیک پانزدهم نیک شانزدهم نیک هجدهم بد نوزدهم نیک بیستم بد بیست و یکم بد بیست و دوم بد بیست و
 سوم بد بیست و چهارم نیک بیست و پنجم بد بیست و ششم نیک بیست و هفتم بد بیست و هشتم نیک بیست و نهم نیک سی ام بد

۵۷۵

جوهر

الحمد لله ۱۶	رب العالمین ۱۷	الرحمن الرحیم ۱۸	ایک لوم الدین ۱۹
ایک بعد ۱۰	وایک یقین ۱۸	اینها الصراط ۱۹	الستقیم ۲۰
صراط الذین ۶	انعمت ۱۳	علیهم غم الغضب ۱۴	علیم ۶
ولا الضالین ۱۱	آمین ۱۵	بسم الله ۱۶	الرحمن الرحیم ۱۷

این تو نید آبله است پیش از آنکه علامت ان ظاهر گردد و بنویسد وزیر باین نند-

۵۷۶

خاکی اجبار اجل

جوهر آتشی اجبار اجل

۱	۱۴	۱۱	۸	۱۳	۱۱	۸	۱۴
۱۲	۶	۱۳	۲	۱۳	۲	۱۳	۱۲
۶	۹	۱۶	۳	۹	۱۶	۳	۶
۱۵	۲	۱۵	۴	۱۰	۵	۱۰	۱۵
آبی اجبار اجل				بادی اجبار اجل			
۱	۱۳	۱۱	۸	۱۳	۱۱	۸	۱۳
۱۲	۶	۱۳	۲	۶	۱۳	۲	۱۲
۶	۹	۱۶	۳	۹	۱۶	۳	۶
۱۵	۲	۱۵	۴	۱۰	۵	۱۰	۱۵

	۱	۵۲	۱۱	۸
	۱۲	۷	۲	۵۱
	۶	۹	۵۲	۳
	۵۳	۴	۵	۱۰

۵۷۷

رجال الغیب

جو هر طریق استمداد از رجال الغیب نیست بهر طرف که رجال الغیب باشند هفت قدم بانجاب
 رود و هر دو دست با دوی و تعظیم تمام سلام کند بعد هفت بار درود بخواند بعد از آن بگوید بسم الله
 الرحمن الرحیم السلام علیکم یا رجال الغیب و یا ارواح المقدسة اغیثونی بعبودتک و الطوفانی
 بنظره یا ربنا و یا نعیم یا ربنا یا نجیب و یا ابدال و یا اوتاد و یا غوث و یا قطب اغیثونی
 فی الدنیا و الآخرة بحق محمد صلی الله تعالی علیه و آله و اهل بیته
 و سلم و زمانی بتوجه تمام لبوس ای شان باشد بعد پشت بکف ای شان کند و پشت پناه خود را در بر آن
 اعتماد نماید و همچنین صبح و شام ملازمت کند اکابر طریقت می فرمایند که رجال الغیب را هر نیستی
 که شفیع آرد و بر حاجت که حضور ایشان در اول گمارد انشاء الله تعالی حاجت بر آید و در هنگام
 سفر بمقابله ایشان نرود باید که پس پشت دارد و پشت پناه خود سازد و سیر رجال الغیب
 ازین شعر معلوم کند شعر کنج بامش کنج بامش کنج بامش کنج بامش کنج بامش کنج بامش
 از که کنی دن نیرت و ج جنوب و غ غوب و ب بائب و ا ایسان و م مشرق و ش شمال کنی
 در میان مشرق و جنوب را گویند نیرت در میان مغرب و جنوب و بائب در میان شمال
 و مغرب و ایسان در میان مشرق و شمال پس رجال الغیب بتاریخ اول در کنی باشند و دوم
 در نیرت و سوم در جنوب و چهارم در غوب و پنجم در بائب و ششم در ایسان و هفتم در مشرق و
 هشتم در شمال و بتاریخ نهم باز در کنی باشند و بتاریخ دهم در نیرت و علی هذا القیاس تا آخر ماه
 و روز سجد و خمس از برای سفر ازین ابیات معلوم کند

۱۰ = کنی
 ۱۱ = مغرب
 ۱۲ = مشرق
 ۱۳ = جنوب
 ۱۴ = شمال
 ۱۵ = نیرت
 ۱۶ = ایسان
 ۱۷ = مغرب
 ۱۸ = مشرق
 ۱۹ = جنوب
 ۲۰ = شمال
 ۲۱ = نیرت
 ۲۲ = ایسان
 ۲۳ = مغرب
 ۲۴ = مشرق
 ۲۵ = جنوب
 ۲۶ = شمال
 ۲۷ = نیرت
 ۲۸ = ایسان
 ۲۹ = مغرب
 ۳۰ = مشرق
 ۳۱ = جنوب
 ۳۲ = شمال
 ۳۳ = نیرت
 ۳۴ = ایسان
 ۳۵ = مغرب
 ۳۶ = مشرق
 ۳۷ = جنوب
 ۳۸ = شمال
 ۳۹ = نیرت
 ۴۰ = ایسان
 ۴۱ = مغرب
 ۴۲ = مشرق
 ۴۳ = جنوب
 ۴۴ = شمال
 ۴۵ = نیرت
 ۴۶ = ایسان
 ۴۷ = مغرب
 ۴۸ = مشرق
 ۴۹ = جنوب
 ۵۰ = شمال

یک شبانه و جمعه مغرب مشو	بدو شبانه و شبانه مشرق مرو
مرد چار شبانه سه شبانه شمال	جنوب است در پنج شبانه و بال
دیگر	
شرق در شبانه دو شبانه جمعه شبانه غروب	سه چهار آن در شمال و پنج شبانه در جنوب

<p>هفتم و چهاردهم بخت دوم بخت نهم بخت ششم و بخت دهم و بخت دوازدهم بخت دهم و بخت دوازدهم بخت دهم و بخت دوازدهم بخت دهم و بخت دوازدهم بخت دهم و بخت دوازدهم بخت دهم و بخت دوازدهم</p>	<p>دیگر جو کئی راسوی مشرق طلبا و صاحبان هشتم و پانزدهم بخت سوم سلخ شمال میتوان یافتن او مکرم فرخنده خصال بخت دهم و بخت دوازدهم سوی نیرت بود این طائفه راسل خیال بجنوب است گذر کردن ایشان به حال سوی اگنی طلب اینست حساب به حال</p>
---	---

۵۷۸ جوهر هر اوست بدون استخاره شروع نکند چه در سفر و چه در حضر بلکه در سفر برای هر منزل استخاره کند
و اگر فرصت ادای دو رکعت استخاره نیابد بر صرف دعا اکتفا کند و پنج خواب و رویا در استخاره
سنوده در کار نیست و آنچه مشایخ میکنند آن طور دیگرست و طریق سنون اینست که اولاً وضو کند
و دو رکعت بنیت استخاره بگذارد و در اول سجده فاتحه سوره الكافرون و در ثانیه
سوره اخلاص بخواند و بعد از سلام این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک
بقدرتک و اسئلك من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت
علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى من ذلک فاعلمه لى و ما کنت تعلم
و عاقبتہ امری فاقدره لى و کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى من ذلک فاعلمه لى و ما کنت تعلم
ان هذا الامر خیر لى من ذلک فاعلمه لى و عاقبت امری فاقدره لى و کنت تعلم ان هذا الامر خیر لى من ذلک فاعلمه لى
و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق
و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق و اصر فی عتق
در دل خود دارد -

در بعضی از این دعاها
باید که در هر روز
بخواند

۵۷۹ کساحه

جوهر دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه یا زده بار سوره اخلاص بخواند و بعد از سلام
ده بار سوره اخلاص ده بار سوره الفلق و ده بار سوره الناس خوانده بر دست راست
قت زده دست را زیر سر نهاده بخواب رود و هیچ احدی سخن نکند اگر در خواب کسی چیرے بدین
داند که کار البته خواهد شد و ران اقدام نماید و اگر چیزی از دل بتاند بداند که کار خواهد شد از آن محبت و محتر باشد
جوهر هر که خواهد که در مقام خود از خیر و شر کار خود خبر یا بد باید که پیش از خواب و بعد از صلاه عشاء
رکعت نماز بگذارد و اول بعد از فاتحه سوره و الشمس بنفت بار بخواند و دوم سوره

۵۸۰ کساحه

و ایل هفت بار در سوم سوره و الفصحی هفت بار در چهارم سوره الم شرح هفت بار و پنجم سوره و الیقین هفت بار و در ششم سوره القدر هفت بار و بعد از سلام در دو بخواند این دعا اللهم یا رب ابراهیم و موسی و رب اسحق و یعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل و رب عزرائیل و یا رب منزل الصحف و منزل التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان اربنی فی منامی هذه الیلته من امری انت اعلم به و این استخاره را هفت شب کند جوهر در نصف شب بیدار شود و وضو کند و بعد نیت وضو بخواند سوره فاتحه یا زده بار و سوره اخلاص یا زده بار و در دو یا زده بار و کلمه تمجید یا زده بار و یا شیخ عبدالقادر جیلانی شیئا لله یا زده بار بعد در رکعت بگذارد و در هر رکعت سوره اخلاص سبست پنج بار بخواند و ثواب آن بحضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه رساند و باز در رکعت برای قضای حاجت خود بگذارد و چون تجزیه نمود هر دو چشم پوشد و خود را نرم دارد پس شروع کند سوره فاتحه چون بایک نعت و یا باک تسعین برسد این هر دو کلمه را تکرار کند تا گردن بگرد و پس اگر جانب راست گشت کار کند اگر بجانب چپ گرد و کار نکند پس تمام کند فاتحه را و سوره اخلاص یا زده بار ضم کند رکعت ثانی را بچنین گذارد یعنی بعد فاتحه سوره اخلاص یا زده بار من غیر التکرار -

۵۸۱

جوهر چون خواهد که کارے کند اول رو بقبله استاده شود و بخواند یکبار *اعینونی یا عبا و اللہ المسلیین* و استمداد کند بدل از عبادے که در آن سمت اند بعد از آن جانب یمن بعد از آن جانب یسار بعد از آن خلف و اصفا کند آنچه بزبان کسیه بگذرد و بر آن عمل نماید و این از عالم فال است و در شرع شریف آمده و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون است -

۵۸۲
فصل

جوهر النور الباسط الطاهر هر که اراده کند که چیزی را در خواب مشاهده کند و چیزی معلوم کند از غایبی یا حادثه از حوادث کونیه که هنوز اثر آن لظهور نیامده باشد باید که طهارت کامل سازد و بفراش در اید و بامرے که مطلوب است بزرگ این اسما مشغول گیرد و آنقدر که تواند بخواند اگر بعد و مجمل این اسما بخواند اتم و ابلغ بود و آن هزار و دویست دسی و چهارست پس بخواب رود آنچه مطلوب است ظاهر شود

۵۸۳
لاطلاع علی

جوهر شب جمعه در نصف شب صد بار استغفار کند و صد بار در دو بخواند بعد از آن صد بار بخواند من قدر علیه زرقه فلینفق مما آتاه اللہ لایکلف اللہ نفسا الا ما آتاه طیب جعل اللہ لعباده سیرا از سوره طلاق بعد صد بار در دو بخواند پس خواب کند

۵۸۴

جواهر نوبی

در خواب کیفیت خلاص از ضیق معیشت بروی ظاهر شود و ابواب رزق بروی مفتوح گردد
 جوهر در نصف شب غسل کند یا وضو جدید و بعد از آن تخته الوضو در رکعت بگذارد و در
 هر رکعتی بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از آن یک هزار و یکبار **آمنت بالله**
العلی العظیم و تکلیت علی **الحی القیوم** در رویه بقبله دست راست زیر سر نهاده و در خواب
 رود انشاء الله تعالی مقصود در خواب بیند

۵۸۵

که در طلوع علی العقیب

جوهر طهارت کامل کند و لباس پاک بپوشد و چهل روز پیوسته روزه دارد و هر شب از
 وجه حلال روزه کشاید و ابتدا از روز جمعه کند و چون وقت خواب آید هفت بار سوره و اشش
 بخواند هفت بار سوره و اللیل و هفت بار سوره و الفصحی و هفت بار الم نشرح و هفت بار
قل اللهم مالک الملك تا بغیر حساب حضرت خداوند تعالی شخصه را بخردی گرداند که آنچه
 می طلبد در بیدارگی و یا در خواب ویرا بان راه نماید

۵۸۶

جوهر برای انکشاف حال غائب شب جمعه غسل نموده چهل و یکبار سوره منزل بخواند
 در خواب حال منکشف گردد

۵۸۷
که چینه انکشاف حال غائب

جوهر محبت گم شده یا گریخته در شب یا روز هزار بار بخواند یا جامع الناس **لیوم لا یغیب**
 آرد و علی ضالته و بعد از زده بار یا بست بار چون این دعا خوانده باشد نام آن چیز بگوید مجرب است
 جوهر گم شده را سه بار گوید انشاء الله و انا الیه راجعون پس سوره یس بخواند
 جوهر وقتیکه گم شود سوره و العادیات بخواند

۵۸۸
که چینه از غیب یا گم شده

جوهر آتیه الکبری بر قدری آرد گندم بخواند و هر کسی را که دهد بگوید که آب دهن در کف
 غلوه کند آن کس که در زنده است آب از دهن او بیرون نیاید و غلوه نتواند کرد

۵۹۱
که چینه از غیب در روز

جوهر **بسم الله الرحمن الرحیم** لا اله الا الله بر جانش محمد رسول الله بر زبانش عصای موسی
 بر جگرش مهر سلیمان بر دهنش هفت بار بخواند بجان هر که دم کند مر بان شود و زبانش بسته گردد
 جوهر هر که نزد باد شاه ظالم و قمار رود یا زنده بار گوید یا ملک **یوم الدین** ایاک اعبد و
ایاک استعین بیح آسیبه بد و نرسد و اگر در سفر قاطع طریق یا سینه بروی سر راه گیرد چون
 بعد مذکور بخواند مانع از راه بر خیزد انیمنی بکرات و مرآت بجد تجر به رسیده

۵۹۲
که چینه که هر ما حقام

۵۹۳
که چینه حفاظت از من
از شاه ظالم و طغیان لاطاق
و بساع و بطنه محبت

جوهر آن ولی الله الذی نزل الکتب زو هو توبه الصالحین و الذین تدعون
 من دونه لای تطیعون نصر کم و لا انفسم فیهم و ان تدعوهن الی الهدی

۵۹۴

لا یسعواظ و تراہم ینظرون الیک وہم یمسرون ہ خدا العفو و امر بالمعروف و اعرض
عن الجلیین ہ و اما نیز عنک من الشیطن نزع فاستغذ باللہ ط انہ سمیع علیم ہ
از سورہ اعراف ہر کہ خوف قطع طریق باشد برین مداومت نماید۔

۵۹۵

جہاں غیبی
جہاں غیبی

جوہر بسم اللہ الرحمن الرحیم انا جعلنا فی اعناقہم اغلالا فی الی الاذقان فہم تمحون ہ
و جعلنا من بین یدیم سدا و من خلفہم سدا فاغشینا ہم فہم لا یمسرون ہ یا حمید لفعال
ذالمن علی جمیع خلقہ بلطفہ برائے رود عورت در درجہت و در سجود مقوری اعدا رنظا ہری
و باطنی چند انکہ میسر آید بخواند۔

۵۹۶

جہاں غیبی
جہاں غیبی

جوہر از باحو مختلفا ہندی قطع و عا و بعضی ذعنا بذال معجز خوانند ہر کہ در سال یکبار بخواند
اورا مار نگزد و اگر بگذرد خود میسرد۔

۵۹۷

جوہر در آی واخذ اذ اہدا و حضرت شیخ محی الدین ابن عربی و بعضی درودہ داخوانند
و ہد ابہ تشدید دل مہملہ است و بعضی بالتخفیف خوانند بخوانند ہر مار گزیدہ بدد و لعاب ہن
خود بدہد کہ برجائے گزیدگی مار ببالد و اگر اجازت دہد روز پنجشنبہ بر شیشہ آبی فاطمہ حضرت
شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ دادہ قدرے از ان خورد و پس خوردہ خود او را بخوراند
و بگوید کہ ترا اجازت این عمل دوام

۵۹۸

۵۹۹

جوہر سلام علی نوح فی العالین ہر کہ ہر روز بخواند مار و کژدم اور انگزد۔
جوہر بر لدغ مار و کژدم ہفت بار سورہ فاتحہ بخواند حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بر لدغ کژدم آب نمک می مالیند و سورہ الکافرون و معوذتین
میخوانند و بعضی نمک بمانند و سورہ اخلاص و معوذتین خوانند۔

۶۰۰

۶۰۱

جوہر قال القہا یوسی ہ فالتعہا فاذا ہی حیۃ تسعی ہ قال خدا و لا تخف سنعید ہا
سیرتہ الا اولی ہ ہفت بار بر نمک خواندہ مار گزیدہ را بخوراند شفا یابد۔
جوہر حضرت شیخ عبدالحق محدث قدس سرہ در مدارج النبوت می فرمایند کہ حضرت سرور
عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمودند العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن
موجود و ثابت است و نفس الامر و حضرت حق تعالی این خاصیت در بعضی نفوس نماندہ
است کہ چون نظر کنند بجانب چیزے بر وجه استحسان ضرر یا بدان چیز چنانکہ در روز فرمودند
حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اگر چیزے می بود کہ پیش دستی میکرد و غلبہ

کتاب پنجم

می نمود قضا و قدر را هر آینه سبقت میگردد و آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و جماعت از ابتداء
 مثل اهل اعتراض و هر که بر طریق ایشان میسر و دشوار شده اند آنرا چون مخبر صادق بران خبر داده اعتقاد
 آن واجب و انکار آن باطل باشد و بعضی از اصحاب طبائع گفته اند که جواهر لطیفه غیر مرئی منبعت
 می شود از عائن متصل میگردد و میمون و ورمی آید درون مسامات جسم و پس پیدای کند
 حضرت حق تعالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدای کند هلاک را نزد نوشیدن زهر و بعضی کسیانکه
 منسوب بوده اند بعین می گفتند که چون مے بنیم چیز مے را که خوش مے آید ما را می یا بیم حرارتی
 که بیرون می آید از چشمان ما و بعضی می گویند که منبعت میگردد از عائن قوت سمیه که متصل می گردد
 میمون که باعث هلاک و فساد می گردد و مثل زهر مے که از انعی بلدیغ می رسد و از بعضی افاعی
 بواسطت نظرتیز زهر می رسد و بالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عائن بجانب میمون روان میگردد
 اگر مافی که حفظ و وقایه وی کند در میان نبودی رسد و کارگرمی افتد و اگر مانع در میان بود
 که عبارت از حرز و تعوذ و دعاست و مانند سپر است وصول و نفوذ نیابد و اگر سپر سخت و قوی
 بود تواند که هم بجانب وی برگردد

۶۰۲ جواهر اگر عائن برسد بر سیدن ضرر چشم خود اللهم بارک علیه گوید دفع چشم زخم کند و بزرگترین
 رتبه بر اے عین و تمامی بلا یا و آفات و امراض قرأت سوره فاتحه و آیه الله مے و
 معوذتین است و ازان جمله است اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه
 و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یخضرون

۶۰۳ جواهر چون در عیال و اهل و مال خود چیز مے خوش آید شتاب گوید ما شاء الله لا قوة الا بالله
 از چشم زخم و آفت در امان باشد

۶۰۴ جواهر هر که از چشم بد تاثیر شود سوره الحزّه بر و بخواند یا سوره الجن هفت بار یا سوره القدر
 است و یکبار یا سوره و العذیت ببار

۶۰۵ جواهر و ان یکادالین کفر و الین یقونک با بصیر هم لما سمعوا الذکر و یقولون انه یجنون
 و ما هو الا ذکر للمعالمین ۵ از سوره ن برای دفع عین نافع است

۶۰۶ جواهر بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات الله التامات من شر کل شیطان و هامة
 و من عین لامة حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بر اے حضرت
 امیر المومنین امام حسن و حضرت امیر المومنین امام حسین علیهم السلام فرمودند که این تمونید بنویسند و بر بازو بنهند

حذف دفع چشم زخم

تمونید دفع چشم زخم

۶۰۷

جوهر براس محفوظ ماندن از جمیع آفات و بلیات و مکر و هات و نبوی سی و سه آیه بعد از نماز
 شام باید خواند چهار آیه از اول سوره بقره تا مفلحون و سه آیه از آیه الکرسی تا خالدهون و سه
 آیه آخر سوره بقره از الله مافی السموات تا آخر سوره و سه آیه از سوره اعراف از ان رکبم
 الله تا الحنین و دو آیه از آخر سوره نبی اسرائیل از قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر و سه
 آیه از سوره و الصافات تا لا رب و سه آیه از سوره الرحمن از معشر الجن تا فلا تتصران و سه
 آیه از آخر سوره حشر از لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره و دو آیه از اول سوره جن از قل
 ادحی الی ما شططا

۶۰۸

جوهر الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به
 من الثمرات رزقا لکم و سخر لکم الفلك لتجری فی البحر بامرہ و سخر لکم الانهار و
 سخر لکم الشمس و القمر و البین و سخر لکم الیل و النهار و اسلم من کل ما سألتموه و ان
 تعدوا نعمته الله لا تحصوها ط ان الانسان لظلوم کفارہ از سوره ابراهیم هر که
 مداومت کند هر صباح و مسا و در وقت خواب و دخول بر اهل و عیال و حیوان و اخوان از هر
 حوادث زمان در امان باشد و هر که در سفر خواه بری خواه بحری صبح و شام مواظبت نماید از
 همه آفات محفوظ باشد

۶۰۹

جوهر بر که خواهد که او را حضرت خداوند تعالی فرزندش شایسته و پارسا گرامت فرماید این
 آیه بسیار خواند رب هب لی من لدنک ذریه طیبه انک سمیع الدعاء -
 جوهر لبم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدہ
 و خلق نهارا و لیل و صبحا و عشاء و اتقوا الله الذی تسارلون
 به و الارحام ط ان الله کان علیکم رقیبا و در شب آدینه در نیم شب چنانکه کسی نبیند
 بگلاب و زعفران بر پاره شکر بنویسد و مراد خود خورد و وزن را نیز علامت نوشته بد و در شب
 اینچنین کند زن عقیمه حامله شود و فرزند نرینه بزاید و شیر زیاده شود -

۶۱۰

جوهر عقیقی

۶۱۱

جوهر اگر سوره منزل ده بار خوانده بر آب دم کنند وزن و شوهر هر دو روزه بدان
 افطار سازند فرزند نرینه شود

۶۱۲

جوهر بت شج حخ و ذرزس شس صض ط طرع غ این حروف
 برده را حروف متواخیه گویند بجبت آنکه در صورت مشابه و مماثل یکدیگر اند همچون

اخوان

جوهر غیبی

اخوان و جز مجو اثبات نقطه از یک دیگر ممتاز نشوند هر که این حرف را بمشک و زعفران و شیر زنان بنویسد وزن بر جامه بندد همیشه با خود دارد و خصوصاً وقت مباشرت شوهر لپس زاید این حرف را در اعمال محبت و اخوت بغایت اثر است

۶۱۳

جوهر اگر س را شصت بار بنویسد و بگردن طفل بندد زود سخن آید و لکنت از زبان بریزد

۶۱۴

جوهر رشته کلاوه راتاب و دودیک قفل بسیار خرد مع کلید بیار و در آن قفل کلید انداخته

امن از سقوط حمل

در رشته مذکور میان حلقه قفل انداخته سوره یس مع تسبیح تا مبین اول خوانده بر آن قفل بندد

۶۱۵

باز سوره یس مع تسبیح تا مبین دوم خوانده بدید باز یس مع تسبیح تا مبین سوم خوانده بر قفل بندد

که همه امن از سقوط حمل حاصل

بند کند تعلیق این قفل مع کلید در رشته مذکور در کمر زیر ناف بر آید حفظ حمل و مجربات صحیح است

جوهر ان الله سمیک السموات والارض ان تنزل الوحی و لکن زالت ان السما من احد من بعد طانه کان حلیماً غفوراً سوره فاطر اگر حامله را خون سقوط حمل باشد بر حمل بندد

۶۱۶

جوهر اگر زن حامله سوره حجرات با خود دارد و از خونها محفوظ ماند

۶۱۷

جوهر از قالت امره عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی تا بفر حساب از سوره آل عمران بمشک و زعفران بنویسد و در غلاف این تعویذ کند و بگلو طفل بندد از گزین

۶۱۸

و ترسیدن ایمن بود و بانگ شیر مادر سیر شود

۶۱۹

جوهر سوره البلد بنویسد و بطفل نوزاده بندد ایمن بود از آفتا

۶۲۰

جوهر سوره الناس بنویسد و بطفل بندد ایمن بود از آفات

جوهر برای وسعت رزق سوره منزل بعد از نماز عشا بست و یکبار بخواند اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر ایتقدر هم فرصت نباشد یکبار لیکن چون باین آیه سرد رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذوه وکیلاً حینا الله و نعم الوکیل بست و پنجبار بخواند بعد از آن سوره را تمام کند و بعضی می فرمایند که برای ممی که قابل بر آمدن نباشد و زنجبینه غسل کند و با یکس سخن نگوید و سه سوره منزل بخواند برای دفع نفس پنج کرة در دوازده تمام عمر از غلبات نفسانی محفوظ ماند و بعضی فرموده که برای بر آمدن جمله حاجات چهل و یکبار بدین طریق بخواند که بعد نماز فجر هشت بار و بعد ظهر هشت بار و بعد عصر هشت بار و بعد مغرب هشت بار و بعد عشا نه بار و اول و آخر هر دو صین خواندن با کس سخن نگوید و بعضی فرموده که برای کفایت جمیع مهمات

لقضاء حاجت

لقضاء حاجت

در مجلس واحد یا زودہ باریا بست و یکبار تا دور ذریا چهل روز یا در یک روز ہزار بار بخواند مقصود
 رسد و برای وسعت رزق تا چهل روزہ بار بخواند و ہر کہ نوشتہ با خود دارد و محتاج نگردد و بہر جا کہ رود
 فتیحاب شود اگر بعد نماز فریضہ بخواند بدی او بہ نیکی مبدل گردد اگر خواندہ میان دشمنان رود
 منتقاد گردد و خوانندہ سورہ مذکورہ از زہر مار و کژدم و سحر و جملہ بلا ہا امین گردد و ہر کہ ہر شب
 مداومت نماید جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در خواب بیند و بعضی
 فرمودہ کہ دور کحت نماز بگذارد و در ہر کعتی بعد فاتحہ سورہ منزل بخواند بخسید مشرف بہریت
 جناب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم گردد اگر کسی را فرزند می شود و سنہ زید
 ریسمان نیلہ چار تا رتا و دہمچین دہ رشتہ کردہ و یکجا کردہ تا دہد و بران ریسمان چل و یک گرہ دہر
 و ہر گرہ یکبار سورہ منزل بخواند و دم کند و آن ریسمان در گلوے آن کودک بہ بند و عمرش طول گردد
 و اگر بر سپاری بست و یکبار خواندہ دم کند و در گلوے کودک کند و عمرش دراز شود

جوہر لا الہ الا اللہ الحکیم الکرم سبحان اللہ رب العرش العظیم الحمد للہ رب العالمین
 کا نهم یوم یرون ما یوعدون کم یلیثوا الا ساعۃ من نہار ط کا نهم یوم یرون ما یلیثوا الا ساعۃ
 او صبح گاہ در جام سفید یا چیزے لطیف بنویسد وزن بنوشد این رقیبہ موجب است
 مرعس ولادت را۔

جوہر اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقنھا ط وجعنا من ان لمار
 کل شیء حی ط افلا یؤمنون ہ از سورہ انبیا در محل وضع محل نسا مگر بخواند و بر شکم آن ہر بار
 نفت کند یا زیزان یا بظہر و این مجرب است و بصحت رسیدہ۔

جوہر سورہ الشقت بخت آسانی و روزہ ہفت بار بر فندیہ بر آب خواندہ بخوراند یا سوک
 اخلاص در مکان واحد ہزار بار یا ہفت ہزار بار یا نہ ہزار بار بخواند۔

جوہر مرا جامی دہ کھر مرا جامی دہ زن دہ قن نہ یا مرا تین ڈلی گڑ کی لیوے ہر ڈلی
 پر سات سات بار پڑے اور ہر بار دم کرے اول ایک ڈلی کھلاوے اگر مفید ہو بہتہ والا
 بعد ایک گھڑی یا گھنٹہ کے دوسری اور تیسری کھلاوے یہ عمل واسطے وضع حمل کے مجرب
 اور صحیح ہے۔ مرا جا و خرم را جازن و بہقان بزایا مزانوشنہ بندو۔

جوہر حروف دو قسم است نورانی و ظلمانی نورانی کہ آنرا عایات نیز گویند عبارت است از
 حروف مقطعه قرانی کہ در اوائل سور واقع شدہ است و دو قسمیہ اینہا نورانی آنکہ بیچ اسمے از

مراجعات و جابتہ ما تو خواہی ترا تو خواہی ترا۔
 ع سفک آنا ربہا کفرۃ از قطعہ سفالیہ بہر حال مذکور بنویس و نقطہ بند و جملہ بنامہ جابتہ آسانی وضع محل حرجت۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم

۶۲۱

۶۲۲

۶۲۳

۶۲۴

۶۲۵

حروف نورانی با عالیات
 حروف ظلمانی با سفالیات

باعتبار حمل مشارقه چهار است ام $ق$ و باعتبار حمل مغایره پنج ام $ق$ $س$ و $ح$ و $و$
 یا بسبب باعتبار حمل مشارقه سه است $س$ $ق$ و باعتبار حمل مغایره هم سه است $ص$ $ک$
 $ق$ و این حروف عاره و یا بسبب بعد از حذف مکررات هشت است ام $ط$ $س$ $ک$ $ص$
 $ق$ و آنچه معمول به است اینست و حروف بارده در طبقه مقطعات قرآنی برای نشانی قیامت
 بنفایت مفید است چون بهمان وتیره عمل کند و حروف بارده مقطعات قرآنی باعتبار حمل مشارقه
 سه است $ص$ $ی$ $ن$ و باعتبار حمل مغایره دوی $ن$ و حروف رطبیه باعتبار حمل مشارقه چهار است
 $ل$ $س$ $ع$ $ج$ و باعتبار حمل مغایره هم همین است و حروف بارده در طبقه بعد از اسقاط مکررات

قرآن
حروف بارده و رطبیه مقطعات

هفت است $ص$ $ی$ $ن$ $ل$ $س$ $ع$ $ج$ و معمول به اینست

جوهری هر که دو حرف نورانی یعنی $ع$ $غ$ $س$ $ش$ بر ناخن ابهام امین
 نویسد و مقابل دشمن شود امن یابد از بدی او-

۶۳۰

جوهری علمای این فن از حروف مقطعات قرآنی دقائین و حقائین و خواص و آثار بسیار
 دریافته اند و از اسمائیکه مرکب از این حروف و اعداد و ایشانیست فوائد و منافع بشمار معلوم
 کرده اما آنچه از این حروف مرکب است مثل $الل$ و $الرحمن$ و $الرحیم$ و $الحق$ و $العلی$ و $الکریم$ است
 و آنچه از اعداد و ماخوذ است مثل اسم الصادق و الملک و المانع و الجواد و الوهاب
 است مثلاً کیعص بحباب جبل صد و نود و پنج است و از دس اسم الصادق حاصل شود و از
 صا و که نود است اسم الملک و از المص که صد و شصت و یک است اسم المانع و از طه که
 چهارده است دو اسم الجواد و الوهاب و باقی برین تیناس

۶۳۱

جوهری بدانکه هر حرفی را از حروف حمل مشارقه بفلکی نسبت داده اند تا عامل حروف در اثنا
 عمل ملاحظه آن فلک و منزل و کواکب و می کرده شروع نماید پس هر حرفی که بحسب عدد مرتبه اول
 دارد از احاد و عشرات و مات و الوت یعنی ای $ق$ $غ$ متعلق بفلک الافلاک است و هر حرفی
 که مرتبه دوم دارد از احاد و عشرات و مات یعنی $ب$ $ک$ متعلق بفلک البروج است و آنچه
 مرتبه سوم دارد یعنی $ج$ $ل$ $ش$ متعلق بفلک زحل است و آنچه مرتبه چهارم دارد یعنی
 $د$ $م$ متعلق بفلک شمس است و آنچه مرتبه پنجم دارد یعنی $ه$ $ن$ $ث$ متعلق بفلک مریخ
 است و آنچه مرتبه ششم دارد یعنی $س$ $خ$ متعلق بفلک آفتاب است و آنچه مرتبه هفتم
 دارد یعنی $ز$ $ح$ $ط$ $ی$ $ع$ $ج$ $د$ متعلق بفلک زهره است و آنچه مرتبه هشتم دارد یعنی $ف$ $ص$ $ض$ متعلق

۶۳۲

۶۳۷

جوهر قرات حروف ناری و اسمائیکه از ان مرکب است از االه خلط بلغم کند و باضم طعام بود و مواظبت بران بخیره را پاک سازد و آواز خوش گرداند و دفع رطوبت و برودت کند و جمیع امراض بلغمی را نافع و کثرت قرات حروف هوایی و اسمائیکه از ان ترکیب یافته و نافع امراض شش و قلب است و مداومت بران بشیره را صاف سازد و جمیع اعضا را قوت بخشد و کثرت قرات حروف مائی و اسمائیکه از ان ترکیب یافته اطفاء حرارت و عطش کند و حیات محرکه را زائل گرداند و مداومت آن اموار پاک سازد و در مزاجه حاره یا بسه احداث رطوبت کند و کثرت قرات حروف ترابی و اسمائیکه از ان مرکب است دفع جمله رطوبت کند از بدن و قواسم دماغی را تقویت دهد و مداومت آن همه اعضا و اعصاب را قوت بخشد.

۶۳۸

جوهر حروف ثمانیه و عشرون بحسب طبائع اربعه اعمال مختلفه دارند بعضی که بر یک طبیعت اند و حیثیت بساطت در ایشان زیاده است یک اثر و یک قوت مناسب آن طبیعت از ایشان صادر شود و بعضی که مرکب القوی اند و حیثیت ترکیب در ایشان بیشتر است قوت و اثر ایشان زیاده است پس بنا بر این قاعده حروف حاره یا بسه مقوی حرارت حیاتی اند که اطبا آنرا حرارت غریزی گویند و دفع امراض بارده رطبه مثل حمی بلغمیه و فالج و قوه و غیره آن و حروف بارده یا بسه برای صاحب طمٹ و وزن الدم و رعان و امثال آن لائق است و حروف رطبه برای حفظ صحت و از دیاقوت و تقویت قواسم طبعی و شهنوے و حروف بارده رطبه برای حیات محرکه و ادراک حاره و امثال آن مفید است

حروف ناری
حروف مائی
حروف ترابی
حروف هوایی
طریق استخراج

۶۳۹

جوهر طبائع حروف غیر معروف اینست حروف ناری اب ت ش ج ح خ حروف هوایی و ذر ز ط ظ ک حروف مائی ل م ن ص ض ع غ حروف ترابی ف ق س ش ه وی و طریق امتزاجات آنست که حروف اول از حروف هر عنصر گیرد و یکبار قسم زند و این امتزاج اول است و حروف دوم از هر عنصری اخذ کند و این امتزاج دوم است همچنین تا آخر پس امتزاج اول "ادل ف" است و آن نافع است از دیاقوت حرارت غریزی را پس این حروف بر جام زجاجی یا قدح چینی بمشک و زعفران و گلاب نقش کند و بماء العسل محو ساخته یا شامه و امتزاج دوم "ب ذم ق" است برای از االه بلغم و دفع رطوبت از معده مفید است این حروف را بر لوح نقش کند و پیش سینه بیاویزد و محاذی نم معده عاجل النفع بود و امتزاج سوم "ت ر ن س" برای طرد هوام و حشرات است این حروف بر شاخ گوزن بنویسد

باید مستحکم
بهر روز یک بار

و آنرا بر آتش نموده بسوزانند هرگز نماند که در آن حوالی و نواحی بود فرار نماید و امتزاج چهارم نش زص
 شش برای محبت و قبول قلوب است این حروف را بر صحیفه نقره نقش کند بطالع جوزا
 و قوت عطار و بشتر طیکه قمر در سبند باشد قوی حال بود نوشته را با خود دارد بمقصود حاصل
 شود و امتزاج پنجم ح ط قس که بر اسه او جاع و تسکین آلام این حروف را بر ظرفی پاک
 نقش کند بقلم پولاد دائم ازان ظرف آب آشامد و از آنجا طعام خورد اگر مریض باشد صحت یابد
 و اگر صحیح بود مریض نشود و امتزاج ششم ح ط ع و ک بر اسه جاب رزق و نیل خیرات و
 برکات در زراعات بر صحیفه فوسب یا فوسفه نویسد و قیتکه قمر در دلو بود و دلو طالع باشد و امتزاج
 هفتم خ ک غ می بر اسه خوف و اطفار غضب سلاطین و حکام ظالم بر کف دست است
 خود نویسد و اگر بر دست نویسد بهتر بود و در ساعت مشتری نویسد و نزد پادشاه یا حاکم جای
 یادشمنی قوی رود چون نظر بران افتد از قمر نزل کرده بطف پیش آید

جوهر بداند که حروف جمل و تجمی نزد علمای مشارقه همین ابجد و اثبت است و قسمت حروف جمل و
 تجمی بر طبالع اربعه که حرارت و برودت و یسوست و در طوبت است برین وجه که حروف اول
 خواه از جمل و خواه از تجمی حار است و حروف دوم بار و سوم یا بس و چهارم رطب و حروف پنجم
 حار است همچنین تا آخر حروف و نزد علمای مغاربه در تقدم و تاخر بعضی حروف جمل و تجمی تفاوتی واقع
 است پس حروف جمل ایشان برین ترتیب است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک
 ل م ن ص ع ف ن ق ر س ت ش خ ذ ظ غ شس و حروف تجمی
 ایشان برین ترتیب است ا ب ت ش ج ح خ د و ز ر ط ظ ک ل م ن ص ف ن ع غ
 ف ن ق س شس ه وی و قسمت حروف جمل و تجمی بر طبالع اربعه نزد ایشان نیست
 همان نوع است که در قسمت مشارقه گذشت پس بقول علمای مشارقه هفت حروف جمل حاره
 اند ا ه ط م ن شس ذ و هفت بارده بی وی ن ص س تیاض و هفت یا بس ج
 ز ک س ق ش ظ و هفت رطبه و ح ل ع ر خ غ و هفت حروف تجمی حاره اند
 ا ب ج ذ شس ظ ق ن و هفت بارده با ح ر ه ص ع ک و هفت یا بس ت
 خ ز ف ن غ ل ه و هفت رطبه ش د س ط ف م می و نزد علمای مغاربه هفت حروف
 جمل حاره اند ا ه ط م ن س ذ و هفت بارده بی وی ن ص ت ظ و هفت یا بس
 ج ز ک ص ق ش غ و هفت رطبه و ح ل ع ر خ شس و هفت حروف تجمی

۶۷۰

حاره انداج فظان غ شش و هفت بار ده سیاح رک ص ف ه و هفت یا بسه
 ست ستخ زل ض ق و و هفت رطبه ش و ط م ع س ی و اختلاف است در تقدیم
 یا برو او و او بر باد اولی تقدیم یا ست برو او زیرا که در جفر جامع با مقدم است بر او و
 جوهر در طبائع مرکبه حروف و دوقول است اول قول شیخ بوئی که نزد ایشان حروف ناری
 حمل مغاربه یعنی ا حط ن ف ش د ر ک ب است از حرارت است و حروف تریابی نیان یعنی ت ف ی ت ی ت ی
 مرکب از حرارت و رطوبت و حروف هوائی ایشان یعنی ج ز ه ص ق ت گ ک ب است از حرارت و رطوبت
 و حروف مائی ایشان یعنی و ج ل ح خ ش م ک ب است از برودت و رطوبت و نزد شیخ الکبری
 از حروف بست و هشت گانه مرکب القوی است اول ه و آن تریابی و هوائی است و تقدیم تریابی
 بحت است که حیثیت تریابیت در روی اقوی است و دوم ح هوائی و تریابی ط مائی و هوائی و ناری
 ی ناری و مائی ل ناری و تریابی شس مائی و هوائی ف مائی و ناری و مائی خ تریابی ناری
 جوهر حضرت شیخ ابو عبد الله مغزلی قدس سره میفرماید که روحانیت هر حرفی از حروف
 ثمانیه و عَشرون منظر اسمی است از اسماء جناب الهی و تاثیر و تصرف حروف در عالم بواسطه قوت
 آن اسم است پس عامل حروف در اثنائے شغل باعمال تند کردن اسمها باشد تا فائده تامه بر عمل
 متفرع گردد و اسماء بر ترتیب حروف حمل مشارقه اینست او آنرا پنج اسم است الله اله احد
 اول آخر ب و آنرا نه اسم است باری باسط باطن باعث باقی بالغ امره بر بدیع
 بصیر سرج راهفت اسم است جابر جاعل جامع جابر جلیل جمیل جواد - در ا چهار اسم
 ست داعی و ائمه و لیل و یان - ه ر ا و اسم است صحو از حیثیت باطن و آن مناسب
 حال منتی است و باومی از حیثیت ظاهر و آن لائق حال مبتدلیست و بعضی می فرمایند که اسم و
 در اعمال خیر بادی است و در اعمال شر منک است و ر ا و ا ز د ه اسم است و ا ج د و ا ح د و ا ش
 و ا س ع و ا ف ی و ا ل ی و ت ر و د و و و ن ی و ک ی ل و ل ی و ه ا ب - هر یک اسم است از اسماء قال الله
 تعالی انا نحن الزارعون و بعضی میفرمایند که اسم دی مزکی است و نزد بعضی زکی و نزد بعضی
 زائل سرح رانه اسم است حسید حسید حکم حمید حنان حی و بعضی حنان ر ا د ا خ ل
 اسماء و سے ندارند پس اسمای وی هشت است بعد از حمله وی ط ر ایک اسم است مطهر
 و بعضی غیر ازین سه اسم دیگر آورده و آن طاهر و طالب و طلق است - می ر ایک اسم است
 میسر و بعضی می فرمایند که اسم دی مخفی است از غایت شدت تنزه که ویراست لهذا در نهایت

۶۶۱

قول شیخ الکبری

۶۶۲

در حروف ناری

در حروف ناری

حروف تخی افتاده و بعد از حرف لا واقع شده که آن لغی است بجز هب آنکه لا رای که از حروف دهنه
اند و بعضی می فرمایند که حرف یا را اسم اعظم است بزبان عبرانی که یوه است بفتح یا و فتح و او مشد
و بنی اسرائیل تاویل وی تا این زمان ندانسته اند که راجع به اسم است کافی که می گویند کبیر فی
ل رایک اسم است لطیف - م راده اسم است ما جد مالک الملک مانع مبین مجید
ملک ملیک میست منان مسمین و بعضی می فرمایند که ویراسی و سه اسم است و هر اسمی که جزو
اول وی حرف هم است درین داخل ساخته و ده اسم مذکور شد و بست و سه اسم دیگر اینست مبارک
متعالی متکبر متین مجیب محیی محی نذل مصور معز معطی یوسد معنی مقتدر مقدم
مقطعیست منتقم منزل منشی مؤخر مؤمن مهلک - ن راجع به اسم است ناصر نافع
نصیر نور - س راجع اسم است سار سریع سلام سمیع سید و بعضی سیوح را زیاد کرده اند
ع راهب است اسم است عالی عدل عزیز عظیم عفو علام علی علیم - ف راده اسم است فائق
فارج فاروق فاضل فاضل فائق فتاح فرد فعال مفرق فص راجع اسم است صادق
صانع صبور صمد ق راده از ده اسم است قابض قابل التوب قادر قاهر قابل قائم
قادر قوی قوی قیوم و بعضی گفته که قائم را برین وجه گویند قائم
علی کل نفس بما کسبت و قدیم اسم دیگر است برای این حروف تر راده اسم است رازق رافع
رب رحیم رحمن رزاق رشید رفیع الدرجات رقیب رؤف رش راجع اسم است
شانی شدید شاکر شهید و بعضی گفته که شاهد نیز اسم است براس این حروف و شدید گویند بکه شدید
العقاب گویند برین قیاس در حروف سین سریع الحساب گویند در حروف فاعمال لما میرید
گویند - ت رایک اسم است توأب - ث رایک اسم است ثبت قال الله تعالی ثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت و بعضی گفته که اسم وی ثابت الوجود است ح راده اسم است
خافض خالق خیر - ذ راده اسم است ذواتقام ذوابطش ذوالجلال والاکرام ذوالطول
ذوالعرش ذوالفضل ذوالقوة اللین ذوالعارج ذوالمن - ض رایک اسم است ضار
ظ رایک اسم است ظاهر و گویند ظاهر نیز اسم دیگر است - غ راهب است اسم است غافر
غالب غفار غفور غنی غیاث المستغیثین اگر چه بعضی از اسما مذکوره از ان قبیل است که در
اطلاق شرعیه کمتر استعمال است لیکن چون اکابر این فن در کتب معتبره خود ایراد فرمودند بجز
آن اتمام رفته -

۴۲۳ ✓

۴۲۲

جوهر ارواح حروف از حقیقت اعداد و ایشانست و صور حروف ارقام اجساد آن اعداد -
جوهر طریق استفاده از حروف و اسما و آیات قرآنی منحصر در سه طریق است اول طریقه توجیه
بار و احوال و حقائق حروف و توسل جتن بصورت مثالی ایشان که در عالم برزخ دارند و آنرا طریق
تخیلی خوانند دوم طریق تلمذ حروف و اسما و آیات که آنرا طریق کلامی خوانند سوم طریق کتابت
آن در قلم زدن اشکال حرفی و هیات رقمی ایشان که آنرا طریق کتابی خوانند -

۴۲۵ - ۱

جوهر بدانکه هر حرف تبحری را چهل خواص است و تفنن عالیست امیر که باید او پیش از سخن گفتن
هزار بار الف گوید یا نوشته با خود دارد و ذو جواهر شود اگر پنجاه و هفت نوشته با خود دارد و عزیز گردد
و اگر نهی بر کاسه چینی از زعفران نوشته و شسته بخورد شفایابد در وقت نوشتن یا رحمن یا کرم
گوید و اگر بر استر جامه کسی هفت الف نقش کند آن کس از چشم زخم ماسدان ایمن و سالم بماند و اگر
بر هر نانش دست و پایی حالمه در وقت اثر وضع محل یک الف رقم زنده بود از آنکه وضو ساخته باشد

ب

و دست و پا خشک ساخته با سانی بارند ب مجوس پانصد بار گوید خلاص یابد و بعضی یک هزار
پانصد بار گفته اند اگر چهارشنبه وقت فروفتن آفتاب نوشته کو دک بخورد و حفظ میفرماید و اگر
چیزی فوت شده باشد نوشته در صحف بند باز یابد و اگر نوشته با خود دارد از شر دشمنان ایمن
بود در وقت نوشتن یا قیوم یا و احد گوید و اگر هر روز هزار بار گوید صاحب دولت گردد و اگر هزار
نوشته با خود دارد عزیز شود و اگر روز سه شنبه وقت زوال پانصد و ده نوشته در دیوار خانه

ت

بیادیند ثابت قیوم گردد و اگر نوشته و شسته زن و شوهر بخورد محبت پیدا آید و در وقت نوشتن
یا دائم یا تمید گوید که هر روز بنیت محبت بخواند پیدا آید اگر تارا بعد مجمل که چهار صد است گوید
و با خود دارد در نظر مردم عزیز شود و اگر بعد مفصل که چهار صد یک است بخواند اقبال برود
کشاده گردد و فتوح یا بدشته اگر هر روز بنیت محبت بخواند پیدا آید و اگر سی صد نوشته زیر سر طفل
نهد نترسد اگر روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب پنجاه و سه نوشته با خود دارد معاندان مطیع گردند
اگر تارا هر روز بعد مجمل که پانصد است بر زبان راند برای احداث محبت نظیر ندارد و اگر همین عدد

ث

ج

نویسد و زیر گواره طفل بند و خواب و بیداری نترسد و غیبه تعلق باین حرف دارد ج - اگر
هفت روز هر روز هزار بار گوید حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم را در خواب
بیند و اگر بخورد بر قدر نوشته شسته بخورد صحت یابد و اگر شب نهم در افزونی ماه شهرد
نوشته با خود دارد در سحر چشم زخم بروی کار نکند و اگر مرد و او را در البحر لبته باشند هزار بار پشت پاک

چ

یا قلمی داده نویسد باین صورت ج و ب آب شیرین مخلو کرده یا شاید قوت با شربت وی عود کنند و اگر
 بست و چهار بار بر نبات مصری نویسد برین صورت ج و صاحب تونج بخورد شفا یابد و اگر جسم
 را بعد و فصل و سه که پنجاه و سه است بر قدحی نویسد و محو ساخته یا شاید دفع هر مرض کند و روز
 جمعه تعلق به جیم دارد و ح و دینت بار خواند بر پشت خاک پاک دیده بر دشمن افشاند دوست
 گردد و صاحب بر اے دفع حیات محترمه و اورام حاره و جمیع امراض که ناشی از حرارت و بیوست
 بود بغایت نافع - اگر کسی بر نگین خاتم خود هشت حرف حان نویسد برین صورت ج و صاحب
 تب آنرا در انگشت کند شفا یابد و اگر آن خاتم را در آب اندازد و صاحب تب از آن آب
 یا شاید حرارت وی زائل شود و این عمل وقتی کند که قمر ناظر بسعد بود و نصف از نحوس و دست
 اول یا هشتم از روز و شب یا جمعه نویسد و با خود دارد و سحر بعد از نماز جمعه بالاس بام هفتصد بار
 خوانده بطرف غائب دید و اگر طرف معلوم نباشد هفتصد بار نوشته زیر سر نهد غائب را در خواب
 بیند خار بعد و مجمل که شمس صدست خوانده بطرف غائب دید و زود خبر یابد و اگر جانب معلوم
 نباشد نوشته در زیر بالین نهد در خواب بیند و اگر شب چهارشنبه نیم شب بمشک و زعفران
 سی و پنج نوشته با خود دارد عزیز گردد و از دین خلاص یابد و وقت نوشتن یا حنان یا منان گوید
 و وقت صبح پیش از سخن بالاس بام بمقابله ستارگان هفتصد بار گوید دشمن از شهر رود و اگر
 هر روز هزار بار گوید بدولت برسد و اگر به نیت امانت مال در سه شبه وقت طلوع آفتاب
 هفتصدوی و یک نوشته در مسجد جامع دفن کند در امان حق باشد وقت نوشتن یا دیان یا خالق
 گوید و اگر دائم گوید با اهل خویش در امان حق باشد و اگر هفتصد نوشته با خود دارد و یا بشیر نبی
 خوانده بخورد و نزد دم عزیز گردد و اگر شب دو شبه دو صد نویسد در بلغاریه بنویسد کرده با خود دارد
 در میان خلق عزیز گردد و وقت نوشتن یا رحیم یا کریم بخواند - هر که ذال را آورد
 خود سازد دولت او را زوال نرسد و عزت و اقبال وی بیفزاید و اگر هفتصد بار بعد و مجملش بخواند
 و بر نان و شیرینی نفث کند و بخورد ن سگان دهد محبوب قلوب گردد - اگر دینینه نام معلوم باشد
 هفتصد بار در گوش خردس سیفدم ادرغ که در زبان عرب او را دیک گویند گوید و بدید هر جا که
 دینینه باشد آنجا قرار گیرد - اگر پانصد مرتبه گوید از ترس این گردد و اگر هزار نوشته با خود دارد
 میسب گردد و اگر در روز جمعه و بیست نوشته با خود دارد در زبان خلق از بدگفتن بسته گردد و وقت نوشتن
 یا علیم یا معید گوید اگر در هر روز وقت پیشین هفتصد مرتبه در سازد خلق مطیع وی گردد اگر نوشته برگردن

ح

حیات

خ

ح

ح

س

ز

س

در وقت نوشتن از خود دارد

فضل بند و در سخن آید و اگر بروز چهارشنبه سی صد و شصت بار در طاس و در میان حمام نوشته و شسته بر
 اندازد در نعمت بردی کشاده گردد و وقت نوشتن یا حمید یا عزیز خواند بدانکه سین از میان حروف
 تجویز این صفت مخصوص و ممتاز است که زبر او با بیانات او سواد است چه پس که از قبیل بیانات است
 بعد شصت است و سی و ن که زبر او است بعد شصت است و این از نواد و غرائب است اگر
 راه روز وقت پیشین شصت بار بخواند صاحب کرامات گردد باید که س را بیای خطاب بخواند شش اگر در وقت
 بار خوانده در خواب رود و زیاد داده که در شکم حامله باشد در خواب بیند و اگر بر زبان نوشته خوردن دهد آسانی زیاده اگر
 مردی بستاند در روز جمعه نود و پنج بار بشک زعفران بر کاسه چینی نوشته و شسته بخواند کشاده گردد و اگر زن
 باشد شسته بر سر اندازد و برای هر شتی که باشد در صحت اندازد و وقت نوشتن یا قمار و یا قریب بخواند هر که
 شین راسی صد بار بعد در مجلس بر طعام یا شیرینی بخواند وقت وضع حمل حامله را بخواند سهولت باریند
 اگر مقصد پنج نوشته در صحت نگاهدارد عزیز گردد و وقت نوشتن یا منزل و یا نور بخواند ضحی برای دفع
 جنون نود بار خوانده بدید نوشته بند و بخت محبت هفتصد بار گوید و اگر صد نوزده در شب جمع باشد شک
 زعفران نوشته زیر سر نه حضرت سر در عالم راضی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم در خواب بیند اگر شسته
 بخورد دل او روشن گردد و اگر با خود دارد عزیز گردد و وقت نوشتن یا عالی و یا قدوس گوید هر که
 ضار را هشتصد بار بخورد فی خوانده مجنون را دهد یا کسی که ضعف دل دارد یا صاحب خفقان را دهد
 شفا یابد - ط از جهت ترس ظالمی هر باید اد هفتصد بار گوید امین گردد و اگر در شب پنجشنبه نصد
 نوشته با خود دارد در هیچ کار در مانده نشود و در وقت نوشتن یا حی یا قیوم گوید هر که خواهد که از
 میان اعدا و دلسلامت و عافیت بیرون آید و ضرر بوی نرسد باید که بر هر ناخن خود هر روز یکبار
 حرف طارا بنویسد و در آن اشاره بار بعد و مقصاش بیک نفس بر زبان راند پس قدم بیرون نهد
 سلامت از میان ایشان بگذرد و خط برای محبت هفتصد بشک و زعفران نوشته با خود دارد و اگر در
 روز پنجشنبه صدوسی نوشته با خود دارد مشهور جهان گردد و در وقت نوشتن یا محمود یا کریم گوید
 هر که از ظالمی ترسد هر باید اد هفتصد بار حرف طارا بخواند و بجانب وی و منزل وی نفث کند زود آن
 ظالم دفع شود اگر همین عدد بنویسد و هر صرع بند و شفا یابد و روز چهارشنبه تسلیق با این حرف
 دارد و ع اگر گسبت روز هر روز هفتصد بار بخواند دشمن هلاک گردد و اگر روز جمعه هزار نوشته با خود
 دارد هرگز محتاج کس نشود و در وقت نوشتن یا عظیم یا عجیب گوید - ع اگر کسی را محبوب
 سرکش بود هفتصد بار بشک و زعفران و گلاب بنویسد با خود دارد و محبوب طبع گردد و اگر بر تعداد

نکته حرف سینه بود در وقت
 نکته حرف سینه بود در وقت
 بیانات سواد

ص
ض

ط

ظ

ع

حلوانا زمین عدد و محبوب را بخوراند دست گرد و غوغا هر روز هفتاد بار گفته بجانب دشمن و در
 مقهور گردد و اگر در روز چهارشنبه نو نوشته با خود دارد از جس خلاص یا بد و در وقت نوشتن
 یا مالک یا میمن گوید غمین را اگر کسی هر روز هزار بار بگوید بجانب دشمن و بد نیست گرد و ف
 بخت بر آمدن حاجات هر روز چهل بار گوید - اگر کسی هشتاد روز متصل هر روز هشتاد بار فارا
 بگوید بجانب دشمن نفست کند تا بود و شود روز شنبه تعلق باین حرف دارد و ق اگر هر روز
 بست بار گوید اسرار باطنی بر دشمنش گردد و قاف را دو لیست بار بر کاغذ بنویسد و در زیر
 سنگ گران نهد بنام هر که این عمل بکند خواب و بستره گردد تا کاغذ بیرون نیارود نوشته را
 محو سازد آنکس را خواب نیاید و آرام نگیرد اگر نو دونه روز جمعه وقت بر آمدن آفتاب
 نوشته با خود دارد جمله حاجات بر آید اگر نوشته در باغ یا گشت بیاویند موش و ملخ مضرت نرساند
 و در وقت نوشتن یا خالق یا محیط گوید - هر که کاف را هر روز دو لیست بار بخواند اسرار الوهیت
 بر دل وی منکشف شود اگر کسی طبع داشته باشد مقصد بار بگوید - اگر کسی خواهد که از چشم
 دشمنان پنهان شود باید که بوقت حاجت لام را دو لیست بار بخواند مقصود حاصل شود - م اگر
 مقصد بار در شب جمع گوید حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم را در خواب
 بیند اگر روز سه شنبه سیزده نوشته در مصحف نهد حاجتش روا گردد و در وقت نوشتن یا شکور
 یا حکیم گوید - طبع میسر حاصلست و در وسط وی رطوبت است میان دو حرارت و آن حرف
 یا ست میان دو سیم هر که هر روز چهل بار در شکل سیم نظر کند و هر بار بخواند قل اللهم تالغیر
 حساب حق تعالی اسباب دنیا و آخرت را بروی آسان گرداند و هر که میم را چهل بار بر جامه
 نویسد و آب پاک خوشبو ساخته یا شام حق تعالی در علم و فهم وی افزاید و زبان ویرا بحکمت
 ناطق گرداند - ن اگر شوره نوشته با خود دارد در از زنان آشکارا اگر دو در وقت نوشتن
 یا عزیز یا جبار گوید هر که نون را پنجاه بار بنویسد و با خود دارد هر جا نوره از مویز یا ت کویرا
 بگذرد و در نکند - و اگر چهار صد بار گوید زبان خلق از بد گفتن بسته گردد - اگر و او را بنام دشمن
 دو لیست بار بر کاغذ بنویسد و از باور وی در آید آن دشمن سرگردان شود و اگر کسی را داعیه
 سفر باشد و میسر نشود هر صبح شصت بار این حرف را بخواند و بدان جانب و بد که مقصد او است
 بزودی موانع مرتفع شود و آن سفر دست دهد - اگر نصد نوشته با خود دارد خلق طبع او گردد -
 یا حرف نورانی است و نزد جمعی از ارباب تحقیق اسم اعظم عبارت از دست و گویند بحقیقت

غ

ف

ق

ک

ل

م

ن

و

ک

اسم الله این حرف است و الف و لام از برای تعریف و در اصطلاح صوفیه حرف با عبارت از مرتبه غیب هویت است یعنی ذات مجرد از ملاحظه اسما و صفات و این مرتبه فوق مرتبه الوهیت است اگر مقتدا در این حرف را بر خاک گورستان قدیم یا خاک وقف خواند در خانه دشمن اندازد پاک شود و خانه و سگ ویران شود و حضرت شیخ نجم الدین کبری در بعضی از رسائل خود آورده که ذکر می کند که چار لیست بحسب دوام بر نفوس حیوانات که انفاص ضروریه ایشان است حرف با ازان میکند بی توسط آلتی از مخارج حروف و این حرف است که اشارت لغیب هویت است

ی اگر هفت هزار بار گوید از خلق بی نیاز گردد و اگر یار صد بار بنام شخصی بخواند زبان و سگ از غیبت و تمت عامل بته شود و اگر کسی ده بار حرف یا را بعد و محل و سگ بر کاروی نویسد بنام شخصی و آنرا در زیر خاک دفن کند خواب آن کس بسته شود

جوهر ده حروف است که آنرا حروف الجان گویند بحسب آنکه چهار اسم ازان حروف ترکیب می یابد که آن اسما بر ناصیه بعضی از جنیان مکتوب است و آن حروف بعد از استعاظ مکررات اینست **و ذ ص ق ک ل م و گ** ازین حروف عشره در وقت ترکیب اسما اربعه سه حروف که **دال و لام و واو** است مکرر می شود **دال** سه بار و **لام** سه بار و **واو** یکبار و آن اسما اینست **واذل صد صد قفل مود پس هر که این حروف** و اسما را با خود نگا بردارد از حضرت جن و علت صرع و جنون و خوف و رعب و امثال آن محفوظ گردد و اگر بر طفلی بنزند که در خواب بترسد می هراسد آن ترس و هراس از وی زایل شود و اگر در دل کسی تلقین و اضطراب بود چون این حروف و اسما را با خود نگا بردارد آن و غده بر طرف شود

ی

۶۲۶

۶۲۷

جوهر الف چهار نوع است اول قائمه دوم مسطوحه سوم مسطوره چهارم موطوفه الف قائمه برین صورت است بعضی گفته که حرف الف در اعمال محبت و سایر اعمال خیر مستعمل است و بعضی دیگر گویند که مخصوص بحسب نیست بلکه در اعمال بغض و عداوت و سایر اعمال شر نیز جاریست پس وقتی که قمر در حمل یا در ثور باشد و ناظر بسود و ساقط از نحوس دائره کند و در وی نام طالب و مادرش و نام مطلوب و مادرش بنویسد و بر دوران صد و یازده الف بکشد و نزدیک آتشدان بیاویند اثر عظیم از محبت در دل مطلوب پیدا شود و اگر وقتی که قمر در دبال یا هبوط باشد و به نحوس متصل و از سود منصرف و منقطع بر لوح سرب دائره نقش کند و در وی نام دشمن و مادرش بنویسد و بر دوران صد و یازده

الف نقش کند و آن لوح را در گورستان قدیم در تبرکند که نام صاحبش معلوم کسی نباشد دفن کند آن دشمن بیمار و پریشان روزگار شود و هر که با دلدیش از آنکه سخن گوید هزار بار الف گوید صاحب ثروت شود و اگر بهمین عدد نوسید و با خود دارد و همین خاصیت دهد و اگر بر سفال آب نارسیده بست و یک الف بکشد و آنجا نام دشمن ثبت کند وقتی که قمر در سرطان یا عقرب یا حوت بود و آن سفال را سرنگون در آب اندازد زبان آن دشمن بسته شود و اگر بر استر جامه کسی هفت الف نقش کند آنکس از چشم زخم حاسدان ایمن ماند - صاحب در کهنه بعضی حروف را که مشتمل است بر یک الف و بعضی را که مشتمل است بر دو الف داخل حرف الف داشته و آنرا بران مترتبه بسته و بعضی گفته که الف چهارست اول قائمه و ذکر آن گذشت دوم الفات مسطوحه یعنی گسترده شده و آن ششست است شاف ک سی سوم الفات مسطوره یعنی صفت کشیده و آن سه است طرطل و این الفات جامع است میان قائمه و مسطوحه چهارم الف معطوفه یعنی دو گوشه و برگزیده و آن یکست که لاست و این بندهب جمعی است از علماء حروف که لام الف را علیحدہ حرفی اعتبار نموده اند پس الف را یازده صورت باشد مشتمل بر چهارده الف و آن یازده صورت اینست اب تا ش ط ظ ف ک ل لای این جمله ک ل لاهری که مشتمل بر دو الف باشد باقی بر یک الف که مجموع چهارده بود -

جوهر چون طالب صادق یکی از اعمال حرفی شغل گیرد باید که خلوت اختیار کند و پیش از شروع و بعد از شروع هر اسمی ذکر می آید که تعلق بان حرف باشد مداومت نماید تا بزود بر مقصود فائز گردد و آن اسم و اذکار و آیات اینست ایک اسم است و آن اللہ است و آیتش *الم اللہ لا اله الا هو الحی القیوم* و سوره اخلاص و آنچه شامل معنی توحید و تقدیس و تنزیه است ب رایک ذکر است و آن بدیع است و آیتش برای مبتدیان بدیع السموات و الارض و برای منتیان *بسم اللہ الرحمن الرحیم* ج را و ذکر است الجلیل و الجلیل و بعضی گفته که ذکر *بسم اللہ* است و آیتش *جا را الحق و زعق الباطل* و رایک ذکر است الدائم است و آیتش *شهد اللہ الایة و عنده مفتح الغیب الایة* و رایک ذکر است و آن هوست و آیتش *هو الاول و الاخر الایة* و رایک ذکر است الواحد الوالی الوالی و آیتش *هو اللہ الذی لا اله الا هو الحی القیوم الایة اللہ نور السموات و الارض الایة* ز را یک ذکر است مزکی و بعضی گفته که زکی است و آیتش *ان الدین عند اللہ الاسلام*

۶۸۸

و در عمل این حرف صلوات بسیار گویدح راسه ذکر است الحی الحفیظ الحکیم و آیتش نقل نصر لوه
 ب بعضها الآیه طراد و ذکر است سبح قدوس و آیتش طه ما انزلنا الی قوله الحسنی و لیسین
 و القرآن الحکیم الی قوله الکریم سی را ذکر است ظاهر نیست و آیتش و ما تنزل الی ابا مرربک لآیه
 ت راد و ذکر است کافی الکفیل و آیتش انما امرنا تا ترجون ل رایک ذکر است الطیغ
 و آیتش الم الله لا اله الا هو الی قوله الفرقان م راد و ذکر است مالک الملک المجد و آیتش
 قل اللهم مالک الملک ما قدیرین رایک ذکر است النور و آیتش الله نور السموات
 الآیه کس را ذکر است سبحان الله السلام سبحان السمع العیلم و آیتش سلام قولاً
 من رب رحیم ع راسه ذکر است العالم العیلم علام الغیوب و آیتش قد احاط بكل شیء
 علماً و آنچه از آیات مشتمل بر معنی احاطه علمی است ف رایک ذکر است الفتح و بعضی گویند
 که الفاطر و آیتش نصر من الله و فتح قریب و سورۀ اذا جاء نصر الله و انافتحنا ص
 رایک ذکر است الصمد و آیتش قل هو الله احد الله الصمد راد و ذکر است القدر الیقوم و
 آیتش و عننت الوجوه للحی القیوم و آیه و هو علی کل شیء قدیر راد و ذکر است الرحمن الرحیم
 و آیتش فاما ان کان من المقربین فروح و رب جان و جنة نعیمش رایک ذکر است الشید
 و بعضی گویند الشکور و آیتش شهد الله الآیه در اعمال خیر و کذلک اخذ ربک الی قوله
 تعالی الشدید در اعمال ثمرت رایک ذکر است التواب و آیتش و الیه یرجع الامر
 کله ش رایک ذکر مثبت است و نزد بعضی الثابت و آیتش ربنا انصرغ
 علینا صبر او ثبت اقداننا و انصرنا علی القوم الکافرین خ رایک ذکر است الخیر و نزد
 بعضی ویراسه ذکر است الخالق الخافض الخیر و آیتش انچه منتی باسم خیر باشد رایک ذکر است
 و آن الله است و عدد قرآت او هر بار بمفصد نوبت است و باید که هر بار که عدد با تمام رسد از عقب
 آن بگوید اللهم انی ذکر تک بصفه یقصری فا ذکر کنی بکمالک فانتم خیر الذاکرین و آیتش
 انچه دلالت کند بر معنی توحید رض رایک ذکر است الضار و آیتش لیس الله الظالمین و یفعل
 ما یشاء نظر را ذکر نیست الله معی الله ناظری الله شاهدی و نزد بعضی ذکر وی الظاهر است
 و آیتش و هو معکم انما کنتم غ رایک ذکر است الغنی و آیتش هو الغنی الحمید و ان الله
 عن عن العالمین لا الاله الا الله است بحال مبتدی ذکر لا اله الا الله است و نسبت بحال
 منتی لا اله الا هو -

۶۲۹

در کابل
در اصفهان
در قزوین
در تبریز
در مشهد
در کاشان
در اراک
در خراسان
در سیستان
در هرمزگان
در فارس
در بختیاری
در کهگیلویه
در بوئیه

جوهر بدانکه لبست و هشتت ملک مقرب بر لبست و هشتت حروف حمل موکل اند پس عامل حروف
را از دستن اسماء ایشان چاره نیست تا در عمل هر حرف بمالک دی تقرب و توسل جوید و از دوسه
طلب بدو معاونت کند ملک اسرائیل است و ملک بجرئیل و ملک ج کلکائیل و بقوله
بعضه عینائیل و ملک واهراطیل و ملک هرودیا بیل و ملک ورتمائیل و ملک زرفیائیل
و نزد بعضه شمائیل و ملک ح تبکائیل و ملک ط اسماعیل و ملک ی تشرکائیل و ملک
و ملک ک جندورا و ملک ل طاطائیل و ملک م رویائیل و ملک ن جولالا و
ملک س همراکائیل و ملک ع لونائیل و ملک ق سرحائیل و نزد بعضه
حصقائیل و ملک ص اهجکائیل و ملک ق عطرائیل و ملک ر تمپو اکائیل
و ملک شس همواطائیل و نزد بعضه جبرئیل و ملک ت عزرائیل و ملک ث
میکائیل و نزد بعضه صرقائیل و ملک خ شگائیل و نزد بعضه رو قیائیل
و ملک ذاردائیل و ملک ض عطا کائیل و ملک ظ لوط و نزد بعضه میکائیل و ملک
غ لوخائیل و باید دانست که حرف اول هر اسم معتبرست در تعیین موکل

۶۵۰

در اصفهان
در تبریز
در مشهد
در کاشان
در اراک
در خراسان
در سیستان
در فارس
در بختیاری
در کهگیلویه
در بوئیه

جوهر بدانکه بر بروج اثنی عشره دوازده ملک مقرب موکلند که ممدو معاون روحانیت آن
برج اند پس عامل حروف چون عملی شغل گیر و باید که ملاحظه کند که آن حروف بکدام بروج و منزل
منسوبست پس بملکی که بران بروج موکلست توسل کند و نام دوسه بتعظیم تمام برده از وی
استمداد و استعانت جوید بر حصول مقصود که آنرا اثرهای عظیمست در سرعت اجابت
ملک حمل شراچیل ملک ثور عزرائیل ملک جوزا اسرائیل ملک سرطان نفقائیل ملک اسد
شراطیل ملک سنبله شکائیل ملک میزان سهرائیل ملک عقرب صرصائیل ملک قوس
سرطائیل ملک جدی شمکائیل ملک دلو صمکائیل ملک حوت فقیائیل و هفت ملک اند که
ممدو معاون ارواح سیاره اند پس عامل حروف نظر کند که حروف معمول علیه تعاقب بکدام کوکب وارد
انگاه بملک آن کوکب توجه کند و از وی استمداد و اعانت جوید از دوسه خشوع و خضوع اسماء
ملک که سیاره با اسماء افلاک ایشان ملک زحل قومیائیل و فلک وی عجوبی
ملک مشتری سمخائیل و فلک وی بر لقا ملک مرتخ کاکائیل و فلک وی رققا ملک شمس
صا صائیل و فلک وی افنون ملک زهره شیدائیل و فلک وی ماعون ملک عطارد
شخائیل و فلک وی بر فیرون ملک قمر اسماعیل و فلک دوسه بر قیقا

۶۵۱

جوهر هفت حروف بر منازل بست و هشت گانه عامل را باید که ملاحظه نماید که هر حرفی تعلق

بکدام منزل دارد از منزل سعد و نحس و افعال خیر منازل سعد اختیار کند و در اعمال شر منازل
نحس و خواجه نصیر الدین طوسی منازل نحس را در قطعه مظم آورده هر چه غیر آنست سعادت است

از منازل که برین چرخ برین وارده	انچه نحس است همین است که گفتم حاشاک
شوله و اجینه و نثره و طرفه و بران	بلده و ذابج و اکلیل و ربان و سماک

و در هفت حروف بر منازل دو قول است اول قول شیخ شرفا بن بونی دوم شیخ اکبر و اکثر علما اهل
خاصیت و اعمال حروف بقول شیخ بوسه فعل کرده پس فرموده که حروف اصیله بست و هشت
ست و منازل فلکیه نیز بست و هشت است و هر حرفی تعلق بمنزله دارد و قسمت این بدو طریق
کرده اند یکی بطریق جبل مشارقه که جبل مشهور است دوم بطریق جبل مغاربه که نزد بعضی از علما حروف

دری زیاده از جبل مشارقه است و آن بر نیوچه است که تعلق بشهر طین دارد که دو کوب است

ب تعلق به طین دارد که سه کوب است ج تعلق بمیز یا دارد که شش کوب است و تعلق به بران

دارد که یک کوب است ه ه تعلق دارد که سه کوب است و ه تعلق دارد که دو کوب است ز بزر ع که دو

کوب است ح به نثره که دو کوب است ط بطرفه که دو کوب است ی بینه که چهار کوب است ک

بزره که دو کوب است ل بضره که یک کوب است م تعلق که پنج کوب است ن بسماک که یک

کوب است ص ممله بضره که یک کوب است ع بربان که دو کوب است ز با کلیل که سه کوب

ست ض محجر بقلب که یک کوب است ق بشوله که دو کوب است ر بجام که چهار کوب

ست س ممله ببلده که خالی است از کوب است ت بذابج که دو کوب است ث به بلع که دو

کوب است خ بسعد که دو کوب است ذ به اجینه که چهار کوب است ظ مخرجه مقدم که دو کوب

ست غ مخرجه بخر که دو کوب است شس مخرجه بر شاکه یک کوب است شیخ بونی گفت

که چون قریبیکه از منازل بست و هشت گانه حلول کند روحانیت آن حرف که تعلق باین منزل

دارد از درجات عالیات تجلی کند و تاثیر خود را در مراتب سفلیات ظاهر گرداند و شیخ اکبر فرمود

که ارواح حروف از ملک منازل در ماتحت خود تصرف اندام و رفوق آن ذلک ایشان
را تاثیر نسبت و شیخ بونی گفت که تصرفات و تاثیرات ایشان بطریق جبل مشارقه بر نیوچه
است که چون قمر در شهر طین بود قمر و غضب احداث کند و چون در بطن بود ب لطف و رحمت
ایجاد کند و چون در شریا آید ح سعادت متوسط بخشد و در بران و بلا وقتن انگیزد و در سحر مخرج بود

جوهر غیبی

یسان سحر و کسب و در سبقت و سعادت و دولت بخشد و در ترازو نهم سعادت احداث کند و در شرح
 نخست و شقاوت انگیز و در طرفه طریقت و محنت افزاید و در جمیع حرکت متوسط انگیز و در زیر
 کسب خیر و برکت زیاده کند و در مصرف مال متزج بود میان خیر و شر و در عوام مدد سفر دریا بود و سماک
 ان شور و شتر انگیز و در غفیس سعادت کامله ایجاد کند و در زبان معترض بود و خیر غالب و در
 اکلیل است نخست و بلا انگیز و در قاصب صل سعادت بخشد و در شوق متزجست و شر غالب
 و در بقا هم در سعادت عظمی ایجاد کند و در پاره شش نخست کبری احداث کند و در ذابج است
 متزجست و شر غالب و در بلع شش نخست و فتنه عظیم انگیز و در سعود رخ سعادت معتدله ظاهر
 گرداند و در اخیر نهم سعادت پیدا کند و در مقدم ض سعادت تامه نماید و در موخر نهم متزج
 بود میان خیر و شر و در رشا و رخ دولت و سعادت افزاید

۴۵۲

جوهر بد آنکه بر هر روزی از ایام اسبوع در فرشته مقرب موکل اندیکه علوی سوادے
 دیگر سفلی ارضی پس عامل حروف را لازم است که اسم ایشان را تا در هر روز که بعمل
 حروفی شغل گیرد بر زبان راند و از ایشان مدد و استعانت خواهد بر تحصیل مراد یوم الاحد ملک
 علوی ردفائیل بفا و بعضی بقاف گفته اند و ملک سفلی ابو عبد الله الذهیب یوم الاثنین ملک
 علوی جبرئیل و ملک سفلی ابو عبد الله الحارث و جبرئیل را خادم است از ملائکه سوادے اسم
 وی شمکائیل که دیر اینز یاد باید کرد و یوم الثنا را ملک علوی سلسائیل بسین مملد و در بعضی نهن
 بصا و آمده و گویند شمکائیل و ملک سفلی الاحمر یوم الاربعاء را ملک علوی میکائیل و ملک سفلی
 دونام دارد و روجه ویرقان و میکائیل را خادم است از ملائکه سوادے نام وے نوائیل
 که دیر اینز یاد باید کرد و یوم الخمیس را ملک علوی صر فائیل بفا و گویند بقاف و ملک سفلی اسید
 شمور شس یوم الجمعه را ملک علوی عینائیل و ملک سفلی اسید عبد الرحمن و لقب وی
 ابیض یوم السبت را ملک علوی حصضیائیل بفا و گویند بقاف و ملک سفلی ابو

نوح یمون السحابی

۴۵۳

حروف علوی و حروف سفلی

جوهر حروف و دو قسم است علی و دنی و مراد بعلی آن حروف است که قوام ایشان بالفت باشد
 و منتسبے ایشان همزه و آن یازده حروف است با تار ثار حار خا ر ر طار ظار فار
 بار یار و باقی حروف که آخر ایشان غیر همزه است ایشانرا دنی خوانند و آن هفده است
 الف جیم وال ذال زای سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام میم نون و او

۶

✓ بحروف مفاصل است جوید و اگر اتصال مقصود است متوسل بحروف مواصلات شود و هر که حروف
 خواتیم را در چهار دهم ماه بر دیوار خانه رقم زند یا بر کاغذی نویسد و در خانه محفوظ کند آن خانه از سرق
 و حرق ایمن ماند و اگر بر چوب کشتی نقش کند غرق نشود و اگر بنویسد و در رخت بند سلامت ماند
 و اگر بر صندوق نویسد یا بر بد فوسه محفوظ ماند و اگر بر خاتم فضه یا ذهب نقش کند از
 همه امراض سلامت ماند

۴۵۶ جوهر اعداد تسیمه باعتبار الف الرحمن هفصد و هشتاد و هفت می شود و اگر تسیمه همین عدد و این
 عدد در ساند بر آسای هر کار بغایت موثر باشد

۴۵۷ جوهر برای هر حاجت دینی و دنیوی خصوصاً بر آسای شفا و مرض بعد ادا نماز مغرب
 در شب چهارشنبه وضو تازه کند و در رکعت بگذارد در اول بعد فاتحه سوره الكافرون
 در دوم سوره الاخلاص بخواند بعد سه مرتبه کرده هفت بار درود بگوید بسم الله الرحمن الرحيم
 هفصد و هشتاد و هفت بار که عدد بسم الله الرحمن الرحيم باعتبار الف الرحمن است تنایا یا با تشکر
 جماعت صالحین بخواند بعد از آن یارب هزار بار گوید بعد از آن هفت بار درود بخواند
 بعد از آن دعا کند

۴۵۸ جوهر هر که امی پیش آید سوره فاتحه را با بسم الله الرحمن الرحيم بضم میم بلام الحمد
 هفصد و هشتاد و هفت بار که عدد تسیمه بحساب جل است بخواند و الرحمن و الرحيم را در فاتحه سه بار
 تکرار کند در آخر آیین گوید آن مهم بکفایت رسد یا در میان سنت باد و فرض آن چهل و
 یکبار بر آسای هر می که بخواند بکفایت رسد

۴۵۹ جوهر هر بنیغیرے را کار پیش آمدے اسم مبارک محمد صلی الله تعالی علیه وآله و اصحابه
 و سلم بحضرت خداوند تعالی شفیع آردی

۴۶۰ جوهر مومن را دو غم است یکی کفایت مهمات و دیگری کفایت سیات و این هر دو
 غرض از درود بر سے آید

۴۶۱ جوهر بعد از نوافل در گوشه رود و بخلوت دست بالا کرده سوے آسمان یارب
 صد بار بگوید هر چه از جناب خداوند تعالی خواهد بیاید و اگر نیز بار گوید اولی باشد

۴۶۲ جوهر هر که سوره الشمس و وائل هر کی هفت بار و سی بار بسم الله الرحمن الرحيم
 بتبارک الله رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بخواند هر مرادے که

داشته باشد بیاید

جوهر هر که بعد نماز ظهر بر سوره نوح مداومت نماید هر مقصود وی زود حاصل شود و هر که بسیار خواند غموم و هموم و سستی دفع شود.

۶۶۳

جوهر عند الحاجة یوم الاحد نزدیک طلوع شمس ده بار سوره الفصحی بخواند و حاجت خواهد آید
جوهر بعد فرض با مداومتش از آن که سخن گوید هفت بار بخواند **بسم الله الرحمن الرحیم** لعل
جناب خداوند تعالی سمات آن روز کفایت کند و اگر آنرا در روز دوازدهم بخواند هر نماز فریضه به هیچ چیز محتاج نشود.

۶۶۲

۶۶۵

جوهر بعد از فریضه فجر یکبار سوره مزمل و در روز چهارم موضع درین سوره سه بار تکرار کند اول رب المشرق و المغرب لاله الا هو فاتخذه و کیلادوم و اللہ لیست در الیل و التمسار سوم یتغنون من فضل اللہ چهارم و استغفر اللہ ان اللہ غفور الرحیم چون تمام شود حاجت خواهد بر آید.

۶۶۶

طریق سوره نزل الحاجت

جوهر عند الحاجة هفتاد بار بگوید یا شفیق یا رفیق یا غنی من کل فیسوق -

۶۶۷

جوهر طریق پر کردن ثلاثی و پائی امنیت که کل اعداد اسم را دوازده حصه نماید و از دوازدهم حصه شروع کند و در هر خانه یک حصه اضافه نموده تمام سازد چنانکه باسط هفتاد و دو عدد دارد و دوازده بخش کردم حصه دوازدهم شش آمد از شش شروع نمودم در هر خانه شش اضافه کرده تمام کردم بدین صورت

۶۶۸

۶	۳۸	۱۸
۳۶	۲۲	۱۲
۳۰		۳۲

و موکل باسط جبرئیل است و این نقش برای دست یسویب و کشایش رزق بے نظیر است بشرط ادا سے زکوٰة و زکوٰة هر شامت نوشتن آن یک لکه و بست و پنج هزار است و بعضی گویند هر روز هفتاد و دو نقش پر کند تا هفتاد و دو فعال گردد و لیکن صحیح اول است شخصی بعد از کتبهش پر کرده زیر مصلی می نهد و هفتاد و دو مرتبه یا باسط می خواند نقش غائب می شود و در دپیم می آید.

جوهر بسم اللہ الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات اللہ التامات من غضبه و عقابہ و شر عباده و من هزات الشیاطین و ان یحضر دن برسه دفع وحشت و پریشان خوابی خوانده بر خود دم کند یا در کاغذ نوشته و رگلو اندازد.

۶۶۹

صفت قوت و شکر و برکت از خوابی

جو سیفی

فتح باشد پس اختیار کند بر آن عدد ایام قرآءة از لفظ سی فی با سقاط نه که هفت باقی خواهد ماند و اختیار کند قرآءة از عدد اسم مطلوب و دو کوکب که متعلق باشند بر روز و ساعت پس اخذ کند از هر واحد مدخل صغیر را و جمع نماید مدخل کوکب را و اگر آن مدخل زیاده از تسعه است پس باید که عمل استقاط تسعه کند پس در آن مدخل کوکب ضرب کند مدخل اسم مطلوب را و حاصل ضرب را بلا مرتبه اعتبار کند پس بخواند دعای سیفی را باین عدد در هفت روز و اگر حاجت قتل باشد پس اخذ کند بر آن عدد ایام دعوت را از جدول لفظ سی فی و نقاط آن که نمی شوند و عدد قرات را از عدد اسم مطلوب و کوکب که متعلق بر روز و ساعت اند بطریق مذکور یعنی با سقاط التسعه و استخراجها - و بخواند دعای سیفی را در نه روز بآن عدد و مدخل صغیر و استقاط تسعه و بلا مرتبه الفاظ مترادف اند و مراد باین الفاظ اینست که احاد از عشرات و ما فوق آنها اعتبار کنند مثلاً درین عدد ۱۲۸۳ که یک هزار و دو صد و هشتاد و سه است از هزار یک گیر دو از دو صد و از هشتاد و هشت و از سه سه که عدد چهارده می شود باز از ده یک و از چهار چهار بگیر و پنج می شوند و بر آن قیاس کند و مثال اول اینست که مثلاً اگر مطلوب رزق باشد بگیرد یوم مشتری و ساعت زهره و جمع کند مدخل مشتری را که پنج است با مدخل زهره که یک است شش حاصل باشد باز مدخل رزق که یک است و در شش ضرب کند پس بخواند جز سیفی را بعد حاصل آن ضرب که شش است تا هفت روز ازین یوم که یوم مشتری است و اگر هفت روز متواتر و متوالی بخواند هم جائز است لیکن اول اولی و اقرب بصواب است و مثال ثانی اینست مثلاً اگر مطلوب قتل اعداست پس بگیرد ایام مرتج و ساعت زحل را و جمع کند مدخل مرتج را که چهار است با مدخل زحل که نه است حاصل بیست و دو که در نه باز از آن ساقط کند باقی ماند چهار پس مدخل مطلوب را که چهار است در مدخل کوکب که آنم چهار است ضرب کند شانزده حاصل شد و آنرا بلا مرتبه اعتبار کند یعنی هفت پس بخواند حرز سیفی را هفت روز از ایام های مشتری -

برای فتح عدو ایام
از عدد نقطه
سی فی
با سقاط تسعه
ست و عدد قرات
از اسم مطلوب
کوکب بر همان
باز ساعت
دارد از هر کوکب
مدخل کوکب
فصل کوکب
بیکر جمع
بیکر جمع

۶۷۳

جو هر ابل دعوت میفرماید که دعای سیفی برارنده دوازده هزار حاجت دینی و دنیوی است و دعوتش افضل و اکمل و دعوات است و معروف است میان ادعیه ماثوره و مجربه الاجابته و البرکته است و دعای سیفی بد آنجست گویند که در قطع محامات و اجابت دعوات مانند شمیر لیسیت قاطع اگر قاریش سیف یا توس یا آینه را در خواب ببیند یقین کند بمصول مراد خود و حرز یا نماز

آنکه سلاطین میں این دعا برائے قضا حاجات خود موافقت داشته اند و حرز الاعظم و حرز البس و
 و حرز البحر و حرز المر قنوی و حرز الصحابہ و حرز الحقیقین و دعا قضا حاجات و سیف اللہ و سم اللہ
 و صمصام اللہ و عین اللہ و قدرة اللہ و ید اللہ و برہان اللہ نیز گویند و برائے این دعا جلال کثیر
 و فضائل عظیمہ است کہ از احصاء و بیان آن اذہان قاصر اند لا یعلمہا الا ہو و جناب حق
 سبحانہ و تعالیٰ ہفتاد ہزار فرشتہ و ہفتاد ہزار جن برائے خدمت این دعا و محافظت تالیف
 مقرر ساخته و نیز مقرر است نزد اہل دعوت کہ دعا سیفی کلام قدسی است آورده اند اور حضرت
 جبرئیل علی نبینا و آلہ و علیہ السلام بسوی نبی ماصلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم وقتے کہ
 عدو شاہ روم از ملکش بیرون کردہ پس آن شاہ بجزو رسید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
 و اصحابہ وسلم حاضر شدہ التماس از حال خود نمود پس جناب مستطاب سید المرسلین صلی اللہ
 علیہ و آلہ و اصحابہ اجمعین این دعا را بحضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ تعالیٰ فرمودند حضرت
 امیر المومنین برائے قضا حاجت شاہ روم شروع نمود و بعد از مضامین پانزدہ روز عدو
 آن شاہ ہلاک شد و او بر سریر سلطنت خود مستقر و مطمئن گشت و بعضے گویند کہ دعای
 سیفی اگرچہ نزد اہل دعوت منسوب است بسوی نبی ماصلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ
 و اصحابہ وسلم ترکیب و نظم و اسلوب آن مشابہ ترکیب ادعیہ ماثورہ است لیکن صحت
 نیست در آن کہ اسنادش بسوی آن حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم برسد
 و دعا سیفی را بعد از نماز فجر یا عشاء می خوانند و بہترین اوقات این دعا در شب وقت تہجد است
 و در روز وقت اشراق و در اثنا قرآءہ او آواز زن و سگ و خوک در گوش نیفتد پس ادلی
 آنست کہ در کوشستان یا برب دریا بخواند

جو ہر کسی کہ دعای سیفی را بیوستہ بخواند راہ نیابد بر وعدہ او و سحر و جن و غیر آن دعا لش
 بین الانام معزز و محترم ماند و برائے رویت جناب مستطاب سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ
 و آلہ و اصحابہ وسلم یا نبی از انبیا علی نبینا و آلہ و علیہم السلام یا ولی از اولیا یا کسے دیگر حمل و یکبار
 بخواند برائے کفایت مہمی نیم شب جمعہ یا روز جمعہ غسل پاک کند و جامہ پاک بپوشد و در وقت
 نماز گزارد و بعدہ صد بار در روز و بعدہ سہ بار این حرز بخواند و آنچه منقول است از بعضے کہ حضرت
 شیخ بایزید بسطامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ المبارک فرمودند کہ چون مرا حاجتے پیش آمدی
 روز جمعہ بوقت سحر دعا سیفی می خواندم ظاہر این ماجرا ابتدائے حالت حضرت ایشان

بوده باشد زیرا که در امتناع حالت آنچه بخاطر شریف حضرت ایشان می گذشت همان زمان همچنان
می شد

۶۷۵

جو هر بد آنکه محل اشاره که موضع استجابت دعاست و نوع است اشاره اصل و اشاره حجت
که آنرا اشاره فرع نیز نامند و مراد از اشاره اصل آنست که هر حاجتی را در آن محل مخصوص طلب
کنند زیرا که اشاره اصل جامع جمیع حاجات است خواه فتح باشد خواه قتل و اشاره اصل
در پنج موضع است اول لا اله الا انت دوم انما امرک اذا اردت شیئا ان تقول
له کن فیکون سوم البکیر المتعال چهارم بالعز والعلا پنجم من جمیع خلقک پس وقتی که
درین موضع برسد نظر بسوی آسمان کند و دست بدعا بردارد و بگوید اللهم بحق سر بنده
الاسرار و بحق کریم الخفی و بحق اسمک الاعظم ان تقض حاجتی کن فیکون
کن فیکون کن فیکون الی کفی علامت عن المقال و کفی کریم عن السؤال و حاجت
خواهد و بعد ازین مناجات در هر موضع ازین موضع اگر حاجت فتح باشد دعا فتح خواند و بعد از آن
اسم فتح و اگر حاجت قتل باشد دعا قتل و بعد از آن اسم قتل دعا فتح الی بحق سر بنده
الاسرار و بحق کریم الخفی و بحق اسمک الاعظم ان تجعلنی من اهل عنایتک
اسألك ان تقض حاجتی کلها بحق یا من امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
یا اللہ یا اللہ یا اللہ اسم فتح یافتح لفتح بالفتح و الفتح فتح فتح فتح یا
فتاح و دعا قتل اللهم فرج همی و اکشف غمی و اهلک عدوی اللهم شنت
شمله و فرق جمعه و زلزل اقدامه و اقطع ارزاقه و اقصر ظمیره و قلب تدبیره و بیض عینه و
سود وجهه و نکس اعلامه و خیب اماله و حرب بینانه و بدل احواله و قرب اجاله و شغل
بدنه و خنده اخذ عزیز مقتدره و اهلکه کابلاک شداد و اغرقه کاغراق فرعون یا جبار
یا قهار و اسم قتل یا قهار تقهرت بالقهر و القهر منی قهر کرک یا قهار و مراد از اشارت
حاجت اینکه چون محل حاجت مخصوص برسد همان حاجت مخصوص در آن محل طلب کند و بعضی ازین
نیز حاصل جمیع مرادات اند و اشاره حاجت و نوع است فتح و قتل و علامت فتح فاست و
علامت قتل قاف و علامت بعض حاجات که مخصوص محل این حرف اول آنست پس علامت
صنعت صن و سلامت سفر سل و شفا مرلیض شش و دفع اعدا و مجت م و تقرب
سلاطین ت و طلب رزق ر و طلب جاه ج و غنا غ و نجات از خوف و عقاب لسان

عمل تکمیل مهمات تک و هندسات که مکتوب بر حر و فوات علامات اند اشاره بعد
 محل آن حاجات اند پس الف که مکتوب بر صاد و ن و سین و شین ست اشاره است
 باین که محل طلب حاجت صنعت و سلامت از سفر و شفا مریض درین حرز محل واحد است و برین
 قیاس کن باقی هندسه را و نزدیک بعضی در موضع کل اللهم موضع اشاره است چون قاری
 اینجا رسد حاجت طالب کند و صلوة الحاجت درین حرز در چهار مواضع است و علامات آن صابست
 اول در آخر یا شکور یا حلیم یا رحیم دوم در آخر نفاکه متحر اسوم در آخر ولا یملکون
 الا ما ترید چهارم در آخر ما احاطت بک در تک و تته که درین مقامات برسد استاده
 شود و در رکعت صلوة الحاجت بگذار دو بخواند در رکعت اول بعد فاتحه قل اللهم
 مالک الملك توتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعزیز
 من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شئ قدير توج الیل فی النما
 و توج النار فی اللیل و تخرج الحی من الیست و تخرج الیست من الحی و ترزق
 من تشاء بغیر حساب و در دوم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحسب
 و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بانع امره و قد جعل الله لكل شئ قدرا و بعد
 سلام سجده و سه بار بخواند سبحان قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح و سه بار درود و ببار
 بسم الله الرحمن الرحیم و سه بار یا فتاح و یکبار دعای فتح بعده حاجت طالب کند و بخواند
 دعای قح یا قتل هر چه خواهد و صلوة الحاجت در شرائط لازم نیست اگر حاجت فتح یا قتل باشد
 آن زمان لازم داند و وقت در هر وقت مواضع واقع است و علامات آن طاست اول و لعیوب
 سائر آدم فتکون للاشیاء المختلفة مجانساً سوم فی مجرد تک چهارم فی
 تصبیر لیس الصفات نجوم و اعظم ما وعدتني به علی شکرک ششم و شماتة کل
 کاشح هتقم انت الفاشی فی الخلق هشتم بین العینین فی قوله و لم تمنع عنک و قائل بعصم
 و تته که درین مقامات برسد در دل خود حاجت طالب کند و بعضی گفته اند که درین حرز برای

منفعت چهارجا اشاره خفیه است

جوهر طریق سند قرات حرزیمانی نیست که اول سه بار درود بخواند بعد از آن دعای
 مننی که بود در خواجه اویس قرنی رحمة الله تعالی علیه و اگر این دعای اقبس سیفی
 مواظبت نماید غنی گردد و بدرجه کمال رسد و اگر مجرد بدون سیفی بعد ساز فجر مواظبت نماید

۶۷۶

جوہر غنی

عنقریب غنی گردد و بعد از دعا راضی اعتصامات بخواند بعد از آن دعا حرز سیفی بعسده حرز
 امیرین که بود در امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق و امیر المومنین عمر ابن خطاب رضی اللہ
 تعالیٰ عنہما و اگر براسے بر آمدن حاجت خود چهار رکعت گذارد و از قرآن هر چه خواهد بخواند
 بعد از آن حرز امیرین را صرف سه بار بخواند قضا کرده شود حاجت او و اگر در شب جمعہ چهل بار
 بخواند سریع الاجابت باشد بعد از حرز امیرین دعا اختتام بخواند بعد از آن سه مرتبہ درود
 بخواند و در اداسے نصاب حاجت باین التفصیلات و تکرار قرآۃ اینها براسے حوائج نیست
 و بعضے مشائخ گفته اند کہ درود سیفی دعا حرز امیرین را اول و آخر بخواند بعدہ دعا مغنی
 بعدہ دعا اعتصام عزمت علیکم یا اصحاب السحر و الوسواس الی بعدہ اعتصام ثانی
 حصنت نفسی بالحق الیقوم تا آخر بعدہ دعا صل کبیر شیخ شہاب الدین مقتول یا آئی
 و آلہ جمیع الموجودات من المعقولات و المحسوسات بعدہ اعتصام ثالثہ اشارت اللہ
 تالطف الی اللہ تا آخر بعدہ دعا سیفی بخواند

جوہر بد آنکہ مداومت و مواظبت دعا حزب البحر برای کفایت جمیع حاجات دنی و دنیوی
 بحزب ست دعوت این دعا از ہمہ افضل ست بسبب آنکہ رجعت را درین دعا مدخل نیست
 و این دعا را حرز العصر یہ نیز گویند یعنی ہر کہ بعد از نماز عصر بہر حاجت کہ بخواند بر آید و بعد نماز
 صبح و مغرب نیز می خوانند۔

جوہر حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی قدس سرہ در یاد خود می فرماید کہ حزب البحر
 کبریتا احمد و تریاق اعظم براسے سلامتی دنیا و آخرت و فتح ابواب سعادت و کرامات ست
 حضرت قطب الوقت و امام زمان خود شیخ ابوالحسن شاذلی قدس سرہ آنرا در وقت رکوب بحر
 از حضرت نبوت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم تلقن نمودند و شان در دآن چنانچہ
 شاذلیہ نوشتہ اند چنانست کہ وقتی حضرت شیخ در مغرب زمین کہ جاے بودن ایشان
 بود باصحاب خود فرمودند کہ امسال ما خود را در موقع عرفہ سے بینم تہیہ سفر حج باید نمود
 عرفہ داشتند کہ موسم تنگ شدہ و کشتیما رفتہ و گنجایش عذیمت این سفر نماندہ باستے
 ہر چه فرمایند فرمودند لابد ما را عذیمت این سفر باید کرد و بہر طریق خود در اینجا باید رسانید پس
 کشتی یافتند شکستہ از ترسانی کہ بحیثت شاکستگی آن در مانده بود بحیثت احتیاج خود و سطوت
 فرمان امر حضرت شیخ ابانکر کشتی را بحکم ایشان در یابی ساخت و شیخ باصحاب خود در کشتی

گشتی بحبت تلاطم امواج و تدافع ریاح در ہوا میرفت و حضرت شیخ راحالی قوی وار دشد و این دعا از حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فائض گشت و بمنزل مراد ساند و درین حزب رموز و اشارات است کہ اصحاب دعوات بدان کار بندند در وقتی کہ این ضعیف این حزب از خدمت حضرت شیخ تلقن نمود پرسید کہ این رموز و اشارات کہ درین حزب اثبات کنند چیست فرمودند کہ اسرار مشائخ است چیزے خواهد بود اما حزب البونام ہمین دعاست آتنا حاج اند و ہر چه بہت در انجاست شما ہمین را بخوانند زوائد حاجت نیست و شارحان این حزب کہ از کبرار مشائخ این سلسلہ اند نیز تعرض بدان نکرده اند الا ہمین قدر کہ درین خواندن سخن سحر است ہذا البحر تصور حاجت خود بکنند و این حزب بس عظیم است نزد کبرار اولیاء و سری مکنون و حوزی مصنون است در حصول شفا و قابو و توسل بمطلوب و سلامت از آفات و حفظ از عاہات و اجابت دعوت و تفریح کربت و رفع قدر و شرح صدر و تسہیل امر و کفایت شرین و انس و امن از شر طوارق لیل و نهار و حوادث و ہر دو قایہ شر جابره و غنار قاب و دیگر اسرار و انوار کہ شرح آن در دست باید کہ قرأت این حزب کہ ہم در غایت ادب و تعظیم و طہارت ظاہر و باطن و تصور حقائق و معانی باشد و وقت خواندن آن بعد نماز صبح و عصر است انتہا۔

و ہر کہ ہر روز نزد طلوع آفتاب بخواند سبحان کند اللہ تعالیٰ دعوت او اگر کہے این حزب را بخواند و برکت ہر دو دست نعت زند دست را بر سر و تمام اعضا فرود آرد از زیان رسانیدن بادشاہ و اعدا محفوظ ماند و فرمودہ اند اگر کہے ہر روز با ہر شب این حزب را بخواند ہمیشہ در عصمت حق تعالیٰ باشد و خاتمہ او بخیر شود و بحبت خوف درندگان نیز باید خواند کہ سبب امان است و اگر در کارے در ماندہ باشد در مقام خالی و مصفا بعد دو رکعت نماز پنجبار یا ہفت بار بخواند و بحبت محبت چل و یکبار بر گلاب خواندہ بدد ہر گاہ بہ وسبب لنا ریچار سد ہفتاد بار بگوید کیونم بحب اللہ والذین آمنوا اشد جہا لہ بعد از ان بگوید الہی محبت و مودت فلان بن فلان را در دل فلان بن فلان و در جمیع جوارح و استخوان او پدید گردان کہ یک لحظہ بے او بودن نتواند بعدہ سہ بار آمین بگوید و سہ آمین کف دست راست خود بر زمین زند و ہمہرین طریق تا سہ روز بمیل آرد و آن گلاب را در شیشہ نگاہ آرد ہر گاہ مقابل مطلوب رود قدرے از ان گلاب بر کف دست خود مالد و دست را بر روی خود فرود آرد و ہر اسے عقد اللسان تا دہ از دہ روز ہر روز سی و سہ بار بخواند چون

به الخمس علی وجوه اعدائنا رسد هفتاد بار یا قاهر ذال بطنش الشدید انت الذی
لا یطاق انتقامه یا قاهر بعد ازین بگوید آئی چشم و گوش و زبان فلان را بسته ساز فقطع
و ابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین و برائے شفاے مریض تا دو ازده
روز هر روز دو ازده بار بخواند چون به الذی لا یضر مع اسمه شیء رسد هفتاد بار و منزل
من القرآن ما هو شفا و رحمة للمومنین یا شافی شفا بخش فلان را از جمیع مرضها
بحق بسم الله الرحمن الرحیم و برائے تسخیر سلاطین و امراتاد و ازده روز هر روز ده
بار بخواند چون به یا من بیده ملکوت کل شیء رسد هفتاد بار یا عزیز عزیز گردان
مرا در چشم فلان بن فلان گوید و سه بار انا انزلناه بخواند و بعد اتمام دعوت هر گاه
بخانه او رود این حرز یکبار بخواند و برائے ایمنی راه و سلامت سفر پیش از آنکه سا فر
شود سه روز با صوم هر روز دو ازده بار بخواند چون بخواند که بجز الله لا یقدر علینا
هفتاد بار یا حیفظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین گوید و در
وقت روان شدن و فرود آمدن و محل خوف یکبار خواندن لازم گیرد و پیش از سوار کشتی
سه روز هر روز هفتده بار خواند و در خواندن سخن لانا هذا البحر هفتاد بار بگوید خداوند خود را
دال و اسباب خود را بمو امانت می سپارم با خیریت بساحل رسان و تا در کشتی باشد هر پنج
وقت یکبار ورد سازد و در محل طوفان تا آن زمان بخواند که طوفان فرو نشیند و بحسب تذکری
تا سه روز هر روز بیست بار و نوز و بعضی بست و هفت بار بخواند چون به و الشرحینا
من خزائن رحمتک رسد هفتاد بار یا غنی اغنی و از زقنی رزق اطیبا و اسعاً
بغیر حساب گوید و باید که هر روز هفت درویش را نان با شیرینی بوسع خود بدهد تا ابواب
فتوح بر دهن کشاده گردد و برائے الشرح صدر روز یا دتی فهم تا سه روز هر روز یا زده بار
بر شیرینی بخواند چون محل بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ رسد هفتاد بار بگوید رب
الشرح لی صدری تا آخر آیت بخواند و بعد اتمام دعوت هر روز پاره ازان بخورد
و برائے سلامت ایمان از غارت شیطان تا سه روز هر روز ده بار بخواند چون به حبسی
الله تا عظیم رسد هفتاد بار بگوید اللهم انی اسالک ایمانا صادقا و یقینا کلا و
قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یخفرون
و یا قاهر ذال بطنش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر بخواند و بحسب

ادا فرض تا دو اذہ روز ہر روز دو بار بخواند و بروایتی تا سر روز ہر روز پانزدہ بار بخواند چون
 بہ از رقتا فانک خیر الرازقین رسد ہفتاد بار اللہم افنی بجلالک عن حرامک و غننی
 بفضلک عن سواک و بطاعتک عن معصیتک و بعد اتمام عمل بحسب مقدور
 گویا گویند یا مرغ ذبح کردہ بفقرا تصدق نماید و اجازت این دعا بناہل نهد و بعضی از
 اجلہ نوشتہ اند کہ کیفیت قراۃ حزب البحر میتد ارا و لا باول سورۃ الانعام الے
 قولہ تمتر و ن و آیتہ الکرسی الی قولہ خالدون و خواتیم سورۃ الحشر ثم یشروع فی
 قراۃ حزب البحر اللہ منور القلوب الرحمن کاشف الکر و رب الرحیم غافر الذنوب
 اعوذ باللہ السميع العليم من الشيطان الرجيم یا علی یا علیم الی آخرہ بعضی از اسما و الفاظ
 کہ از غیر لغت عرب ست و معنی آن معلوم نیست مثل اذونی اصبا و ثا نباید خواند و در مقدمہ
 اورا و شیخ عبدالحق دہلوی قدس سرہ از جملہ شروط ذکر آوردہ کہ بودن ذکر شرعی یا در معنی آن
 بوسجہ کہ صحیح و واضح باشد و ابہامی و اشتباہی نداشتہ باشد چہ ذکر بدانچہ موہم شبہ و حلول
 و مانند آن بود یا معنی آن معلوم نبود جائز نباشد چنانچہ بعضی اسما کہ در غیر لغت معهود بود و امام
 مالک فرمود و باید ریک لعلمہا کفر حکایت آوردہ اند کہ یکے عزائم مے خواند جماعہ
 از نصاری بر سر وی ایستادہ بودند می خندیدند و گفتند چہ شد این مرد را کہ سب خدا و رسول
 خدای کند انتہی و لفظ اہیاشراہیہ را در قاموس بمعنی ذوالجلال و الاکرام نوشتہ کہ قبیل
 و فقیر در قاموس در لفظ شرہ این عبارت دیدہ کہ اہیابکسر الهمزۃ اسراہیہ بفتح
 الهمزہ و السین یونانیہ ای الازلی الذی لم یزل و لیس ہذا موضوعہ لکن لان
 الناس یغاطون ویقولون اہیاسراہیہ و ہو خطا رعلے مایزعمہ اخبار الیہود و
 درینجا حرفی ست کہ کم کسے را بران اطلاع ست و آن انیست کہ لفظ سدا کہ در کہریمہ واقعہ
 در سورہ لیس ست و درین حزب ہم واقع شدہ در قرآہ بفتح سین ست و تلاوت و اعمال
 متعلقہ باین سورہ شریفہ کہ بانواع متعددہ کثیرہ شہیرہ و غیر شہیرہ است همان قسم کہ قرات
 ماست خواندہ می شود الا در اعماے کہ باین حزب تعلق دارد کہ در اننا بقسم سین باید خواند از ان
 جہت کہ حضرت شیخ صاحب حزب سین را مضموم خواندہ اند زیرا کہ قرات ایشان بہرین
 منوال ست و چون ہر دو قرات از قرات متواترہ است کہ نزد ائمہ مذاہب اربعہ نماز
 بہر کہ ام از انما کہ خواندہ شود حکم جواز دارد در ان باب مضایقہ نتوان کرد و بہ ترک

گزشتہ

کتاب فیہ
تکمیل ۱۳۱۳
نهایت صفحہ ۷۷۵

جو ہر در ذکر چارہ خانوادہ اول خانوادہ زیدیان کہ منسوب اند بخواجه عبد الواحد بن زید
 وخواجہ مذکور مرید و خلیفہ خواجہ حسن بصری بودند و بخدمت خواجہ کیل بن زیاد نیز تہ بیت
 وخرقہ خلافت یافتہ و زیدیان ہمیشہ در بیابان خلوت داشتند و بعد از سه چار روز میوہ یا گیاہ
 افطار میکردند و در شہر و قریہ نمی رفتند و بیچ جاندار رانمی گشتند و فتوح نمی گرفتند چون وقت خواجہ
 عبد الواحد بن زید رسید خرقہ کہ از خواجہ حسن بصری یافتہ بود بخواجه فضیل بن عیاض دادہ و خرقہ کیل
 بن زیاد را بہ ابو یقوب البسوی عطا فرمود ہر دو سلسلہ از ان دو بزرگ جارجے گشتہ
 دوم خانوادہ عیاضیان و خواجہ فضیل بن عیاض خلیفہ خواجہ عبد الواحد بن زید بودند ہر کہ
 بخدمت او ارادت آورد خود منسوب بوی ساخت و عیاضیان ہمیشہ مسافر و تنہا مجرومی بودند
 و جامہ نو نمی پوشیدند جامہ افتادہ را با خرقہ وصل میکردند و باہنچکس سوال روانمی داشتند ہر چه
 از غیب بی طلب میرسید خرج میکردند و اکثر طعام با مہمان میخورند و با خلق آمیزش نداشتند
 سکوم خانوادہ او ہمیان منسوب گشتند بخواجه ابراہیم بن ادہم و خواجہ ابراہیم مدتا با خضر صحبت
 داشت و از دست وی خرقہ پوشید بعد از ان بخدمت خواجہ فضیل بن عیاض رسید و از وی خرقہ
 خلافت پوشید بعد از ان بخدمت حضرت امام محمد باقر رسید و بدولت خلافت امام فاضل گشت
 و ہر کہ در حلقہ ارادت ایشان آمد منسوب بدو گشت و او ہمیان مجرور و مسافر باشند و ذکر خفی
 بسیار گویند و ہر چه بی سوال از غیب رسد بخورند و آمیزش باہل دنیا نمیکردند یک شجرہ او ہمیان
 بواسطہ امام محمد باقر بخدمت امام حسین منتہی می شود و دوم شجرہ ایشان بواسطہ خواجہ فضیل بن عیاض بخواجه
 حسن بصری میرسد چہارم ہبیریان منسوب گشتند بخواجه ہبیرۃ البصری و خواجہ مذکور مرید و خلیفہ خواجہ
 خلیفہ مرغشی بود وی مرید و خلیفہ خواجہ ابراہیم بن ادہم و ہر کہ بخدمت وی ارادت آورد ہبیریان
 می گویانند و ہبیریان در شہر و قریہ مسکن نمیکنند و شب در دزدان و دزدان مجرومی بودند و نماز
 با حضور دل میکردند و با خلق آمیزش نداشتند و قفق نمیگرفتند و بعد از سه چار روز با میوہ و گیاہ
 خشکی افطار میکردند و ہمیشہ پاسبان دل می بودند پنجم خانوادہ چشتیان می پیوندند بخواجه علو و نیورے
 دوی مرید و خلیفہ ہبیرۃ البصری دوی مرید و خلیفہ مرغشی دوی مرید و خلیفہ خواجہ ابراہیم ادہم
 و خواجہ ابو احمد زندان چشتی کہ رئیس و اشرف چشت اند مرید خواجہ ابو اسحاق چشتی شد چون وقت

خواجه باخر رسید خرقه خلافت بخواجه احمد ابدال داد و جای نشین خود گردانید و هشتاد و اندکی اشتر سیت
در ملک خراسان دوم چشت قریه در هندوستان میان ملتان و اچ و این خواجگان از چشت
خراسان بودند در لطافت اشرفی میفرمایند هر که دعوی هواداری و ولایت ارادت و دوستداری از
خاندان قدیم و دودمان کریم اهل چشت کند باید که وروی و دو وصف باشد یک ترک و ایشار
دوم عشق و انکسار و هر که را این دو وصف نباشد او را خطی از نده سبب چشتیان و نهیبی از شرب
بشیتیان نبود و ششم خانوادۀ عجمیان که می پیوندند بخواجه حبیب عجمی و خواجه مذکور مرید و خلیفه
خواجه حسن بصری اند عجمیان اکثر در کوه با سکونت داشتند و مجرد بودند و فتوح قبول نمی کردند
و بجامه بقدر ستر عورت نگاه میداشتند و بعد از هفتم روز یک خرمادیا به سه خرمادیا فرمی نمودند و در پیش
و طیور با ایشان الفت میگرفتند هفتم خانوادۀ طیفور یا ن س می پیوندند بسطان العارین خواجه
بایزید بسطامی و نام وی طیفور است هفتم خانوادۀ کرخیان می پیوندند بخواجه معروف کرخی دبرداسته
خواجه داؤد طالی که مرید و خلیفه خواجه حبیب عجمی بود او نیز خرقه خلافت بخواجه معروف کرخی داشت
و کرخیان اکثر اوقات با ترک و تجرید در خلوت باشند و تلامذت قران مجید و ذکر بسیار میکنند و از
خوف جناب الهی بسیار گریه کنند و خود را از همه کتر میدانند هشتم خانوادۀ سقطیان س می پیوندند بخواجه
سری سقطی ادم مرید و خلیفه خواجه معروف کرخی بودند و سقطیان صائم الدهر و قائم الليل بودند و
فتوح کس قبول نمی کردند و بعد از سه روز از خلوت بیرون می شدند و وقت شام از ده خانه در لایزیه کرخی
کرده با یاران افطار می نمودند نهم خانوادۀ جنید یا ن می پیوندند بخواجه جنید بغدادی و او
مرید و خلیفه خواجه سری سقطی جنید یا ن بر قدم توکل می رفتند و هر چه از غیب بی سبب خلق می رسید
از ان افطاری نمودند یا زدهم خانوادۀ گازر و دینان می پیوندند بخواجه ابوالسحاق گازر و فی مرید و خلیفه
خواجه عبداللہ خلیف است او مرید محمد کریم و او مرید خواجه جنید گازر دینان در میان خلاق با حق
مشغول باشند و اسما و اعظم و دعاء با است قدرت بسیار خوانند و دهم خانوادۀ طوسی یا ن می پیوندند
بشیخ علاء الدین طوسی او را کابرتوس بود و شیخ نجم الدین کبرلی هر دو بخدمت شیخ ضیاء الدین ابونجیب سر در
رسیده عرض داشتند که در کعبه لبس رسید و کار با برینا شیخ فرمودند که ماینز بدین داغ مبتلا ایم بیاید ما و شما
مرید شیخ وجیه الدین شویم پس هر سه کس با اتفاق بخدمت شیخ وجیه الدین ابونفص رسیدند شیخ وجیه الدین شیخ علاء الدین
و شیخ ابونجیب را الدین را مرید کرد و خرقه خلافت داده و خدمت کرد و شیخ نجم الدین کبرلی و شیخ ابونجیب
ضیاء الدین کرد و طوسی یا ن یک روشن شدند و میگردند و مزایا میبینند و بعضی توابع و ذکر طوسی در این باره بود

و از جاه که چیزی میسر شد بخورد و چون در آنجا رسیدند و سلسله طوسیان به ششم واسط منتهی شود و بخواجه جنید نیز فرمودند
 سردریان می پیوند و شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سردری وی مرید خلیفه شیخ وجیه الدین ابو حفص بود و شیخ مذکور
 چهارم واسط بخواجه جنید پیوند و شیخ ابو نجیب خرقه خلافت از شیخ احمد غزالی نیز داشت و شیخ مذکور به پنجم واسط
 بسید الطائفة خواجه جنید می پیوند و چهارم خانواده فرود میان می پیوند و شیخ نجم الدین کبری که با اشارت شیخ وجیه الدین
 ابو حفص ارواقت بخد مت شیخ ابو نجیب سردری آورد و خرقه خلافت یافت شیخ فرمود که شما شایخ فرود
 رسید و در لغات می نویسند که شیخ عمار یا سرکه از اصحاب شیخ ابو نجیب ضیاء الدین سردری است شیخ نجم الدین کبری
 از وی تربیت یافت و سلسله ابو نجیب ششم واسط به حضرت جنید بغدادی می پیوند و الغرض فرود میان
 سردریان طوسیان و گازر و میان این چهار خانواده می رسند بخانواده جنیدیان و جنیدیان می رسند بسقطیان
 و سقطیان می رسند بکریان و جمله مشایخ این خانواده می پیوند و بخد مت امام علی رضا - مرآة الاسرار

جوهر جناب امیر المومنین را خلیفه حضرت خواجه حسن بصری بود و ایشان را دو خلیفه شیخ حبیب
 عجمی و شیخ عبد الواحد بن زید و از اینجا چهارده خانواده شد و از حضرت امیر المومنین بحضرت
 امام حسین از حضرت ایشان به امام زین العابدین علی و از ایشان به امام محمد باقر و از ایشان بحضرت
 امام جعفر الصادق و از امام جعفر الصادق به امام موسی کاظم و از ایشان با امام علی موسی رضا
 و از ایشان بخواجه معروف کرخی و نیز خواجه معروف کرخی خلافت از شیخ داؤد طائی و ایشان از
 شیخ حبیب عجمی و ایشان از خواجه حسن بصری یافتند

جوهر سلسله که در دیار هند و ایران و توران و ترکستان و بدخشان و بلخ و بخارا و سمرقند و
 خراسان و فارس و عراق و گیلان و بغداد و روم و ماوراء النهر و عرب سست همه خود را با امیر المومنین
 علی می رسانند بعضی بوساطت ائمه و بعضی بوساطت رئیس التابعین شیخ حسن بصری و بعضی
 سلسله دیار یمن خود را بوساطت کسب بن زیاد نخعی می رسانند و در دیار مغرب و اطراف آن بلاد
 بعضی سلسله ها هستند که نسبت خود را به بعضی خلفاء راشدین می رسانند و سلسله شیخ ابوالحسن شاذلی
 بوساطت متعدد شیخ فتح السعود می رسد و شیخ سعید فراوانی و شیخ ابی جابر و
 حضرت امام حسین و نیز سلسله مداریه و نقشبندیه هر دو به امیر می رسد و نیز بحضرت ابابکر صدیق -

جوهر ابتداء بر آمدن این تمام سلسله از حضرت رسالت صلی الله تعالی علیه و آله و
 اصحابه و سلم و از ایشان بحضرت ابابکر صدیق و عمر فاروق و حضرت عثمان و حضرت علی و از حضرت علی
 بحضرت امام حسین و از ایشان بحضرت خواجه حسن بصری و نیز از حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه

والدہ اصحابہ وسلم شیخ ابوسعید الخدیری رسید از وی حیدر از وی امیر عبد اللہ پدرش اما وی از وی شیخ حاجی محمد الجوشانی از وی شیخ عماد الدین فضل اللہ و نیز از حضرت رسالت صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم بہ امام حسین رسیدہ بہ حضرت اولیس قرنی و نیز از حضرت ابابکر صدیق بہ سلمان فارسی من اصحاب الصنہ رسید از وی بہ قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و نیز بہ قاسم مذکور از خواجہ حسن بصری رسید و از خواجہ حسن بہ عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی و از شیخ حبیب عجمی بہ داؤد طائی و از ایشان بخواجه معروف کرنی و از ایشان بہ سرے سقطے -

۵

جو بہر از حضرت علی بہ امام حسن و از ایشان بہ حسن ثقفی و از وی شاہ عبد اللہ محض و از وی شاہ موسی و از وی سید عبد اللہ مورث از وی سید داؤد و از وی سید محمد مورث از وی سید یحیی از وی سید عبد اللہ از وی سید موسی جلع دوست از وی سید ابوصالح از وی سید محی الدین عبدالقادر جیلانی از وی سید عبدالزیراق و نیز از حضرت امیر بہ امام حسین و از ان بہ امام زین العابدین تا امام تقی و نیز از رسالت بہ اولیس تهرنی و از وی بہ موسی ابن زین راعی از وی ابراہیم بن ادہم بلخے شاگرد امام اعظم از وی شقیق بلخی از وی امام یوسف شاگرد ابوحنیفہ -

۶

جو بہر خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالی عنہ گروی کینتش ابو محمد کتند و گروی ابوسعید در اکثر کتب سلوک منقول است کہ وی خلیفہ مفضل علی بود کہم اللہ تعالی وجہہ و با امام حسن بن علی و خواجہ کیل بن زیاد نیز صحبت داشت و در آخر جلد روضتہ الاجاب می نویسد کہ پدر وی در سال یازدہم ہجرت بدست ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالی عنہ مسلمان شدہ و چون خواجہ حسن متولد گشت ویرا پیش عمر بن الخطاب بردند فرمودند نام این حسن کیند کہ نیکو روی است و مادرش از موالی ام سلمہ حرم محترم حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بود روزی مادر او بکار مشغول بود خواجہ بے شیر میگریست ام سلمہ رضی اللہ تعالی عنہا از وی شفقت سینہ مبارکہ خود در وہن او نهاد قطرہ چند شیر پیدا آمد چندین ہزار برکات و کرامات کہ حق تعالی در وی پیدا کرد از ان شیر لودام سلمہ پیوستہ و عاکروی خداوند این را مقدم خلق گردان تا چنان شد کہ صدوی صحابی را در بابت و فوائد اخذ نمود در تذکرۃ الاولیاء و دیگر کتب می نویسد کہ چون امیر المؤمنین علی کہم اللہ تعالی وجہہ در بصرہ آمدند و خواجہ سوال کردند کہ تو عالمی یا معلمی عرض کرد کہ من بیچ نیم ہر چہ از پیغمبر بمن رسیدہ است آنرا بخلق میرسانم مفضل علی اورا منع نکردند و فرمودند کہ این

جوان

جوهر نوبی

جوان شایسته سخن است از امیر المومنین تربیت یافته و دل از جمیع مرادات ماسوی اللہ سر و گشت و پیرا
 فضائل بسیار است و مناقب بشمار چندان خوف جناب آتی بر و غالب بود که هرگز کسی او را خندان
 ندیدند و رجب سنه عشر و نمانه وفات یافت مدتی هشتاد و نه سال بود مرآت الاسرار
 جوهر حضرت خواجه حسن بصری قدس سره ارادت با امیر المومنین علی کرم اللہ تعالیٰ و وجه داشتند
 و خلافت هم از حضرت ایشان یافتند و حضرت خواجه تقوی بر کمال داشت مدت هفتاد و نه سال و فوی
 حضرت ایشان جز در متوضا باطل نشد و حضرت خواجه چون خرقه جناب امیر المومنین پوشید آن
 خرقه گلیم بود که حضرت سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیه و آله و اصحابه و سلم جناب امیر المومنین علی
 مرتضی را پوشانیده بودند و نصیحت کرده بودند که ای علی این خرقه فقر و درویشی است پوشش
 و فقر و فاقه اختیار کن و چون جناب امیر المومنین این خرقه حضرت خواجه را پوشانید فقر و فاقه و صبر و شکر
 نصیحت فرمود و چون حضرت خواجه خرقه خلافت از حضرت امیر المومنین در بر کرده بخانه خود در آمدند
 داشتند ایتار فقر اگر دند چنانکه قوت یک وقت هم در خانه نداشتند بعد از سه روز افطار کردی و
 گاهی پنج و شش روز هم گذشتی و حضرت خواجه را خوف جناب خداوند تعالیٰ بسیار بود چندان
 گریستی که در چشم مناک افتاد و از بسیاری گریه بارت کم شد و هیچ منال -

جوهر خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره مرید و خلیفه حضرت خواجه حسن بصری اند چهل سال پیش
 از ارادت مجاهده و ریاضت می کشید علم بر کمال داشتند و مجتهد کلان بودند و شاگرد حضرت امام حسن
 بن علی مرتضی و خلق و تواضع بے حد داشتند که کتر حضرت ایشان را اول سلام کرده است
 با هر که ملاقات شدی خواه خرد و خواه بزرگ نخست شیخ عبدالواحد را سلام گفتی و پیش مردمان با ادب
 نشستی روزی در راه می گذشتند دیدند که پیری ضعیف بیمار در میان راه افتاده است و
 آفتاب گرم شده سایه می خواهد حضرت خواجه فرمودند ای ابر سایه کن فی الحال ابر پیدا شد و بر سر
 بیمار سایه کرد پیر گفت ای خواجه دعای کن حضرت خواجه کرد پیر صحت یافت و روزی بر اوست
 میگذاشتند جماعت فقر اگر سنه نشسته بودند بعد زاری و گریه عرض کردند که ای خواجه دعاے تو
 سبحانست ما همه یقرا ان گرسنه دلشسته هستیم وزن و فرزند ما بگر سنگی بیا که ما شون حضرت خواجه
 فرمودند بروید که امر و زغنی خواهد شد فقر بجانمانه خود آمده دیدند که زن ان ایشان طعامهاے خوب
 و لذیذ پخته و برد دست هر یکے دینار باے زرست پرسیدند که این طعام از کجا است و این مال
 که داد گفتند آینده آمده در حلقه را جبنایند ما رفیق او یک طبق پیر از دینار باے زر ما را داد

و گفت که شما هر یک بر قیمت کرده بتائید چون شوهران شما آیند بگوئید که نفری از دوست
خواججه عبد الواحد آمده ما را این دنیا را با داد حضرت خواججه همیشه از خوف جناب خداوند توالتی
که هستی و دائم صائم بودی و دو سه فاقه کردی و بوقت افطار دو سه نواله طعام خوردی و
حضرت خواججه چون ارادت آورد هفت تن غلام داشتند همه را آزاد کردند و هر چه در خانه بود از

مال و اسباب همه بدر و ایشان داد از بیع سنابل

جوهر در ذکر حضرت حبیب عجمی رضی الله تعالی عنه در ابتدا مادر بود در روزی سالکی
چیزی خواست بروی بانگ زدند که آنچه داریم اگر شمارا دهیم تو انگر نشوید و مادر ویش شویم سائل
نایم شده باز گشت زن ایشان خواستند که طعام در کاسه کنند و دیدند که همه خون سیاه گشته
بود حضرت شیخ چون این حال دیدند چنان آتش در دل افتاد که هرگز فرو نه نشست فرمود
که توبه کردم روز دیگر بیرون آمدند که در کافه بازی میکردند چون حبیب را دیدند فریاد برآوردند
که حبیب را با خوار آمد و در شویدا تا گرد او بران نشیند که بچو او بد بخت شویم این سخن حضرت شیخ را
بسیار سخت آمد روی به مجلس حضرت خواججه بن بصری نهاد از زبان حضرت خواججه برآمد که بکیار گئی
حبیب را عارف کردند و هوش از ایشان زائل شد توبه کردند چون از مجلس خواججه باز گشتند که در کافه
بازی میکردند چون حضرت ایشان را دیدند گفتند در با شید که حبیب تا نب گنزد تا اگر در بروی
نرسد که عاصی شویم پس فرمودند که هر که را حبیب چیزی باید داد باید و خط خود باز ستاند خلق گرد آمدند
و مال را خود گرفتند و حضرت ایشان قرآن مجید درست نمی خواندند ازین جهت عجمی گفتند زن از
ایشان نفقات خواست ایشان بیرون آمدند چون شب بر زن باز آمدند از ایشان پرسیدند
که کجا کار کردی که چیزی نیاروی فرمودند آن کس که من کار او می کنم که می ست از
کرم او شرم می دارم که از چیزهای بخورم چون وقت آید خود بد بد پس هر روز می رفتند و عبادت
میکردند بجدده روز جوانی با صره شش صد درم بدر خانه حبیب آمده در زن بدر آمده جوان این
صره حواله کرده رفت چون شب در آمد حبیب نخل شده و عکین وی بخانه نهاد چون بخانه در آمد
زن این احوال گفت ایشان روی از دنیا بگردانیدند یک روز زنی بیامد و بگفت گفت
پسری دارم و دیرگاه است که از من غایب است و مرا طاقت فراق او نمانده پس دعا کرد
گفت برو که پسرتو باز رسد زن هنوز بدر سرای خود نرسیده بود که پسرش آمد حضرت حبیب الحمد
لله بخواند حضرت خواججه بن بصری فرمودند نماز در پی حبیب درست نیست شب تقی تعالی را بخوانید

عرض کردند کہ خدایا رضار توجیبت فرمود ای حسن رضار من دریافته بودی قدرش ندانستی گفت خدایا آن چه بود فرمود کہ تو پس حبیب نماز میکردی رضای ما دریافته بودی و آن نماز بہتر از تمام عمر تو بود۔

۱۰ جوہر ذکر حضرت مالک دینار رحمۃ اللہ علیہ مصاحب حضرت خواجہ حسن بصری بودند و زے در کشتی نشسته بودند اہل کشتی مزد کشتی طلب کرد حضرت ایشان سوے آسمان نگریدند ماہیان از دریا دینار و درہان گرفتہ سر بر آوردند حضرت ایشان یک دینار گرفتہ دادند و بہتہ بر روی آب رفتند و ناپیدا شدند تذکرۃ الاولیاء

۱۱ جوہر ذکر حضرت شیخ محمد واسع رضی اللہ تعالی عنہ مقدم زہاد و معظم عباد بودند و عالم عالمان عارف کامل بسیار از تابعین را خدمت کردہ و مشایخ متقدم را دریافته تذکرۃ الاولیاء

۱۲ جوہر خواجہ عبدالواحد بن زید قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت خواجہ حسن بصری بودند و از دست خواجہ کبیر بن زیاد نیز خرقہ خلافت پوشیدہ اورا کمالات و خوارق عادات بسیارست و ریاضات و ترک و تجرید و ذوق و عشق در عہد خود نظیر سے نہ داشت چہل سال نماز فجر بوضو عشامی کرد و فاتوے در سنہ ست و بیس و ماہ در بصرہ واقع شدہ - مرآة الانسار

۱۳ جوہر خواجہ ابو یحییٰ فیصل بن عیاض مرید و خلیفہ خواجہ عبدالواحد بن زید کینت ابوسلمے باصل از کوفہ اندو گفتہ اند کہ باصل از خراسان بود از ناچہ مر و و گفتہ اند کہ بسحر قدزادہ است و بجا دراز بزرگ شدہ و کوفی الاصل اند و نیز گفتہ کہ بخارے الاصل اند و در محرم سنہ یک صد و ہشتاد و ہفت رونق افروز بزم معانی شدند

۱۴ جوہر حضرت سلطان السلاطین خواجہ ابراہیم اہم کینت دی ابواسحاق و لقب وسے ابراہیم بن اہم بن سلیمان بن منصور البانی و خرقہ خلافت از دست حضرت خواجہ فیصل عیاض پوشید و ترک و تجرید و زہد و در رع نظیر نہ داشتند از انبار ملوک بلخ اند بسیار مشایخ کبار را دید و از امام محمد باقر نیز خرقہ خلافت یافتہ و با امام ابو حنیفہ کوفی صحبت داشت حضرت امام اعظم گفتہ سیدنا ابراہیم اہم گفتند کہ دی سیادت پچہ یافت گفت کہ وسے دائم در خدمت خداوند مشغول ست و ابکار ہای دیگر مشغول و حضرت جنید فرمودند مفتاح العلوم ابراہیم اہم خواجہ فرید الدین عطار گوید چون وفات دی نیز و یک رسید خواجہ ابراہیم ناپیدا شد معلوم نیست کہ خاک پاک او کجاست و بعضی گویند در بغداد پساوسے امام احمد حنبل و بعضی گویند در شام آنجا کہ خاک لوط پیغمبر ست و صاحب

نفحات گوید بشام وفات کرد در سنہ احدی و تین و مائت و بروایتی در سنہ ست و سبعین و مائت و بقولے
غزوة ماه شوال سنہ سبع و ثمانین و مائت - مرآة الاسرار

جوہر در فوائد الفوائد مذکورست کہ حضرت سلطان السلاطین خواجہ ابراہیم بن ادہم قدسنا اللہ
تعالیٰ بیکہم نہ سال در غاری ساکن شدہ اند و در ان غار چشمہ ساری بودہ حضرت ایشان در ان چشمہ
مقیم بودہ جناب مستطاب خداوند تعالیٰ را طاعت کردی تا شبہ عظیم سر ما بود دست مبارک
حضرت ایشان بہ پوستینے افتاد آنرا بالاسے خود کشیدند چون روز بلند بر آمد آن پوستین از
خود دور کرد چون نیکو نگاہ کردند آن اثر دہا بود چشمہا کشادہ و سری افزاشتہ و در تحرک و دید
حضرت ایشان در تحریر بودند کہ آوازی شنیدند کہ بخیناک من المتلف بالمتلف یعنی
ترا از چیزی تلف کنندہ کہ آن سر ما بود نجات دادیم با تو ہا کہ آنم تلف کنندہ بودہ است
جوہر خواجہ مروت کرخی کینت ابو مخوف نام پدر او فیروز بعضی معروف بن علی گفتمہ اند

۱۵

۱۶

استاد سری سقوی و پیشوای اولیاء ہفت خانوادہ بود و مقدم طریقت صاحب نفحات گوید کہ
پدر وی مولی امام علی موسی رضا بود و شیخ فرید الدین عطار گوید کہ مادر پدر وی ترسا بودند
اورا بمعلم فرستادند استاد گفت باب مایہ گفت فی بل ہواللہ احد اورا سخت بزد بگریخت
مادر و پدرش گفتند کاشکے او بیایدی و ہر دینے کہ خواستی با وی موافقت میگردم وی
بخدمت امام علی بن موسی رضا رفت و بدست امام سلمان شد و در تہاد زنتش بود و تربیت یافت
و اشرف خرقہ امام شریف شد و پیش مادر پدر آمد کمال است او مشاہدہ نمودند بدست وی سلمان شدند
بعد از ان خواجہ او دطانی صحبت داشت و وفات در سنہ ^{۴۲۰} تا تین مدن بغداد شریف مرآة الاسرار

۱۷

جوہر خواجہ خدیفہ مرعشی از کبار مشائخ روزگار خرقہ ارادت از دست حضرت سلطان ابراہیم بن ادہم
یافتہ و فاش چہار دہم ماہ شوال سنہ وصالش بنظر نیامدہ مرآہ الاسرار

۱۸

جوہر خواجہ ہبیرہ بصری خرقہ ارادت از دست خواجہ خدیفہ مرعشی پوشید صاحب خانوادہ بود
مریدانش ہبیریان گویانند وفات بتاریخ ماہ شوال سنہ وصالش بنظر نیامدہ - مرآة الاسرار

۱۹

جوہر خواجہ علو دینوری خرقہ ارادت از دست خواجہ ہبیرہ بصری پوشید در مدت حیات خود
در روز چیزی نخوردہ و نیا شامیدہ چون متولد شد شب شیر مادر بخوردی اورا دولت عرفان مادر زاد
عطا کردہ بودند وفات چہار دہم محرم سنہ و فاش جانبی نظر نیامدہ مرآة الاسرار

۲۰

جوہر خواجہ مشاد الدینوری از اصحاب جنید بغدادی بود اصل دے از دینورست و آن

جوهری

شهر لیت از شهرهای کوهستان مغرب کرمان در بغداد نشو و نمایافت وفات سنه تسع و تسعين و اربعين مرآة الاسرار
جوهر خواجه ابوالاسحاق چشتی بادشاه عالم نیاز و سلطان دارالملک راز بود دختره ارادت از دست ۲۱

خواجه علودنیوری پوشید بنیت ارادت از ولایت شام در بغداد رسید و مرید خواجه علودنیوری شد
خواجه پرسید چه نام داری گفت ابوالاسحاق شامی خواجه فرمودند از امر و ترابو اسحاق چشتی خوانند و کم
در سلسله ارادت تو در آید آنها را چشتی خوانند بعد از تربیت ایشان را بچشت فرستادند از آن روز
خواجگان چشت پیدا شدند و سر حلقه ایشان پنج تن بودند اول ابوالاسحاق چشتی دوم خواجه ابوالاسحاق
چشتی سوم خواجه محمد چشتی چهارم خواجه یوسف چشتی پنجم خواجه مود و چشتی و قبر ابوالاسحاق در علا است
از بلده شام چهاردهم ماه ربیع الآخر ازین عالم نقل فرمود سنه وفاتش در نظر نیامده مرآة الاسرار

جوهر حضرت ابوسلمان داود بن نصر الطائی قدس سره در نفحات الانس مذکور است که حضرت ۲۲
ایشان از کبرای مشایخ و سادات اهل تصوف بودند و شاگرد حضرت امام اعظم ابوحنیفه و مرید حضرت
شیخ حبیب راعی رضی الله تعالی عنهما در سنه یکصد و شصت و پنج زینت بخش عالم سانی شدند

جوهر حضرت ابراهیم بن سعد علوی الحسینی قدس سره کینت حضرت ایشان ابوالاسحاق است از قدمای مشایخ ۲۳
بودند و از اهل بغداد شریف از انجالی شام شریف بردند و متوطن شدند صاحب کرامات ظاهر بودند

نظیر حضرت ابراهیم دهم و حضرت ابوالحارث الاداسی قدس سره اسم مبارک حضرت ایشان فیض
بن خضر است شاگرد حضرت ابراهیم سعد علوی قدس سره بودند و حضرت ابراهیم سبنه هر وی قدس سره
کینت حضرت ایشان ابوالاسحاق صحبت ابراهیم دهم یافته در اصل از کرمان بودند و در بهرات اقامت
فرمودند از آن هر وی گویند و قبر مبارک در قزوین است و حضرت ابراهیم رباطی قدس سره مرید
حضرت ابراهیم سبنه بودند و قبر مبارک بر در رباط زنگی زاده است در بهرات حضرت ابراهیم طروش
قدس سره از متاخران اند و حضرت ابراهیم صیاد بغدادی کینت حضرت ایشان ابوالاسحاق است با حضرت

مردن کنخی قدس سره صحبت داشتند و حضرت ابراهیم آجری صیغیر قدس سره کینت حضرت ایشان
ابوالاسحاق است یهودی از حضرت ایشان گفت که مرا چیزی بجای تا از آن شرف اسلام فضل
آنرا بردین خود بدانم و ایمان آرم حضرت ایشان ردای دیر در میان ردای خود پیچید
در آتش انداختند و ردای یهودی بسوخت و ردای آن حضرت سلامت ماند یهودی ایمان
آورد حضرت ابراهیم آجری کبیر قدس سره حضرت محمد بن خالد آجری قدس سره از مشایخ بزرگ
اند و حضرت ابراهیم بن ساسم قندی قدس سره مدتها بغداد شریف مقام داشتند و بسبب

باز شریفین آوردند و قتی لشکری از کفار بدر سمرقند آمد شبی برخاستند و بانگ بران لشکر زدند و جلدی

افتادند و یکدیگر را کشتند و با مداد نهمیت کردند از نجات

جوهر حضرت خواجہ خدیفہ المرعشی قدس سرہ از کبار مشائخ روزگار و مقتدر اولیای صاحب

۲۲

اسرار بود در حقائق و معارف کلمات عالی داشتند و خرقه ارادت از دست حضرت خواجہ ابراهیم

ابن ادرہم پوشیده و جمیع مشائخ وقت را دیده تا ریح چهاردهم ماه وفات یافت و سال و شصت

بنظر نیامده - مرآة الاسرار

جوهر حضرت خواجہ بہیرہ بصری قدس سرہ قدوة الادیان و برة الاصفیاء بودند خرقه ارادت

۲۵

از دست حق پرست حضرت خواجہ خدیفہ مرعشی قدس سرہ پوشیده صاحب خانوادہ اندر ماہ شوال

وفات یافتند و ذکر غیر در مجلس شریف حضرت ایشان برگزینی گذشت مرآة الاسرار

جوهر حضرت ابو ہاشم صوفی قدس سرہ و حضرت ایشان بکینت مشہور اندیشہ بودند بشام و در اصل

۲۶

کوفی اند معاصر حضرت سفیان ثوری قدس سرہ و وفات حضرت سفیان ثوری در بصرہ است

در سنہ یکصد و شصت و یک حضرت اسرافیل قدس سرہ از مغرب بودند حضرت ابو الاسود کلبی

قدس سرہ و حضرت ابو الاسود راعی قدس سرہ از مشائخ اند حضرت ابو یعقوب ہاشمی قدس سرہ

معاصر حضرت ذوالنون مصری قدس سرہ حضرت ولید بن عبداللہ سقا قدس سرہ کینت حضرت

ایشان ابو اسحاق ست از اصحاب حضرت ذوالنون مصری قدس سرہ بودند حضرت یوسف

اسباط قدس سرہ از متقدمان اند حضرت ابوسلیمان دارانی اسم مبارک حضرت ایشان عبدالرحمن

بن احمد بن عطیہ و بعضی گفته عبد الرحمن بن عطیہ از قدمای مشائخ شام بودند از دارا کہ ذہبی ست

از ویما سے و شوق و قبر مبارک نیز در اینجا ست استاد حضرت احمد بن ابی الحواری قدس سرہ بودند

حضرت داؤد بن احمد دارانی قدس سرہ بر او در صحبت دار حضرت سلیمان دارانی قدس سرہ از نفعات

۲۷

جوهر حضرت خواجہ یوسف بن حسین قدس سرہ کینت ابو یعقوب ست شایباز کونین بودند

از متقدمان مشائخ ری بودند و مقتدر ای وقت عالم با نواع علوم ظاہر و باطن و صاحب حقائق بلند

و معارف اربعہ و مرید حضرت ذوالنون مصری بودند و مشرب لایمیتہ داشتند در سنہ صد و چهل

و سه وفات یافت - مرآة الاسرار

جوهر ذکر حضرت خواجہ ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل مغزلی قدس سرہ از قدمای مشائخ اند استاد

۲۸

اکثر اولیاء و اعتماد اصفیا در تربیت مریدان آتی بودند در توکل و تجرید ظاہر و باطن نظیری نداشتند

بیخ لیاہ بقدر حاجت بخوردی صاحب نجات گوید کہ عبد اللہ مغربے مرید خواجہ ابوالحسن ازین است
والو اس مرید عبد الواحد بن زید و ایشان مرید خواجہ حسن بصری وفات در سنہ تسع و سچین و ثمانین - مرآة الابرار

۲۹

جوہر حضرت خواجہ یوسف بن حسین قدس سرہ کنیت ابو یعقوب مقتداے مشائخ ری بودند و عالم
بأنواع علوم ظاہر و باطن بسیار مشائخ را دیده و بالبو تراب نشینی صحبت داشتند و مرید خواجہ ذوالنون
مصری بودند مشرب ملائیتہ داشتند وفات در سنہ سی صد و چهل و سہ - مرآة الاسرار

۳۰

جوہر ذکر حضرت سلطان العارفین و برهان المحققین خلیفہ جناب النبی محرم راز تاشاہی
خواجہ بایزید بسطامی قدس سرہ اسم مبارک طیفورست بن عیسی بن آدم بن سردشان جد حضرت

ایشان گبرے بودند مسلمان شدہ حضرت سید الطائفہ جنید بغدادی قدس سرہ فرمودند
کہ خواجہ بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکہ صد و سیزده پیرا خدمت کرد و از ہمہ فائدہ گرفت
و در خدمت امام جعفر الصادق افتادہ روزی اسے انا اللہ لا اله الا انا فاعبدونی گفت

مردم روے از ایشان گردانیدند حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ میفرماید کہ اینجا
بایزید در میان نبود بزبان وی حق تعالی سخن میگفت چنانچہ شجرہ موسیٰ طریقہ ایشان غلبہ و
سکر بود ولادت حضرت ایشان در سنہ ستین و ثمانہ و مدت حیات صد و سی سال و بقولے

ہفتاد و سہ سال وفات حضرت ایشان در زمان خلافت ابوالفضل جعفر بن منصور کہ متوکل لقب
داشت و خلیفہ دہم از بنی عباس بود بتاریخ بسبت و ہشتم ماہ شعبان در سنہ اربع و ثمانین و ثمانین
و بقولے در سنہ احدے و ثمانین واقع شدہ در بسطام مدفون گشتند - مرآة الاسرار

یکے بر در خانہ بایزید رفت و آواز داد گفت کرامی طلبی گفت بایزید را گفت در خانہ جز خدا نیست
دہم وی گوید کہ چہل سال دید بان دل بودم چون نگہ کردم بندگی و خداوندگی از حق دیدم و
ہم وی گفت سی سال خدا را می طلبیدم چون نگہ کردم او طالب بودم و من مطلوب

۳۱

جوہر خواجہ ابراہیم بن شہبہ قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابواسحاق است مصاحب
حضرت خواجہ ابراہیم ابن ادہم قدس سرہ بودند و از اقران حضرت خواجہ بایزید قدس سرہ نیز گفتند
انہ نقل است کہ روزی حضرت خواجہ بایزید بجزرت ایشان فرمود کہ در خاطر من آمد کہ باستقبال

شما آیم و شمار اشفع گردانم بخدای تعالی در حق خویش در اصل از کران ہستند و در ہرات اقامت
نمودند از ان حضرت ایشان را ہر وی گویند و قبر شریف حضرت ایشان در قزوین است - مرآة الابرار

۳۲

جوہر خواجہ ابوعلی شقیق بن ابراہیم بلخی قدس سرہ بگانہ عمد و شیخ وقت بودند و در زہد

قدیمی راسخ داشتند و در انواع علوم کامل بودند و صاحب تصانیف و استاد فواید اصم و علم طریقت و حقیقت بخدمت فواید ابراهیم بن ادهم گرفت و سبب توبه او آن بود که ترکستان برای تجارت رفتند بت پرستی را دیدند که بت را می پرستید و میگفت شقیق گفت که ترا پروردگار بت زنده و عالم او را پرست و شرم دار بت پرست گفت که اگر چنین است که میگوئی پس او قادر نیست که ترا در شهر رودری و چه که تو انجانایی شقیق ازین سخن بیدار شد و روی بلخ نهاد و در اصل کار مشغول گشت در بلخ قحط عظیم بود غلامی را در بازار خندان دید شقیق گفت این چه جایی شاد است گفت مرا چه باک فواید من چندین غلام دار و مرا اگر سینه گذار و شقیق از دست رفت و گفت آنگه این غلام به انبار فواید می نازد من چون تو ملک الملوک دارم انده چرا خوریم پس دل او از جمیع مرادات سرگشته و قدم در توکل نهاد و در نفحات مذکور است که در بعضی تواریخ بلخ مذکور است که فواید شقیق بن ابراهیم بلخی در سنه یک صد و شصت و چهل در ولایت ختلان شهید گردید و قبر مبارک نیز آنجا است

مرآة الاسرار

جوهر فواید ابو سلیمان دارانی قدس سره از قداسے مشایخ شام اندوکنیت عبد الرحمن بن احمد بن عیاض الغیبی و بعضی گویند که عبد الرحمن عطیه از دارا که دومی از دیات دمشق است و قبر شریف هم در آن ده است یگانہ وقت بودند حضرت ایشان را ریحان القلوب گویند پیر حضرت فواید خواری بودند در سنه دو صد و پانزده وفات یافت - مرآة الاسرار

۳۳۳

جوهر حضرت فواید محمد سماک قدس سره صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ بودند کلامے عالی و بیانی شانی داشتند فواید معروف کرنی را کشایش از سخن حضرت ایشان بود - مرآة الاسرار - جوهر حضرت فواید محمد بن اسلم قدس سره صاحب احوال عظیمہ و مقامات جلیلہ بودند حضرت ایشان را لسان رسول و سخنة خراسان می گفتند از برکات نفس حضرت ایشان قریب پنجاه ہزار کس براہ راست آمدند و توبہ کردند آنحضرت پیوستہ وام کرده و بدر و ایشان دادی و توبہ جہودے گفت قرض بر تو دارم فرمود ایچ ندارم قائم ترا شنیده بود فرمود این را بردار چون برداشت زرشده بود جہودے مسلمان شد - مرآة الاسرار

۳۳۲

۳۳۵

جوهر حضرت قائم بن اصم قدس سره کنیت ابو عبد الرحمن است از قداسے مشایخ خراسان و از اہل بلخ بودند و مرید حضرت شقیق بلخی قدس سره و استاد حضرت احمد خضر و یہ روزے در مجلس فرمودند آنگہ ہر کردین مجلس گناہکار نرسد بیامرز نیایشی حاضر بود چون شب درآمد بہ نیتش رفت

۳۳۶

اولی

آواز سے شنید کہ باز گرد شرم نداری کہ در مجلس حاتم اصم آمرزیدہ شدی آنکس توبہ نمود در سنہ دوصد و چہار دہ و بقولے دوصد و سہ و ہفت رطلت فرمودند مرآة الاسرار

جوہر حضرت حاتم بن عفوان الاصم قدس سرہ کنیت ابو عبید الرحمن از قدام مشائخ خراسان بودند از اہل بلخ باشقیق بلخی صحبت داشتند استاد احمد خصم ربیعہ حضرت احمد بن ابے الحوار سے قدس سرہ کنیت ابو الحسن از اہل دمشق اند با ابو سلیمان دارانی صحبت داشتند حضرت عبدالمدین جنین بن سابق الانطا کے قدس سرہ کنیت ابو محمد است اصل سے از کوفہ بود و مقیم انطاکیہ شدند حضرت سہل بن عبدالمد تستری قدس سرہ کنیت ابو محمد است از کبرائے این قوم و علماء این طائفہ اند امام ربانے کہ اقتدارا شاید در احوال قومے بودند شاگرد ذوالنون مصری و صحبت با خال خود محمد بن سوار داشتند حضرت عباس بن حمزہ نیشاپوری قدس سرہ کنیت ابو الفضل ست از متقدمان بودند با ذوالنون مصری و حضرت بایزید صحبت داشتند حضرت عباس بن یوسف الشکلی قدس سرہ کنیت ابو الفضل است از مشائخ قدیم بغداد شریف و عباس بن احمد شاعری الازدی قدس سرہ کنیت ابو الفضل بیگانه مشائخ شام بود شاگرد ابوالمظفر کرنا شاپتی بود و حضرت ابو حمزہ خراسانی قدس سرہ اصل سے از نیشاپور بود با مشائخ عراق صحبت داشتند از اقران جنید بود۔ از نفحات۔

جوہر حضرت خواجہ سہل بن عبدالمد تستری سرہ کنیت ابو محمد ست از محشمان اہل تصوف و از کبرائے این طائفہ بودند و مجتہد و از علماء مشائخ و امام عمد و معتبر و در حقائق و معارف بے نظیر و مرید خواجہ ذوالنون مصری و در ابتدا از حال خود خواجہ محمد بن سوار سی نیز تربیت یافتہ و در تذکرۃ الاولیاء مذکور است کہ آنحضرت میفرمودند کہ یاد دارم آنکہ حق تعالی فرمود الست بر یکم و من گفتتم بکلمہ صاحب مذہب اند و مذہب سے ریاضت و مجاہدہ است مجاہدہ را علت مشاہدہ فرمود بخلاف دیگران کہ سے گویند کہ وصول حق را علت نباشد بر کہ بحق رسد بفضل سے برسد و فضل را با علت و فعل چه کار بود پس مجاہدہ تمذیب نفس است نہ حقیقت قرب را در محرم سنہ دوصد و ہشتاد و سہ وفات یافت مرآة الاسرار۔

جوہر حضرت شیخ ابو بکر بن ہواز بطالچی قدسنا اند تعالیٰ بسرہ الغرزی از عطاء مشائخ عراق بودند و از اکابر عارفان و متقدم و محققان مصدر کرامات ظاہرہ و منظرہ خارقات باہرہ صاحب احوال علیہ و مقامات سینہ و در کشف الآثار مردیست از حضرت شیخ ابو محمد شبلی قدسنا اند تعالیٰ

لسرہ المبارک کہ فرمودند کہ شیخ ابوبکر بن ہواز میفرمودند کہ ما با جماعت دزدان در بطالچ
 راہ میزدیم و سردار قاطعان طریق بودیم شبی آواز زنی گویشم رسید کہ بہ شوہر خود میگوید کہ ہمین جا باش
 و فرود میامیاد کہ بہ ست ابن ہواز گرفتار شویم پس گریستیم کہ مردم از من سے ترسند و من از جناب
 خداوند تعالی نمی ترسم بہا وقت توبہ کردم و ہمہ یاران من با من توبہ کردند در منام حضرت سید
 عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم را در یافتیم کہ حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق را
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمایند کہ ہم نام خود را خرقہ بیوشان پس بموجب امر جلیل القدر خرقہ از دست
 مبارک آنحضرت پوشیدیم و در حالت بیداری آنرا بر بدن خود یافتیم شیران و ماران بطالچ ہمہ مطیع و
 متقادین بودند و از جناب خداوند تعالیٰ حمد گرفتیم کہ ہر کہ داخل مقبرہ من شود آتش اورا نسوزد
 و این معنی تجر بہ رسیدہ اگر ماہے یا گوشت را در ان مقبرہ کسے با خود سے برد و بعد از ان می نخت ہر گنجتہ
 نمی شد و میفرمودند کہسے چہل چہار شنبہ بزیارت من آید در قبر او برائت ازار حاصل شود و میفرمودند
 کہ او را عراق ہفت تن اند حضرت سعادت کرخی و حضرت احمد بن حنبل و حضرت بشر حافی و حضرت
 منصور بن عمار و حضرت سری سقطی و حضرت سہل بن عبداللہ تستری و حضرت سید عبدالقادر
 جیلانی قدسنا اللہ تبارکے برکتہم میدان عرض کردند کہ سید عبدالقادر کیست فرمودند عجیبی اند شریف گمان
 بعد از ظهور حضرت ایشان در قرن فاسم خواہد شد کہیے از او تا دوا فراد و اقطاب زمان خواہند
 بود در زنی زنی التماس نمود کہ یک پسر دہشتم در جملہ غرق شد و آنحضرت را با لاس شرط آورد و آنحضرت
 در آب شنا فرمودند و پسر اورا بردوش آورده بہما در سپردند عمر شریف دراز یافتند و در بطالچ تشریف
 فرماے عالم بقاشند قبر شریف زیارتگاہ خلایق است۔

جوہر حضرت شیخ ابو محمد شبلی قدسنا اللہ تعالیٰ لسرہ المبارک از اعیان مشائخ عراق اند و از
 عظام و مقربان دو اصلان صاحب احوال بدیعہ و مقامات رفیعہ در کشف الآثار مذکورست کہ حضرت
 شیخ تاج العارفین ابو الوفا قدس سرہ میفرمایند کہ پیر من شیخ ابو محمد شبلی در بدایت حال بار فقار
 خویش قطع طریق میکردند آخر بردست مبارک حضرت شیخ ابوبکر بن ہواز قدس سرہ توبہ کردند
 و حضرت ایشان در سہ روزگار حضرت شیخ ابو محمد شبلی را تمام کردند و اصل حضرت حق تعالیٰ گردانیدند
 روزی مشغول بجن تعالیٰ بودند پندہا زیادہ از صد کرد اگر آنحضرت فرود آمدند و بعد اہا خوش موجب
 تشویش خاطر شریف شدند آنحضرت بطرف آنانگاہ کردند ہمہ بگردند فرمودند ہر در دگار اموت
 اینمانمی خواستم پس ہمہ بر فاستند و پیرینند و آنحضرت از شبناکہ بودند و آن قبیلہ است از کرد در حدادیہ کہ

۷۲

کڑھ ششم

وہی ست از بطایح اقامت فرمودند و در آوان کبر سن ہما بنجا بر حمت حضرت حق تعالیٰ پیوستند۔
 جو ہر حضرت خواجہ معروف کرخی قدسنا اللہ تعالیٰ بسره الغزیز از قدماے مشائخ کبار و مقدم
 طریقت و مقتداہی اولیا اند و بہم نسیم وصال و محرم حریم جلال کنیت ابو محفوظ است و نام پدر
 ایشان فیروز و بعضے معروف بن علی گویند و صاحب نفحات قدس سرہ میفرمایند کہ پدر حضرت
 ایشان موسیٰ بود در بیان حضرت امام علی بن موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہما و صاحب تکرر الاولیا
 قدس سرہ میفرمایند کہ مادر و پدر حضرت ایشان ترسا بودند حضرت ایشان را بمعلم فرستادند
 استاد گفت کہ بگو خدا سے است فرمودند کہ یک ست پس آنحضرت بگریختند مادر و پدر گفتند کاشکے او سیاری
 و پر دینے خواستے باوے موافقت میگردیم و آنحضرت بخدمت حضرت امام علی بن موسیٰ رضا
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما رفتند و بدست مبارک آنحضرت مسلمان شدند و مدتہا در خدمت شریفین
 تربیت یافتند و بشری خرقہ مشرف گردیدند بعد از ان پیش مادر و پدر آمدند والدین بدست آنحضرت مسلمان
 شدند بعد از ان بحضرت خواجہ داؤد طلے قدس سرہ صحبت داشتند و ریاضتہا کشیدند و چون آنحضرت
 وفات یافتند مردم ہمہ ادیان دعویٰ کردند خادم گفت آنحضرت فرمودہ اند ہر قوم کہ جنازہ مرا
 بردارند من از ان قوم باشم پس بیچ قوم نتوانستند الا اہل اسلام برداشتند نماز جنازہ گذارند
 و در سنہ دو صد و نون و پنج عالم بقاشدند قبر مبارک در بغداد شریفین ست و براسے اہل حاجت
تربان مجرب ست بہر حاجتے کہ آنجا دعا کنند سجاہ گردد

جو ہر حضرت خواجہ بری بن بھیس السنطی کنیت ابو الحسن ست امام اہل تصوف بودند اول کسی کہ در بغداد
 سخن حقائق و توحید فرمود حضرت ایشان بودند مرید حضرت معروف کرخی اند و خواجہ حبیب اعلیٰ
 و خواجہ حارث محاسبے و خواجہ بشرحانے را دیدہ و حال حضرت جنید بودند و ہم پیرو سلسلے شیخ
 فرید الدین عطار فرمود کہ در بدایت حال سقط فرود شے میگردند کبار آتش در بغداد شریفین
 افتاد از آنحضرت گشتند کہ دوکان تو ہم بسوخت فرمود من نیز فارغ شدم چون نیک نگاہ کردند زخمتہ
 بود چون چنان دید ہرچہ داشت بدو ایشان داد حضرت جنید گوید کہ سچکس را ندیدم در عبارت کمال تر از
 خواجہ سری کہ نوہ و ہشت سال بگذشت کہ پہلو بر زمین نہ نہاد گویہ بیماری مرگ با داد روز شنبہ سوم
 ماہ رمضان در سنہ دو صد و پنجاہ و سہ رحلت فرمود آرامگاہ بغداد شریفین ررآة الارار

جو ہر خواجہ جنید بغدادی کنیت ابو القاسم و لقب قواریرے دزجاج و حسن از است اصل می از
 نہادند ست و مولد و منشا رسے بغداد مذہب ابو ثور داشت کہ شاگرد امام شافعی بود و بقولے

۴۱

۴۲

۴۳

مذہب سفیان ثوری داشت و مرید و خواہر زادہ خواجہ سری سقطی بودند مدت چہل سال
 در خلوت نشست سی سال نماز خفتن بکردے و برپای استاد نما صبح اللہ اللہ میگفتے
 بعد از چہل سال دانست کہ بمقصود رسید ہاتھ آواز داد کہ یا جنید گناہگار شدی عرض
 کردند چہ گناہگار شدم باز نہ آید کہ ہنوز بہتے خود را فراموش کردہ پس نشست و ہمہ شب
 باللہ اللہ مشغول مے بود بعد از ان کار خواجہ بسیار بلند شد گفت سے سال ست کہ خدا تیعالمے
 بزبان جنید یا جنید سخن میگوید و جنید در میان نہ و خلق را خبر نہ و گفت اگر فردا ضای تعالی
 مرا گوید کہ مرا بہین نہ بنیم گویم چشم در دوستی غیر بود در دنیا بے واسطہ چشم میدیم روزی حضرت
 شبلیہ در مجلس وی اللہ گفت خواجہ فرمود اگر خدا غائب ست ذکر غائب غیبت ست و غیبت حرام
 و اگر حاضر ست در مشاہدہ نام بردن ترک حرمت بسم اللہ الرحمن الرحیم گفت دجان بمشاہدہ حق
 تسلیم کرد وفات سنہ سبع و تسعین ہائین مرقن بغداد - مرآة الاسرار

جوہر خواجہ ابو بکر شبلیہ نام وی جعفر بن یونس وی مصری ست بغداد آمد مرید خواجہ جنید شد
 مذہب امام مالک داشت وفات در سنہ اربع و ثمانتہ مرقن بغداد - مرآة الاسرار

جوہر حضرت خواجہ ابراہیم ضیا بغدادی قدس سرہ کنیت ابوالحق ست فرد وقت بود مذہب
 تجرید داشت و با خواجہ معروف کرخی صحبت داشتند - مرآة الاسرار

جوہر ابو حمزہ بغدادی نام محمد بن ابراہیم ست بالبشر حافی صحبت داشت - حمزہ بن عبد اللہ
 العلوی الحسینی کنیت ابو القاسم - ابو سعید خراز نام و سے احمد بن علی ست و لقب سے
 خزاز از ائمہ این قوم و از اجلہ مشائخ ست شاگرد محمد بن طوسی ست با ذوالنون مصری و سری و سقطی و
 بشر حافی و غیر ایشان صحبت داشتند و پیشین کسی ست کہ در عالم فنا و بقا سخن گفت حضرت حنف اللہ انی از کبار
 مشائخ ہمدان بود حضرت ابو شعیب المفتح نام وی صالح ست در روزگار ابو سعید خراز بود ہفتاد حج گزاردہ بود
 پیادہ - ابو عقال بن علوان المغربی از مشائخ معروف ست با ابو ہارون اندلسی صحبت داشت - حماد قرظی کنیت
 ابو عمر ست بغدادی بودند از بزرگان مشائخ - ابو الحسین ثوری نام و سے احمد بن محمد و گویند محمد بن احمد و احمد
 درست تر ست با سری سقطی و محمد علی قصاب و احمد ابو الجوزی صحبت داشت و ذوالنون مصری را وید از اقران
 جنید بودند در سنہ دو صد و نو و پنج و در تاریخ یا فعی دو صد و ہشتاد و شش بعالم بقا طلت
 فرمودند - نفحات -

جوہر حضرت فتح بن علی الموصلی قدس سرہ از بزرگان و متقدمان مشائخ اند در سنہ دو صد و ست

۲۳

۲۵

۲۶

در بعضی از نسخ

۲۷

پیش از ہفت سال از بشر حافی قدس سرہ روز عید الفصح در کوہیا میگذاشتند آن قربانها دیدند کہ سگیزد
 التماس کردند کہ آئی داننے کہ چیزے ندارم کہ برائے تو قربان کنم من این دارم پس انگشت مبارک
 بر گلو نهادند و بیفتادند و جان بجان تسلیم فرمودند خطے سبز بر گلو بر آیدہ بود حضرت فتح بن شخبز از
 قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو نصرست از قدام مشائخ خراسان اند حضرت بشر بن حارث بن
 عبد اللہ الحافی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو نصرست و گویند کہ اصل حضرت ایشان از بعض
 دیہای مروست در بغداد شریف مقیم گشتند و آنجا روز چهارشنبه ده روز از محرم گذشتہ در سنہ دوصد و
 ہفت ہفت ہزار البقار طلت فرمودند حضرت قاسم حربی قدس سرہ و حضرت بشر طرانی قدس سرہ از مقدان مشائخ طبرستان
 بودند و صاحب کرامات و حضرت شفیق بن ابراہیم بلخی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو علی ست از قدام
 مشائخ بلخ بودند و شاگرد فرزند استاد حاتم احمد و با حضرت ابراہیم ادہم صحبت داشتند در بعض تواریخ بلخ مذکور
 است کہ در سنہ دوصد و بیفتاد و چہار در ولایت ختلان بدرجہ شہادت رسیدند و قبر مبارک نیز آنجاست
 و حضرت داؤد بلخی قدس سرہ از قدام مشائخ خراسان بودند حضرت حارث بن اسد المجاہدی قدس
 سرہ کنیت حضرت ایشان ابو عبد اللہ است از علماء مشائخ و قدام ایشان اند جامع علوم ظاہر و باطن
 و صاحب تصانیف و استاد اہل بغداد شریف بودند و باصل از بصرہ اند در بغداد شریف در سنہ
 دوصد و چہل و سہ ہزار البقار طلت فرمودند۔ از نفحات۔

۲۸ جوہر حضرت خواجہ احمد حواری قدس سرہ کنیت ابو الحسن ست از اہل دمشق بودند و مرید خواجہ
 سلیمان دارانی و مقتدای وقت حضرت جنید ویرا یحسان شام میفرمودند در سنہ دوصد و
 سی وفات یافت۔ مرآة السرا۔

۲۹ جوہر سید الطائفہ حضرت جنید بغدادی قدس کنیت ابو القاسم ست و لقب قواریری
 وزجاج و حراز ست قواریری وزجاج از ان گویند کہ پدر وی آگینہ فروختی و در تاریخ یافعی خزاز
 بنام معجر و زادمشودہ مکر و خزاز از ان گویند کہ کار خرمی کردند اصل از نہاوندست و مولد و نشاء
 وی بغداد شایخ ابو جعفر صدرا گوید اگر عقل مردی بودی بر صورت جنید بودی در دوصد و نود و
 ہفت بعالم بقا تشریف بردند کہ انی کتابا لطبقات و الرسائلہ قشیرہ و فی تاریخ الیافعی سنہ
 دوصد و نود و ہشت و قبل نود و نہ ابو جعفر بن الکلبینی از اجلہ مشائخ بغداد بود عمر بن عثمان المکی الصوفی
 کنیت ابو عبد اللہ استاد حسین منصور حلاج بود عالم بود لعلوم حقایق اصل وے از زمین ست
 سخن بار یک داشتند شاہ شجاع کرمانی از اولاد ملوک بودند و از رفیقان ابو حفص میرا کتابی ست

رو بر تکی معاذ رازی در فضل غنا فقر که بچہ کرده دوسے آنرا جواب داد و فقر را بر غنا فضل نهاد چنانچه هست
 شاه چهل سال نخفته بود دقتی در خواب شد حق تعالی را دید بیدار شد پس از ان پیوسته سختی یاورا خفته
 یافتند یا در طلب خواب بودے روزے شاه در مسجد نشسته بود درویشے دو من نان خواست
 کسے نمے داد شاه گفت کیست که بچاہ حج من بخرد بدو من نان و باین درویش دہد نفیصے آنجا نشسته
 بود آنرا بشنید گفت ایما شیخ استحقاق میکنے با شریعت گفت ہرگز خود را قیمت نہنمادم کرد از خود را
 چه قیمت نمے - نفیات۔

۵۰

جوہر حضرت سید الطائفہ ابوالقاسم جنید بغدادی قدس سرہ منبع اسرار و مرجع انوار سلطان الطریقت
 و شیخ المشائخ علی الاطلاق امام اکرم جہان در مشاہدہ آتے بودند و در مجاہدہ علامتے سخن حضرت ایشان در
 طریقت حجت ست سید الطائفہ و لسان القوم و طاؤس علماء و سلطان المحققین در شریعت و طریقت
 و حقیقت اقصی کمال داشتند و در زہد بے بدل و در عشق بے نظیر و مذہب حضرت سفیان ثورے
 قدس سرہ داشتند خواہر زادہ و مرید حضرت شیخ سری قدس سرہ بودند و طریق حضرت ایشان صحوست
 در عمد دولت خود مرجع جملہ مشائخ کبار بودند و اول کسے کہ علم اشارت منتشر کرد حضرت ایشان بودند
 بسیار مشائخ را دیدہ بودند گفت بدانکہ بیشترین خلق کہ محبوب انداز غفلت محبوب اند و معنی غفلت نیست
 کہ از خطر کار آخرت بفرندارند و غفلت علیست کہ علاج بدست بیمار نیست و علاج بدست علماست
 و گردے اند کہ از آخرت غافل نہ اند گردے آخرت را منکر اند و اعتقاد کردہ اند کہ آدمے چون بمیرد نیست
 شود باین سبب خوشے زمین و پذیرند کہ این کہ انبیا گفتہ اند بسبب صلاح خلق گفتہ اند از حضرت شیخ
 سری سقطے قدس سرہ پرسیدند کہ پیچ مرید را درجہ برتر از درجہ شیخ باشد فرمودند بیلے و بہرمان این
 ظاہرست کہ جنید را درجہ بالای درجہ نیست بعد وصال خمسال خواست تا آب پشم مبارک رساند ہاتفے
 آواز داد کہ دست اندیدہ دوست ما بدار کہ چشمش بنام مابستہ شد جز بلبقاسے ما نکشاید۔ چون در توجہ
 سخن فرمودی ہر بار ببارستے دیگر فرمودی کہ کس را نمے بدان نرسیدی روزی شبیلے در مجلس شریف
 اند گفت فرمودند اگر خدای غائبست ذکر غائب غیبتست و اگر حاضرست در مشاہدہ نام بردن
 ترک حرمتست ہفت سالہ بودند کہ حضرت سری ہمراہ خود بچ بردند و در مسجد حرام در میان چہار صد پیر
 مسکے شکر میرفت و در میان شکر چہار صد قول گفتند حضرت سری روسے باو کردند فرمودند تو نیز چیزے گوی
 حضرت جنید بغدادی ساعتے سردر پیش انگند و گفت شکر آنست و نعمتے کہ خداوند تعالی ترا دادہ است
 آنرا مانعے معصیت نسازی و بدان نعمت درو عاصے مگردے ہر چہا صد پیر گفتند ہنست

دو ہفتاں کرنے کہ بہتر ازین نتوان گفت پس بفرماد آمدند و آگینہ زدوشے میگردند و ہر روز در دوکان پرہ
 فروگذاشتے و چار صد رکعت نماز کر دے مدتے چنین کرد پس دوکان رہا کرد و فرمودند حضرت
 خداوند تعالیٰ سی سال بزبان جنید باخلق سخن گفت و جنید در میان نہ و خلق را خبر نہ و فرمودند اگر
 در نمازے مرا اندیشہ دنیا در آمدے آن نماز قضا کر دے و اگر اندیشہ بہشت در آمدے
 سجدہ سو کر دے و گفت رضای فرغ اختیار ست و رضا آنست کہ بلا را نعمتے شمرے و گفت توبہ
 راستہ معنی بود اول نماز دوم ترک معاودت سوم خود را پاک کردن از مظالم و خصومت
 و گفت حقیقت ذکر مانے شدن ذکر ست در ذکر و ذکر در مشاہدہ مذکور۔ و گفت مگر آنست
 کہ کسی بر آب میرود و بر ہولے پرد و ہمہ اورا درین تصدیق کنند و گفت امین بودن از مکر از کیا
 بود و امین بودن و اصل از مکر کفر بود۔ و گفت سماع محتاج ست بسہ چیز زمان و مکان و
 اخوان۔ و گفت شفقت بر خلق آنست کہ بطوع با ایشان دستہا بچہ طلب کنند و بارے بر ایشان
 نمانے کہ طاقت آن ندارند و با ایشان سخن نگوئے کہ ندانند۔ پرسیدند عزیز ترین خلق
 کیست گفت درویش راضے۔ بدانکہ اگر درویشان را نعمت نیست بہمت ست و اگر
 دنیا نیست آخرت ست۔

۵۱ جوہر حضرت خواجہ احمد بن خفروہ قدس سرہ کنیت ابو حامد بلخی ست و از بزرگان مشائخ خراسان
 اند از پنج بودند با حضرت ابو تراب نخشی و با جاتم اصم صحبت داشتند و خواجہ ابراہیم اوسم را
 دیدہ در سنہ دو صد و چہل وفات یافت قبر شریف در بلخ ست۔ مرآة الاسرار

۵۲ جوہر حضرت خواجہ ابو عبد اللہ محمد بن فضل قدس سرہ از کبار مشائخ حنبلہ اسان بودند
 بلخی الاصل اند و یہ حضرت خواجہ احمد خفروہ بودند و حضرت محمد بن علی حکیم ترمذی صحبت داشتند
 در سنہ سہ صد و نوزدہ در سمرقند وفات یافتند۔ از حضرت خواجہ ابو عبد اللہ محمد بن فضل قدس
 سرہ سوال کردند کہ علامت شقاوت چیست فرمودند سہ چیز ست یکہ آنکہ حق تعالیٰ اورا علم دہد و از
 عمل محروم گرداند دوم آنکہ عمل دہد و از اخلاص محروم کند سوم آنکہ صحبت صالحان روزے کند و از حجت
 ایشان محروم گرداند مشائخ میفرمایند کہ اولیاء اللہ مختلف اند بعضے صفت اند و بے نشان
 و بعضے حقیقت اند و بعضے از صفات ایشان بہرہ مند گشتہ اند اہل معرفت یا اہل معاملہ یا اہل
 محبت یا اہل توحید اند و کمال حال و نہایت درجات اولیاء را در بی صفتے و بے نشانے
 گفتہ اند و بے نشانے اشارت بکشف ذاتی ست کہ بس مقام بلند ست۔ حضرت خواجہ علی جرجانی

فرماید کہ وے آن بود کہ از حال خود فانی شود و بمشاهده حق تعالی باقی سہ کی بود خود ز خود جدا
ماندہ من و تو رفتہ و خدا ماندہ - حضرت بایزید قدس سرہ میفرماید کہ صحیح بر تکلیف داعی عدال صفت آدمیت
صورت گیرد آن جناب اعظم بود از حق تعالی و سکر و مستی از کسب آدمی نباشد مگر موہبت جناب
الہی چنانکہ داد و علیہ السلام در حال صحیح بود فعلی کہ از وی بوجود آمد خداوند تعالی فعل اورا بدو اضافت
کرد و گفت قتل داؤد جا لوت و نبی مادر حال سکر بود فعلی کہ از وی بوجود آمد خداوند تعالی فعل ویرا
بجود اضافت کرد و فرمود ما رمیت از رمیت و لکن اللہ رمی و جنید یان صحیح بر سکر فضل نهند
و گویند کہ موسی علیہ السلام در حال سکر بود کہ طاقت تلویحی نہ داشت از ہوش رفت نبی مادر حال صحیح بود
کہ از کہ تا قاب تو سین و عین تجلی بودند و ہر زمان ہوشیار تر از ہوشیار بسیارست ہر دو گدہ دلائل
بسیار دارند و صاحب کشف المحجوب گوید کہ سکر بردو گونه است یکے بشرب مودت و دیگر بکاس
محبت سکر مودتے معلول باشد کہ تولد آن از رویت نعمت بود و سکر محبتے بے علت بود کہ تولد آن
از رویت منعم بود پس ہر کہ نعمت بنید بر خود بنیندہ خود را دیدہ باشد و ہر کہ منعم بنید چون بوی بنید
خود را نہ دیدہ باشد اگرچہ اندر سکر بود و سکرش صحیح باشد و صحیح نیز بردو گونه است یکی صحیح بر غفلت و دیگر
بر محبت و صحیح کہ بر غفلتے بود آن جناب اعظم بود و صحیحی کہ بر محبتے بود آن کشف آئین باشد پس آنکہ
مقرون بغفلت بود اگر صحیح باشد سکر بود و آنکہ موصول محبت بود اگرچہ سکر بود صحیح باشد چون اصل متحرک بود
صحیح چون سکر باشد و سکر چون صحیح نے اصل بود ہر دو بیفایدہ بود فی الجملہ صحیح و سکر در دو نگاه
ردان بعلت اختلاف معلول باشد چون سلطان حقیقت جمال خود نماید صحیح و سکر ہر دو طفیلے نماید۔
یکی برد حضرت بایزید بسطامی رفت و آواز داد و گفت کہ اے طلبی گفت بایزید را گفت در خانہ
جز خدا نیست حضرت بایزید در ابتدا اللہ اللہ بسیار گفتی وقت نزع نیز اللہ گفت و جان بمشاہدہ تسلیم
کرد۔ خواجہ احمد بن خضریہ قدس سرہ بہ حضرت ابراہیم ادہم فرمود التوجہ بہ الوجود اللہ
بصفاۃ السر یعنی توجہ بازگشتن مست بجناب خداوند تعالی بادل صفائی و خالص از ملاحظہ غیر یعنی
درین رجوع غیر ضاروی نبود۔ از حضرت بایزید از نماز پرسیدند فرمودند پیوستن است و
پیوستن نباشد مگر بعد از گسستن و پرسیدند راہ بخدای تعالی چگونه است فرمودند غائب شدن

از راہ پیوستن باللہ۔ مرآة الابرار

جوہر حضرت خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی قدس سرہ کنیت حضرت ایشان ابو عبد اللہ است از
مختشان شیخ و از محترمان اہل دہلیت بودند و در جمیع علوم مہرہ تمام داشتند و حضرت ایشان را

۵۳

تصانیف بسیارست در بیان حقائق و معارف در وقت خود نظیر مذاشتند استاد حضرت ایشان
خضر علیہ السلام اندامت سه سال هر روز ایشان را انواع علوم تعلیم میفرمودند و بعد ازان در هفته یکبار
حضرت ایشان را حکیم الاولیا نیز گویند - مرآة الاسرار

۵۴ جوهر حضرت خواجہ علی برجانی قدس سره اسم مبارک حسن بن علی است از جوانان این طائفه بودند
و مرید حضرت خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی بودند - مرآة الاسرار

۵۵ جوهر حضرت شیخ ابوتراب بخشی قدس سره اسم مبارک عسکر بن الحصین و گفته اند عسکر بن
محمد الحصین از اجله مشایخ خراسان بودند و استاد ابو عبد اللہ عماد قدس سره چندین سال بر بالین
و بیلو به بستر نهاد میفرمودند که میان من و حضرت خداوند تعالی عهد است که چون دست بچرخ
در از گتم که در آن شبستی بود مرا ازان باز دارد در بادیه مروی گفت که من تشنه ام پای مبارک
بر زمین زد چشمه پدید آمد باز گفت که آب بقرح خورم دست مبارک بر زمین زد قدم بر آمد و صاحب
تذکرۃ الاولیا قدس سره میفرمایند که وفات ایشان در بادیه بصره بود بعد چندین سال جماعتی سینه
دیدند بر پاس استاده دروس قبله نموده خشک شده و کوزه در سبزه نماده و عصا در دست
گرفته و بیچ سیاه گردنگشته بود و صاحب نجات گوید که در بادیه بنجار مشغول بود باد سموم بر زمین
خشک شده بماند و فاش در سنه دوصد و هجده و پنج است - مرآة الاسرار

۵۶ جوهر حضرت خواجہ یحیی بن معاذ رازی قدس سره کنیت ابو زکریا است لقب یحیی و اعطاء در طالیف
و حقائق مخصوص چون جان بحق تسلیم کرد جنازه ایشان بر سر کرده در نیشاپور آوردند آنجا مدفون
گشت و فاش در سنه دوصد و پنجاه و هشت - مرآة الاسرار

۵۷ جوهر حضرت شاه شجاع کرمانی قدس اللہ تعالیٰ سره الغریز حضرت ایشان از ابنائے ملوک بودند
و شیخ وقت و مقتدای اهل طریقت و صاحب تصنیف مرآة الاحکام از حضرت ایشان است بسیار
مشایخ را دیده بودند و قبایے پوشیدند چون به نیشاپور نشریف بردند شیخ ابو حفص صدا
با آن عظمت خود چون حضرت ایشان را دیدند بر خاستند و پیش حضرت ایشان رفتند و فرمودند
و جدت فی القیام ما طلبت فی العیام یافتی در قبا انچه می طلبیدم در گلیم
نقل است که حضرت ایشان چهل سال نخفتند و نمک در چشم می کردند بعد ازان جناب سحیح
و تعالی را در خواب دیدند التماس کردند خداوند ترا به بیدارے جسم در خواب دیدم
فرمود ما را در خواب از بیداری یافتی اگر آن بیدارے بنودی این خواب ندیدی بعد ازان سحیح

آنحضرت بردی بالمش زیر سر نہادی و خنقی و فرمودی بود کہ دیگر آن خواب باز بنیم و پسرسد داشتند کہ بخط سبز بر سینه ایشان اللہ نوشتہ بود در جوانی رباب زدن بیا مویخت و آوازی خوش داشتند در باب می نواختند و می گریستند شبی رباب زنان بجلہ رسیدند عروسی از کنار شوہر برخواست و بظاہر ایشان آمد مرد بیدار شد زن را ندید برخواست و حال مشاہدہ کرد گفت ای پسرسہ ہنوز وقت توبہ تو نیست این سخن در دل ایشان کارگر آمد گفت آمد آمد جامہ بردید در باب بشکست چہل و نہ خور و پدر ایشان فرمودند آنچه مارا بچہل سال دادند اورا بچہل روز دادند

جوہر حضرت خواجہ ابو حفص صدق قدس سرہ اسم مبارک عمر بن سلمہ است از قریات نیشاپور بودند و از تلمیذان این طائفہ درسند دو صد و شصت و چہار دعات یافت و بقول امام عبد اللہ یافعی درسند دو صد و شصت و پنجاہ - مرآة الاسرار

۵۸

جوہر حضرت احمد بن حاصم الطاہر قدس سرہ از اخلاص پرسیدند فرمودستہ کہ عمل صالح کنی نخواہی کہ مرآتان یاد کنند و از برائے آن ترا بزرگ دارند و ثواب آنرا از غیر حق تقاضا نطلبی و فرمود الصبر من اول الرضا - و از محمد بن منصور طوسی پرسیدند از حقیقت فقر فرمود السکون عند کل عدم و البذل عند کل وجود شیخ ابوسعید خرازی فرمود ریاض العارفين خبر من اخلاص المریدین جنید گفت تصوف است کہ ساختنی سنی تیمار شیخ الاسلام گفت کہ بے تیمار چه بود یافتنی جستن و دیدار بے نگرستین کہ بنیندہ در دیدار علت است - جنید گفت استغراق الوجه فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجه

۵۹

جوہر حضرت خواجہ ابوبکر وراق قدس سرہ اسم مبارک محمد بن محمد حکیم ترمذی است در اصل از ترمذ بودند و قبر شریف نیز آنجا است و مرید حضرت خواجہ محمد بن علی حکیم ترمذی اند مشایخ حضرت ایشان را مؤدب اولیا خوانند - مرآة الاسرار

۶۰

جوہر حضرت شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدسنا اللہ تعالی بسره المبارک مصدک الایمان ظاہرہ و منظر خارقات باہرہ بودند و صاحب حقائق و معارف بلند و دقائق و لطائف ارجمند احوال عظیمہ و مقامات جلیلہ داشتند و افعال خارقہ و اشارات سینہ و معانی قدسیہ و در بیان اسرار یگانہ بودند و در سوز و گداز شمع زمانہ سخن حضرت ایشان را تا زمانہ اہل سلوک گفته اند و سبب توبہ حضرت ایشان آن بود کہ روزی در ویشتہ چند بار شایا اللہ گفت آنحضرت متوجہ بحال نشدند در دلش گفت چون خواہی مرد فرمودند چنانکہ تو در دلش کا سہ چوبین کہ داشت زیر سر نہادی

۶۱

۱۱۱

والہد گفت و جان بجان داد حضرت ایشان را حال تنخیر شدگان بنا را چ داوند بر دست حضرت
 شیخ رکن الدین اکاف تو بر کردند و چند سال در حلقہ درویشان حضرت شیخ بودند بعد از ان بیت الحرام
 رفتند و سی مردان حضرت حق تعالی را در یافتند آخر خرقة از دست حضرت شیخ مجد الدین بغدادی
 قدس سرہ پوشیدند و در بعضی کتب نوشته اند کہ اویسی بودند و در لفظونات حضرت مولوی معنوی
 قدس سرہ مذکور است کہ نور حضرت حسین منصور بعد از صد و پنجاہ سال بروج حضرت شیخ فرید الدین
 گنج شکر آمد و مرسلہ او شد و مولوی معنوی ہم بصحبت حضرت ایشان رسیدہ اند حضرت مولوی معنوی
 کتاب اسرار نامہ عنایت فرمودند و حضرت مولوی معنوی آنرا با خود میداشتند و در بیان حقائق قہر
 بحضرت ایشان میکردند در سنہ شش صد و بست و ہفت کہ عمر شریف بعد و چارہ سال رسید
 شربت شہادت پوشیدند و در نقیحات است کہ قبر شریف در تشارپور است

۶۲ خواجہ ناصر الدین ابو یوسف چشتی بن محمد سمان خرقة ارادت از دست خواجہ ابو محمد چشتی
 پوشیدہ خواہر زادہ خواجہ ابو محمد بن احمد چشتی است مدفن چشت مرادات --

۶۳ جوہر خواجہ حاجی شریف زندی خرقة ارادت از دست خواجہ قطب الدین مود و چشتی
 پوشیدہ وفات سوم ماہ رجب - مرآة الاسرار -

۶۴ جوہر خواجہ ابو احمد ابدال چشتی خرقة ارادت از دست خواجہ ابو اسحاق چشتی پوشیدہ در
 نقیحات گوید کہ ابو احمد ابدال چشتی پسر سلطان فرس نافہست در سنہ شصت و ثلثاۃ وفات
 کرد در نصیب چشت کہ سی کردہ از ہر اہل است مدفن گشت - مرآة الاسرار -

۶۵ جوہر خواجہ ابو محمد چشتی خرقة ارادت از دست پدر خود خواجہ ابو احمد چشتی پوشیدہ در عالم تحریر
 بومی سالہا پہلوی مبارک بر زمین نرسیدہ - مرآة الاسرار -

۶۶ جوہر حضرت خواجہ قطب الدین مود و چشتی قدس سرہ شانی عظیم و مقامات عالی داشتند
 و شیخ نامہ اردعارف محرم اسرار و سرقوم مفرہین و ابرار بودند و جمیع مشائخ وقت بر کمالات علم صوفی
 و معنوی او مقرب بودند و حلقہ بگوش حضرت ایشان بودند در سن ہفت ساگی تمام قرآن مجید با قراوت
 حفظ کردہ لقب شریف حضرت ایشان قطب الدین است و مرید و ظریف پدر بزرگوار خود حضرت خواجہ
 ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سرہ ہستند چون بسن بست و شش ساگی رسیدند والد بزرگوار
 حضرت ایشان وفات فرمودند بموجب وصیت پدر قائم مقام حضرت ایشان گشتند و بعد از پنج و شش
 انظار میکردند ہر چہ کردی متوجہ بخدمت غیب شدی انچہ یافت آواز دادی بران کار کردی و ہر کہ

سرور در خانقاہ شریف حضرت خواجہ اندی کیے از اولیا حضرت حق تعالیٰ گشتی دہر کہ مرید حضرت خواجہ شد
 اول روز حجاب ماسوی اللہ را بر انداختی و از عوش تا فرش انوار تجلیات در نظرش آمدی سماع
 بسیار سے شنیدند و بار بار در سماع غائب شدے و بعد از ساخته حاضر آمدے و در حالت سماع چندا
 گر لیتی کہ سینہ مبارک تر شدے و گاہ بسم کردے در پیشے سر این دو حالت از حضرت ایشان
 پرسید فرمودند کہ این از آثار مشاہدہ جلال و جمال است و پدربزرگوار حضرت خواجہ اسکے کہ از پیر
 خود یافته بود حضرت خواجہ را عطا فرمودند بچہ کہ حضرت خواجہ آن اسم را یاد گرفت علم لدنی کشادہ شد
 ہر علم کہ جہان است حاصل آمد توریث و انجیل و زبور و قرآن مجید را بیان سے فرمود و مدت
 عمر شریف حضرت ایشان نود و ہفت سال بود و بغرہ رجب پانصد و ہفت و ہفت ہجری
 وفات فرمودند و بچشت در جوار آبای کرام خود آسودہ اند۔

۶۷

جوہر حضرت خواجہ احمد چشتی قدس سرہ بعد از پدربزرگوار خود خواجہ قطب الدین مودود چشتی
 بمقام وی نشستند شبہ حضرت سرور عالم صلے اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم را در واقفہ دید آنحضرت
 فرمودند کہ ای احمد اگر تو مشتاق مہستی ما مشتاق توام با ما و بزیات حرمین شریفین زاد ہما اللہ تعالیٰ
 شرفا متوجہ شدند و شش ماہ مجاورت روضہ مقدسہ کردند پس در سنہ پانصد و ہفتاد و ہفت ہجرت
 فرمود۔ مرآة الاسرار

۶۸

جوہر خواجہ عثمان ہارونے قدس سرہ قطب ارشاد امام ارباب طریقت و مقتداے اہل بصیرت
 بود و از محشمان این طائفہ و دائم بمقام مشاہدہ و در جمیع علوم صوری و معنوی بہرہ تمام داشتند
 و در ریاضات و مجاہدات بے ہمتا بودند و در کشف و کرامات و در بیان معنی و حقائق و توحید
 نظیرے نہ داشت فرقہ خلافت از دست خواجہ شریف زندنے پوشیدہ مسکن در ملک خراسان
 است بقصبہ ہارون کہ در نواحے نیشاپور است و بقوسے آنکہ ہارون در دیار فرغانہ از ملک وراثت
 است اکثر اوقات در مسافرت کوشیدہ و بنایت تجرید و تقریر بودی و جمیع مشایخ وقت را دریافتہ
 و صحبتہا داشتہ و در ہر فن مہتممی بودند و لہر نے قومی داشتند۔ مرآة الاسرار۔

۶۹

جوہر جناب مستطاب سر حلقہ قطاب قبلہ اولیا کعبہ اصغیا سلطان السلاطین قدوۃ الوصالیین
 زیدۃ المحققین سید العاشقین سند المعشوقین مرشد الکوین غوث الثقلین محبوب سبحانی محی الدین ابو محمد سعید
 عبدالقادر بن ابی صلح جیلانی قدس اللہ تعالیٰ بکرمہ و انفضا اللہ تعالیٰ بعبتہم و زلفنا الاقدار لیسیر تتم محی الدین
 مبارک است و ابو محمد کنیت و عبدالقادر اسم شریف و جیلان بالکنر نام ملکی است و قریب است نزدیک بغداد شریف

جواب غیبی

و آنرا جیل نیز گویند و آن معرب گیلان است و مولد شریف آنحضرت حضرت غوث الاعظم در نسب خود سید
 الظرفین است از طرف والد نیز گوید احسنی است سلسله کنڈ سید عبدالقادر جیلانی ابن ابو صالح موسی
 چنگی دوست ابن سید ولی ابو عبداللہ جیلی ابن سید یحیی زاهد ابن سید محمد بن داؤد ابن سید موسی
 ابن عبداللہ بن موسی جون ابن سید مورث ابن سید موسی جون ابن سید عبداللہ محض ابن سید
 صن ثنی ابن سید امام حسن و از طرف والدہ شریفہ حسینی سلسله کنڈ سید عبدالقادر جیلانی ابن
 سیدہ فاطمہ ثانی نبت ابی عبداللہ صومے صومے بن ابی جمال سید محمد بن ابی طاہر بن ابی
 سید عبداللہ ابن ابی کمال سید عیسیٰ ابن ابی علارالدین سید محمد بن سید امام علی العریض
 ابن امام جعفر الصادق ابن امام محمد باقر ابن امام زین العابدین ابن امام حسین آنحضرت در
 جیلان بہ بنہ ابو عبداللہ صوفی مشہور بود۔ اسم شریف والدہ ماجدہ آنحضرت ام الخیر امہ
 الجبار فاطمہ نبت ابو عبداللہ صومعی۔ لفظ جون بفتح جیم لقب موسی است بمعنی گندم
 و ہم بمعنی سرخ رنگ آمدہ لیکن اینجا بمعنی اول است زیرا کہ آنجناب گندم رنگ بودند لفظ
 جبل بضم میم و فتح جیم و تشدید لام بمعنی معظم و مکرم کہ در لقب عبداللہ واقع است بنا بر بزرگی
 نسب از طرفین است۔ و لفظ محض بمعنی خالص کہ در لقب عبداللہ واقع است و ہمیشہ نسبت
 کہ پدرش حسن بن علی است و مادرش فاطمہ نبت حسین بن علی است پس خالص و نجیب والدہ
 ماجدہ آنحضرت ام الخیر امہ الجبار فاطمہ نبت ابو عبداللہ صومعی قدس سرہ۔ والدہ ایشان در باب
 ولایت قدم راسخ داشتند آنحضرت در رمضان شریف برگزینان نمی گند و شیر نمی خورد و نذر روزے
 بلال رمضان بسبب ابر علیظ بر مردم متواری شد مردم نزد من آمدند و گفتند شب گذشتہ ماہ بنظر نیامدہ
 امروز روزہ رمضان است یا نہ گفتیم امروز پسرم شیر نمی خورد و بعد از آن ظاهر شد کہ آن روز روزہ های رمضان
 بود پس در بلدہ جبل در الوقت مشہور شد کہ دختر عبداللہ صومعی فرزندی زاده است کہ در روز شیر نمی خورد
 مولد شریف حضرت محبوب سبحانی جیلان است شب ماہ رمضان در سنہ چهار صد و ہفتاد و یک متولد شد
 و در سنہ چهار صد و ہشتاد و ہشت بمرثدہ سالگی در بغداد شریف ارزانی فرمود و آنحضرت را جیلی گویند
 نسبت جیل کبیر میم و سکون یا آخر الحروف و آن بلادی است متفرقہ در اطراف رستان و در قصبہ آن
 بلاد مولد حضرت شیخ است و آنرا جیلان نیز گویند و گیل نیز قریہ است برکنارہ و جلہ سہ راہ و اسطہ یک فرسہ
 راہ از بغداد و آنرا جیل میگویند و لندگفتہ می شود گیل العجم و گیل العراق و جیل نیز قریہ است
 از قریہ اسے مدائن و در روایتی آمدہ است کہ جیلانے نسبت بسوی جبرئیل نفس کہ جیلان بود

زبور غار شام شب نیمہ جمع الاصلہ ہجری و قیامتہ

و ابو عبد اللہ صومعی از جملہ مشائخ و زباد دور و ساری کرام جلیان ست صاحب حالات و مقامات
 و مصدر خرافات سنیہ بود صحبت بسیاری از مشائخ عجم دریافته - آنحضرت نجیب البدن بود یعنی
 فرہ نبودند و میانہ قد و سینه مبارک بہن داشت و ریش مبارک گرامی بہنا بود بانکہ طول گندم رنگ
 پیوستہ ابرو بلند آواز روشن چہرہ ذی شان و مرتبہ و صاحب علم و معرفت در سنہ چہار صد و ہشتاد
 و ہشت در بغداد تشریف آورد کہ اجتمعا در تحصیل علم بر میان جان بست و در طلب فروع و اصول
 آن بمسارعت پیوست و صحبت فضلا و علما اعلام و مشائخ و ائمہ ذوی الاقرا م اختیار فرمود
 و شغل قرآن مجید در پیش نمود و فقیہ تحصیل کرد و از کثیر محمد ثین سماع حدیث کرد و علم ادب و فنون
 عربیت و آداب عرفا و علم طریقت تحصیل فرمود و فرقتہ تشریف از دست قاضی ابو سعید مبارک
 مخدومی گرفت و در عجم و عراق صحبت جمیع از اعیان زاہدان و عارفان نشست و اخذ علوم شریعیہ
 و کسب فنون و نیبہ نمودہ کہ بر جمیع اہل زمان خویش فائق آمد و نسبت بہ سائر اقران خود ممتاز
 شد و صیت فضل و کمال او تمام اقطار عالم را در گرفت بر سنی آنحضرت را بہ ذوالبہا بن
 و اللسانین لقب کردند زیرا کہ زبان عرب و عجم داشت و بعضیہ مکرم الحدیثین و الطریقین وصف
 نمود و جماعتی صاحب البرہانین و السلطانین گفتند یعنی برہان ظاہر و باطن و قومی امام الفریقین
 و طریقین خوانند یعنی عرب و عجم و فرقتہ تسمیہ شریفش مذکور است و منہاجین کردند یعنی چراغ دنیا
 و آخرت یا شریعت و حقیقت پس مراتب علم از بلند گشت و لشکر شرع با و نصرت گرفت - در
 کشف الآثار مذکور است کہ از جناب تقدس مآب محبوب سبحانے سید محی الدین ابو محمد سید
 عبدالقادر جلیانی قدسنا اللہ تعالیٰ بر کہتم سوال کردند کہ وجہ لقب شریف محی الدین چیست
 فرمودند بر شخصہ بہار گذر نمودم گفت بنشان مرا پس بنشانم یکایک بدن او تو انانہ گفت
 مراے شناسی گفت نہ گفت من و نیم ہلاک شدہ بودم اکنون جناب حق سبحانہ و تعالیٰ بذات
 مقدس تو مرا زندہ گردانید تو محی الدینی پس از نزد او بر خاستم و ہمینکہ بجامع بغداد در آمدم مردی
 با استقبال من آمد و غلین در پیش پای من گذاشت و گفت ای سید محی الدین و ہر گاہ از نماز
 فارغ شدم مردم بر من ہجوم آوردند و دست مرا بوسہ میدادند و ہر کیے می گفت یا محی الدین -
 حسن خلق و سخا نفس و شفقت دل و ایثار عمد و پیمان و حفظ محبت مہمان در ذات تقدس
 سمات آنحضرت بود کہ با کمال وسعت علم و جلالت قدر و علو منزلت بہمت خاطر طفل صغیر
 استادہ می شد و کبیر السن را تو قبری نمود و ابتدا بسلام میکرد و باضعیفان می نشست و بفقیران

تواضع میکرد و بر نخواست بحبت عظیم عطا و اعیان و فرود نیامد بر وزیر و سلطان - برای قوت مبارکش
گندم از وجه حلال مقرر بود که بعض از یاران وی ہر سال آنرا خود می کا شتند و بعض آنها سے سائیدند
و بعض ایشان می بختند ہار پنج گزہ نان آخر روز بخت پیش آنحضرت سے آوردند آنجناب پارہ پارہ
کرده بخافران قسمت میکردند و باقی براسے خود نگاه میداشت و بدیقبول سے فرمود
و نذر قبول میفرمود و ازان میخورد و غوث الثقلین میفرمایند کہ ہمار خود گفتم کہ مرا بخدای کریم
تسلیم کن و اذن دہ کہ بحبت تحفیل علم و زیارت صلحا بہ بغداد روم ما درم بگرست و ہشتاد دینار
کہ پررم سیرا ت گذاشته بود پیش من نہاد پس چہل دینار حصہ برادر گذاشتم و چہل دینار دیگر ما درم
در دلق من زیر بغل بدوخت و وقت رخصت عمد کرد کہ در بیچ حال بجز صدق بزبان نیار سے
و گفت پس حسبت شد ذمہ ترا از خود فارغ ساختم در روز قیامت ترا خواہم دید پس ہمراہ قافلہ کہ
بہ بغداد میرفت بر آمدم وقتی کہ از سہدان در گذشتم سواران بر قافلہ بختند و غارت کردند اما بچکیدام
بحال من متعرض نشد مگر یک سوار از من پرسید ای فقیر یا خود چیزی داری گفتم چہل دینار گفتم کی بگذشت
گفتم در دلق من زیر بغل این سخن باور نکرد و بر استراحت نمود پس سوار دیگر بر من گذشت و با وی نیز
ہمین منقولہ گفتم شد پس ہر دو سوار این حرف را بہ سمع سردار خویش رسانیدند سالار کہ بر سر پشتہ
اموال قافلہ را قسمت می نمود مرا نزد خود طلبید و گفت ای فقیر چیزی با خود داری گفتم چہل دینار گفتم
کہ باست گفتم در دلق من زیر بغل دوختہ شدہ است پس دلق از من برگرفت و بل آنرا بشکافت ہمان چہل
دینار یافت گفت ای فقیر اعتراف بہرچہ کردی و باعث اقرار چہ بود گفتم با ما در خویش عمد کردہ ام کہ بیچ
حال خراب استہ نگویم پس چگونہ ازان عمد تخلف نمایم ہمتدم را ہر زمان با سماع این حرف بگویم
در آمد و گفت اسے عزیز تو از عمد ما در باز نمیگویی مدتهاست کہ ما از عمد پروردگار برگشتہ ام پس بر
دست من توبہ کردی ازانسہ بدین این حال گفتند اسے سالار پیش ازین در قطع طریق پیشوا سے
باودی اکنون در توبہ نیز مقتدا سے ما باشی پس ہمہ با توبہ کردند و آنچه از قافلہ غارت کردہ بودند ہمہ
بمالکان باز دادند اول جماعت کہ بردست من توبہ کردند آن بود - پانصد ہزار از یہود و نصارا
بردست آنحضرت مسلمان شدند و صد ہزار از عیاران و سرکشان و فساقان بردست آنحضرت
تائب گشتند و مشایخ زیادہ از صد ہزار روز جمعہ کہ مسجد جامع شریف سے بردند مردم بازار ہاشم
می شدند و بحبت رافع جو ارج خود ہا التماس میکردند و ذات شریفش را بحضرت خداوندی وسیلہ می گرفتند
شیخ ابو سعید قبلوی قدس سرہ میفرمایند کہ در مجلس سید عبدالقادر رسول خدا را کردیم و دیگر

انبیاء اور وقت و عطار و روح انبیا میان زمین و آسمان مانند باد جو لان می نمودند و دیدم فرشتگان را
 کہ فرقہ فرقہ آنجا حاضر می شدند و طائفہ جنیان در جبال الغیب نیز مشاہدہ می گشتند و خضر نیز التزام حضور
 محفل عالی داشت پس سبب التزام از او پرسیدم گفت کسی کہ خواہان فلاح باشد التزام این مجلس نماید
 و در مجالس صلحا و جن نیز ذکر شریف ایشان واقع شد بلکہ جماعت از جنیان بہ بیعت بردست
 شریف ایشان اسلام آوردند و توبہ نمودند و آنحضرت را مقام فردیت حاصل شد بہجت
 اطہار آن مقام مامور شد گفتن این کلمہ و مقام فردیت اگر چه دیگران را حاصل بود لیکن
 مامور شد با ظہار این مرتبہ و ہمہ اولیای عظام کہ گردن خود را منحنی ساختند بہجت امر الہی
 بود مثل سجدہ فرشتگان مرآدم را و بجانب خلیفہ وقت رقصے نوشت عبد القادر چوین
 میفرماید و امرش بر تو نافذست و فرمانبرداریش بر ذمہ تست واجب و اوست پیشواے تو و حجت
 الہی بر ذمہ تو و چون رقصہ شریف بخلیفہ میرسد بوسہ می داد و می گفت ایچہ حضرت شیخ
 نوشته است حق تست۔ در فوائد الفوائد مذکورست کہ مردے در خانقاہ شریف جناب
 تجلے ناب سر حلقہ اقطاب راس الاولیاتاج الاصفیا محبوب سبحانی شیخ محی الدین ابو محمد سعید
 عبد القادر جیلانی لفظنا اللہ تعالیٰ بہ محبتتم و رزقنا الاقدا را بسیرتم در آمد یکی را دید بر در خانقاہ
 افتادہ و دست و پای او شکستہ آمد پیش آنحضرت رفت و حکایت آن افتادہ التماس نمود فرمود
 کہ او یکے از ابدالان است دوش باد و یار دیگر حکم طیرانی کہ ایشانراست در ہوامی پریدند چون بر سر
 خانقاہ مار رسید یک یار او از خانقاہ منحرف شد و بر طریق ادب جانب راست شدہ گذشت
 و یار دیگر او نیز از خانقاہ جانب چپ شدہ گذشت این خواست کہ بے ادب وار از بالای خانقاہ بگذرد
 بہفتاد۔

جو ہر شیخ نور الدین علی بن یوسف بن جریر معناد بن قنصل شافعی لغوی نحوی مجاور حریمین الشریفین کہ از
 مریدان مرید شیخ ابن فائدہ اوانی بودہ در کتاب بہجت الامرار با سناد مشائخ عظام میفرماید کہ شیخ
 ابو بکر بن ہواز در مجلسی کہ حضور یاران خود ذکر احوال اولیایے نمود فرمود در عراق مردے از عجم
 ظاہر خواہد شد عالی مرتبہ نزد خدا و خلق و نام مبارک دے عبد القادر است مسکنش بغداد
 مستحکم شود باین کلام قدمے ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ و ہمہ اولیایے عرض منقاد
 شوند و یگانہ وقت خواہد شد و میفرماید کہ شیخ ابو محمد عبد اللہ بن علی بن موسے جوئی ملقب
 مخفی قدمے سہ میفرمود شاہی میدہم براینمے کہ در زمین عجم پیدا خواہد شد مردی صاحب کرات

عظیمه و قبول تام نزد کافه انام خواهد گفت قدمی بنده علی رقبه کل ولی الله و جمیع اولیای وقت
 گردنهای خود را زیر پاه مبارکش نهند و زمانه بوجود شش پایش مشرف گردد و بینندگان جمال باکماش
 بانواع ارتفاع بهره مند شوند و میفرمایند که چون شیخ عبدالقادر وقت شباب در شهر بغداد
 در تعلیمات بخدمت تاج العارفین شیخ ابوالوفات شریف می آوردند بجز دیدنش بر می خاست
 و به حضار مجلس خطاب میکرد بر خیزید برای دلی خدا و گاه بجهت استقبال او قدمی چند میرفت
 و ملاقات می نمود و همواره تاکید می فرمود بجهت تعظیم وی رضی الله عنه هر کس را که تقصیر می کرد
 در تعظیم وی هرگاه اینهمه اهتمام بشان شرفیش بر مردم ظاهر شد یاران تاج العارفین از وجه
 آن سوال کردند گفت مرا این جوان را عود بے ست مقرر می هرگاه وقت آن رسیده خاص
 عام محتاج او شوند و گویا که می بینم او را میفرماید در شهر بغداد علی روس الاشهاد قدمی بنده علی رقبه
 کل ولی الله پس اولیای زمانه گردنهای خود زیر پای او میگذارند زیرا که وی قطب همه خواهد بود
 پس هر که در یابد آنوقت را لازم گیرد خدش را و میفرمایند که سوال کرده شد از شیخ عقیل که
 قطب این وقت کدام است فرمود که قطب این زمان در کوه مختلفه است کسی دیرانمی شناسد مگر اولیا
 کمال و نزدیک است که مردی عجمی شریف النسب ر عراق ظهور کند و مردم بسیار از او مستفید شوند
 در بغداد و کرامات او آشکارا شود بر خاص و عام و آن قطب وقت خود باشد منکلم شود باین کلام
 قدمی بنده علی رقبه کل ولی الله پس اولیای زمانه گردنهای خود با زیر قدمش نهند و اگر در یابم
 من آن زمانه را من نیز چنان کنم و آن مردیست هر که کرامات او را تصدیق خواهد کرد نفع عظیم خواهد برد
 و میفرمایند که روزی از جماعت در ویشان بخدمت علی بن وهب قدس سره رسیدند شیخ پرسید از کجا
 می آید در ویشان گفتند از عجم فرمودند از کدام شهر عرض کردند از جیلان فرمودند مقرر کرده است
 خدا تعالی که روشن گرداند خدا تعالی عالم را بطهور شخصی از شما قرب منزلت داشته باشد بوی عز اسمه
 نامش عبدالقادر خواهد بود مولدش عراق منکلم خواهد شد در بغداد باین قول قدمی بنده علی رقبه
 کل ولی الله و همه اولیای زمانه اعتراف نمایند لفضل وی رضی الله عنه و میفرمایند که شیخ ابو نعیم
 عبدالقادر سمرودی قدس سره فرمود که شیخ عبدالقادر روزی در صحبت شیخ حماد دباس قدس
 سره بدو را نومی ادب نشسته بودند بعد بر فاستن شنیدم شیخ حماد را که میفرمود مرا این عجمی را قدمی
 خواهد بود که بالای گردن اولیا زمانه او نهاده شود و نامور شود از جناب حق سبحانه و تعالی
 که بگوید قدمی بنده علی رقبه کل و صلوات الله و بجز گفتن این قول رقاب اولیای عصر

در زیر اقدامش گذاشته آمد و میفرمایند که فرمود شیخ ابو العلاء بن عبد الوہاب شیخ ابو الفتح نصر بن خوں
 بن مردان دارا نے فرود سی جنبہ مفرے کہ جزاؤ ابو سعید عبد اللہ بن محمد بن ہبیتہ الدین
 علی بن مطہر بن ایسے عسرون نمیمے شافعی بانیکہ در عنقوان شباب بشہر بغداد جہت طلب علم
 در آمدم و در اشتغال علوم و زیارت صلحا این سقا را فریق خود دہشتم دران زمان عزیزے بود
 لقب لغوث بعض اوقات از نظر مردم مختلفے شد و باز احیان ظاہرے گشت پس من ابن
 سقا و شیخ عبد القادر جیلی قصد زیارت آن لغوث نمودیم و در اثنا راہ ابن سقا گفت از لغوث
 مسایے پرسم کہ از جواب آن عاجز آید این مستمند بر زبان راند کہ ازوے مسئلے پرسم
 بنیم کہ چہ میفرمایند شیخ عبد القادر گفت پناہ میخوام خدا را از نیکہ سوراہ نامم و در پیشگاہ قدس
 دی بسوالات پیش آیم بلکہ انتظار برکات انفاس شرفیش دارم و ہر گاہ ماہر سہ در مکان آن لغوث رسیدیم
 ایشان را نیا فتم ساعتے انتظار نمودیم ناگاہ دیدیم کہ بمکان خود نشسته اند بطرف ابن سقا نگاه
 غضب آلود کردہ فرمودند کہ افسوس ست مرتزای ابن سقا از من سوال خواہی کرد
 مسئلہ کہ از جواب آن عاجز آیم مسئلہ کہ در خاطر داری اینست و جوابش چنین حیث کہ ناکہ قدر تو
 شعلہ نیزند پس از ان بمن خطاب کرد ای عبد اللہ از من سوال میکنی مسئلہ و میخوام ہے کہ جواب آن از
 من شنوے مسئلہ محظورہ تو نیست و جوابش چنین جزا سوراہ تو ہمین است کہ ترا
 غرق دنیا ی دنی ساختم پس تر تو جوہر شیخ عبد القادر نمود و اکرام کرد و نزد خود نشانہ و گفت
 بحسن ادب تو خدا و رسول از تو راضی شد و چنانستی کہ سے منیم ترا در بغداد بالای کرسی بر ملا مشکلم
 باین کلام قدمے ہذہ علی رقبہ کل ولی اللہ و گویاے منیم کہ ہمہ اولیا گردنہاے خود را زیر
 قدم تو نماندہ اند پس آن لغوث از نظر با غائب شد من بپوشیکس اورا ندیدہ و آنچه خبر دادہ بود
 ہچنان بظہور آمد امارات قطبیت شیخ عبد القادر آنا فانا افزودن شد مجدیکہ خاص و عام بفضل
 دی مفرگشتند و بکلام مذکور مشکلم گردید و ابن سقا بفضل علوم ظاہری شہرہ آفاق گشت و
 بحسن تقریر و قوت تحریر بر علماء زمانہ غالب آمد بیکس در بیچ علم در مناظرہ با او برابر شد خلیفہ وقت
 اورا طلب داشتہ المچی خود کردہ بطرف ملک روم فرستاد بادشاہ روم بفضاحت
 و بلاغت و جامعیت او متعجب شدہ ہمہ علمای نصاری را حاضر گردانید و مناظرہ با او در میان
 آورد عاقبت ہمہ را ساکت گردانید درین اثنا بکلم قضا و فرزیا از ان ملک دم بنظر ابن سقا
 در آمد عاشق او شد و در پیشگاہ ملک خطبہ نکاح او نمود بادشاہ گفت اگر دین نصارا قبول کنے

در بیان

و نصرانی مشہوی چنان کم ابن سقادین نصاری قبول کرد و دختر با دشاہ رادر نکاح خود در آورد
 پس یاد کرد کلام غوث را و دانست کہ بلامی بہمان سوہ ادب ست و بندہ مستند بمشوق در اہم
 سلطان نور الدین شہید بزبردستی مراستولی اوقاف گردانید دنیا بمرتبه کمال بمن رو آورد
 قول غوث را در حق خود مطابق یافتم۔ و مخفی نمازند کہ صاحب بھجت الاسرار بر سبب متقل میفرمایند
 کہ بسیاری از مشائخ عراق در مجلس قول شریف حاضر بودند مانند شیخ علی بن ہبیتی و شیخ یقین بطور
 و ابو سعید قلوب و شیخ موسی بن ماہین زردی و شیخ ابو النجیب عبدالقاسم بن عبداللہ
 سہروردی و شیخ ابو الکرم و شیخ ابو العباس احمد بن علی جوہری مصری و شیخ ماجد کروی
 و شیخ ابو الحکم ابراہیم بن دینار نندوانی و شیخ ابو عمر عثمان بن مزون قرظی و شیخ مکارم
 اکبر و شیخ مطر و شیخ جاکر و شیخ خلیفہ بن موسی اکبر و شیخ صدقہ بن محمد بغدادی و شیخ یحیی
 بن محمد دوری مرتضی و شیخ ضیاء الدین ابراہیم بن ابو عبد اللہ بن علی جوہری و شیخ ابو عبد اللہ
 بن محمد در بانی قزوینی کہ اینہم بزرگان بہمان روز در بغداد شریف آوردند و شیخ ابو عمر عثمان
 بن مردہ بطایکی و شیخ قصب البان موصلی و شیخ ابو العیاش احمد قبل مشہور بہمانے
 و شیخ ابو العباس احمد بن علی مغربہ شیخ عبداللہ محمد بن احمد مشہور بخاص و شیخ ابو عمر عثمان بن
 احمد عراقی مشہور بشکوہ کہ ایشان را از رجال الغیب سے شمر دند و شیخ سلطان بن احمد
 مزین و شیخ ابو بکر بن عبد الحمید سمنانی مشہور بختیار و شیخ ابو العباس احمد بن استاد
 شیخ ابو محمد بن عسقی مشہور بکوسج و شیخ مبارک بن علی جمیل و شیخ ابو البرکات بن معدان عراقی
 و شیخ عبدالقادر بن حسن بغدادی و شیخ ابو المسعود احمد بن ابو بکر خوسے عطار و شیخ
 ابو عبد اللہ محمد بن ابو المعالی بن فائدہ اوانی و شیخ ابو القاسم عمر بن مسعود بزار و شیخ
 شہاب الدین عمر بن محمد سہروردی و شیخ ابو الشام محمد بن عثمان نقال و شیخ ابو حفص عمر
 بن بلصر غزال و شیخ ابو محمد حسن فارسے سپتر بغدادی و شیخ ابو محمد علی بن ادریس یعقوبی
 و شیخ ابو حفص عمر کمالی و شیخ عیاد بواب و شیخ مظفر جمال و شیخ ابو بکر جمالی مشہور مزین و شیخ جمیل
 و شیخ ابو عمر عثمان و شیخ ابو الحسن جوہری مشہور بابے عباد و شیخ ابو محمد عبد الحق حربی
 و قاضی ابو یعلی محمد بن محمد قرظی و غیر آنہار نے اللہ تعالی عنہم حضرت شیخ عبدالقادر توجہ
 قلب از راہ صحنہ از راہ گذر غفلت بحضور جماعت مذکورین میفرمود و تدمی ہذہ علی
 رقبہ کل ولی اللہ پس شیخ علی بن تن بر زینہ کری برفت و قدم شریفش برگردن خود نهاد

و هم چنان مجلس چنین کردند - و هم بسند متصل مذکورست هرگاه که این مقوله شریفه از زبان گوهر نشان
 صادر شد در آنوقت تجلی خاص پروردگار بر دل مبارک ایشان ظهور داشت و از جناب مقدس
 حضرت رسالت خلعتی خاص بر دست لمانگه مقررین بجهت ایشان رسید و پوشانیدند خلعت مذکور
 بحضور جمیع اولیا و تقویین و متاخرین بعضی با روح و جمعی با جسد و همه فرشتگان و رجال الغیب صف
 کشیده بودند در هوا بحدیکه ستر کردند افق را و در روی زمین نمائند مگر منحنی ساخت گردن و
 جوهر در کشف آثار مذکورست بسند متصل که حضرت محبوب سبحانی میفرمودند که در حالت سیاحت
 بر قدم تجرید بست و پنج سال در صحرا با دو دیرانهای عراق لعبادت مشغول بودم و هپل سال نماز صبح
 بوضو و عشا گذاردم و بست و پنج سال بعد فراغ از نماز عشا بر یکپا استادم و دست خود را در میخانه که
 درون دیوار محکم ساخته بودم می آویختم تا خواب غلبه نکند و شروع تلاوت قرآن مجید می نمودم
 تا وقت صبح ختم کلام الله میگفتم و در زمین حرم گنبدی پانزده سال اقامت نمودم بنا بر آن آن
 برج بر عجمی ملقب گردید آنجا با جناب خداوند تعالی عهد کردم که چیزی نخورم تا آنکه خورنده نشوم و نیا شام
 تا آنکه آشامیده نشوم پس چهل روز بر من گذشت که هیچ نخوردم و نیا شامیدم بعد از بعین مردی با خود طعام آورد
 و پیش من گذاشت و از نظر غائب شد از سینه خود آوازی شنیدم که کسی فریاد از گرسنگی میکند التفات نمودم
 درین اثنا شیخ ابوسعید مخزومی آواز مذکور شنیده برمی آمد پرسید یا عبدالقادر چه آواز لیست گفتم این اضطراب
 نفس است لیکن روح باطمینان و قار با مولی خوبست شیخ گفت بیا همراه من در رفتند بدل گفتم از اینجا بی امر آنکه
 بر نمی آیم درین حال خضر رسید گفت برخیز بخانه ابوسعید مخزومی در آرد و گفتم دیدم شیخ ابوسعید بر سر دروازه
 خود استاده انتظار من میکشید مرا در خانه برد آنجا طعام مهیاداشت بدست خود را سیر خور ایندو خرقه برین
 پوشانید و چندی بگذشت مشغول اندم و پیش ازین واقعه در حالت سیاحتی شخصی بر من نازل شد و
 گفت آیر غیبت صحبت داری گفتم آری گفت اینجا بنشین تا که معاودت کنم پس یک سال غائب بود
 بعد از آن تشریف آورد و ساعتی با من نشست و باز وقت رفتن فرمود که اینجا را نگذاری تا من نیایم
 پس سال دیگر گذشت و در همان مکان پیش من آمد و لحظه صحبت داشت و وداع شد و گفت
 زنهار از اینجا بخوابی رفت پس بعد سال تمام معاودت فرمود و قرص نان و قح شیر با خود آورد
 و گفت من خضرام مہوجب حکم جناب الی همراه تو میخورم پس با هم تناول کردیم بعد از آن گفت برخیز
 در بغداد در آ پس همراه خضر داخل بغداد شدم مردم از آن حضرت پرسیدند که تا سه سال وجه
 قوت مبارک از کجا بود فرمودند آنچه مردم ناکاره دانسته بر زمین می انداختند آنرا برداشته قوت میکردم

۷۲

جوہر جناب مستطاب متصرف فی الکوئین غوث الثقلین ہمیشہ نماز صبح را بوضو عشا میگذاردے
 و ہر گاہ وضوی شکست بہمان ساعت راست میگرد و دو رکعت نفل می نمود و بعد از فراغ عشا مجلس
 می نشست و بیکچہ ام را مجال آن نبود کہ آنجا رود و اول شب نماز کم میخواند و تا گذشتن ثلث اول شب
 ذکر این اسامی نمود محیط العالم الرب الشہید الحسیب الفعال الخلاق الخالق الباری
 المصور و در اثنا ذکر گاہے لاغرے گشت و گاہے فرہ و برنے در ہوا می پرید یکدیگر از نظر غائب می شد
 بعد از ان برد پای استاد و نمازی گذارد و تلاوت قرآن سے نمود تا ثلث دوم تمام سے شد
 و بود آنحضرت کہ طول میگرد در سجده سے چسپا نید روی خود را بزین پس مستوجہ قبلہ سے نشست و
 مراقبہ و مشاہدہ سے نمود تا نزدیک طلوع صبح صادق لپتر بدعا و زاری و تذلل مشغول سے ماند
 و درین حال نور حضرت ذوالجلال سر و پای او در میگردت بحدی کہ از نظر غائب سے گشت و در ہوا
 از دیدنش خیرگی سے نمود و آواز میر رسید کسی میگوید السلام علیکم و آنحضرت می گفت و علیکم السلام
 بعد از ان بجمت نماز صبح بیرون تشریف سے آوردند چنین مذکورست در حجت الاسرار۔ بعد از
 نماز عشا شب شنبہ ہشتم یا نهم ماہ ربیع الآخر سنہ پانصد و شصت و یک ہجری وفات یافت پس
 مدت عمر تشریف بنا بر اختلاف در سن ولادت یا نو سال و ہفت ماہ و نہ روز یا ہشتاد و نہ سال و
 ہفت ماہ و نہ روزست و بعضے یازدہم ربیع الآخر بقولے سیزدہم دبر و اتیہ ہفدہم گفتہ چنانچہ بعد از
 تشریف روز عرس تشریف ہفدہم ربیع الثانی و در ہندوستان یازدہم ماہ مذکورست۔
 جناب حق سبحانہ و تعالیٰ بآنحضرت وعدہ کردہ است ہر کہ بہ بغداد در آید و زیارتش نکند مسلوی الحال
 گردد از آنحضرت پرسیدند از سال مولد تشریف فرمود کہ تحقیق یا ندانم لیکن در بغداد سنہ وفات
 رزق اللہ تمیمی داخل شدم و عمرم در ان آوان پترده سال بود و وفات ابو محمد رزق اللہ
 بن عبد الوہاب بن عبد الغزیز بن حارث بن اسد در سنہ چار صد و ہشتاد و ہشتست پس
 سال تولد آنجناب باین حساب چار صد و ہفتاد میشود کشف الآثار

۷۳

جوہر در سبجت الاسرار مذکورست کہ حضرت غوث الثقلین در مدینہ شریف مشغول بو عطا بودند کہ
 باران شدید اقطار عالم را محیط شد و ہر اہل مجلس تفر فرود نمود آنحضرت رو با سمان کرد و گفت
 من جمع میکنم و تو پرانگندہ می سازی بجز فرمودن باران اندر مجلس عطا منقطع گردید و ہمہ جا می ریہ
 و در بعض سالہا آب و جلہ طغیانی نمود بحد سے کہ نزد یک بود کہ بعد از غرق شود پس ساکنان
 شہر در پیشگاہ اقدس حضرت شیخ محی الدین استغاثہ نمودند پس آنجناب نیزہ بدست مبارک فرود

گرفته بر سر دجله شریف آورد و بر کناره آن بر تنه اسب آب نیزه بزد و فرمود تا همین جا باش پس همانوقت آسب
 کم شد و بر حالت اصلی عود نمود۔ هرگاه جمله اطبا در علاج مرصعے بجز و قصور اعتراف سے نمودند آنرا در
 پیشگاه مقدس آنحضرت حاضر میکردند آنجناب دست مبارک بر بدنش می مالید و دعا میکرد و فی الفور
 بیمار بصحت بدن از پیشگاه بعافیت بخانه خویش مراجعت سے نمود فرشتگان آسمان با آنحضرت در مقام ادب
 آنحضرت عهد گرفته از او لیا و عشر خود که بے اذن شریف او تصرف در باطن و ظاهر هیچکس ننمایند آنحضرت
 کسے ست که مراد راست کلام در حضرت قدس باذن اللہ تعالیٰ و آنجناب از جمله آنست
 که تصرف می کنند در اکوان بعد موت چنانچه سے نمودند در اعیان پیش از موت خود۔ بدانکه حضرت
 محبوب سبحانی قدسنا اللہ تعالیٰ سہرہ الغریزہ کفیل گشته اند بر اسے مریدان خویش
 تا روز قیامت که هیچکدام یکے از آنها نمیرد مگر بر توبہ و از جناب عزت در حق آنحضرت بشارت است
 که مریدان ایشان و مریدان مریدان ایشان تا بهفت واسطہ داخل بهشت شوند مقصود آنست
 که مریدان ایشان بلا واسطہ تا روز قیامت داخل شوند و حضرت محبوب سبحانی میفرماید
 که من کفیل و ضامنم بر اسے مریدان خود تا بهفت واسطہ اگر حال مرید من نقصانی در مشرق راه یابد
 من در مغرب بر نقصان او کنم و از جانب پروردگار خود مامورم بانیکہ مریدان خود را از روی حال
 و مرتبہ نگاهبانے سے کنم و حافظ باشم پس خوشی باد مر کسی را که دیدہ است مرا یا دیدہ است کسے را که
 او دیدہ است مرا یا دیدہ است کسے را که دیدہ است آن کس را که دیدہ است بنیندہ مرا و افسوس بر
 کسے که نہ دیدہ است مرا۔ و فرمودند محبوب سبحانی که نامه طویل بقدر مد نظر بمن عطا شد و در آن نامه
 نامهای مریدان و منتسبان من تا روز قیامت ثبت کرده بودند و فرمان آمد که همه را بواسطہ تو بخندیم
 و مالک که در بان دوزخ است از دپر سیدیم تا بیچ یکے از یاران من اینجاد اخل است گفت قسم بچند
 خداوند که دست من بمریدان تو بر گزنی رسد و میان من و مریدانت بعد زمین و آسمانست اگر
 مرید من جید نباشد من جیدم قسم بخداوندی خدا که هرگز از پیشگاه عزت جدا نشوم تا آنکه مرا با همه مریدان
 به بهشت نفرستد۔ و فرمودند هر که بمن منتسب شود حق تعالیٰ قبول فرماید توبہ او را هر چند بر سبیل
 کرده باشد از جمله اصحاب من است حق تعالیٰ وعده کرده است که اصحاب ترا و مجبان ترا و اهل مذہب
 ترا داخل بهشت گردانم و فرمودند هر مسلمان که بر مدرسه من عبور نماید روز قیامت در عذابش تخفیف کرده شود
 جو هر در کشف الآثار منقول است از شیخ محمد بن ابوالفتح ہر دی سیاح کہ فرمود روزے در

۷۴

ازین

بر زمین اندر احم تو ازین حرکت نہایت تجلّت کشیدم حضرت محبوب سبحانی فرمودند اسے محمد تراباک نیست من بعد این حاجت بشری از تو مندفع گردید پس ہشتاد و سہ سال گذشت کہ حاجت تفت زدن یا بینی فشردن بمن عارض نگشت و اول کسے کہ فطرت خادمیت آنجناب در بر پوشیدہ آنحضرت بود۔

۷۵ جو ہر در کشف الآثار است روزے زسنے بجناب محبوب سبحانی پس خود را سمراہ آوردہ عرض نمود کہ این پسرا سخت تعلق و نہایت شیفتگی با آنجناب است آنجناب پس را بجاہدہ و سلوک طریق سلطنت مشغول نمود بعد چندے مادرش براسے دیدن پسرا آمد دید کہ نان جو سے خورد و نہایت لاغوشد پس با آنجناب آمد دید ہمین زمان از تناول طعام فارغ شدند و استخوانهای ماکیان بر طبق موجود دست زن فریاد بر آورد آنجناب دست مبارک بر استخوانها نهاد و فرمود بر خیز پس ماکیان بر خاست و آواز کرد پس زن را فرمود ہر گاہ پسرتو باین مرتبہ رسد ہر چہ خورد مضائقہ نیست در روزے غلیو از بالاسے مجلس شریفی پرید و با آواز سخت فریادے نمود چنانچہ موجب تشویش جمیع حاضران مجلس عالی گردید فرمود ای باد سر این غلیو از حد کن پس سرش در گوشہ مجلس بمقتاد و بدنش در گوشہ دیگر پس آنجناب از کرسی فرود آمدند غلیو از مردہ را بیدار است مبارک گرفت و گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم غلیو از زندہ گشت۔

۷۶ جو ہر حضرت با عظمت خواجہ خواجگان وارث الانبیاء والمرسلین نائب سول اللہ فی الہند خواجہ حسین الحق والشرع والدین حسن سنجرمی قدسنا اللہ تعالیٰ بیکرہتم حضرت سلطان المشائخ می فرمودند چون حضرت خواجہ در اجیمہ شریف تشریف آوردند تپچورا مالک ملک ہند در اجیمہ شریف بود چون حضرت خواجہ در اجیمہ شریف سکونت ساخت تپچورا و قربان اورا دشوار آمد و چون عظمت در کراست حضرت خواجہ معائنہ کردند جمال دم زدن بنود مسلمانے بود از پوستانگان حضرت خواجہ تپچورا آن مسلمان را بسبی مضرت رسانیدن گرفت آن مسلمان بخدمت حضرت خواجہ التہا کرد حضرت خواجہ در باب او بر تپچورا التیفاعت سخنے گفت تپچورا فرمان حضرت خواجہ قبول نکرد چون این سخن بسبع مبارک حضرت خواجہ رسانیدند بر لفظ مبارک رفت کہ تپچورا زندہ گرفتیم و دادیم بشکر اسلام سپدران یا بشکر سلطان معزالدین سام از غزنین رسید تپچورا مقابل لشکر اسلام شد و بدست سلطان زندہ افتاد در مملکت ہندوستان ہمہ کافران دعوی انار کیم الاعلیٰ میکردند بوصول قدم مبارک حضرت خواجہ طلعت این دیار بنور اسلام روشن و منور گشت آنجا کہ بود لغزہ و فریاد مشرکان اکنون خروش لغزہ اللہ اکبر است دران شب کہ حضرت خواجہ نقل خواہند فرمود چند بزرگ حضرت سید عالم

صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم را در خواب دید که میفرمودند دوست خدا تعالی معین سنجری
خواهد آمد با استقبال او آمده ام و چون کسرت خوابه نقل فرمودند در پیشانی مبارک نبشته پیش
حبیب اللہ مات فی حب اللہ و نقل حضرت خوابه در روضه قبر که در اجیر شریف است
و خاک پاک مزار حضرت خوابه دوای دل درد مندان است حضرت خوابه خواجگان معین
الحق والدین حسن سنجری قدسنا اللہ تعالی بسره هم می فرمودند که علامت شناختن حقیقت
گر بختن از خلق است و خاموش بودن در معرفت و می فرمودند که چون ما از پوست
بیرون آمدیم و نگاه کردیم عاشق و معشوق و عشق کی و دیدیم یعنی در عالم همه یکست و میفرمودند
که حاجیان بقالب گرد خانه کعبه طواف کنند فاما عارفان بقلوب گرد عرش و حجاز عظمت طواف
کنند و تا خواهند میفرمودند مدتی گرد خانه کعبه طواف کردم فاما این زمان خانه کعبه گرد من طواف
می کند و میفرمودند که مرید مستحق اسم فقر و قنوت که در عالم فانی باقی بماند پرسیدند که مرید ثابت
کے گرد فرمودند آن زمان که فرشته زلت بست سال بر وی بیخ گناہے ننویسد و میفرمودند که نشان
اہل محبت آنکه مطیع باشی و تبری که نباید که برانند و میفرمودند که علامت تفاوت آنکه عصیت کنی و
داری که مقبول خواہم شد و میفرمودند در بر که این سه خصلت باشد در حقیقت بدان که خدا تعالی
اورا دوست میدارد اول سخاوتی چون سخاوت در یاد و دم شفقته چون شفقت آفتاب سوم
تواضع چون تواضع زمین و میفرمودند که متوکل بحقیقت آنست که رنج و محنت خود را از خلق برگرد
جوہر حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سرہ محبوب ترین خلفا حضرت شیخ نجم الدین کبری
بودند اکثر بسماع مشغول بودی صاحب لغات قدس سرہ فرمود که حضرت ایشان بعد تحصیل تکمیل
علوم بخدمت شیخ نجم الدین کبری آمدہ تربیت یافت و در اوائل حضرت شیخ ایشان را بخلوت
می نشانند در اربعین دوم برد خلوت وی آورد و از انگشت مبارک خود در خلوت ویرانزد و آواز داد
کہ ای سیف الدین بنم عاشق مرا غم ساز و درست تو معشوقه ترا با غم چو کار است + بر خیز و بیرون آئی نگاه
دست ویرا گرفت و از خلوت بیرون آورد و بطرف بخارا رواند گردانید وی صاحب لایت آن دیار بود
امام عبد اللہ یافعی گفت کہ روزی حضرت شیخ با اصحاب رجماع مشغول بود کہ قاضی صدر الشریعت
قاضی شہر بخارا کہ بر رجماع شیخ انکار داشت چوب در دست گرفته بمنزل شیخ درآمد شیخ بقولان اشارت
فرمود همه ساکت شدند لکن آلات رجماع چون دت و فی نعمات بی مدد معنی از انا پیدا شد قاضی با
اصحاب خود بدست شیخ توبہ کردند پاسبان شب گذشته بود کہ بزرگی صوفی پوشیده و سبب است گرفته

بیاد روی بزمین آورد و سبب بدست شیخ داد و آواز بود و جان بجان تسلیم نمود در کوئے تو
 عاشقان چنان جان بدہندہ کا بجا ملک الموت بگنجد ہرگز نہ آرا مگاہ بجا را سزا آرا
 جو ہر خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس اللہ سرہ ابن کمال الدین احمد بن موسیٰ قدس اللہ
 سرہ۔ اوش قصبہ ایست در ماوراء النہر و بعضی گویند کہ اوش در دیار فرغانہ است و القاب بچی کی
 و بختیار بود وی مرید اعظم خلیفہ خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی ست رحمۃ اللہ علیہ وی قطب
 عالم دیشواسی بنی آدم بود در مقام ترک و تجرید قدسے راسخ داشت و در ریاضات و مجاہدات
 بے نظیر وقت بود و در بیان نکات حقائق و توحید ہمتا نہ داشت و در استغراق فنا سے
 احدیت میان مشائخ کبار ممتاز بود و در سیر العارفین سے آرد کہ خواجہ قطب الاسلام در
 قصبہ اوش متولد گشت یکنیم سالہ بود کہ پدرش خواجہ کمال الدین احمد از سر در گذشت مادر سے
 صالح پاک دامن داشت کہ پرورش سے نمود چون قریب پنج سالگی رسید برابر ہمسایہ پیش
 معلم فرستاد در میان راہ پیری نورانی با وی ملحق گشت و از کمال شفقت و مہربانی دست
 خواجہ قطب الاسلام گرفت و پیش شیخ ابا حفص معلم برد کہ سے بہ کمالات انسانے آراستہ بود
 و با وس گفت کہ این کو دک را نیک تعلیم کن کہ یکے از اولیائے کبار گردد و در زمرہ مشائخ نامدار
 مشہور شود شیخ ابا حفص بدل و جان قبول نمود چون آن پیر رفت معلم مذکور با خواجہ پر رسید
 کہ این پیرای شناسی گفت نے فرمود این خضر علیہ السلام است کہ تعلیم ترا بمن حوالہ نمود شیخ
 نصیر الدین محمود اودھی قدس سرہ در خیر المجالس میفرماید کہ از بרכת صحبت مولانا ابا حفص رحمۃ اللہ
 علیہ خواجہ قطب الدین را بسے تہذیب اخلاق ظاہر و باطن و آداب شریعت و طریقت بحصول بجا رسید
 و بہ معاملات دینی و حالات یقینے ظاہر و باطن او آراستہ گشت چنانکہ یک ساعت از ریاضات
 و مجاہدات نیا سودی و شبانہ روزی دو بست و پنجاہ رکعت نماز با نیاز میگذارد سے و پویستہ
 بحق تعالیٰ مشغول بودے بعد از ان در شہر بغداد بہ مسجد امام ابو لیت سمرقندی حضور شیخ
 شہاب الدین سہروردی و شیخ اوصد الدین کہرانی و شیخ برہان الدین چشتی و شیخ محمد اصفہانی
 بشرف ارادت خواجہ بزرگ معین الحق والدین چشتی قدس سرہ فائز گردیدہ و بسبب کمال مہربانی
 و لطف خواجہ بزرگ در اندک ایام سیر و سلوک را تمام کردہ بمقام ارشاد رسید و از شرف خرقہ
 خلافت خواجہ بزرگ بہرہ مند گشت چنانچہ در اکثر کتب این سلسلہ ذکر افتادہ است کہ خواجہ
 قطب الاسلام ہر دہ سالہ بود کہ بشرف ارادت خواجہ بزرگ درآمد و سن بست سالگی مریدان

صادق الافلاص را تربیت کما یغنی عنہ نمود و در سیر الاولیاء از سلطان المشائخ نقل میکند کہ خواجہ قطب الاسلام وقت تفتن ہر شب سہ ہزار بار صلوة گفتے بعد از ان خواب کردے چون در آدش متاہل گشت لبیب تزویج سہ شب صلوة نہ گفت کیے از مریدان دے احمد رئیس نام حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم را خواب دید فرمود سلام من بہ بختیار کاکی برسان و گو کہ ہر شب تحفہ کہ بر من میفرستادی می رسیدی سہ شب ست کہ نمی رسد چون دے از خواب بیدار شد پیغام بخوابہ رسانید خواجہ قطب الاسلام بہمان شب و زمان زنیے کہ خواستہ بود پیش طلبیدہ و مہر او بدو تسلیم کردہ اورا نگذاشت بعد از ان متوجہ جانب ہندوستان گشت چون در لٹمان تہ تیغ بہار الدین زکریا قدس سرہ را بخدمت وی محبتی و افرواقہ شدہ و شیخ جلال الدین تبریز قدس سرہ نیز در ان ایام در لٹمان تشریف داشت میان ہر سہ بزرگ صحبت گرم با راحت واقع می شد در سیر الاولیاء از سلطان المشائخ نقل میکند کہ وقتے خواجہ قطب الاسلام و شیخ بہار الدین زکریا و شیخ جلال الدین تبریزی با ہم در لٹمان بودند کہ لشکر کفار زہر پائے حصار لٹمان رسید چنانچہ قبا پر بیگ والی لٹمان محبت دفع ملاعین بخدمت این بزرگان در خواست نمود خواجہ قطب الاسلام تیرے بدست قبلہ چہ داد و فرمود این تیر جانب لشکر کفار بنید از او بچکان کرد چون روز شد بچکس از کفار نمائندہ بود و حضرت گنج شکر اول مرتبہ در لٹمان بخدمت خواجہ قطب الاسلام بہرہ مند گشتہ است چنانچہ مفصل در ذکر حضرت گنج شکر نوشتہ است پس خواجہ قطب الاسلام بعد از چند روز از لٹمان متوجہ حضرت دہلی گشت چون در شہر دہلی رسید سلطان محمد بن حسین مقدم اورا سعادت مند دی خود دانستہ از کمال اخلاص و ارادت صادق بخدمت پیوست و در مہفتہ یکبار بہرہ زیارت می آمد و شیخ جمال الدین محمد بسطامی کہ در ان ایام شیخ الاسلام دہلی بود چنانکہ کمالات ویرا سلطان المشائخ در کتاب فوائد الفواد ذکر کردہ است اورا تمام اخلاص و اعتقاد بخدمت خواجہ پدید آمد و حضرت شیخ محمد عطار المعروف بقاضی حمید الدین ناگوری را در خطہ بغداد بخدمت خواجہ قطب الاسلام اتحاد و اعتقاد وافر بود در اینجا صد چندان بطور پیوستہ و قاضی حمید الدین ناگوری کمال صدق و صفا اکثر اوقات و اغلب ساعات در صحبت خواجہ می بود و بعضے اوقات ہر دو بزرگ با ہم مسافرت نیز میکردند چنانچہ از خواجہ قطب الاسلام را نقل است کہ وقتے من و قاضی حمید الدین ناگوری مسافر بودیم چون بکرانہ ذریا رسیدیم کہ گسلی دریا از گردنا گاہ گوسفندی از عالم غیب و زمان جوین در دہن گرفتہ پیدا شد و ما نہارا پیش ما نہادہ

باز گشت ما آنرا تناول کردیم در اثنای این حال کثرتی کلان نزدیک ریارسیدد خود را در آب انداخت
 گذار شد ما در تامل شدیم که درین حکمتی خواهد بود ما نیز دنبال وی کردیم پس دست بدعا بردیم بفرمان
 حق سبحانه و تعالی در یاد و شوق شد و زمین خشک پیدا آمد چون آنزدی در یازفتم زبرد خضی مردی را
 خفته دیدم و ماری قریب رسیده بود که او را پلاک گرداند آن کثرت از جای بر حسب ما را پلاک کرد
 و از پیش ما پیدا شد ما نزدیک شدیم که آن مرد را دریا بهم که بزرگ کس خواهد بود دیدیم که مستی
 خراب قی کرده افتاده بود ما شرمند شدیم که این مرد چنین بی فرمانی میکند و حق تعالی چنین نگاهبانی
 می نماید یا تفسی آواز داد که ای عزیزان اگر ما همین صاحبان و پارسایان را نگاه بدریم مفسدان و
 گناکاران را که نگاه دارد بعد برین بودیم که آن مرد بیدار شد کیفیت حال با او گفتیم شرمند
 گشت و از آن فعل توبه کرد و سیکه از او اصلان حق شد نگاه خواجه قطب الاسلام بر لفظ مبارک
 راند که ای درویش چون وقت در آید نسیم لطف وزیدن گیر و صد هزار خرابا تیرا صاحب
 سجده گرداند و اگر ما و نسیم تماری در صد هزار سجاده نشین را براند و بخرابا ت افکند و هم در
 سیرالاولیا و در سیر العارفين می نویسد که چون خواجه قطب الاسلام در دلی متوطن گشت تمام
 اکابر و اشراف و جمیع خلایق بکیاری عاشق و ذرفیته روش و سیرت او گشتند و همه در آن ایام
 شیخ برالدین غزنوی بشرف بیعت و خرقه او مشرف گشت و عمر عزیز در فدش گذرانید چنانکه
 پیشتر نوشته آمد من بعد خواجه قطب الاسلام و فیض متقمن بهشتیان و از کمال حراق بخدمت
 سلطان الآفاق خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس سره بجانب حضرت اجمیر ارسال داشت
 که اگر به بشارت اشارت مسرور فرمایند شرف قدسوس که سواد نمندی دارین است حاصل نموده
 خواجه بزرگ در جواب نوشت المرو مع من احب معتبرست قرب جانی را بعد مکانی مانع نیست
 خود بسلامت همایجا باشد انشاء الله تعالی بعد از چند گاه بارادت حضرت آلهمدران طرف توجه
 نموده خواهد شد پس ناچار بشارت آن پیر بزرگوار متوجه بدان دیار نگشت و همدران مان
 شیخ الاسلام جمال الدین بسطامی وفات یافت سلطان شمس الدین خواست که شیخ الاسلام
 شهر دیار دلی بحضرت خواجه قطب الاسلام تفویض نماید حضرت ایشان اصلا تلفت نگشتند
 بعد از آن شیخ نجم الدین صغری را شیخ الاسلام گردانید او پیش از منصب شیخ الاسلامی رود
 نیک اطاعتی پسندیده داشت بعد از آنکه دنیا و دوزخ بر او قبایل نموده از تنگی حوصله بجال خود
 نماند و سلطان شمس الدین را که مع جمیع اکابر و اشراف بخدمت قطب الاسلام

حلقه بگوش اعتقاد دیدرگ حسد بجنبش آورد اتفاقاً همان ایام خواجه بزرگ عین الحق والدین از
 اجمیر به علی شریف آورد و در منزل خواجه قطب الاسلام نزل فرمود ویرا دولت عظیم رسد نمود و گمان
 شکرانه حضرت محمدیت ادا فرمود خواست که سلطان شمس الدین را خیر کند خواجه بزرگ منع فرمودند که
 من محض برای دیدن تو آمده ام از دوسه روز پیش خواهم ماند و لیکن جمیع خلایق شهر دہلی و اطراف
 آمده بشرن خدمت خواجه بزرگ بهره مند شدند مگر شیخ نجف الدین صغری بیدین خواجه
 بزرگ نیامده با وجودیکه پیش از آن در دیار خراسان بخدمت خواجه بزرگ اعتقاد بسیار داشت
 از آنجا که کمال اخلاق و فروتنی شیوه بزرگان این خاندان است خواجه بزرگ خود بخانه
 شیخ نجم الدین صغری رفت او در ساختن عمارت بی بنیاد مشغول بود بخدمت خواجه بزرگ
 نیک سرگرم ملازمت نبود آنگاه خواجه بزرگ فرمود که ای نجم الدین ترا چه پیش آمد مگر این شیخ الاسلامی
 ترا متغیر ساخته است وی سر از شرمندگی فرو کرده گفت که من همان مخلص و معتقد و لیکن شمس
 مرید را در شهر گذاشته ام که شیخ الاسلامی مرا بیچ نمی پرسد خواجه بزرگ ازین کلمه تسم کرده
 فرمود که خاطر جمع دار من این مرتبه با با قطب الدین را همراه خود برم پس خواجه از آنجا برخاست
 و بمنزل خواجه قطب الاسلام آمده بعد از چند روز شیخ نجم الدین صغری از شیخ الاسلامی بر افتاد و
 بلاک شد چنانچه تفصیل این ماجرا در ذکر شیخ جلال الدین تبریزی نوشته خواهد شد و هم آنجا نقل می کند
 حضرت شیخ فرید گنج شکر که اندران ایام بخدمت خواجه قطب الاسلام بود و به شرف خدمت
 خواجه بزرگ نیز بهره مند گشت خواجه بزرگ از کمال مهربانی مکرر و باب گنج شکر بر زبان راند
 که بابا قطب الدین شمس الدین صغری را بقید آورده که جز بسره آشنائی نگردد و این فرید
 شمس است که خانواده درویشان منور سازد چنانچه خواجه بزرگ را به از خواجه قطب الاسلام مرید و خلیفه
 نه بود همچنان ویرا به از گنج شکر مرید و خلیفه نه بود الغرض خواجه بزرگ بعد از چند روز از دہلی
 متوجه اجمیر گشت و خواجه قطب الاسلام را نیز همراه گرفت چون خواجه قطب الاسلام بر کباب
 خواجه بزرگ از شهر دہلی بر آمد در هر منزلی از شهر غوغا شد و ماستی عظیم روی داد و تمام خلایق
 شهر خاص و عام مع سلطان شمس الدین دنبال بر آمدند و هر جا خواجه قطب الاسلام قدم
 میگذاشت مردمان از کمال صدق خاک آن زمین را به تبرک بر میداشتند و بر روی
 نه مالیدند چون خواجه بزرگ این حال مشاهده کرد و بفرمود که بابا قطب الدین محمد بن تقی
 بیاش که خلایق از بیرون آمدن تو در اضطراب و خراب اندر و اندام که چندین دلمه خراب کباب

باشند برو این شهر را در پناه تو گذاشتم پس خواجہ قطب الاسلام را خضعت فرمودہ خود متوجہ اجمیر گشت
و خواجہ بزرگ بعد از مدت یک مرتبہ باز در مسلحہ شریف آوردہ بود بجهت درست گمانیدن
فرمان موضع ماند و بواسطہ فرزندان چنانچہ سابق در ذکر خواجہ بزرگ نوشتہ شدہ است
دوم در سیر العارفین سے آرد کہ سلطان شمس الدین اتمش را از مدتی آرزو بود کہ قریب شہر
حوض بسازد تا خلق خدا را آسایش شود اتفاقاً حضرت رسالت تاب صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم
را بخواب دید کہ در جائے سوار ایستادہ است و میفرماید کہ اے شمس الدین اگر میخواہی کہ حوض
بسازنی تا خلق فیض گیرد پس ہمین جا بساز کہ من ایستادہ ام چون شمس الدین سلطان بیدار
شدہ آنجائی کہ آنحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم ایستادہ بودند در خاطرش نماز صیران
شد و خواص را بخدمت خواجہ قطب الاسلام فرستاد کہ شب خوابے دیدہ ام اگر فرمان باشد
حضور آمدہ معروض دارم خواجہ فرمود آری من میدانم کہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ
وآلہ واصحابہ وسلم برای ساختن حوض بسطان اشارت فرمودہ است من ہمانجا میروم کہ آنحضرت
صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم بر اسب سوار ایستادہ بودند سلطان را بگو کہ زود بسرعت
ہمانجا برس پس خواجہ قطب الاسلام در ہمان محل رفتہ بدکان مشغول شد سلطان نیز بخندش پیوست
و آنجائی را کہ فراموش کردہ بود بناخت و نشانی از ہم اسب حضرت رسالت پناہ صلے اللہ تعالیٰ
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم در ان زمین برآمدہ بود و در ان نشانی ہم اسب اثر آبی پیدا شدہ بود
پس در آنجا حوض ساختند و بالای آن نشان سم اسب آنحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ
وسلم گنبدی بر آوردند سبحان اللہ عجیب جای پر فیض واقع شدہ است کہ چندین اولیائے حق
در آنجا خفتہ اند اکثر اوقات خواجہ قطب الاسلام و قاضی حمید الدین ناگوری آنجا مشغول می بودند
و با خضر علیہ السلام دیگر مردان غیب صحبت می داشتند بزرگے خوش گفتہ است ۵ بر زمینے کہ
نشان کف پای تو بودہ سالہا سجدہ صاحب نظران خواہد بودہ و در سیر العارفین سے آرد کہ آخرت
خواجہ قطب الاسلام در دہلی متاہل شدند و دو پسر بوجود آمدند یکے شیخ احمد کہ فردی در پہلوی
خواجہ است صاحب جذبات عظیم بود ارا دات غیبیہ داشت داد را ظیفہ احمد تہما جے
نیز میگفتند رحمۃ اللہ علیہ و او بعد از انتقال خواجہ تا زمان سلطان المشائخ در قبہ حیات
بود و دوم شیخ محمد نام داشت کہ در ایام طفلی رحلت نمود در خانہ ایشان ہمیشہ تنگ میعشت بود
از سلطان المشائخ منقول است کہ خواجہ بزرگ تا پانصد درم ایشان را اجازت فرمود کہ اگر ضرورت

باشد و ام گرفتہ فرج نمایند اگر دوسہ فاقہ متواتر گذشتی آن زمان حرم خواجہ قطب الاسلام از طرف الدین
 بقال کہ ہمہ سایہ ایشان بود مقدار آرد و ام گرفتہ و فرج متعلقان نمودی روزی زن ترف الدین
 بقال گفت کہ اگر من در ہمہ سایہ نہ بودی حال ایشان چہ میشد این سخن حرم خواجہ بخدمتش معروض
 داشت خواجہ فرمود کہ از امروز ہرگز و ام نہ ستانی در حجرہ وی طاقی بود بدان طاق اشارت کرد
 کہ ہر چہ ترا در کار شود بسم اللہ گفتہ دست در طاق انداز بمطلوب خود خواہی رسید حرم خواجہ
 ہر وقت کہ دست در ان طاق می انداخت کاکہ گرم برے آمد قوت خود و متعلقان مے نمود
 از الوقت خواجہ را کاکہ خطاب شد و خواجہ بزرگ اورا از راہ مہربانے اکثر قطب الدین بختیار
 گفتے از انجنت ویرالقب شد و از سلطان المشائخ منقول است کہ خواجہ قطب الاسلام مستغراق
 بسیار بود اگر کسی برای زیارت وی آمدی بعد از دیری فرشتہی و یک دو سخن بجمت خاطر آئیدہ
 فرمودہ زود رخصت کردی کہ مرا مخذور و در بارید بجدی در خیال احدیت مستغرق بود کہ سپرد وفات
 یافت و اورا از ان واقعہ خبر شد ہم در سیر الاولیاء از سلطان المشائخ نقل میکند کہ روز عید بود خواجہ
 قطب الاسلام از نماز گاہ بازگشت آنجا آمد کہ این زمان روضہ تبرک اوست آنجا زمین صحرا
 او فقادہ بود آنوقت پیچ قبری و گنبدی بنا شدہ بود پس خواجہ بر سر آن زمین با بستاد در تامل
 شد عزیزان کہ ہمراہ بودند ہمہ عرض کردند کہ امروز عید است و تعلق منتظر ملازمت خواہد بود تبرست
 کہ متوجہ خانہ شونہ فرمود کہ ما ازین زمین بوسے دلہا مے آید در ساعت خاوند آن زمین را
 طلبیدہ برای مدفن خود زمین خرید نمود سلطان المشائخ برین سخن چشم پرآب میکرد کہ خواجہ
 فرمودہ بود کہ ازین زمین بوی دلہا مے سجان اللہ کہ ام کدام بزرگان در ان زمین آسودہ
 اند والی الآن فیض بخلت میرسانند از کتاب دلیل العارفین معلوم مے شود کہ آخر وقت یک
 مرتبہ خواجہ قطب الاسلام در حیات خواجہ بزرگ یا جمہیر رفتہ است و از انجا رخصت شدہ
 در مدلی آمد کہ بعد از سبت روز خواجہ بعالم بقا خرامیدہ و خواجہ قطب الاسلام چند مدت
 دیگر در قید حیات ماندہ نقل فرمودہ است حضرت گنج شکر در فرواید السالکین مے نویس کہ تھے
 دولت پای بوس خواجہ قطب الاسلام حاصل شد قاضی حمید الدین ناگورے و مولانا
 علاء الدین کرمانی و سید نور الدین مبارک و شیخ شرف الدین و شیخ محمود موندہ دوز
 و ملا نافیہ ضداد کہ پیش نظر ہر یکے از ایشان از عرش تا فرش حجاب نہ بودہ در مجلس
 حاضر بودند سخن در حج او فقاد خواجہ قطب الاسلام بر لفظ مبارک راند کہ حق تعالی را بندگانش

که در مقام خرابه خود باشند خانه کعبه را فرمان شود تا آنجا بیاید و گرد ایشان طواف کند عزیزان که حاضر بودند بر خاسته و استاده شدند همه در عالم تحریر مستغرق گشتند چنانکه از خود خبرنداشتند و عاگونی در عالم شوق مستغرق گشته خوابه و این عزیزان و دعاگوی رقت بتکبیر برداشتیم چنانچه در طواف کعبه تکبیر میگویند انگاه که بخود باز آمد کعبه را پیش خود معائنه کردم بعد ازان هر یک از پنج شش خط طواف کعبه بود بجا آوردیم پس با تلف غیب آواز داد که اے عزیزان حاج و نماز شما قبول کردیم بعد ازان هر یک بجای خود نشستند دعاگو بر خاست که روزه بر زمین آورد که بجانب قصبه بالنسی روان شود چون نظر خواجه قطب الاسلام برد دعاگو افتاد چشم پر آب کرد و پیش ازان که من گویم فرمود با با فرید روان خواهم شد باز روزه بر زمین نهادم که هر چه فرمان شود فرمود برد تقدیر چنین رفته است که وقت نقل خواجه بزرگ معین الحق والدین قدس سره من حاضر نه بودم تو نیز در وقت سفر آخرت من بر من حاضر نه باشی انگاه روزه سوی جمیع یاران کرد که بر اے فرید نعمت دین و دنیاوی و فقر برین درویش یعنی گنج شکر فاتحه اخلاص خوانید بر همه خوانند بعد ازان مصلی دعای عصاب دعاگو عطا فرمود و گفت دگانه بگذار بگذار و گویم پس فرمود من امانت ترا یعنی سجاده و خرقة و نعلین بقایه حمید الدین ناگور خواهم سپرد که آنرا بعد از نقل من چهارم یا پنجم روز تو خواهد داد آنرا اگر دارم مقام ما مقام تست چون خواجه این سخن بگفت نعره از مجلس برخاست انگاه فرمود که مرید را باید که بر سنت پیران خود برود و ذره ازان تجاوز نکند تا فردا از روزه ایشان شرمند نگردد بعد ازان روزه دعاگو کرد و گفت اے فرید تو مراد در دنیا و آخرت یارم ده باش اما بشنو غافل نه باشی که اهل سلوک میفرمایند که راه طریقت راهی مخوف است هر کس که درین راه قدم نهاده در بنظر نگاه نه رسیده است مگر بدین طریق که اهل این فرموده اند که چون مردم بر در حق بمبانش تا پست بلا این در نکوبند بر گز گشاده نگردد و تا بر زمان ندامت اندوه نخورند هرگز بار نیابند و تا بقدم دل نه روند هرگز بمنز نگاه عزت نه رسند انگاه فرمود که سی سال آن بود که همه از زبانها باز حوتم ندادند و همه دستهای آن در بگرفتند گشادند و همه قدمهای راه او رفتند بمنز نگاه عزت نه رسیدیم ولیکن چون بدست بلا گرفتیم و بر زبان اندوه باز خواستم بمقام رسیدیم خواجه این فوائد تمام کرد همه عزیزان سر بر زمین آورده رخصت شدند چون نوبت بمن رسید مراد در کنار گرفت فرمودند نه افرای بینی و بنیک انگاه فرمود بخدا سپردم و بمقام رسانیدم پس دعاگوی

روبر زمین آورده متوجه بانسی شد در سیر العارفین از سلطان المشائخ نقل میکنند در خانقاه شیخ علی بن
 قدس المدرسه مجلس سماع بود در ایشان صاحب حال و اهل کمال حاضر بودند خواجه قطب الاسلام
 نیز تشریف داشت قوالان این قصیده شیخ احمد جام قدس سره می گفتند کشتگان خنجر سلیم را
 هر زمان از غیب جان دیگرست + خواجه قطب الاسلام را حال پدید آمد که مطلق از موش برفت شیخ
 محمد عطا عتق قاضی حمید الدین ناگورس و شیخ بدر الدین غزنوی خواجه را بجان آورده اند
 قوالان نیز بخدمت آمدند تا سه شبانه روز خواجه در همان حال مستغرق بود و قوالان را همون
 بیت میفرمودند و تواجده می نمود چنانچه استخوانها مبارک بجائے نمازده بودند سوم روز احوال
 استغراق بسیار غلبه کرد قاضی حمید الدین ناگورس و شیخ بدر الدین غزنوی التماس کردند که از خلفای خویش که
 اشارت میفرمایید که بجائے شما باشد فرمود که دستار و خرقه و مصلی و نعلین چوبی که از خواجه بزرگمهر
 و الدین مرار سیده است بپوشید فرید الدین مسعود رسانند که چنانچه ما دست این گفت و جان بشا به
 حق تسلیم کرد شیخ بدر الدین غزنوی میگوید که شب وفات خواجه اندک غنودگی مراد نمود در آن دیدم که
 خواجه جانب بالا میرود و میفرماید که ای بدر الدین دوستان حق را مرگ نباشد چون بیدار شدیم دیدم
 که خواجه نقل کرده است وفاتش روز دوشنبه بیارنج چهار دهم ماه ربیع الاول در سن ثلث و شصت
 دسته مائت و در زمان سلطنت شمس الدین محمد لکنوی واقع شده و پنجاه ساله عمر داشت و بقولے
 پنجاه و دو سال در دلی قریب حوض شمس مدفون گشت رحمة الله علیه

جوهر حضرت خواجه فرید الدین گنجشکر مسعود ابو حنی قدس سره مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الاسلام
 بختیار اوشی اند صاحب سیر الاولیاء سید محمد کرمانی میفرماید که سلسله نسب شریف حضرت ایشان بفرخ شاه
 عادل که بادشاه کابل بود میرسد حضرت ایشان حضرت قاضی شعیب از سبب حوادث در لاهور رسیدند
 و نام پدر ایشان قاضی جمال الدین سلیمان است و مادر حضرت ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی
 بودند در سیر العارفین است که حضرت گنجشکر در باب مجاهده بحضرت خواجه معروض داشت فرمودند که در
 طے نگاه دار و بعد از سه روز هر چه از غیب برسد بدان افطار کنی سوم روز مردی چند نان آورد بدان
 افطار فرمودند بعد از ساعتی آن نانها را بیرون انداخت و نهیمنی بحضور حضرت خواجه گذرانید فرمودند
 سه روز دیگر طے کن روز سوم چون ضعف غلبه کرد دست بر زمین زد و چند سنگ ریزه برداشت
 چون بدین مبارک رسید شکر شد آنرا از دهن انداخت هر وقت که ضعف غلبه میکرد سنگ ریزه بدین مبارک
 میرسانید و آن شکر می شد آخر در خاطر عطا آورد آنکه حضرت خواجه فرموده بودند که هر چه از غیب برسد

بدان افطار کن پس چند سنگریزہ بخوردند آن شکر شدند سنگ در دست تو گوهر گردد + زہر در
 کام تو شکر گردد + بحضور حضرت خواجہ باز نمود فرمودند نیکو کردی سچ شکر شیرین خواہی بود چون از آنجا
 برآمدند کہ بدید گنج شکر میگفت و صاحب میر العارفین گفت کہ روزی بخدمت حضرت خواجہ می آمد
 از حضرت ریاضت بر زمین افتادند پارہ گل بدین مبارک رسید و شکر شد از وقت گنج شکر گویند
 و صاحب اخبار الاخبار گوید کہ سوداگری بود چندین گاو شکر بار کرده میرفت آنحضرت از دی شکر طلبید
 او گفت کہ این نمک است آنحضرت فرمود کہ نمک باشد سوداگر چون بار باک بشاد تمام نمک برآمد بخدمت
 شریف رسید و عجز اظهار نمود فرمودند کہ شکر باشد چون نگاه کردند تمام نمک شکر شد و حضرت ایشان را صوم
 دوام بود و اکثر افطار بشریت میفرمودند چون شب ماہ محرم زحمت غلبہ کرد نماز خفتن بجاعت گذارند
 بعد از آن بیہوش شد چون بیہوش آمدند پرسیدند کہ نماز عشا گذارده ام گفتند بل فرمود یکبار دیگر
 بگذارم بچنین سہ کرۂ نماز ادا کرد بعد از آن یا حی یا قیوم گویان جان بحق تسلیم فرمود روز سہ شنبہ
 بود و پنجم ماہ محرم المکرم سنہ ثمان و ستین و ستمائے و بقولے در سنہ تسع و ستین و ستمائے و عمر شریف بہ
 نود و پنج سال رسیدہ بود آرمگاہ فصبہ پتن عرف اجود حن صوبہ پنجاب - مرآة الاسرار

جوہر در فوائد الفواد مذکور است کہ حضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی قدس سرہ بخدمت حضرت
 شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ پیوستند و در خدمت حضرت ایشان ہفتہ روز
 پیش بنویسند و در ہفتہ روز حضرت شیخ شہاب الدین نعمت بر حضرت ایشان ایتار کردند و در ہفتہ روز
 آن نعمت یا یافتند کہ یاران دیگر در سالہا نیافتہ بودند چنانکہ بعضی یاران قدیم مزاج متغیر کردند کہ ما چندین سال خدمت
 کردیم ما را چندان نعمت نرسید ہندستانی بیاید و در مدت اندک شیمی یافت و نعمت فراوان این سخن بسبع حضرت شیخ الشیوخ
 رسید فرمودند کہ شما یاران سیرم تر آردید و سیرم تر کہ بزودی آتش در گیرد اما زکریا بہیم خشک آن رده بود بیک نفع در گرفت

جوہر حضرت خواجہ حسن افغان قدس سرہ در فوائد الفواد است کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا
 اللہ تعالی بسیرہ المبارک فرمودند کہ خواجہ حسن مرید حضرت شیخ بہاء الدین زکریا قدس سرہ بودند و صاحب
 ولایت و در رعایت بزرگے چنانکہ شیخ بہاء الدین میفرمودند کہ اگر فرداے قیامت مرا گویند بہر گاہ
 باچہ آوردے گویم حسن افغان را آورده ام و حقے این حسن افغان در کویے میگذاشتند بمجسدے
 رسیدند سوذن تکبیر گفت و امام پیش رفت و خلفے بجاعت پیوست خواجہ حسن نیز درآمد وقتہا
 کردند چون نماز تمام شد و خلق بازگشت خواجہ حسن آہستہ نزدیک امام رفتہ فرمودند ای خواجہ
 ہو نماز شروع کردی من تہو پیوستم تو ازینجا بدہی رفتی و بردگان خریدی و بازگشتی و آن بردگان را

مملکتان بردی و فروختی و باز از سلطان اینجا آمدی و من در دنیا زو گشته شده کی گشتم آخر این چه نماز است میفرمودند
 که وقتی در وقتی مسوی بنام میگردند خواجه حسن آنجا رسیدند اهل عمارت را فرمودند که چرا این چنین است و آشنمندی
 بود نزاع آورد گفت سمت قبله طرف دیگر است خواجه حسن دانشمند را فرمودند که روی آن طرف کن که من میگویم و بدین نشاند
 روی آن طرف کرد که بر راسخانه دید و میفرمودند که خواجه حسن امی بودند و هیچ خوانده خط می آمدند و کاغذی و لوسه
 پیش ایشان میداشتند چند سطر در آن نوشته بعضی نظم و بعضی نثر و بعضی عربی و بعضی پارسی و در میان آن سطرها
 یک سطر آیت قرآن مجید هم می نوشتند انگاه از ایشان می پرسیدند که درین میان آیت قرآن مجید کدام است
 حضرت ایشان اشاره بآیه قرآن شریف کردی بخدمت ایشان التماس می نمودند که شما قرآن مجید را
 خوانده چه دانید که این آیت است میفرمودند نور یک درین سطر می نیم در سطر با سه دیگر نمی نیم
 چهار در سبزه لایه مذکور است که آباد اجداد حضرت سلطان المشائخ از شهر بخارا بودند و جد پدرین حضرت
 ایشان حضرت خواجه علی بن جاسه اند و جد مادرین خواجه عرب و این هر دو بزرگ در لاهور آمدند و از لاهور
 در بدایون آمد سکونت ساختند و خواجه عرب مال و بندگان بسیار داشتند و خواجه عرب دختر خود را
 بخواجه احمد بن علی تسلیم کرد حق نواسه ازان صدق پاک این درکان کرامت یعنی سلطان المشائخ
 را پیدا آورد و آن را بعهده بے بے زلیخا که خاک پاک روضه تبرک او امروز در شهر دسپله در مان اهل
 و کعبه حاجات در ماندگان است حضرت سلطان المشائخ در عالم صغر بودند که پدر سلطان المشائخ
 خواجه احمد علی الحسین بخاری راجعت شد شبی والده حضرت سلطان المشائخ خواب دید که او را میخوانند
 از دو کس یکی را اختیار کن یا خواجه را یا پسران را آن پاکد امن سلطان المشائخ را اختیار کرد و چون چنگا
 خواجه احمد بر حمت حق پیوست چون سلطان المشائخ قدره بزرگ شدند والده در کتب فرستاد
 چون کتاب بزرگ نزدیک بود که تمام کند او دستاؤ گفت که تو کتابی معتبر تمام میکنی ترا دستار
 دانشمند بزرگ مبارک باید بست حضرت سلطان المشائخ بوالده ماجده خود گفت آن مخدوم
 جهان بدست مبارک خود ریسمانه برشت دستاری ازان ساخت چون سلطان المشائخ
 آن کتاب تمام کرد والده ترتیب طعاعی نمود و چند نفر از بزرگواران دین و علماء اهل یقین را
 طلب کرد در آن مجلس خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی بود چون طعام خراج شد حضرت
 خواجه علی یک دستار بزرگ مبارک خود کرد و دوم سردستار بدست سلطان المشائخ داد و سلطان المشائخ
 آن دستار کرامت بزرگست اول سردر قدم خواجه آورد و حضرت دعا کرد که حق تعالی ترا از علماء
 دین گرداناد بجهه سردر قدم اهل مجلس آوردند میفرمودند که بست ساله بودم که مشرف ببعیت شد

۸۲

در سیرالادبیا مذکور است که حضرت سلطان المشایخ میفرمودند که در انشای تعلم آرزوی پاپیوس حضرت
 شیخ کبیر خواجہ فرید الحق والدین قدس سرہ غالب شد در اجود هن رفتم چهارشنبه بود که سعادت پاپیوس
 حاصل کردم نخستین سخن که حضرت شیخ شنیدم این بود ای آتش فراقت دلها کباب کرده سیلاب شقیقت
 جانها خراب کرده خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز رانم دہشت حضور حضرت شیخ غلبہ کرد و چون
 گفتم کہ اشتیاق پاپیوس عظیم غالب بود بعد رین روز بیعت کردم فاما نیت حلق نہ اشم دوم روز یکے
 بخدمت حضرت کبیر ارادت آورد و مولانا بدرالدین اسحاق اورا حلق کرد دیدم کہ در روز نوری پیدا شد
 بخدمت مولانا گفتم کہ من میخواهم کہ حلق کنم مولانا بخدمت حضرت شیخ کبیر عرض داشت من گذرانیدند
 ہمان زمان فرمان شد کہ حلق کن فی الحال حلق کردم بعدہ حضرت شیخ کبیر فرمودند کہ بجهت این ستعلم
 عزیز در جماعت خانہ کھٹ راست کنید چون در جماعت خانہ کھٹ راست کردند من با خود
 گفتم باری ہرگز بر کھٹ سخوام خفت زیرا چہ چندین مسافران عزیزان و عاشقان در گاہ
 رحمانی بر خاک می غلطند من چگونه در کھٹ بظلم این غیر مولانا بدرالدین اسحاق رسانیدند مولانا
 فرمودند کہ اورا بگویند کہ تو گفته خویش خواہی کرد یا فرمان شیخ بجا خواہی آورد گفتم فرمان شیخ گفت
 برو در کھٹ بنحسب بعد از ان بخدمت حضرت شیخ عرض داشت کردم کہ فرمان شیخ چیست ترک
 تعلم گیرم و با و را در نوافل مشغول شوم فرمودند کہ من کسی را از تعلم منع نہ کنم آنم کن انیم کن تا غالب آید
 در دیشہ را قدرے علم باید و میفرمودند کہ بت بخدمت شیخ الشیوخ عالم رفته ام ہر سال یکبار و بعد
 از ان کہ نقل فرمود ہفت بار دیگر رفته شدہ است یا شش بار اما غالب گمان انیست کہ ہفت بار رفتہ
 چنانکہ در خاطر بچنین مقرر است کہ در حیات دہمات وہ بار رفته شدہ است و بعد از ان فرمودند کہ شیخ
 جمال الدین مانسوس ہفت بار رفته است از ہانسوی و شیخ نجیب الدین متوکل نوزدہ بار
 جوہر در فوائد الفواد مذکور است کہ حضرت سلطان المشایخ قدس اللہ تعالیٰ برکتہم فرمودند
 کہ پیش ازین مدت مردے بود پس بزرگ چہ بار مرا ملاقی شدہ است و سخنا گفتمہ مرا از فرط شگوہ نام
 و لقب او پرسیدہ نشد ہر وقت کہ مراد راہ پیش آمدی یک حکایت گفتمہ اول کہ مرا پیش آید گفتم
 انشاء اللہ تعالیٰ تو ہم چنان شوی کہ اعتقاد خلق در حق تست حضرت سلطان المشایخ بعد از تقریر
 این حکایت برین سخن بسیار احسان میفرمودند و میفرمودند کہ تمام سخن سست این بعد از ان
 فرمودند کہ آن مرد بار دیگر مرا ملاقتی شد حکایت کرد کہ در لہا در مردی بود کہ اورا شیخ زنہ دل گفتمہ
 عظیم بزرگ بود روز عید خلق از نماز گشتہ بودہ اند آن شیخ روی با آسمان کرد و گفت امروز بر زمین

۸۲۰

ہر سبزہ از خواجہ خود عیدی بیابند مرا ہم عیدی بدہ چون این سخن بگفت خرمزہ پارہ از آسمان فرود آمد
 بدان بشتہ کہ بالنفس ترا از آتش دوزخ خلاص کردیم چون خلق آن حال معائنہ کردند بہ تبرک دست
 و پای او بوسیدن گرفتند و اعزاز و اکرام بسیار نمودند درین میان دوستی از دوستان آن شیخ
 بیاید و گفت تو خود از حضرت عزت عید سے بیافتی مرا تو عیدی بدہ آن شیخ چون این سخن بشنید از آن
 خرمزہ پارہ بدو داد و گفت برو این عیدی تو باشد فردا من دانم دوزخ۔

جوہر حضرت شیخ جمال الدین بانسوی قدس سرہ از کمال علم و تقوی آراستہ بودند در میان
 مشائخ کبار بجمیع کمالات ممتاز صاحب لطائف اثر نے گوید کہ سلسلہ نسب او بہ امام اعظم ابوحنیفہ
 کوئے میرسد و آنحضرت مرید و ظلیفہ حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر بودند و صاحب سیر الاولیاء گوید کہ
 حضرت گنج شکر دو از دہ سال محبت او در ہائسی ساکن بودند در باب او کرات فرمودی کہ
 جمال جمال ماست و گاہے میفرمودند کہ جمال میوزا ہم کہ گرد سر تو بگردم و این دلیل واضح است
 بر کمال قرب و منزلت او و بر کراخلافت نامہ عطا میفرمودند اورا وصیت میفرمودند کہ جمال مارا بنامی
 روز عرس شریف دو از دہم شعبان ست۔ مرآة الاسرار۔

۸۴

جوہر حضرت امیر خسرو بن سیف الدین قدس سرہ از جمیع کمالات صوری و مخنوی نظیرند آشتند و
 محبوب ترین مریدان حضرت سلطان المشائخ بودند در نلاہ دلا بخدمت آنحضرت محرمیت تمام داشتند
 روزی کہ حضرت امیر خسرو متولد شدند امیر سیف الدین والد حضرت ایشان کہ از اترک قوم
 لاجین بودند حضرت ایشان را در جامہ پیچیدہ بخدمت دیوانہ صاحب نعمت بردند فرمود آورد کسی
 کہ دو قدم از خاقانی پیش خواہد بود ولادت ایشان در قصبہ مومنان با دعوت پنیابی کہ در کنا گنگ
 است واقع شدہ صاحب سیر العارفين قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت امیر خسرو در آن زمان ہشت سالہ بودند
 کہ پدر ایشان با سہ اسپر یکے اغرا الدین علی شاہ دوم حسام الدین احمد سوم ابو الحسن خسرو از پیابے
 در شہر دہلی آمدند آنوقت ابتدا بر ظہور سلطان المشائخ بود امیر سیف الدین باہر سہ سپران نہ گور
 مرید آنحضرت شدند و در ہشتاد سالگی شہادت چشیدند بعد از پدر اغرا الدین علی شاہ ہشتاد
 بادشان دہلی بسیار رشد گرفتند و از منظور ان و محبوبان حضرت سلطان المشائخ بودند و فضائل
 بسیار داشتند حضرت امیر خسرو بہ شعر کہ میگفتند اول بنظر مشکل بسند ایشان میگذا رانیدند
 بعد از ان حضرت امیر خسرو در خدمت آنحضرت چند ان رشد گرفت کہ تمام عالم محتاج ایشان گشت
 در ہر فن نامنے خود داشتند در علم موسیقی بہ نظیر بود حضرت سلطان المشائخ میفرمودند کہ از وجود

۸۵

خود بر کج اما از ترک الله ترجم و مراد از ترک الله حضرت امیر خرم و حضرت سلطان المشائخ در جمیع امور ایشان را
 با ایشان کردی و هر وقت که حضرت امیر خرم و خود آتی پیش حضرت ایشان رفتی هیچ وقت منع نبود و هر شعری
 که گفتی پیش آنحضرت گذرانیدی تا روزی حضرت سلطان المشائخ فرمودند که بطرز صفا با ایشان بگو یعنی عشق بکن
 روز سه شنبه در بیح حضرت سلطان المشائخ گفته خدمت آنحضرت گذرانید زمان شد که چه چیز است
 شیرینی سخن خواستند فرمان شد که طاس شکر بیار و بر سر خود نثار کن و قدری ازان بخور حضرت امیر خرم و
 بهمان کردند پس شیرینی سخن ایشان از شرق تا غرب عالم را گرفت و فخر شعراء سلف و خلف شدند اما
 تمام عمر ازین درخواست پشیمانی خوردی که چرا آنوقت بهتر ازین چیزی نخورستم هر شب وقت نماز تجمید
 هفت باره کلام الله خواندی روزی حضرت سلطان المشائخ پرسیدند که ترک حال مشغولیهما چیست
 عرض داشتند که بوقت آخر شب گریه مستوی می شود آنحضرت فرمودند الحمد لله که اندک نماز بر شدن گرفت
 وقتی آنحضرت با حضرت امیر خرم و فرمودند که مراد عاکن که بقای تو موقوف است بر بقای من ترا قریب
 من دهن کند و گاهی میفرمودند که اگر یک قبر دو کس بود من و خرم و من ماندم و آنحضرت با امیر خرم و محمد
 کرده بودند که هر گاه در بهشت بخرام خرم و برابر بودم روز سه شنبه بر آن تو نعمتی از
 حق تعالی خواهی میدانم که دعا مستجاب شده است در تو آن حال پیدا خواهد شد و فرمودند که شب
 در سر دعا گو خوانند که خرم و نام در ایشان نیست خرم و نام محمد کاسه لیس خوانند و وصیت فرمودند
 که کلمات مشائخ بسیار در نظر دار این دو بیت در حق ایشان فرمودند

خرم و که بنظم و نثر مثلش کم خاست	ملک است که ملک سخن آن خرم و است
این خرم و ما است ناصر خرم و نیست	زیرا که خداست ناصر خرم و ما است

الفرض حضرت امیر خرم و همراه سلطان تغلق شاه در لکهنوی بود که حضرت سلطان المشائخ بجزار رحمت
 حق تعالی پیوستند چون حضرت امیر خرم و ازان سفر باز آمدند روی خود سیاه کرده و پیرین پاره در میان ناگ
 سلطان پیش خطیره حضرت سلطان المشائخ افتاد شش ماه بزیستند و بقولی سه ماه پس روز چهارشنبه در
 سه هفتصد و پنجاه و پنج بر حمت حق تعالی پیوستند در پایان روضه مدفون گشتند - مرآة الاسرار
 جوهر حضرت امیر حسن علامه سجوی قدس سره از جمیع فضائل انسانی آراسته بودند و از مصاحبان و
 مریدان حضرت سلطان المشائخ بودند و سبب توبه ایشان صاحب سیر العارفين میفرماید که روزی
 حضرت سلطان المشائخ از زیارت خواجه قطب الاسلام بختیار اوشی قدس سره بهره مند گشته بر لاجب
 شمس رسیدند ناگاه دیدند که خواجه حسن علامه سجوی با جمیع یاران خود در کنار حوض مذکور شراب میخورد

۸۶

چون او را در ابتدا و حال در قصبه بدایون بحضرت سلطان المشائخ آشنائی و صحبت گرم بود
پیش آمد این رباعی بخواند سه

سالم باشد که با هم صحبت کنم	گر ز صحبتها اثر بودی کجاست
ز در تان فسق از دل ماکم نکند	عشق با من بهتر از زهد شماست

چون آنحضرت این ابیات از شنیدند فرمودند از صحبت اثرهاست این سخن چنان درو اثر کرد که
فی الحال سر برهنه ساخت و خود را بر پای آنحضرت انداخت و توبه کرد حق تعالی از نظر رحمت حضرت
سلطان المشائخ امیر حسن را در جمیع امور قبولی تمام بخشیده بود از ملفوظات سلطان المشائخ خوانده
سے نوشتند پس تقریر آنحضرت را بقدر امکان رعایت کرد حضرت اخیر و بارها گفته کاشکے تمام کتب
که عمر در آن هفت کرده ام برادر امیر حسن را بود و ملفوظات حضرت سلطان المشائخ را بعد
از نقل حضرت سلطان المشائخ بطرف دیوگر رفت و هماغذوات یافتند و دیوگر عورت دولت آباد
در جوار مرقد شیخ برهان غریب مدفون گشتند میخکس بر سر قبر دے نے تو اندامند اگر کسی چل شب
می ماند صورت شیر در نظر او ظاہری شود۔ مرآة الاسرار۔

۸۷

جو هر حضرت مولانا فخر الملة والدين زرا دی قدس سره عالم ربانی و عاشق سبحانی بودند و بوف
علم و لطافت طبع و شدت مجاہدہ و ذوق مشاہدہ و ترک و تخریر و کثرت گریه میان یاران اعلیٰ مشهور
و مذکور بودند و مدبر و حلیف حضرت سلطان المشائخ سرتبع البکا بودند و یکی از اصحاب حضرت خداوندی و
سلک بندگان سلطان المشائخ فسلک شد و در غیث پور ساکن شد و تا غایت حضرت
سلطان المشائخ در فید حیات بودند و مر از آستانہ دور نکرد و چون حضرت ایشان بصدر رحمت خرامین
خدمت مولانا آرام و قرار نهاد بشیر حال در سفر بودی بزیر آستانہ خواجہ بندہ نواز بحضرت
اجیر حضرت ابو جمن شریف ہر دند در صحر با رکوہ با و غار با عبادت کردند چنانکہ کسی بران مطلع نشود
عمر عزیز بحبت پیر گذرانیید و از برکت نظر کیمیا اثر حضرت سلطان المشائخ قبوسے عظیم
یافت ہر گرا نظر ہر وی مبارک حضرت ایشان افتادی سر بر زمین نہادی و اسیر محبت ایشان
شدی و بعد نقل حضرت سلطان المشائخ صوم و وام برگرفت تا بصدر حیات بودند و در روز فظاہر
نگرند حضرت مخدوم عالم میفرمایند آنچه ما را در ترقی مقامات در یکماہ و دو ماہ دست دادی حدت
مولانا را در یک ساعت بیست آدمی مولانا کمال الدین سامانی کہ از مشاہیر علمائے ہند و مدبر میفرمودند
کہ در آنچه بحث سماع و محضر سماع تقریر افتاد در ان محضر مولانا فخر الدین زرا دی در اشاد بحث رسو

بجانب علماء شہر کرد و فرمود کہ شما از وہ جنبہ یک جنبہ گیرند اگر جنبہ حرمت گیر چنانکہ کہم و اگر جنبہ حل گیرید حرمت ثابت کنیم خدمت مولانا کمال الدین این حکایت میفرمودند می گفت زہی و فور علم و سے فرمودند کہ او از آنها بود کہ بقوت علم خود مدعا خود ثابت کند و عجب خالصیتے بود کہ خدمت مولانا فخر الدین در بحث مسامحت نکردی اگرچہ علماء ہستہ علامہ عصر بودی تا او را ملزم نکردی باز نمائی دور سازد را باحت سماع بقدر خاص نوشتہ است و مقدمات اباحت آن بر قواعد اصول فقہ تمام کردہ کمال علم و تجربہ ایشان از انجا تحقیق می شود و فضائل دیگر از گریہ جگر سوز و ذوق و کمالات ظاہر باطن چند است کہ قلم از رقم آن عاجز آید زیارت خانہ کرد و حج گزارد از انجا غنیمت بغداد کرد علماء و مشائخ بعد از استقبال کردند و قدم حضرت ایشان را سعادتی داشتند و از انجا بقصد سہل شریف در جہاز سوار شدند و آن جہاز غرق شد حضرت مولانا نیز بر مصائب استقبال قبلہ شستہ شدہ غرق شدند و بہر تب شہادت رسیدند - سیرالاولیا۔

۸۸ جوہر حضرت مولانا علاء الدین نیلی قدس سرہ عالم علوم ربانی و حافظ کلام رحمانی جامع کمالاً صوری و معنوی بودند و خلیفہ حضرت سلطان المشائخ اگرچہ حضرت ایشان از حضرت سلطان المشائخ مجاز مطلق بودند مہذا یک مرتبہ ہم گرفت در آخر عمر فوائد الفواد بخط مبارک خود نوشت و شہرہ حال در نظر خود میداشت و مطالعہ میکرد و او را خود بہمان ساختہ بود پرسیدند کہ چندین کتب معجزہ از ہر علم کہ خدمت است ہیچ در ان رغبتے نے نمایند کہ در ملفوظات حصنہ حضرت سلطان المشائخ میفرمودند ای غافلان جهانی از کتب سلوک و جزآن پُرسست فاما ملفوظات روح افزای محذوم خود کہ بجات من بدانت کجا یابیم آخر الام حینہ روز ذات مبارک راز حمت شد و بجز ارحمت حق پیوست و در حظیرہ سلطان المشائخ در گنبد دلیز درونی چہوترہ است متصل متقابل یاران کہ در حیات خود خدمت مولانا عمارت کنانیدہ بود ہمہ در ان چہوترہ دفن یافت - سیرالاولیا۔

۸۹ جوہر حضرت خواجہ ضیاء الدین بر نے قدس سرہ صاحب تاریخ فیروز شاہی اند و مرید حضرت سلطان المشائخ قدس سرہ بعنایت و قرب آنحضرت مخصوص بود آرامگاہ در جوار روضہ مقدسہ حضرت سلطان المشائخ در پایان والدہ خود - اخبار الاخبار

۹۰ جوہر حضرت خواجہ شمس الدین قدس سرہ در اخبار الاخبار است کہ حضرت ایشان خواہر زادہ حضرت سلطان العاشقین امیر خسرو دہلوی قدس سرہ بودند و از افضل روزگار و غایت محبت بحضرت سلطان المشائخ داشتند و وقت تحریر بستان نماز تا جمال جہان آراے حضرت سلطان المشائخ

ندیدی تحریریه نسبتی و از صفت جماعت سر بیرون آوردی و روی مبارک دیدی انگاه تحریریه نسبتی چون رحلت فرمود حضرت سلطان المشائخ فرمودند الحمد لله که دوست بدوست رسید آرا مگاہ پایان قبرش لعل حضرت امیر خسرو دهلوی قدس سره است

۹۱

جوهر حضرت شیخ علاء الحق والدین بن اسعد لاہوری بنگالی قدس سره در اخبار الاصفیاء مذکورست که حضرت ایشان عالم عامل و عارف کامل بودند و در ابتدا از مستی باده علم مشائخ وقت را چشم استخفاف نگریستی و از اطوار و کردار آنها که عبارت از وجد و سماع است تنفر بودی روزی از روی امتحان بعبادت نگاه حضرت شیخ اخئی سراج رفتند بجز در دیدن آنحضرت کلاه بزرگی بر زمین فلکند و طیلسان خدمت بردوش کشیدند شرف خلافت برگرفتند و همواره دیگر طعام گرم بر سر گرفته همراه حضرت شیخ میگشتند چنانچه موسی در سر مبارک نمازده بود و این اثر از نفس حضرت سلطان المشائخ است که چون بحضرت شیخ اخئی سراج خلافت عطا نموده رخصت وطن فرمودند حضرت شیخ التماس نمودند که در اینجا شیخ علاء الحق کوس دانشوری و طبیل دولتمندی میزند اقامت خود و شواری منیم فرمودند گلرانی بخود راه ده که از خادمان نست همچنان شد آرا مگاہ پندوده

۹۲

جوهر حضرت شیخ نور الحق والدین مشهور شیخ نور قطب عالم قدس سره فرزند و مرید و خلیفہ حضرت شیخ علاء الحق قدس سره اند و از مشایخ ارباب ہندوستان صاحب عشق و محبت و ذوق و شوق و تصرف و کرامت آرا مگاہ پندوده - اخبار الاخیار

۹۳

جوهر حضرت مخدوم جہانیاں را آخر عمر از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چسپراغ دہلی خرفه پوشیدہ چنانچہ شیخ عبدالباقی شطاری در رسالہ چهارمہ خانوادہ میگوید کہ سبب رسیدن بخدمت حضرت شیخ آن بود کہ در مریضہ منورہ زادہما اللہ شرفا کہ راستہ شبی از شہادہ واقعہ در مجلس سرور انبیا علیہ السلام بار یافتہ و اتفاقاً حضرت شیخ دسمبہ پہلوی میگردد واقع شدند و حضرت سید نبوعی ایستادہ بودند کہ اشپت سید بجانب حضرت شیخ بود سرور عالم فرمودند سید جلال ہوشیار باش و بملاحظہ بالیت کہ برادر من شیخ محمود استادہ است و حضرت علی فرمودند یا رسول اللہ اگر شیخ محمود را سے شناخت چندین سرگردان نمی شد چون صباح شد خدمت سید السادات احرام زیارت حضرت شیخ نصیر الدین چنانچہ دست بسترہ قصد کردہ کہ طواف شیخ کند و آب وضو کہ شیخ بخورد سر و پاس برہنہ متوجہ حضرت دست شد چون سلطان فیروز مرید حضرت سید بود ہر گاہ کہ حضرت سید از اچہ باین صوب تشریف سے آورد سلطان فیروز بدو منزل باستقبال میرفت درین مرتبہ بسطان خبر رسید کہ حضرت مخدوم جہانیاں تشریف سے آرند باستقبال

جواب غیبی

رفت چون حضرت سید ابان وضع دید عرض کرد که حضرت این چه وضع است فرمودند که قصد احرام زیارت حضرت
 شیخ محمود بسته ام سلطان اضطرار بسیار کرد که ما هرگز شیخ محمود را شیخ تصور نکرده ام حضرت چه میفرمایند
 حضرت فرمودند که حضرت شیخ محمود را از فرموده سرور عالم شناختم تو از کجا آن سلطان ممالک معرفت
 را نشناخته پیش ازین حرف کن تو به کن و ایمان صورت بخدمت ایشان رسید و آنوقت نماز پیشین
 بود حضرت شیخ آب براسه وضو طلبید و فرمودند که کاسه بیار که سید زاده میرسد و او نذر کرده است
 که آب وضو بخورد حضرت شیخ در کاسه آب وضو نگاه داشته و در شستن با پی توقف کردند خدمت مخدوم
 بدولت ملازمت رسید و طواف کرد و بعد از طواف آب وضو را طلب کرد و دید که حضرت شیخ پاهانشسته
 عرض کرد که یا حضرت فقیر نذر کرده که آب وضو خورد و بی شستن با پی وضو تمام نمی شود هر چند که عذر
 پیش آوردند خدمت مخدوم مبالغه نمودند بعد از مبالغه بسیار پاهانشستند بجز نوشیدن آب وضو
 سید را حالت دگرگون شد خدمت سید بعد از صحت و استفاده خرقه چشمتیه از حضرت پوشیدند بحسب احوال
 جوهر حضرت شیخ سعد الدین قدس سره در شرح رساله مکیه میفرمایند که حضرت شاه مینا قدس سره
 میفرمودند که روزی ترابنه نام قلندر در تجربه خاص حضرت مخدوم عالم خواجه نصیر الدین محمود بن یحیی قدسنا
 الله تعالی بسره الغریز در آمد حضرت بعد نماز ظهر در عین مشغول بودند که آن قلندر بر حضرت ایشان کلاه
 گرفت و یازده زخم زد در استرقاق بودند تجاوز نفرمودند خون مبارک از نادران بیرون آمد بعضی میدان
 آنرا دیده اندرون آمدند خواستند که آنرا اینداسه رسانند حضرت مخدوم عالم نگذاشت که او را
 کسے فراهم شود بست تنگ او را انعام فرمودند که شاید در وقت کار و زدن آزار بر دست و
 رسیده باشد بعد ازین معامله سه سال در حیات بودند هر دو هم ماه رمضان المبارک شب
 جمعه خواستند که طائر روح را از قفس پرورده بپند حضرت مولانا زین الدین علی قدس سره عرض
 نمودند که بشتری میدان اهل کمال انداز انجمله کی را بشارت شود که بجای حضور نشیند فرمودند بر
 در ایشان که حسن ظن داشته باشی نوشته مبارک حضرت مولانا سه دفعه تذکره مرقوم داشت اعلی
 و اوسط دادند بعد مطالعه فرمودند مولانا زین الدین ایشان را بگو که غم ایمان خود بخورند چه جای
 آنکه بار دیگر بر دارند بعد از آن وصیت فرمودند که در دغن خرقه پیرین بر سینه من بنید ازید و عصا
 پیرین برابر من در لحد نجسپانید تسبیح پربانگشت شهادت من پیچید و کاسه چوبین بجای خشت
 در زیر سر من نهید و غلین چوبی نیز در آغوش من نهید ما فخر این آن وقت بوصیت حضرت
 ایشان عمل نمودند و حضرت سید محمد گیسو در از قدس سره غسل دادند و در لیسان بافته آن کجاست

۹۲

کہ برآب برتن مبارک ریختہ بودند کشیدہ بگردن خود انداختند و فرمودند خرقہ ما ہمیں بس است۔
 جوہر حضرت قاضی عبدالمقتر بن قاضی رکن الدین السید محی الگندی رضی اللہ تعالیٰ عنہما از علماء
 فحول مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند صاحب
 کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ و الفاس قدسیہ و اشارات علیہ و مقامات سینہ داشتند اکثر اوقات
 بفقروفاکہ لبرمی بردند تبارخ نسبت و ششم ماہ محرم المکرم در سنہ ہفصد و نود و یک و بقول ہفصد و
 ہشتاد و ہشت بعالم قدسی خرامیدند قبر شریف در وسط است مرقد قبر کہ او و قبر پدر او در مقام خواجہ
 قطب الدین نجیاریاوشی است جانب جنوب حوض شمس کہ آنرا خانقاہ شیخ عبد الصمد گویند شیخ عبد
 از فرزندان شیخ ابو الفتح جوہری است کہ از اکابر عمہ سلطان سکندر لودی بود از جوہر بدیہ آمدہ
 مقبرہ اجداد خود عمارت کرد۔ استاد قاضی شہاب الدین دولت آبادی است بغایت فصیح و بلیغ یکے
 از مریدان معتقدان ایشان کتابی نوشتہ است مسمی بمناقب الصیقین شمل بر احوال جمیع مشائخ ہشت

۹۵

در اینجا از احوال و کرامات او بسیار نوشتہ۔ اخبار الاخیار

جوہر حضرت شمس الدین محمد حافظ شیرازی قدس سرہ در لغات الانس مذکور است کہ حضرت
 ایشان لسان الغیب ترجمان الاسرار اند لباس اسرار غیبیہ و معانی حقیقیہ در کسوت صورت
 و لباس مجاز باز نموده و ہر چند معلوم نیست کہ دست ارادت پیری گرفتہ و در تصوف بکی ازین طائفہ
 علیہ نسبت درست کردہ اما سخنان حضرت ایشان چنان بر مشرب این طائفہ علیہ واقع شدہ است
 کہ بیکس را آن اتفاق بیفتادہ در سنہ ^{۷۹۲} ثنین و تسعین و سبعمائتہ بعالم قدس خرامیدند

۹۶

جوہر حضرت شیخ صدر الدین طبیب لما قدس سرہ از اکابر مشائخ و صدور عارفان و ائمہ محققان
 بودند و صاحب حقائق و معارف بلند و دقائق و لطائف ارجمند و مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم
 خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند در اخبار الاخیار است کہ پدر حضرت ایشان سوداگر بودند
 و نسبت ارادت بجناب فیض آب سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ بکرتیم داشتند و بغایت
 کہ بسن رسیدہ و ہج فرزندی نصیب نشدہ و اکثر احوال آرزوی داشتند روزی بحضور حضرت محبوب
 الہی آمدند حضرت قبلہ اولیا پشت مبارک خود بہ پشت ایشان مالیدند و بفرزندی بشارت فرمودند
 چون حضرت شیخ صدر الدین متولد شد بحضور محبوب الہی آوردند جناب الاحضرت ایشان را در
 کنار گرفتند تا آنکہ در کنار بودند نظر بر جمال و لایمت حضرت محبوب الہی داشتند نبوی کہ اثر شوق از آن
 نظر ظاہر می شد و حاضران مجلس انجمنی را معاینہ می نمودند پس آنحضرت از جبہ خود پارہ جدا کرد و

۹۷

و برای حضرت ایشان بدست مبارک خود خرقة بدوخت و حضرت ایشان را بحضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین چراغ دہلوی قدس سرہ سپرد و بعلو شان حضرت ایشان اطلاع فرمود پس چون حضرت شیخ صدر الدین بسن تمیز رسیدند بحضرت مخدوم عالم ارادت آوردند و تربیت یافتند و بمرتبت تکمیل و ارشاد رسیدند و چونکہ آنحضرت دوائی دل سالکان بوجہ احسن دانستہ از انجنت حضرت ایشان را شیخ صدر الدین طلبید دہا گویند۔ مرآة الاسرار۔

۹۸ جوہر حضرت سید علاء الدین قدس سرہ مرید حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند و صاحب احوال عظیمہ و مقامات جلیلہ حضرت مخدوم عالم حضرت ایشان را بعد از تربیت بجانب سندیلہ رخصت فرمودند و سی صد بیگمہ زمین و رسوادی قبضہ مذکور بخت خرج خانقاہ عالم پناہ بدست حق پرست خود بر پارہ سفال نوشتہ دادند آرا مگاہ سندیلہ۔ مرآة الاسرار۔

۹۹ جوہر خواجہ اختیار الدین عمر ایرچی قدس سرہ آبا و اجداد حضرت ایشان از کبرائے خطہ ایرج بودند و بمنصب عمدہ داری متعین و منصوب آخر الامر اورا جذبہ دست داد و کلی ترک حطام دنیا وے نمود و در طلب علم و طریقہ زہد قدم صدق نهاد و بحضور قاضی محمد سادی قدس سرہ کہ از اساتذہ عمد خود بودند و مرید و خلیفہ حضرت مخدوم خواجہ نصیر الدین محمود قدس سرہ تحصیل علم کرد و بہ نعمت خلافت مشرف گشتند و ہم محرم مکرم سنہ ہشت صد و نہ وفات یافت آرا مگاہ ایرج۔ اخبار الاخبار۔

۱۰۰ جوہر حضرت شیخ یوسف مدہ ایرچی قدس سرہ آبا کی کرام وے از خوارزم بوساطت بعضی عبادت روزگار در ممالک ہندوستان آمدہ در خطہ ایرج متوطن گشتند و آنحضرت شاگرد و مرید و خلیفہ خواجہ اختیار الدین اند و از خدمت سید جلال بخاری و شیخ راجو قتال نیز بہ نعمت و خلافت مشرف گشتند و تالیفات دارند مثل ترجمہ منہاج العابدین امام غزالی و صاحب تاریخ محمدی مرید دوست چنین سے نویسند کہ روزی در خانقاہ عالم پناہ سماع میکردند ہمہ ران حالت جان بحق تسلیم فرمود در سنہ ہشت صد و سی و چہار۔ آرا مگاہ سخن خانقاہ۔ اخبار الاخبار۔

۱۰۱ جوہر حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ در اخبار الاخبار است کہ حضرت ایشان مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند و شاگرد مولانا معین الدین عمری و استاد قاضی شہاب الدین جوہر سے آرا مگاہ بیرون شہر کابلے۔ مرآة الاسرار۔

۱۰۲ جوہر حضرت مولانا احمد حقانی سمری قدس سرہ مرید حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اند و در فضائل علوم ظاہری و باطنی ممتاز بود آرا مگاہ کابلے بیرون قلعہ مرآة الاسرار۔

- ۱۰۳ جوہر حضرت قاضی محمد سادی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی بودند اول تحصیل علوم نمود و استاد عمد خود بود بعد از ان ارشاد یافت و بمرتبہ تکمیل رسید۔
چهار دہم ماہ محرم در سنہ ہشت صد و نہ رحلت فرمود آرا مگاہ ایرج۔ مرآة الاسرار۔
- ۱۰۴ جوہر حضرت مخدوم شیخ سلیمان ردو لوی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ بودند شانے عظیم و مقامات عالی داشتند جامع بودند میان علم ظاہر و باطن و صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ و سلسلہ نسب او بنجالد بن ولید ملقب بربیع اللہ منتمی می شود آرا مگاہ ردولی۔ مرآة الاسرار۔
- ۱۰۵ جوہر حضرت شیخ زین الدین قدس سرہ خواہر زادہ و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی اند قبر شریف پایان گنبد شریف حضرت مخدوم عالم است در صحن حلیہ۔ اخبار الاخیار۔
- ۱۰۶ جوہر حضرت شیخ محمد متوکل کنتوری قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت مخدوم عالم خواجہ نصیر الدین محمود چراغ دہلی قدس سرہ اند مقدار وقت خود بود و جامع علوم صوری و معنوی صاحب کرامات ظاہرہ و خارقات باہرہ۔ آرا مگاہ کنتور۔ مرآة الاسرار۔
- ۱۰۷ جوہر حضرت شیخ علاء الدین قریشی مشہور بگو یاری زیرا کہ اول وطن شریف گو یار بود مرید و خلیفہ حضرت شاہ بندہ نواز سید محمد گیسو در از اند تا آخر عمر شریف از خلق منزوی بودند شانے عظیم و حالے رفیع داشتند و حضرت ایشان را کمالات از ہر قسم بیش بود آرا مگاہ کاپلی۔ مرآة الاسرار۔
- ۱۰۸ جوہر حضرت شیخ ابو الفتح علاء قریشی قدس سرہ مرید و خلیفہ حضرت شاہ بندہ نواز سید محمود گیسو در از قدس سرہ اند صاحب کمالات صوری و معنوی بودند و حضرت ایشان را مصنفات بسیار است آرا مگاہ کاپلی و مزار فائز الانوار حاجت روا سے خلق ست۔ مرآة الاسرار۔
- ۱۰۹ جوہر حضرت سید شمس الدین طاہر قدس سرہ در اخبار الاصفیاء مذکور است کہ حضرت ایشان اگر چه مرید حضرت شیخ نور قطب عالم قدس سرہ اند اما خود را از فدیوان حضرت خواجہ خواجگان خواجہ معین الدین حسن سنجرمی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الغریز می گفتند و ہرگز باجمیر شریف نے وضو در نیامدند و خاک کو چہاش را بخوی نیا لودند و سہوارہ بردر شہر سکونت داشتند عمر گرامی حضرت ایشان بصد و پنجاہ سال رسیدہ بود کہ آہنگ سفر عالم قدس فرمود۔
- ۱۱۰ جوہر حضرت خواجہ عثمان حرب آبادی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکور است کہ حضرت ایشان در سنہ از خلق قطع کردہ بودند بعد از ان در میان خلق آمدند حضرت ایشان را از عالم

غیب فرمان شد کہ خلق را دعوت کن اما بشر طیکہ ہزار بار تحمل کنے بعد ازان حضرت ایشان در
 را ہی روان می شد ندیکے آمدہ دستی ورفقا فرودے آورد و دیگر فرودے آورد حضرت
 ایشان ہمہ را می شمرند و عقد میکردند چون ہزار تمام شد در حضرت ایشان فرود خواندند کہ بر منبر
 برآ و خلق را دعوت کن عرض کردند کہ خداوند امن علم خواندہ ام و کمالی ندارم خلق را چگویم فرمان
 آمد کہ پای بر منبر نہادن از تو و عنایت از ما۔

۱۱۱ جوہر در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ برکتتم بلفظ
 مبارک را ندند کہ شیخ حسین زبجانی و خواجہ علی جوہر سے ہر دو مرید یک پیر بودند و آن پیر قطب
 عہد بودہ است حسین زبجانی از دیر باز ساکن لہا و رہا بودہ است بعد از چند گاہ خواجہ علی جوہر سے
 را پیر و بی فرمود کہ در لہا و رہا کن شو بر پیر خود عرضہ داشت کہ در کہ حسین زبجانی آنجا است
 پیر فرمود تو برو چون علی جوہری حکم اشارت در لہا و رہا شد بود باہد جنازہ حسین زبجانی را
 بیرون آوردند۔

۱۱۲ جوہر حضرت مولانا کیتلی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ
 قدسنا اللہ تعالیٰ برکتتم فرمودند کہ مولانا کیتلی پیری بس با برکت بود اگرچہ با کسی پیوندی نہ
 اما صحبت بسیاری از مردان جناب خداوند تعالیٰ دریافتہ بود و در تقریر او در ہیبت او معلوم
 شدی کہ یکے از اصلاں ست چیزے در خاطر بود از او پرسیدیم جواب داد کہ آنرا این آید و آن
 اینچنین باشد حضرت سلطان المشائخ چشم پر آب کردہ فرمودند کہ اگر آن مشکل از صد دشمن
 مجتہد پرسی حل نشدی۔

۱۱۳ جوہر در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ برکتتم در
 بزرگے حضرت امیر عالم و لواجی قدس سرہ بسیار سخن فرمودند در اثناے مجاہد ایشان بلفظ
 مبارک را ندند کہ بزرگے بود صاحب نعمت کہ او بخشش از خواجہ اجل شیرازی قدس سرہ یافتہ
 بود وقتے آن بزرگ بر سر منبر برآمدہ و خلق بانوہ حاضر بود و امیر عالم و لواجی نیز بعد ازان آن
 بزرگ بر بالای منبر آغاز کرد کہ اسی مسلمانان بدانید و آگاہ باشید کہ من نعمتے از خواجہ اجل شیرازی
 یافتہ بودم امشب میخواستم کہ آن نعمت بہ سپر خود بخشم فرمان شد امیر عالم و لواجی راہد بعد ازان امیر
 عالم را بالای منبر طلبید و آب دہان مبارک خود در دہان ایشان کرد۔

۱۱۴ جوہر حضرت شیخ جمال الدین بسطامی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ

قدسنا اللہ تعالیٰ برکتتم بر لفظ مبارک را ندند که شیخ جمال الدین بسطامی شیخ الاسلام حضرت دہلی مراد
اہل صفہ و آداب ایشان نیکو دانستے۔

۱۱۵

جوہر حضرت خواجہ کریم قدسنا اللہ تعالیٰ بسره المبارک یکی از مقدسان در گاہ خداوندی و از جمله
مقربان بارگاہ ایزدی بودند و حالات عظیمہ و مقامات فخریہ و عجم علیہ و انقاس قدسیہ و اشارات سامیہ
داشتند و در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت سلطان المشائخ فغفا اللہ تعالیٰ بحجبتہم میفرمودند کہ خواجہ کریم
در اول حال نویسنده بودند و در آخر روی از اشتغال دنیا گیردند و یکی از او صلوات شدند و بعد از آنکہ
روی بجناب کبریا آوردند بہرگز بہمہ عمر شریف خود درم و دینار بدست مبارک خود نگرفتند و حال حضور نماز حضرت
خواجہ بیان میفرمودند کہ وقت نماز شام پیش دروازہ کمال بناز مشغول بود ندکسی در انوقت نتوانستی برو
آمد و یاران آواز میدادند کہ زود تر درون شہر دریائی و در بیان نیز غلبہ میکرد خواجہ کریم نماز خود بحضور تمام
گذارد انگاہ از اینجا باز گشت گفتند کہ آوازمان شنیدی فرمودند نے گفتند عجب ما چندین غلبہ کردیم و نشنیدی
فرمودند عجب از کسی کہ او در نماز باشد و غلبہ کس شنود و میفرمودند کہ خواجہ کریم بارہا فرمودی کہ گور من
در دہلی ست بیچ کافی برہستیلانیا بد

۱۱۶

جوہر حضرت شیخ لقمان بخرشی قدس سرہ در فوائد الفواد مذکورست کہ حضرت ایشان را مناقب بسیدت
می آرند کہ جوہر از حضرت شیخ فوت شد با شعرا سے از طواہر شیع و اللہ تعالیٰ اعلم انمہ آن شہر با حساب برون
آندند حضرت شیخ گفتند کہ ایئمہ شہرے آیند تا با شما بحث کنند فرمودند کہ سوار پایا بدہ گفتند سوار آن زمان حضرت
شیخ بردیوار نشسته بودند فرمودند کہ بفرمان جناب خداوند تعالیٰ روان شود دیوار در حال روان شد

۱۱۷

جوہر حضرت حیدر زاویہ قدس سرہ صاحب حوال بدیوہ و انقاس نفیسہ بودند و صاحب فوائد الفواد
قدس سرہ میفرمایند کہ حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ تعالیٰ برکتتم فرمودند کہ حیدر زاویہ ترک بچہ بودند
و در ویشی صاحب حال و در آنچه خروج چنگیز خان شد و کفار روی بجانب ہندوستان نهادند دران ایام
روی سوی یاران کرد و گفت از مغول بگریزید کہ ایشان غالب خواهند آمد پس میدند کہ چگونه گفت کہ
ایشان در ویشے برابر خود می آرند و خود را در پناہ آن در ویش ساختہ اند من در سر بان در ویش کشتی
گرفته ام او مرا بر زمین زد اکنون متحققست کہ ایشان غالب خواهند شد میان بگریزید بعد از ان خود در عمارت
رفت و ناپیدا شد عاقبت پیمان شد کہ او گفته بود بعد از تقریر این حکایت بندہ عرضہ داشت کہ در طبع
دوست کلامہ اینین کہ در دست و گردن میکنند متابعت اوست فرمودند آری ولیکن او را عالی پیدا شدہ بود
دران حال آہن گرم تافتہ میگرفت و بدست خود گاہ طوق سے ساختہ و گاہ دست کلمہ میکرد آہن بدست او

چون

چون موم شده بود این طائفه که هستند طوق دوست گام می سازند اما آن حال کجاست
 جوهر حضرت شیخ عثمان خیر آبادی قدس سره صاحب حالات عظیمه و هم فخریه بودند و انفاست قدسیه و
 اشارات سایه داشتند و در فوائد انوار مذکور است که حضرت سلطان المشایخ قدسنا الله تعالی بر کتف فرمودند
 که شیخ عثمان بس بزرگ کسی بود او را تفسیر است بعد از آن فرمودند که ساکن غزنین بود سبزی بختی و در وقتی
 از شام و چند روز مانده این دو در بیابان خفتی و اگر کسی بیاید و درم قلب بدو دادی و از آنچه او بخته بودی
 بخزیدی او آن درم بستد اگر چه بد استی که قلب است و بهای سره بدو دادی تا خلسق را چنان
 معلوم شد که او درم سره و قلب را فرق نمیکند بیشتر می آمدند درم قلب می دادند و او بجای سره
 می گرفت تا وقت نقل او شد روی سوی آسمان کرده گفت خداوند انا فی که خلق مراد درم قلب دادند
 و بن بجای سره قبول کردم و بر روی ایشان رو نکردم اگر از من طاعت قلب در وجود آمده است
 بکرم خود بروی من رو کن بعد از آن فرمودند که وقتی در ویشی صاحب بدلی بر آورد و طعام از دیگر و طلب
 نمود شیخ عثمان کفاح دردیگ کرد چون بر آورد همه درم و اید بود آن در ویش گفت من این را چه کنم
 باز کفاح دردیگ کرده ز سرخ بر آورد آن در ویش گفت آن سنگریزه بود این سنگ است خیزی
 بکش که من بخورم با رسوم کفاح دردیگ کرد و بر آورد همان سبزی که بخته بود بیرون آمد آن در ویش
 چون این حال بدید شیخ را گفت اکنون ترا اینجانی باید بود و هم در آن خیزد روز شیخ عثمان از دنیا نقل کرد

۱۱۸

جوهر حضرت سید تاج الدین شمسوار نار نولی قدس سره هر چه حضرت شیخ قطب الدین منوره با نسوب
 قدس سره اند و در اخبار الاخبار است که چون میخواهند که بد ریافت سعادت زیارت پیر خود بجانب هانسی
 متوجه شوند شمسوار را از پیشه میگرفتند و بر روی سوار می شدند و بار بدست میگرفتند چون نزدیک هانسی
 میرسیدند شمسوار را راهی کردند و پیاده می آمدند روزی حضرت شیخ قطب الدین منور بر دیواری نشسته بود
 و سید تاج الدین در حالت سکر و بخودی همچنان بر پشت شمسوار پیش حضرت شیخ در آمدند چون نظر حضرت
 شیخ بر حضرت ایشان افتاد فرمودند ای سید این حیوان جان دارد مردان جناب حق سبحانه و تعالی اگر
 بدیوار حکم کنند که جادوست بر رفتار آید دیوار جنیدن گرفت فرمودند ای دیوار من سخن بر سبیل فرض میگفتم
 تو بجای خود باش پس سید تاج الدین را حالی دگر پیش آمد و بفنای تو حید مستغرق گشتند آرامگاه بیرون
 نار نول نزدیک شهر است - مرآة الاسرار اخبار الاخبار -

۱۱۹

جوهر خواجه احمد محمد عشوق طوسی قدسنا الله تعالی بسره الخیر نیز از محبوبان و مقبولان حضرت خداوند
 بودند در نفحات الانس مذکور است که اسم مبارک حضرت ایشان محمد است و شهر طوس بودند در شهر مبارک

۱۲۰

هم آنجا است حضرت عیسی القضاة همانی قدس سره در بعضی از رساأل خود نوشته اند که حضرت محمد
 معشوق نماز کردی از حضرت خواجہ محمد جوہیہ و حضرت امام احمد غزالی رضی اللہ تعالی عنہما شنووم کہ روز قیامت
 صدیقان را ہمہ این نما بود کہ کاشکے خاکي بودندی کہ روزے حضرت محمد معشوق قدم بران خاک نما وہ
 بودی یک روز در جامع طوس تشریف آوردند و حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره مجلس میباشند
 حضرت خواجہ بندی بر تبار زدند و حضرت شیخ را خاموشش کردند ز بان حضرت شیخ بہ بست چون ساعتی
 برآید حضرت شیخ فرمودند ای سلطان عصر دای سرور وجود بند و کاشکے کہ بند بر ہفت آسمان زمین
 نمادی و در فوائد الفواد است کہ از حضرت سلطان المشائخ رضی اللہ تعالی عنہم پرسیدہ آمد کہ حضرت
 ایشان را محمد معشوق گویند یا احمد معشوق کہ از بیشتر تعلق شنیدہ شدہ است کہ محمد معشوق گویند فرمودند
 کہ احمد محمد معشوق نام حضرت ایشان احمد است و نام پدر حضرت ایشان محمد فرمودند کہ وقتے حضرت
 ایشان در عین چلہ سر را در آب روان قرار گرفتند و التماس نمودند آبی من از اینجا بیرون نیایم تا
 نفرمانی کہ من کیستم آوازی شنیدند کہ تو آبی کہ فرداے قیامت چندین کسان از شفاعت تو از درج
 خلاصی خواہند یافت عرض کردند کہ برین بسند نکند آوازی شنیدند کہ تو آبی کہ فرداے قیامت چند
 کس بنیابت تو در بہشت روند عرض کردند برین ہم بسند نکند مرا می باید کہ بدانم کہ من کیستم الگاہ آوازی
 شنیدند کہ ما حکم کردیم کہ در ایشان و عارفان عاشق ما باشند تو معشوق ما باشی الگاہ حضرت خواجہ
 ازان مقام بیرون آمدند ہر کہ پیش می آمد میگفت السلام علیک یا خواجہ احمد معشوق و چون
 حضرت ایشان را جہد کردند و گفتند کہ چرا نماز نگذاری فرمودند بگذارم الا فاتحہ خوانم گفتند این چہ نماز
 باشد کہ فاتحہ نخواستند چون الحاح بسیار کردند فرمودند فاتحہ خوانم ایاک نعبد و ایاک نستعین خوانم گفتند
 این آیت نیز بخوان القصہ بعد از گفتگوی بسیار در نماز ستاندند و فاتحہ خواندن گرفتند چون اینجا
 رسیدند کہ ایاک نعبد و ایاک نستعین بر اعضای مبارک از زیرین ہر موی خون روان شد الگاہ
 سوی حاضران کردند فرمودند من زن حائضم بر من نماز نیست -

۱۲۱

جوہر سید صدر الدین راجو قال قدس سره ارادت و خلافت از پدر خود سید احمد کبیر داشتند
 و از برادر خود محمد دم جہانیان سید جلال بخاری نیز دارند حضرت مخدوم جہانیان بارہا بر زبان مبارک
 میراند کہ حق تعالی ما را بخلاق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود پیوستہ در عالم استغراق بودی
 آرامگاہ اچہ ساخبار الاخبار -

۱۲۲

جوہر حضرت شیخ سہال دین قدس سره در شرح رسالہ یکہ میفرمایند کہ متال و اجازت ناکہ

جوابی

بنده شیخ صدرالدین راجو بخاری قدس سره بجانب بندگی زائر الحرمین الشریفین حضرت شیخ سارنگ
 پیر پیران فقیه فرستاده بودند در آن مذکور بود و یلیس خمرقه المشایخ اچشت و السهور دی فی الله
 تعالی عنهم اما بندگی شیخ اکثر و اغلب کلاه چشت میدادند چون کسی مزاحمی شد و کلاه سرور می طلبید میدادند
 و در وقت کلاه دادن سرور و کمر را دوریکه دور می فرمودند که فرق میان کلاه سرور و چشت همین است
 جوهر حضرت مخدوم شیخ احمد عبدالحق رودلو سے قدس سره سلسله نسب شریف حضرت ایشان بچند
 واسطه بحضرت امیرالمومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنده میرسد و اسم مبارک پدر آن حضرت عمرت
 و بعد آنحضرت شیخ داؤد از بلخ بمک هندوستان تشریف آورده در قصبه رودلی سکونت اختیار
 فرمودند آنحضرت میردخلفه حضرت شیخ جلال الحق والدین پانی تی قدس سره اند و مصدر کشف و
 کرامات ظاهره و منظر حالات و خرافات با بهره و صاحب احوال عظیمه و مقامات جلیله بود و افعال خارقه
 و انفاس قاطع داشتند در ریاضات و مجاہدات و وجد عصر بودند در تجرید و تفرید فریذ زمانه و از جانب
 حضرت خداوندی مخاطب بخطاب عبدالحق گشته و چشم حق بین نمی کشودند الا وقت صلوة خمس و تجمد
 تربیت طالبان دودین مجان و آنچه آن بود که خادم سه مرتبه حق حق می گفت و آن حضرت
 بدست حق پرست خود قبر راست کرده و خادمان موافق وصیت آن حضرت را دفن کردند پس
 در آن مشغول ماند بعد شش ماه قبر خود بشکافت رتقی از جان جسمی موهوم مانده بود خادمان و
 الحان پاجیده بیرون آوردند و چون مردم نان از روغن چرب کرده و پاره شکر بر آن گذاشته بطریق نذر
 پیش آنحضرت می آوردند اول اندکی از آن تناول میفرمودند بعد از آن حاضران را قسمت میکردند
 و پلسان ترجمان آبی میراندند هر که توشه من بی اجازت من بخورد از جان سیر آمده باشد پس
 بی اجازت فرزندان و مریدان آنحضرت نان توشه میخورند و برای مشغولی آنحضرت دو حجره بود یکی
 جلای و دوم جمالی جلای بر بام خانه بود و جمالی در ته آن هرگاه جلای نخالی میگشت بر بام خانه تشریف
 می بردند درین وقت اضطرابی میان فرزندان و مریدان پدید می آمد زیرا که از قهر و لطف هر چه در خیال
 میگذاشت در ساعت بظهور می آمد مضموب هلاک میگشت و بجز و نظر لطف هر کس بجلو در جات فلان
 می شد و باندک نظر قهر معدوم میگشت و آنحضرت را سه پسر و چهار دختر بودند هر پسر یکی که متولد میشد
 بجز زادن حق حق میگفت آنحضرت می فرمودند که احمد شور اختیار نکرد و این بچه میخواست که در عالم
 شور نازد آن پسر در چند روز وفات می یافت و بعد از چند مدت حضرت شیخ عارف متولد گشتند و حق
 نگفتند فرمودند که این پسر لائق نگاه داشتن است و هرگاه مریدان و طالبان آنحضرت را سفر آخرت پیش

۱۲۳۳

می آمد بخدمت آن حضرت در خواست می نمود اگر اجازت می یافتند ازین عالم انتقال می نمودند و لانه
چنانچه حضرت شیخ عبدالقدوس قدس سره در احوالات آنحضرت نوشته اند که مرید آنحضرت بود مخلص نام
که بمرتبه تکمیل و ارشاد رسیده بود درین عالم او را خوش نمی آمد روزی بخدمت آنحضرت التماس نمود که اگر
اجازت شود ازین عالم فانی انتقال کنم فرمودند چند روز صبر کن پس مخلص دریافت که آنحضرت خصمت
نخواهند داد پس خود را گفت که من میخواهم که ازین عالم انتقال کنم باید که بعد از وفات زود مدفون سازی
بعد از آن بخدمت مخدوم خبر رسانی و این وصیت فراموش نسازی پس حضرت مخلص ردا بر سر کشید
و جان بجان داد و او پس سر اسیمه پدر را همچنان مرده گذاشته بخدمت حضرت مخدومی عرض حال کرد آنحضرت
فرمودند که مخلص بے رضای من رفت چه معنی دارد پس آنحضرت ردا از روی او برداشت و بر او پوش
او با او از بلند مخلص مخلص گفتن گرفت قریب چهل و پنجاه بار مخلص مخلص فرمود حضرت مخلص برخواست و
سر و قدم نهاد آنحضرت بخالقاه عالم پناه خود شریفین بردند حضرت مخلص رو بفرزندان آورد و طاعت نمود
بر وصیت من عمل نکردید الحال تو بحضور پیر دستگیر برو و بهتر قسم از راه عاجزی درخواست نموده اجازت
حاصل کن بهرام بخدمت حضرت مخدوم رسید مطلوب بعرض رسانید فرمودند باید خود بگو که چند روز دیگر بایش
بهرام پیش پدر رفته پیغام رسانید حضرت مخلص فرمود باز بخدمت شریفین برو و التماس کن که آمدن درین
را جای نیست مگر انتقال از مقامی بقامی و از جامه کهنه بجامه نو چون بهرام این مقدمه بعرض رسانید
آنحضرت اجازت دادند پس حضرت مخلص خوش حال شده ردا سے شریفین بر سر کشید و با دوست یکدیگر
شد پانزدهم جمادی الثانی در سنه سبع و ثمانمائه در عالم بقا فرامید آرا نگاه رود ولی مزار فاضل الانوار
حاجت روای خلق است - شیخ اسمعیل پدر شیخ عبدالقدوس بچه بود بجهت دیدن حضرت مخدوم عالم
صاحب الکشف و الکلمات و الکرامات شیخ عبدالحق رفتند حضرت مخدوم عالم شیخ اسمعیل
را طلبیدند و بر پشت شان بوسه دادند فرمودند که در پشت این بچه پسری می بینم که قطب وقت
شود و رجوع عالم بسوی وی باشد و تمامی رجوع دی بسوی ما باشد و یک از خلفا ما باشد نعمت
ما بوسه رسد عاقبت الامر تمامی رجوع حضرت عبدالقدوس بروح حضرت شیخ احمد عبدالحق شد
تا مدد فیض روحی و پرورش باطنی از روح حضرت احمد عبدالحق بخدمت شیخ عبدالقدوس می رسید
و این تکمیل فیض روحی را اولیسی می گویند چنانکه حضرت سید المرسلین فیض روحی و تکمیل باطنی حضرت
اولیسی قرنی را پرورده بودند از لطائف قدس مملو حضرت عبدالقدوس -

چون حضرت شیخ عبدالقدوس شطاری قدس سره سیاح بیای طریقت و خواص دریای حقیقت بودند

و در تلقین اذکار و اشغال و حیدر و فرید زمانہ منادی میگردند کہ طالبی است تا اور الحق تعالی رسا نم و از حضرت ایشان رسالہ است در طریق شطاریہ کہ در آغاز آن نسب خود بشیوخ شیخ شہاب الدین ہرودی درست کردہ و سلسلہ ارادت بر پیچ و اسطہ بشیخ نجم الدین کبری رسانید آرا مگاہ قلعہ ہندون اخبار الاصفیا جوہر حضرت شیخ ابو عبد اللہ صومعی رضی اللہ تعالی عنہ در نفحات الانس مذکور است کہ حضرت ۱۲۵ ایشان از اکابر مشائخ گیلان در دوسار زہاد ایشان بودند بہرچہ کہ پیش از وقوع آن خبر کردی بچنان واقع شدی و وقتیکہ در غضب شدی جناب حق سبحانہ و تعالی از برای حضرت ایشان زود انتقام کشیدی و ہرچہ خواستی جناب حق سبحانہ و تعالی بچنان کردی جماعتی از اصحاب حضرت ایشان بقصد تجارت بسم قند رفتہ بودند نزد یک بصر قند سواران بخارت ایشان آمدند ایشان آنحضرت را آواز دادند دیدند کہ آنحضرت استادہ اند و میفرمایند بیوح قدوس ربنا اللہ دور شویدا سواران از میان ما ہمہ سواران متفرق شدند بعضی بکوہ ہادرا افتادند و بعضی بواو ایسا۔

جوہر حضرت شیخ عبد الرحمن چشتی بن عبد الرسول بن قاسم بن شاہ عباسی العلوی رضوان اللہ تعالی حضرت ایشان در مرآة الاسرار می فرمایند ہر چند کہ این فقیر از اکثر سلسل متعہدہ بسرہ یافته اما بندہ پروردہ و از خاک برآوردہ فاندان چشت و دو دوران اہل بہشت است و میفرمایند کہ بحسب ظاہر مذہب و مشرب صوفیہ ناجیہ از خدمت قطب الاولیت حضرت شیخ حمید قدس سرہ دوی از پذیر خود شیخ قطب الدین دوی از پذیر خود حضرت شیخ پیر دوی از پذیر خود شیخ بدہ دوی از پذیر خود حضرت شیخ عارف دوی از پذیر خود شیخ احمد عبد الحق دوی از حضرت شیخ جلال الدین پانی تی دوی از شیخ شمس الدین ترک پانی تی دوی از شیخ علامہ الدین علی احمد صابر و بحسب باطن این نیازمند اویسی است کہ از ابتدای سلوک تا این زمان از آداب و تربیت و لوازش و نظر قبول بفرزندی از روحانیت خواجہ بزرگ معین الحق و الدین حسن سخری یافته

جوہر حضرت شیخ امان اللہ پانی تی قدس سرہ اسم مبارک عبد الملک است و لقب شریف ۱۲۷ امان اللہ از علمای صوفیہ موحده اند و از تابعان شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ در علم این طائفہ علیہ مرتبہ بلند و پایہ ارجمند داشتند و در تقریر مسئلہ توحید بیانی شافی و تقریری دانستہ حضرت ایشان را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار است و آثار تحقیق از تقریر او لایح و رسالہ دارند سعی باثبات الاحدیثہ کہ بیان اطلاق حق و احاطہ او بحقائق کونینہ با حفظ درایتہ او در صحت عنایت با علم مطابق از دواق کسل و کلمات محققین اہل توحید کرد و بر لوائح مولانا عبد الرحمن جامی

قدس سره شرحی نوشته در غایت بسط و تطویل شبهه بیدار بودی و هر بار بر خاستی و وضو کردی و تو اجد
 کردی و نعره ها زدوی و مرید شیخ محمد حسن اندوشاگرد محمد مودود لاری با کثر سلاسل ارتباط داشت و در شرب
 قلندریه واسطه لشاه نعمت اللدولی میرسد و تعلق بسلسله عیاله قادریه غالب تر و محکم تر بود و از دهم
 ربیع الآخر در سنه نهصد و پنجاه و هفت جلست فرمود اخبار الاخبار

جوهر حضرت شیخ سراج الدین عالم بن توام الدین ملتانی قدس سره از اصحاب و خلقا ر شیخ
 زین الدین خوانی اند عالم بودند بلووم صوری و معنوی باصل از ملتان بودند و در سیرا نشو و نما یافت
 چون شیخ زین الدین از دار فنا رحلت فرمود شیخ سراج الدین را با جازت شیخ بجاس حضرت
 ایشان نصیب کردند آرا مگانه سرداله که از بلا و گجرات ست اخبار الاخبار

۱۲۸

جوهر در روز دوازدهم وفات و ماه وفات و سنه وفات و جای مزار مبارک و اختلاف وفات

۱۲۹

حضرت سید عالم صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم روز دوشنبه دوازدهم و بقول محمد ثنین دوم
 ربیع الاولی ۱۰۰۰ هجری ح مدینه منوره حجره حضرتعالیته صد لقمه - ابو بکر صدیق شب شنبه
 ۲۲ جمادی الاخری ۱۰۰۰ هجری و بقولے آخر روز دوشنبه و بقولے بست و سوم ج روضه آنحضرت
 علیه السلام - سلمان فارسی دهم رجب شنبه ۱۰۰۰ هجری ج مداین - امام قاسم بن محمد بن ابی بکر بست
 چهارم جمادی الاولی ۱۰۰۰ هجری و بقولے شنبه هجری - امام جعفر الصادق و دوشنبه پانزدهم رجب
 بقولے شانزدهم شوال ۱۰۰۰ هجری ج خبّه البقیع در مقبره امام حسن - بایزید بطامی چهاردهم شعبان
 ۱۰۰۰ هجری و بقولے پانزدهم و هفتدهم ج بسطام خواجه ابو الحسن خرقانی پانزدهم رمضان ۱۰۰۰ هجری و
 بقولے دهم محرم ۱۰۰۰ هجری ج خرقان - خواجه ابو علی فارمدی چهارم ربیع الاولی ۱۰۰۰ هجری ج
 طوس - خواجه یوسف همدانی بست هفتم رجب و بقولے غره صفر ۱۰۰۰ هجری ج مرد خواجه عبدالخالق بغدادی
 ۱۲ ربیع الاول ۱۰۰۰ هجری ج بغداد حضرت خواجه عارف ریو کرکی غره شوال ج ریو کرکے
 خواجه محمود الحرفنوی ۱۰۰۰ هجری ج دایکتی - خواجه عزیزان علی رایتینی ۲۷ رمضان ۱۰۰۰ هجری
 و بقولے ۳۸ ذیقعد ۱۰۰۰ هجری ج خوارزم خواجه محمد باباشامسی ۱۰ جمادی الاخری قریه شامسه
 سید امیر کمال پانزدهم و نوزدهم جمادی الاخری ۱۰۰۰ هجری و بقولے هشتم جمادی الاولی
 ج ویه سوخار خواجه بهاد الدین محمد ثنینه سوم شب و دوشنبه ربیع الاولی ۱۰۰۰ هجری ج بخارا
 خواجه علامه الدین عطار شب چهارشنبه بعد از نماز خفتن ۲۰ رجب ۱۰۰۰ هجری ج ویه خفانیان خواجه
 یعقوب چرخمی ۵ صفر ج بلخون - خواجه عبداللہ احرار شب خنبه ۲۹ ربیع الاولی ۱۰۰۰ هجری ج مرقد

مرد

جوہر علی

مولانا محمد زاید غرہ ربیع الاول مولانا درویش محمد ۱۹ محرم خواجہ محمد ایکلی ۲۲ شعبان خواجہ عبدالباقر
باقی باللہ ۲۵ جمادی الاخری ۱۲۸۰ ج بیرون شہر شاہ جہان آباد حضرت امیر علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ
شرب و در شنبہ ۱۹ بقول ۱۲ رمضان ۱۲۸۰ ج نجف اشرف حضرت امام حسین جمعہ ۱۰ محرم ۱۲۸۰ ج
کر بلا و نزول بعض ۲۰ امام زین العابدین ۱۸ محرم ۱۲۸۰ ج جنت البقیع و نزول بعض ۲۱ امام محمد باقر و شنبہ
۲۲ و ۲۳ ج جنت البقیع حضرت امام موسی کاظم جمعہ ۵ رجب ۱۲۸۰ ج و نزول بعض
۱۵ او بقولے ۲۵ ج بغداد شریف حضرت علی بن موسی رضا جمعہ ۲۱ و نزول بعض ۹ رمضان ۱۲۸۰ ج
و نزول بعض ۹ صفر ۱۲۸۰ ج مشہد مقدس حضرت معروف کرخی ۲ محرم ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۱۰ بقولے
ج بغداد شریف حضرت سری سقطی بلداد شنبہ ۳ رمضان ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۲۹ و سلخ رجب
۱۲۸۰ ج بغداد حضرت جنید سوز شنبہ ۶ و صبح ۲۶ رجب ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۲۹ و نزول بعض ۱۲۸۰ ج
ج بغداد حضرت ابوبکر شبلی و ہم و نزول بعض ۲۴ ذی الحجہ ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۲۲ ج بغداد شریف
ابوالقاسم نصیر آبادی ۱۱ شوال ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ششم محرم ۱۲۸۰ ج مکہ معظمہ ابو علی و قاق و قیوم
و بقولے بستم شوال ۱۲۸۰ ج نیشاپور حضرت ابوالقاسم قشیری ۱۶ ربیع الآخر ۱۲۸۰ ج ابو علی
و دوباری ۲ شوال ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۳۲ ج مصر ابو علی کاتب ۱۱ شعبان ۱۲۸۰ ج و نزول بعض
۱۲۸۰ ج مصر ابو عثمان مغربی ۹ شوال ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۱۱ رجب ج نیشاپور حضرت ابوالقاسم
کرکائی ۲۳ صفر و نزول بعض ۵ جمادی الاول و نزول بعض ۱۰ رجب حضرت امام حسن غرہ و صبح ۵ ربیع الاول
۱۲۸۰ ج و نزول بعض ششم و نزول بعض ۲۹ صفر و سلخ و نزول بعض ۲۸ حضرت سید ابی صالح ۲۴ رجب حضرت محبوب
سجانی شنبہ ۹ بعد نماز عشاء ربیع الآخر ۱۲۸۰ ج و بقولے در بغداد و تباریح ۱۲۸۰ ج بغداد شریف بعض
فرمودہ تاریخ و فاقات حضرت محبوب سجانی نم ربیع الآخر است لیکن چون فاتحہ آنحضرت علیہ السلام
تباریح یازدہم ہر ماہ می نمود لہذا عرض آنجناب در ہندوستان تباریح یازدہم شہر مذکور شہر تباریافت
جوہر السلسلہ للمشاہد الحقیقیہ حضرت خواجہ حسن بصری ۳ و نزول بعض ۱۴ محرم
۱۲۸۰ ج و نزول بعض غرہ رجب و نزول بعض ۵ ج بصرہ عبد الواحد بن زید ۲ صفر ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۱۲
ج بصرہ خواجہ فیصل بن عیاض ۳ ربیع الاول ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۴ و ۵ محرم ج مکہ معظمہ حضرت ابیہم
بن ادہم ۲۶ جمادی الاولی ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۱۶ و نزول بعض ۱۲ حضرت خدیجہ مرعشی ۲۵ شوال
۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۱۴ و نزول بعض ۲۴ ج شام قریب مزار حضرت لوط حضرت بصرہ بصری ۵ شوال
و نزول بعض ۱۲ و در سفینہ ۱۲ ج بصرہ حضرت مشاغل و نیوری ۱۲ محرم ۱۲۸۰ ج و نزول بعض ۲۲ خواجہ ابی اسحاق شامی

۱۳۰

چشتی ۴ ربیع الآخر عکہ از بلاد شام خواجہ ابی احمد چشتی غرہ جمادی الاخری ۵۵۵ سنہ و نزو بعض ۱۰ ج
چشت کہ از خراسان است خواجہ ابی محمد چشتی غرہ و نزو بعض ۹ جمادی الاخری ۵۵۵ سنہ و نزو بعض ۱۰
و نزو بعض غرہ رجب ۱۱ سنہ ج چشت خواجہ ابی یوسف چشتی ۲۶ دور سفینتہ الاولیام ربیع الآخر
۵۵۹ سنہ و نزو بعض ۳ رجب ج چشت خواجہ مود و چشتی غرہ رجب ۱۲ سنہ ج چشت حاجی شریف زندانی
۱۳ رجب و نزو بعض ۳ و ۹ ج زندانہ کہ بلدہ ایست در بخارا خواجہ عثمان ۵ شوال ۵۵۵ سنہ و نزو بعض ۱۶ و ۶ ج
لکہ معظمہ حضرت خواجہ معین الحق ۶ و ۱۰ شبہ رجب ۱۳ سنہ و بقولے شب یکشنبہ ۱۳ ج اجیر شریف خواجہ قطب الدین
بختیار کاکلی و ۱۲ شبہ ربیع الاولی ۱۳ سنہ ج دلی ترمیب خوش شمس حضرت خواجہ فرید الدین شکر گنج شنبہ
۵ - محرم ۱۳ سنہ ج پاک پٹن حضرت علامہ الدین بن احمد صابر ۱۳ ربیع الاولی ۱۳ سنہ ج کلیر سہ کار
سہارن پور پوریہ حضرت شمس الدین ترک ۵ - جمادی الاخری و نزو بعض ۱۰ ج پانے پت
جلال الدین پانی پتی ۱۳ ربیع الاولی ۱۳ سنہ ج پانی پت حضرت شیخ عبدالحق رود لوی ۵ جمادی الاخری
۱۳ سنہ ج رودلی شیخ احمد عارف ۲۱ - شوال رودلی شیخ محمد بن عارف ۲۲ ربیع الآخر رودلی شیخ
عبد القدوس گنگوہی ۲۲ و نزو بعض ۲۳ جمادی الاخری ۱۳ سنہ و نزو بعض ۱۳ ج قصبہ گنگوہ حضرت
سلطان المشائخ چہار شنبہ ۸ ربیع الآخر ۱۳ سنہ ج قریب دہلی کمنہ موضع غیاث پور خواجہ نصیر الدین چراغ
دہلی جمعہ ۸ - رمضان ۱۳ سنہ ج قریب دہلی کمنہ حضرت جلال الدین مخدوم جہانیاں جہان گشت ۱۰ چہار شنبہ
وقت غروب آفتاب ذیحجہ ۱۳ سنہ ج آجہ ملتان حضرت حبیب عجمی ۳ - ربیع الآخر ۱۳ سنہ و بقولے ۹
رمضان ۱۳ سنہ ج بصرہ حضرت داؤد طائی ۲۸ ربیع الاولی ۱۳ سنہ و بقولے ۲۸ ربیع الآخر بغداد
حضرت ممشاد و نیوری ۴ محرم ۱۳ سنہ و نزو بعض ۲۲ - شیخ احمد و نیوری ذیحجہ ۱۳ سنہ شیخ ضیاء الدین
ابو نجیب سمرودی شب شنبہ ۱۲ - جمادی الاخری ۱۳ سنہ و نزو بعض شب پنجشنبہ ۱۰ - رجب ۱۳ سنہ
و نزو بعض ۱۰ - رمضان ج بغداد شیخ شہاب الدین عمر سمرودی جمعہ غرہ محرم ۱۳ سنہ ج بغداد خواجہ
ہباء الدین زکریا ملتانی پنجشنبہ بعد نماز ظہر ۷ صفر ۱۳ سنہ و نزو بعض ۱۳ سنہ ج ملتان شیخ صدر الدین
سہ شنبہ مابین ظہر و عصر ۲۳ - ذیحجہ ۱۳ سنہ ملتان حضرت رکن الدین شاہ رکن عالم شب جمعہ ۹ جمادی الاولی
۱۳ سنہ و بقولے ۱۶ رجب یوم پنجشنبہ بعد نماز مغرب ج ملتان سید جلال الدین بخاری ۹ جمادی الاخری
آجہ شیخ احمد غزالی ۷ - محرم ۱۳ سنہ ج قزوین حضرت عمار یا سمر ۶ ربیع الآخر حضرت نجم الدین کبری شنبہ
۱۰ - جمادی الاولی ۱۳ سنہ و بعض شنبہ ۹ رمضان ۲۹ ذیحجہ حضرت شیخ عبد الواحد بن عبدالعزیز تیسرے
جمادی الاخری ۱۳ سنہ ج تبرہ حضرت امام احمد جنبل حضرت ابو الفرح طرطوسی ۳ شعبان ابو الحسن علی السکار

جوابی

محرّم ۱۳۶ حضرت ابو سعید خدری ۷ شعبان ۳۳۰ حضرت محبوب سجانی ۹ شب شنبه بعد عشاء برج الآخر
 ۱۳۵ ج بغداد شریف امام عبداللّه علم برداره ۵ رجب حضرت طیفور شامی ۶ رجب حضرت
 بدیع الدین مدار شب جمعه ۱۸ جمادی الاولی سنه ۴۴۰ مکن پورا از توابع قنوج و نزد بعض
 ۱۳۴ ساله حبسری

جوهر حضرت خواجه محمد باقی بالله را اجازت طریقه نقشبندیه از حضرت مولانا خواجگی محمد مکنکی است
 و ایشان از اولد خود حضرت مولانا درویش محمد و ایشان را از خال خود حضرت مولانا محمد زاهد و ایشان
 را از حضرت خواجه عمید اللّه احرار و ایشانرا از حضرت خواجه یعقوب چرخمی و ایشانرا از خواجه بهار الدین
 محمد نقشبند و دانستی است که حضرت خواجه یعقوب چرخمی بعد حضرت خواجه نقشبند در صحبت حضرت خواجه علامه الدین عطار
 قیومیه بوده داشته تکمیل نسبت در خدمت ایشان نمودند لکن گاهی وساطت حضرت خواجه علامه الدین در شجره نوشته میشود
 ۱۳۳۲ جوهر حضرت خواجه بهار الدین محمد نقشبند را اجازت این طریقه از حضرت سید امیر کلال است
 و ایشان را از حضرت خواجه محمد بابا ساسی و ایشان را از حضرت خواجه عزیزان علی است
 و ایشان را از حضرت خواجه محمود ابو ایوب فنوی و ایشان را از حضرت محمد عارف ریوگری و ایشانرا
 از حضرت خواجه عبدالخالق غمدوانی و ایشانرا از حضرت خواجه یوسف همدانی و ایشان را از حضرت
 خواجه ابوعلی فارمدی و ایشان را در تصوف انتساب بدو طرف است یکی شیخ ابوالقاسم کرگانی
 و ایشان را شیخ ابوالعثمان مغربی و ایشان را شیخ ابوعلی کاتب و ایشان را شیخ بوعلی رودباری
 و ایشان را حضرت جنید بغدادی و دیگر نسبت حضرت خواجه بوعلی فارمدی را از حضرت خواجه
 ابوالحسن خرقانی است و ایشان را از حضرت خواجه بایزید بسطامی و ایشان را از روح حضرت
 امام جعفر صادق و ایشان را از دو جانب رسیده یکی از جانب آبا که کرام خود حضرت امام باقر
 و حضرت امام زین العابدین و حضرت سید الشهدا امام حسین رضی اللّه تعالی عنهم اجمعین و حضرت علی
 مرتضی کرم اللّه تعالی عنه و وجه و ایشان را از جانب مستطاب سردر عالم صلی اللّه تعالی علیه و آله و
 اصحابه و سلم و دوم از جدمادری ایشان حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر بن الصدیق و
 ایشان را از حضرت سلمان فارسی و ایشان را با وصف شرف صحبت رسول علیه السلام از
 حضرت صدیق اکبر و ایشان را از رسول مقبول صلی اللّه تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم
 ۱۳۳۳ جوهر حضرت سید جلال الدین مخدوم جانیان را اجازت طریقه نظامیه از مخدوم خواجه نصیر الدین
 پسرانخ دلی است و اجازت طریقه سهروردیه از جدم خود حضرت سید جلال الدین

۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بجاری و ایشان را از رکن الدین شاه رکن عالم و ایشان را از پدر خود شیخ صدر الدین و ایشان را از
 پدر خود شیخ بهار الحق و الدین زکریا ملتانی و ایشان را از شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 و ایشان را از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب عبدالقاهر سهروردی و ایشان را از پدر خود شیخ
 ابو محمد بن شیخ عبداللہ معروف بمویہ و ایشان را از شیخ احمد دینوری و ایشان را از شیخ مشاد
 دینوری و ایشان را از ابو القاسم جنید بغدادی - حضرت شیخ نجم الدین کبری را اجازت این
 طریقہ از حضرت عمار یا سرست دہوعن شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی دہوعن شیخ ابو
 غزالی دہوعن ابو بکر نساج دہوعن شیخ ابو القاسم گرگانی دہوعن ابو عثمان مغربی دہوعن شیخ ابو علی
 کاتب دہوعن ابو علی رودباری دہوعن سید الطائفہ بندہ زمرہ فادخلے فی عبادسی شیخ
 ابو القاسم جنید بغدادی - و حضرت جنید را از خال خود سلمی سقطے و ایشان را از معروف کنفی
 و ایشان را نیز انتساب در علوم باطنی و دوطرف ست یکے با امام علی موسے رضا و امام موسے
 کاظم و امام جعفر صادق تا پیغمبر خدای تعالی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم و طریقہ ایشان
 ائمہ اہل بیت است این طریقہ را از راه تفسیر سلسلہ الذہب سے نامند و دوم معروف کنفی را
 از داؤد طائی و ایشان را از حبیب عمی و ایشان را از خیر التاجین خواجہ صن بصری و ایشان را از امیر المومنین
 علی کرم اللہ تعالی وجہہ و ایشان را از جناب رسالت تاب علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام - و نیز حضرت غوث اعظم
 را اجازت از حضرت شیخ ابوسعید مخزومی است و دہوعن شیخ ابوالحسن علی البکاری دہوعن شیخ ابوالفرح
 طرطوسی دہوعن شیخ عبد الواحد بن عبدالعزیز تمیمی دہوعن ابی بکر عبداللہ شیلی دہوعن شیخ جنید
 بغدادی - حضرت سید عبدالقادر جیلانی را اجازت این طریقہ از پدر خود سید السادات السید ابی صالح
 دہوعن ابیہ و شیخ موسی جکی دوست دہوعن ابیہ و شیخ السید عبداللہ دہوعن ابیہ و شیخ السید
 یحیی الزاہر دہوعن شیخہ و ابیہ السید موسے مورث دہوعن شیخہ و ابیہ السید داؤد الوردی
 دہوعن شیخہ و ابیہ السید موسی الجون دہوعن شیخہ و ابیہ السید عبداللہ المحض دہوعن ابیہ
 سید السادات جامع البرکات الحسن الثنی دہوعن ابیہ امام المومنین قدوہ التیقین الامام الحسین
 رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین - دہوعن ابیہ امام الہدی امیر المومنین علی المرتضی کرم اللہ تعالی وجہہ
 و عن امہ سیدہ النساء حضرت فاطمہ الزہراء رضی اللہ تعالی عنہا و عن شیخہ و ابیہ سید المرسلین خاتم النبیین
 شفیع المذنبین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ واصحابہ وسلم - حضرت شاہ بدیع الدین
 مدار را اجازت این طریقہ از طیفغور شامی است و ایشان را از عین الدین شامی و ایشان را از عین الدین شامی

کتاب
 در بیان
 شیخ ابوالحسن
 علی کرم اللہ تعالی وجہہ
 و ابیہ سیدہ
 فاطمہ الزہراء
 رضی اللہ تعالی عنہما
 و شیخہ و ابیہ
 سید المرسلین
 خاتم النبیین
 شفیع المذنبین
 احمد مجتبی
 محمد مصطفی
 صلی اللہ تعالی
 علیہ وآلہ
 واصحابہ وسلم

خامت

الحمد لله که کتاب برکات نصاب جواهر نغیبی بتایید ایزدی پیرایه اختتام پوشید و آنچه از ذخیره مدویه حضرت با عظمت الهی بود همه اش در شش کفر تقسیم یافته با ترتیب تمام هر کس زی بجای خود قرار گرفت فرض وقت است که اکنون آن وعده که در دیباچه رفت وفا کرده آید و بخشی از احوال سعادت اشمال حضرت الهی قدس سره العزیز و فرزندان او دیاران او بطریق اظهار نماده آید و چون این احوال شرح مسبوط جدا گانه مثل رساله مستقل خواهد بود و بنابر علیمه آنرا بنام تذکره الهی موسوم گردانید و الحمد لله علی بن

ببین کنوز حقائق جواهر نغیبی	که پر جواهر نغیب است چون مبین نامش
در دن خاتم طبع آمد و بخاطر رفت	ببین جواهر نغیبی مبین انما مش

لقر لفظا با تاریخ از شمسوار عرصه سخندان سید محمد رضی یزدانی رئیس شهر میر سطر

بشری که درین زانگ	آمد در غر زرا چنگ	قارالتنور و حاست طوفان	از کشتیمان بحر عرفان
یکتای جهان زمه به ماهی	الهی خاصه الهی	اندر جسد زمانه رده	داند در طوفان فتنه نوحه
بیدار کنوز آنجسانی	آگاه رموز آسمانی	و خورشور جهان کشای فلان	دستور سخن سراسر عرفان
صدر محفل که حقیقت	بدر منز لکه طریقت	تا حسن خیش نظاره کرده	خرقانی خرقه پاره کرده
یک حلقه سعید در سوادش	یک دسته جنید در جنودش	در معر که جهاد اکبر	منصور بر آمد و نطفه
از خانه بنه بدون نبرده	داند ملکوت نزل خورده	چون سیلح نگاه ناظر	هم خواجه بقیم دهم مسافر
رود سوی علا چو مهر برده	گوی سبق از سپهر برده	صد فیض نمان نغمه سیش	گنجینه دل و زبان کایش
صد کیسه جوهر نغبت	از نوک زبان خامه نغبت	قلبش ز خدای اکبر آباد	قالب بفضاس اکبر آباد
از تختگاه جلال اکبر	شد بر در ذوالجلال اکبر	با جمله نشین هفت پرده	بفتاد و دو سال صرف کرده
من بعد رسیده از سرودش	آدازه ارجعی بگوشش	دور در ز رحلت خودش پیش	بنشانند پسر خلیفه خویش
اصغر علی آن ولی عهدش	هم یوسف دهم سیح عهدش	یوسف پی دیدش را بر پوید	إلا ملکات کریم گوید
کس را که جمال رو بنمود	یا کفت برید یا بسم سود	از دانش و علم آسمانی	پیر است بعالم جوانی
همتاش ندیده چشم آفاق	در علم و حیا وجود و اخلاق	این جلوه بهار انجمن باد	فیض گل او چمن چمن باد
یار باین شمع بزم او تاود	خورشید منازل جهان با	من نیز بشوق او درم جیب	از عالم یو منون با نغیب

رجوع بمطاب

در گنج دلی که در بن دست	گوهر محیط عز وجل دست	از کفر نغیبی سائر العیب	در کیسه ادب جواهر نغیب
-------------------------	----------------------	-------------------------	------------------------

جوهر غیبی

از دور که درست کرده و فتر	در تار نظر کشیده گوهر	این نسخه زبور معرفت خوان	در منشور معرفت دان
قانونچه سازهای ناسوت	آئینه رازهای لاهوت	از پرده وحدت ارغنون	وز پرده به پرده رهنمون
نبود بواهر کرم	علامه ابوالحسن منظم	استاد افاده معارف	صهبانی با ده معارف
آری ز ابوالحسن گلبیان	آسان شده مشکلات عرفان	شد چاپ نمودش ضروری	در کارگه نول کشوری
از نامه هرفنی که شورست	خود نامزد و نو لکشورست	در کشور طبع نامه امروز	شکار نو لکشور فیروز
تا بذل جوهر نمان کرد	اکلیل سعادتش توان کرد	نوبت بوصال حق رسیدش	حق داده مراد هر مریدش
اینک در مرید او درین شهر	بروند ز تماشای لبه بهر	اول منشی محمد اعظم	هم صفوت و هم صفا مجسم
بخش که محمد خلیل است	کامروز بعد جلیل است	در پایه نگر باندیش را	در معرفت از جندیش را
آن عبد علی مهر سیما	بار اجل نموده ایسا	خود گر چه نبود بابا بن کار	یزدانی ناستوده کرد ار
هوش از آرزو ریاده گشته	اندره جهان علاوه گشته	باری از بهر خاطرش را	آری از بهر خاطرش را
این نامه چند بر کشیدم	در دانه بنظم در کشیدم	خیزم چون گرد به گزاری	دنبال سمنده هر سواری
تا گوشه دانش گزینم	برگ از گل دانش بچینم	در بحر فیض حق مد آمد	در منشور به سر آمد
تاریخ دگر خوش است خوب	کاین رکان جوهر غیبی	یار با ز بنده دوده آسم	بپذیر بحق مرد راست

قطعه تاریخ از منشی محمد خلیل صاحب

شده تب جوهر غیبی	گوهری از محیط لاریست	بهر تاریخ طبع یافت گفت	سال کنز جوهر غیب است
------------------	----------------------	------------------------	----------------------

قطعه تاریخ از سید عبد العالی جعفری قادری حشتی اکبر آبادی مرید حضرت اللمی قدس الله سره العزیز

می وحدت برای عاز فالستا	رموز این جوهر غیبی مردم	خوشا عبد العالی تاریخ طبعش	سروش غیب گفته ساغر چرم
قطعه تاریخ من نتایج طبع مولوی محمد رعایت الحق صاحب رئیس سهارن پور			

از بهت حضرت اللمی و از حسن ضمیر خواجہ حسن	گوهر عرفان داد جهان را گنج کتاب جوهر غیبی	گفت سروش غیب بگو ششم - لب لباب جوهر غیبی	
---	---	--	--

قطعه تاریخ از نتایج طبع شیخ احمد حسن صاحب زاہدی المخلص قیصری دعاست

بیا ای سالک راه طریقت	بمستان جهان لطف و کرم کن	بر پهلویم نشین در کوی جلوت	ومی نظاره باغ ارم کن
بین از دیده دل جلوه حق	نظر بر حالت دیر و خرم کن		

<p>پس آنکہ گردن تسلیم خم کن بر دم سورہ اخلاص ضم کن بجوراء طریقت بحث کم کن چه فرمود دست و روشن بدم کن نظر هرگز نہ سوے جام جم کن جواہر غیبی اللہی - رقم کن</p>	<p>در اید در نظر تاجیست اسرار منزہ و مبراہست ذاتش شریعت در حقیقت معرفت بہت بخوان قرآن و ہم قرآن ناطق بخور جامے ز آب حوض کوثر پے تشنہ لبان چون چاہ شد آن</p>
---	--

قطعات تاریخ از تاج طبع محمد اشاعت علیخان صاحب کبوه مخلص صدق رئیس شہر میرٹھ

<p>نور جان جواہر غیبی گفت کان جواہر غیبی</p>	<p>زہے شان جواہر غیبی بے سردا و صدق تاریخش</p>
---	---

دلہ

<p>بہر حرفش ہویدا معنی دین ز تفصیاش شکوفہ باغ زلیخا گرفتہ طبع زو صد زیب و زمین پے تمجین زبان بکشاد تخمین بروصل علی بر خواند لیلین پے تاریخ ادای صدق گلچین بگو در کوزہ بحر معرفت این</p>	<p>زہی این نسخہ اسرار غیبی ز اجمالش گل صد برگ غنچہ ز تحریرش قلم بز خویش نازید بہر جائے کہ او حمد خدا کرد اگر آمد تنہاے این در پاک بصد اصرار چون عبد العلی گفت ندایم از لب اسلمے آمد</p>
---	---

دلہ

<p>رسید آنجا کہ لرزش ناپدیدست کہ زو واقف نہ این گفت و شنیدست کہ این نسخہ برباعے او کلیدست بین گوہر چه در رشتہ کشیدست گلی از گلشن او کس نچیداست کہ شبلیش در تصوف کس نہ دیدست خدا جرش دہد او را مرید است</p>	<p>لشت اللہی روزے دیدہ بہم ہمیدانم خہ در گوشش دیدہ بدست آمد کہ از گنج اسرار قلم از بہر تحریرش گرفتہ بہار عمر او تا گل نشان بود کنون از طبع آن صورت گرفتہ از و پس بواحسن ترتیب او کرد</p>
--	--

جواہری

پے تاریخ ابو عبد العلی گفت سر از افکار بر کرده باگفتم	بمن ای صدق کان از بس حدیث زہے در برده قرآن مجید است
--	--

قطعه تاریخ از تاج طبع مولوی ابو محمد صادق علی صاحب مداح رئیس قصبہ گڑھ مکتبہ ضلع
میرٹھ تلیند حضرت غالب جنت مکان کہ چندی بمقام اکبر آباد در سال ۱۸۶۷ ع بخیرت
فیض درجت جناب حضرت با عظمت اللہی قدس سرہ العزیز بسبر بردہ و از نمان ریاض
فیضش بر خورد و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید

نسخہ از شاہ مولانا مظفر با علی طبع گشت و طبع مداح از پئی تاریخ طبع	رہنمائے جاوہ پیمائے طریق معرفت گفت - زیبا موج دریا ی عین معرفت
---	---

ایضا

فقر شاہ مظفر بعلی کرد شد طبع از نسخہ و مداح رقم زد	توثیق شریعت مع تطبیق حقیقت تاریخ کہ - اندازہ تحقیق حقیقت
---	---

قطعه تاریخ از تاج طبع حافظ ابداحسین صاحب تخلص ظہور رئیس شہر میرٹھ

بارک اللہ جو اہر غیبی کیف او کیف محو استغراق لفظ لفظش نجوم تابندہ طور اسرار و از سر پایش وصف پاک جناب اللہ پے تاریخ طبع دوش ظہور ساغر پاک بے باگفتم	ہست خجائہ شراب کمال لذت و لذت وصول و وصال مغیش معنی ادا سے جمال جلوہ افشان فروغ مہر جمال برترین از قیاس وہم و خیال داشت فکری بزرگ سحر حلال گاشن فیض و اسب آیدال
---	---

ایضا و رنشر

جو اہر ابدار ساکان طریقت	وریائے گرامت وحدت
--------------------------	-------------------

قطعه تاریخ از تاج طبع حکیم محمد مقرب حسین خان صاحب غنی رئیس شہر میرٹھ

چو اللہ این نسخہ بے بدل پے یاد تاریخ طبعش معنی	ز القائے غیبی علم ساختہ زہے سر غیبی - رقم ساختہ
---	--

قطعه تاریخ از حافظ هدایت علی صاحب رئیس قصبه کھور رضاع میرطه		
پروم شد اولیاء اللہ اباب کمال	قطب عالم حضرت اللہی است	وہ پھنی کہ از سرکتہ پید علم از جواہری و نشانفت شد
قطعه تاریخ از مولوی کفایت علی صاحب رئیس قصبه کھور رضاع میرطه برادر خرد حافظ هدایت علی		
ہمدین روزی فرخندہ	طبع چون شد جواہری	ای کفایت برای تاریخش گو محیط جواہری
قطعه تاریخ از شیخ عزیز بخش صاحب عزیز پسر لبر شیخ قادر بخش صاحب رئیس لعلکورتی میرطه و تلمیذ اشارت علی خان صاحب صدق رئیس شہر میرطه		
طبع شد ای عزیز این سخن	گل شگفتہ دروز آگاہی	آد آواز از سر اسرار چہ بار ریاض اللہ
قطعه تاریخ از شیخ غلام غوث صاحب غوث پور اوسط شیخ صاحب ممدوح و تلمیذ صدق صاحب ممدوح		
زہی این نسخہ کہ نشانست	گو ہر کشف کان آگاہی	بگو ای غوث بہتر بخش عجب اسرار خاص الہی
قطعه تاریخ از شیخ غلام احمد جیلانی صاحب جیلانی سپہ خرد شیخ صاحب ممدوح و تلمیذ صدق صاحب ممدوح		
زہی این نسخہ از روز زمان	انگتہ نکتہ دروز سر عجیب	گفت جیلانی از سر انصاف بتر تاریخ او عجیب و غریب
تاریخ طبع از سید مومن حسین صاحب صغی متوطن امرودہ نائب محافظ دفتر کلکٹر سہ مگر ۵۔		
تا چہ تالیفات فی حضرت اللہی	کش غائبان ازین عجب کتب طبع	حق پر وہان فیض باند شیوع این کتاب نفت حق مگر کی کو نوادہ نگ طبع
تاریخ طبع از محمد ذاکر علی صاحب متوطن شاہ پور ضلع فتح پور محافظ دفتر کمشنر سہ مگر ۵۔		
فدا جانم برین فتح کتابے	کہ نشانیدیدہ چشم اہل دین	دُنایا بکتا مومنان را برای صوفیان اکیر اعظم
ولم میداشت فاسال طبعش	کہ آواز سرش آید گوشم	بگو این مصرعہ تاریخ ذاکر شعاع نیز اسرار عالم
تاریخ طبع از شیخ صادق علی صاحب صادق اکبر آبادی		
این کتابت برین سلیقہ	کار نا آمدہ دم بخشش	کر صادق جو فکر سال طبع گفت ہالفت بن بخشش
تاریخ طبع از سید محمد حسن صاحب قمر متوطن داعی پور ضلع فرخ آباد این کلکٹر سہ مگر ۵۔		
نگار از چشم باطن صوفیان عادل	اوشن ست از زہی نور این کتاب	سال طبع این مصنفہ بخت اول در درج آرزو ہون عرفان حق
تاریخ طبع از شیخ فقیر محمد خان صاحب انور اکبر آبادی		
چہ بی بہ کتاب جواہری	کہ در دیدہ اسرار غیبیان	حسن فیض افاقت جہا الہی بی افادت پاکانین نم فرمود
تمت		بانیخس

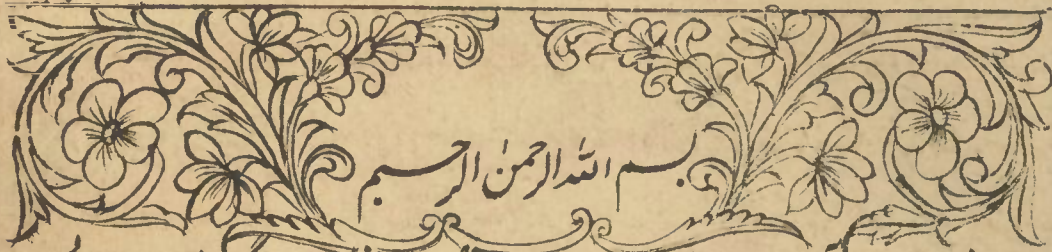
ان ہذہ تذکرہ فمن شامرا اتخذ الی ربہ سبیلا

حمد و سپاس بر خدای تقدس تعالی را کہ این رسالہ مشتمل بر احوال خیریت اشتمال حضرت با عظمت
سید مظفر علی شاہ الہمی قدس اللہ سرہ الغزیر و یاران طریق خاندان قادریہ چشتیہ المسنے بہ

تذکرہ الہمی

تصنیف سوانح نگار حقایق احوال و خدمتگذار ترتیب جاہر غیبی محمد ابو الحسن زبیر آبادی دہلوی بانامات
و کلام مجتہد نظام حضرت بابرکت و یاران طریقت او کہ جامع حمد و نعت و مناقب و غزالیات است

ناوگر مشہور و کار خانہ نوکشی پست
مطبع می می نزدیک دور مشی کسور نزد انطباع یا



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و ثنای جناب الی جل شانہ و تحت حضرت رسالت پناهی عظم برمانه میگذارد. بنده ابوالحسن
 بن محمد حسن غفر الله لهما که این اوراق چند مشتمل است بر احوال کرامت اشتمال حضرت مرشدی بادی
 سید مظفر علی شاه التمی قدس سره العزیز و یاران طریق او و کلام برکات التیام او و مریدان او
 تا خوانندگان کتاب مستطاب جوایز غیبی را اطلاع بران دست دهد و طالبان دانش را بشه بریزد و بتذکره الی
 موسوم شد سید السادات متمکن کبرایات حاضر امر بر طریقت آشنای معرفت و حقیقت عاشق الله حضرت
 مظفر علی شاه قدسنا الله لیسره العزیز مولود مسعود سن تباریخ بست و یکم جمادی اول سنه یک هزار و صد
 و بست و هفتت هجری در دار الخلافت کبر اباد حویلی خواجه نور بخش عالم ظهور گردید و نسب نامه بای حضرت
 با عظمتش اینست حضرت سید مظفر علی شاه و مولود سید منور علی شاه و مولود سید امجد علی شاه و مولود مولوی
 سید احمد الله الجعفری و مولود مولوی سید الهام الله الحسینی الجعفری و مولود سید خلیل الله و مولود مولود
 سید فتح محمد و مولود سید ابراهیم قطب المدهنی و مولود مولوی سید حسن المدهنی و مولود سید
 حسین الطائفی و مولود مولوی سید عبدالمد الملکی و مولود مولوی سید معصوم التیانی و مولود سید
 حسن المدهنی و مولود مولوی سید عبدالمد النجفی و مولود مولوی سید حسن المدهنی و مولود مولانا سید
 جعفر الملکی و مولود مولانا سید مرتضی المینجی و مولود سید مصطفی الحمید الملکی و مولود سید عبدالقادر الملکی و مولود سید عبدالصمد الکاظم
 المدهنی و مولود سید عبدالرحیم المدهنی الطائفی و مولود سید مسعود المینجی و مولود سید محمود المینجی و مولود سید احمد المدهنی و مولود
 سید محمد العزاقی المشهور برضا و مولود سید عبدالمد العزاقی و مولود سید محمد النجفی و مولود سید حسین لعسقلانی و مولود
 سید علی لاکحل الحجوی و مولود سید عبدالرحیم المینجی و مولود سید محمود السعد الطائفی و مولود سید احمد سعد الله
 الطائفی و مولود سید مقصود الکلبائی و مولود سید عبدالحکیم المدهنی و مولود سید رضار المدهنی و
 ولد سید جعفر الکلبانی و مولود سید ابوطالب النجفی و مولود سید حمزة النجفی و مولود سید عبدالکامل الکلبانی
 و مولود سید تقی الملکی و مولود سید علی المدهنی و مولود سید محمد اسد الملکی و مولود سید محمد یوسف الملکی
 و مولود سید یعقوب الملکی و مولود سید اسحاق المدهنی و مولود سید امام جعفر الصادق المدهنی و مولود سید
 امام باقر و مولود سید امام زین العابدین و مولود سید الشهدا امام حسین و مولود حضرت امیر المؤمنین اسد الله القاسم
 علم مرتضی کرم الله وجهه و مولود ابن عم النبی صلی الله تعالی علیه و سلم آل و اصحابه اجمعین

جد امجد حضرت عارف کامل عالم عامل مولانا سید امجد علی شاہ رحمۃ اللہ علیہ شیخ وقت خود بوده اند در علم ظاہر و باطن مشہور و معروف سلسلہ قادریہ دہشتند و بسبب از مردم شہر دہلی را نسبت ارادت و عقیدت با ایشان در آید گویند کہ از حضرت متقدما عالم عمدة الاولاد غوث اعظم سید عبداللہ بغدادی قدس اللہ سرہما فرقت تبرک یافت با جملہ فضائل علمی شہر گشتی دیوان فارسی وارد و از آنحضرت یادگار است در سنہ بکھزار و صد و سی و دو متوجہ عالم بقاشدند در صحن مدرسہ عادل مشہور آسودہ تاریخ کنندہ بالین مزین است

عارف کامل ولی ابن ولی قطب دین	عالم علم سنی کاشف راز علی
چونکہ بخت رسید جمیع ملایک بگفت	واقف راز خدا سید امجد علی

و در الراجہ حضرت سید منور علی شاہ را قبولیت تمام حضرت با عظمت تصرف فی الکونین جناب غوث الثقلین قدس اللہ سرہ الغریر بود یک علم خاص روضہ مقدسہ بغداد از دست جناب سید عبداللہ بغدادی یافتہ بودند کہ ثانی اثین علم ریاست گویار است و بیکت آن قبول ہمہ عمر با جذب گذرانید و در شہر اکبر آباد خاص میوہ کثرہ عمارت بنام تصرف فی الکونین حضرت غوث الثقلین قدس اللہ سرہ بنا کرد و ہر سال بتاریخ یازدہم شہریع الثانی مجلس بزرگ ترتیب سے باید و وجوہ آن از حاصل موضع بود لہذا است کہ از سر کار سید حمید بطور معارف دوام پیشکش سید ناگردیدہ و تا حال بحال و برقرار است - حضرت بدولت سلسلہ آبابی دہشتند و محتشمانہ زیست میکردند در سنہ بکھزار و صد و سی و پنج ہجری رو بہ نقاب بطون نہفت تاریخ وصال نہست

سید عالم سب شاہ منور علی	نور بنی و علی قدوہ اہل یقین
چون کہ زباغ جہان فت خزان شد بہار	بلبل قدس بگفت - رو بہشتین

در نہ سالگی این ابرنیان از سر آن گوہر شاہوار در گذشت و مانند در نیم در ترقی نور و بہادرتشین گرفت اندک مدتی در اکبر آباد کسب علوم گذرانید در سیرہ ساگی سید فضل علی برادر حکیم سید اسد علی کہ جد بادر حضرت ایشان بوده اند و در جماعت مقربان دولت را دیند حیا اختصاص دہشتند حضرت را در لشکر گویا زیر ظل عاطفت خود آردہ تعلیم و تربیت ہانمودند و یاد خرفہ پیوند دادند حضرت با عظمت ہشت سال در انجا اکتفا علم حقائق و تصوف فرمودند کہ ناگمان حضرت مخدرات محل حیات لبوی منزل آخرت راندن ہمین کہ سلسلہ تعلق القطاع یافت حضرت الہی رادل از انجا برگرفت ہر چند بزرگان آن دیار انجا آوردند کہ چندی دیگر این خطر ابرکات قیام ارزانی دارند بشرت قبول فرسیدہ و از انجا ترک تعلقات نمودہ و دست از سہمہ افشانہ ہنما پیادہ پا بر خاستند و در باطن پاک در یابی شوق موج میزد کہ ہم امر و وصول بحق میسر شود و در ان زمان یافت بحدی کشیدہ بود کہ ہر شب تیرہ ہزار فریب نرزد و استغراق تام دہشتند و کیفیت بغایت متعبد بود کہ چون

تبسم بر لب حضرت الهی می آمد حضور مجلس همه بجنبه می آمدند چون گریه در چشم روی می آورد هکلمان بخود
 میگریستند درین عالم مستی آزادانه قدم برگرفتند و در بجانب اجمیر شریف نهادند شامگاهان بمقامی که نزد
 دولت میفرمودند اهل آن دیر و قریه جمع می آمدند و گرد راه و غبار سفر از دست و پای مبارک حضرت الهی برافشانند
 و آب آورده می شستند و با حضرت ترتیب داده پیش می آوردند حضرت ایشان نیز التفات بسدر من میفرمودند
 و در ترویج دلنمای شان پای کم نمی آوردند از اینجا که پیش ازین گاهی اتفاق سفر نیفتاده بود و از راه و منزل
 اجنبیت محض بود اتفاقاً جانب قادری گنج که رافق داد که مسکن حضرت ریتا شاه مجذوب بود و این سلطان وقت
 تانی شیخ بوعلی قلندر معروف بود و عادت داشت که هر بار ادب فرماست در دریا با نهادن و ر کرده سستی با گرد آورده
 و چون گاه برداشت شدی بر کسے را که دیدی امر فرمودی و تصرف حضرت او آنچنان بود که اگر او هر چند صاحب
 لوا و علم می بود از سر باری آن تن ندزدیدی و پشتاره لبس همراه شدی گویند که یک وزی دریای طغیان نمود
 و کلبه حضرتش در روبرو چشم در گرفت و بحالت جذب عصا بر سر آب زد و گرفت و دریای گنگ از بالا نشیب
 سیرفت تا آنکه بجای خود قرار یافت و حضرت نشیمن خود بر لب آب ساخت دیگر آب دریا از آن مقام تجاوز نکند
 فی الجمله حضرت الهی بر سر کلبه چپان چپان قدم زدند خدمتیاران حضرت که در اینجا حاضر بود گفتند که نختی توقف
 فرمائید مقاصد که در دل باشد همه بر آید حضرت الهی را که طلب غیر حق پیش نهاد خاطر خاطر نبود گفتن این در
 اگر آن آمد همان زمان خدمت ریتا شاه با دوتن دیگر از مسافران بار خس و غار بر فرارسیدند حضرت الهی سنت
 سلام تقدیم رسانیدند خدمت آن شاه بی تخت و کلاه جواب داد که مظهر و میان یعنی خواجه توقف کنید حضرت الهی
 مکث فرمودند چون آن برداشت را نوبت فرود داشت رسید خدمت ریتا شاه یک سلطان وقت می نمود
 و این دوتن همراهی مزدوران بنظر می آمدند و همچنان راه خود با گرفتند از آن بعد خدمت با کرامت دریا
 رفتند و غسل کرده باز آمدند و بجای خود نشستند و قلیان کشیدن آغاز نهادند درین حالت خدمت ریتا شاه
 نظری بر حضرت الهی انداختند که حضرت با عظمت گم شدند از آن بعد نظر دیگر گذاشتند چنانکه حضرت الهی از
 سرتاپا از خود رفتند و این غنیمت در دل راه یافت که همین جارخت اقامت باید انداخت درین اثنا شراب
 مردم پیش خدمت ریتا شاه آوردند آنوقت حضرت الهی را بجا گذاشت که اگر خدمت ایشان شراب بین دادند
 و از شراب اباکم این حضرت مجذوب از بیخ و بن براندازند من نیت اجمیر شریف دارم چگونه بود بجز و اشرف
 بران خاطر خدمت ریتا شاه دست برداشتند و گفتند که همین سست راسته اجمیر شریف پس بیخ تا دانه آنب بزد
 دست گرفتند و برسم تعظیم نیم خم بر جاسته حضرت الله را دادند و عاده فرمودند که همین سست راسته اجمیر
 شریف حضرت الهی شرط ادب بجا آوردند و ان دانه های انبه را از غایت نیاز سندی بهر دو دست سستند

کہ خدمت ریتا شاہ اشارت بدان کرده بودند راه اجیر شریف گرفتند و در آثار این سفر وسیلہ الظفر بہر منزل و مقامی کہ
 حضرت الہی فرودکش سے شدند مردم آبادی گرد آمدندی تو واضح و نیاز مندی نمودہ ہمہ یک زبان گفتندی مگر نندگان
 حضور شانہ ہادیہ بتید با خواجہ بزرگ چنان سے نماید کہ حضرت شما از دولتجانہ بیدار شدہ تن بسفر و دادہ
 و چگونہ است کہ بنیسان جریدہ دل بر غربت نہادہ اید بارے ازین واقعہ اندکے شرح باید داد کہ این ہیست
 کہ اے دیدہ دل ما مردم بدروسے آید یا ناکلین دو مصرع را داد و معنی میدادند کہ اگر شاہی تر آخر
 چہ نامست + و گراہی تر منزل کد امست + انچہ از سامان و ساز و برگ سفر با لیست بودہ میاکنیم تا این کہ بہت
 غربت آسان شود و حضرت الہی غیر ازین بر لب نمی آوردند کہ مارا ہیچ نباید اجیر شریف منزل مقصود ما ستان عرض
 حضرت الہی ہر منزلی و ہر مقامی ہمہ بن نسق طے میفرمودند ہر کجا کہ شب آمدی ہما نجا آسودندی چون با داد
 شدی طریق خود سپردندی تا آنکہ بعد از قطع بوادی و مراحل باجمیر شریف فائز شدند و تشنہ کامی لب
 فرات رسید + کام جان انچہ بود آنجا دیدہ + بالجملہ حضرت الہی خود را بر ہستان دولت خواجہ خواجگان ہنشاہ
 و جہان حضرت خواجہ معین الدین چشتی غریب نواز انداختہ شرف التمام عقبہ علیہ در یافتند و حضرت
 شاہ ہنشاہی آفندہ از نعمتہای باطنی و مواہب لدنی کہ حوصلہ دیگر آنرا بر نتا بہ حضرت الہی ارزانی داشتند
 حضرت با عظمت الہی سمین کہ خلعت قبول در برد کلاہ دولت بر سر کردند یک شبہ دران بارگاہ عالی حاضر
 اندہ صبح آن مراجعت با کربا آمد نمودند استغراق تمام در وجود با وجود حضرت الہی راہ یافتہ سبیز ملک
 ہستی میگذرانند چندے بر این حالت بر آمدہ بودند کہ حکم احدی الرواہین رو بجانب بانس بر ملی نہادند
 و بدست مبارک سلطان معرفت و توحید ہنشاہ حقیقت و تفرید حضور پر نور شاہ نظام الدین حسین دام ظلل کمال
 علی روس الطالبین خلف الصدق و سجادہ نشین قطب عالم مدار اعظم علی حضرت شاہ نیاز احمد قدس
 اللہ سرہ العزیز بیعت کردند کہ ملک ہندوستان و ناحیش از نصیت کمالات و آوازہ کرامات حضرت
 ایشان مملوست و خاندان قادریہ و چشتیہ نظامیہ از شمع ذوات شان روشن و مدتی حاضر خاتقاہ لملک
 انتباہ بودہ باذکار و اشغال چنانکہ تلقین یافتہ بودند استئصال داشتند از آنجا کہ استعداد باطن حضرت
 الہی بر کمال بود در اندک فرصتے جمیع مراتب سلوک را طے نمودہ بدرجہ کمال و تکمیل فائز شدند و خرقہ
 خلافت و اجازت بسلسلہ خاندان قادریہ و چشتیہ نظامیہ از حضرت با ہدایت یافتہ رجعت قمر سے
 با کربا آمد فرمودند و نامت سی سال ہما نجا در عالم تجربہ قیام و رزیدہ ابواب ہدایت و ارشاد بر روی
 طالبان حق مفتوح ساختند و روز و شب تعلیم تلقین ہر یکے را بقدر استعدادش میگرداند و در آن زمان
 گردہ مردم چہ زمین شہر و چہ احوال و اطراف شہر گرد آمدہ دست بہ بیعت میدادند و از ان بجز نہا

معرفت بهره دانی برسد ششتم - حضرت ایشان را اعتماد بود که بعد از اعیان صلوٰة مغرب در مجلس خانه که به کمره
کلان معروف بود تا ساعت یازده و دو از ده می نشستند و آن مکانی مربع و وسیع و نفیس است مصفا و نورانی
که سپیده صبح در برابرش سپید نمی توانست شد هر طرف فانوسهای سپید روشن و از کثرت روشنی شب
می نمود و یک جانب قتیله اگر مثل عود می سوخت و نفوس دودش دماغ جانها را معطر می ساخت و راحت
بجان اهل مجلس میرساند فرش سپید بودی و در موسم سرما قالیهای ششپن بر آن افزودی احوالنا اگر مردی اصنی
حاضر آمدی و فرش سفید از پای او داغدار شدی علی الحال خادم و ملازم پاکش میکردند با بخله ارباب ارادت
و اصحاب سعادت هر روز بعد از نماز شام حاضر آمدندی و همگنان پهلوسه یکدیگر دوزانو نشستندی
در مجلس خانه حضرت اللہی قبله رد جلوس میفرمودند و مردم در صفت پامین و بسیار و چندے در
مجاذ صفت پامین جای گرفتندی در آن بارگاه از موسی و خدم و آقا و نوکر سر که داخل شدی هر کجا که جای
خالی یافتی بنیست و هر کس را اجازت نشستن بود نه آنکه موسی و آقا بنشینند و خادم و نوکر بر پا ایستاده مان
این ادب در دیشانه پیوسته مرعی بود چون مجلس بدین صفت مرتب می شد عجب نوری و برکتی نمودار می
که هرگز دل بر خاستن را نمی بود آنگاه حقائق و معارف و مسائل فقر و سلوک و تذکره بزرگان سلف از زبان
فیض ترجمان با عذوبت و لطافت تمام مثل در گوهر بر خیزند و نشانه لبان طلب از زلال بیان شافی
حضرت اللہی تسکین حاصل می شد و گاه بودی که از تاثیر تقریر صاحب استعداد آن حاضر وقت شده
هر یک بمقام و حال خود آمدندی و بعضی را کیفیت مثل سماع روی دادی عجب مجلسی بود و شگرف صحبت
که در آن جزو زمان کمتر ازین نوع نشان میدادند و جمعی که طالب حق بودند آنها را اجازت از زانی داشتند
اند که در خانقاه بیک طرفه دور از نظر مردم نشسته بزرگ خفته مستغول می بوده اند و سه ساعت در آن
مصرف می ماندند چون بر می خاستند صورت حال شان دیدنی بود سرشار چشم نیم باز و دل بیدار و گوئی
هم آیدون از خلوت یار با حضرت همکار بیرون خرامیده اند چرخ میخواستند و چرخ دیگر از زبان میرزا
یا دارم که شبی این جماعه بر کنار بالاخانه که موسم تابستان بود مشغول بودند و ایتاب طلبها می نور
بر سر شان نثار میکرد ناگهان یکی را از انمیان آتشی بر پشت رسید و یکبارگی غریب از نهادش بر آمد
معا از همگنان نعره های سنجو است بلند شد چنانکه اهل خانقاه و سکنه محلت رادل از دست رفت
حضرت اللہی قدس سره کس فرستاد تا دریابد که معامله چیست چون نفیخ رفت بهوید گشت که میخونه
از کنار بام گذشت و تن اولین را گدازد و پیش داد چون این ماجرا بسمع حضرت ایشان رسید فرمود
که لا حول و لا قوة الا بالله انوقت راقم این حرف شریک آن جماعه بود - در راه صیام که بعد از افطار

مشغول بپوشیدن شد کیسال موسم تابستان افتاده مقرر شد که بعد نماز پیشین حضرت ایشان تقبیل نفس چشم بند
 کرده نشست میفرمودند وقتی چند از مخصوصان بارگاه حاضرانده شتغال بنکره نمودند چون وقت نماز دیگر
 می شد ادای صلوة کرده رخصت می گشتند یک وزی که را فم بخرد هم شریک طبعه بنیود صدای قناد
 حاست همه را افقت دست دادیم که سبج حافظ عبد الصمد مرحوم ازان حلقه افتاده اند شاید که از
 شغل هم به پلو مسته رسیده باشد اما آنقدر استغراق خدمت حافظ ما را دریافته بود که باوصف سقوط اشغور
 میسر نیاید همچنان افتاده ماندند یکی خواست که ازان حالت بیرون آر حضرت ایشان منع فرمودند بعد ازان
 دیر خدمت حافظ ازان غیبت بخود آمدند و باز سلسله اشتغال همچنان جاری ماند و طبعه بوقت مهور و بزها
 یاد دارم در یک زمان معدودی از یاران خاص مشورت کردند و قرار دادند که یکشنبه روز تعطیل است
 بیایند تا شب یکشنبه که روز تعطیل است بمشغولی سخن کنیم جمله رضا دادند چنانکه همراهمان قرار داد هر شب را
 زنده میداشتند حضرت ایشان نیز بذات خاص شریک این جلسه می شده اند را فم این حرف نیز داخل
 آن حلقه بود عرض دارد که برکت حضرت ایشان شب مهور در چشم ما کار بر می نمود و نماز باید ادا کرد و هر یک
 بخانه خود با رخصت می شدیم روزی حضرت امی را بسمع رسید که یک از شب نده داران کشف این نمود
 است بر خاطر نازک گران آمد دیگر این سعادت میسر نشد ازین ماجرا فایده که بیاران شبینه رسید عظیم بود تلقین را
 وقتی معین نبود هر جا و هر گاه که خوش آمد فرمودند و گاه مصلحتی بوده باشد که متواتر تعلیم یا التزام می نمودند
 بعضی از یاران امی را اجازت میداده اند که طالبان بتدی را تلقین کنند هر چند که تلقین یکی از دیگر
 نفعی بود چه در خلوت و تنهایی معمول میداشته اند فاما هر قدر که ازان بود محبت و قربت آگهی دست داد مستنبط
 گردید که هر طالبی را تلقین جدا گانه بود و یک شغل را طریق تعلیم دیگر چنان می نمود که مردم در استعداد مختلف و
 قابلیت باطن شان با انواع متعدد بود لاجرم افکار و اشتغال نیز متناسب طباغ میفرمودند درین زمان که
 سال هجری به یکینار دسصد و چار رسیده و حکم فریب خیر القرون قرنی هم مایلیه هم مایلیه الی آخره مردم
 خد اطلبی را ترک داده مدارس و خانقاه از تدریس و تعلیم عالی افتاده انیمه مشغولی و تعلیم تلقین از عجایب
 و غرائب نظر می آمد حضرت امی را که شغف تام درین کار بود یکی از آیات رحمانی تصور توان نمود
 بنا بر آن کمتر از بار یا فنگان بوده باشند که دامن دولت گرفته بشرف تعلیم و دولت تلقین نارسیده
 مخصوص همین بارگاه و مقصود همین خانقاه توان گفتن که پیوند ارادت مشتمل بر ثمره سلوک و طلب بود
 و محض اسم در رسم ازین است که اهل این خانقاه عالی صاحب احوال مالک مراتب و مقام بوده اند چنانکه کشف
 انجمنی از او دید مجالس سماع و واقعات و معاملات برای همین مشاهد میرفت بعضی ازین عزیزان غیبت

استیلا داشت کہ در مجلس حاضرند و بجز تا اگر نامش گرفتند و خطاب با او کردند قریح سماع اورا مقرر شد
 و از ان حالت برآمدی یکی را کیفیت در گرفتاری دیگری بخود آورده متوجه مشکل گشتی و جواب سخن دادی و این جمله منحصراً
 بر خواص تعیین بود انشاء اللہ تعالی بعد ازین تذکرہ ہر یکے ازین طبقہ بجای خود آید۔ از زبان یاران سابق
 و ملازمان حاضر بالاتفاق مسروع شد کہ در عنفوان عہد کہ عین وقت شباب این صحبت بود حضرت ایشان
 را بسمع رغبت تمام بود تا بحدیکہ آلات نغمہ را نوبت بر خلاف نمی رسید و سماع وقتی معین نہ داشت سبب
 ظاہر آنکہ فوق بدرجہ کمال در طبیعت حضرت ایشان مضمحل بود و لطافت و نفاست بران فریدمانا کہ
 شغف تمام بان داشتند و بیچ تقریب نبود کہ مجلس از سماع خالص بودی تا آنکہ مدت دہ سال اندی کم در
 خدمت حضرت ایشان راقم این حروف را گذشت اما حق گواہ است و کفنی باللہ شہیداکہ در بیچ مجلس
 سماع ندیدہ ام کہ حضرت ایشان در عالم وجد قیام بریافتہ بودند و نہ از بیچ کسی شنودہ غایت آن بود
 کہ در حالت غلبہ ذوق نغمہ اللہ اکبر بخود از زبان بلند می شد یا در وجود قدس خستہ سہل بے اختیار پیدا کرد
 و اگر ذوق استیلا یافت گا ہی یکے است مبارک و گا ہی ہر دو دست بجنبش می آمدند و ہر کہ در آنچنین مجلس و
 وقت حاضر بود نیکو داند کہ چہ قدر تاثیرش بر ارباب مجلس می افتاد حق اینکہ بیچ از عام و خاص نبودی کہ اور
 ذوق نگر فتنی انگاہ مجلس گرم می بود و از اصحاب سلوک ہر یکے را حلقے کافی نصیب می شد۔ خوش بخت
 کسانے کہ در مجالس سماع حضرت ایشان حاضر بودہ و عیش صافی و بہرہ وافی از ان یافته باشد بخندای یکتا
 کہ جان کن از قبضہ دست اپنے در تعلیم و تلقین و سماع و احوال در ان بارگاہ عالیجاہ بود ہمہ اس صحیح و صادق
 یافتہ و بیچ چیزے از ان دست زودہ و ہم و گمان نبود۔ یکی از مردیان جوان عمر را در سماع تصورات از
 قبیل و ساوس پیرامون خاطر میگشت اورا حضرت ایشان تبرک سماع امر فرمودند از ان بار دیگر مجلس سماع
 بار نیافت۔ در یک ماہ دو مجلس معمول بودند یکی تباریح ہفتہ ہم و آن تبریب فاتحہ جناب سلطان المشایخ
 محبوب الہی حضرت سید نظام الدین دہلوی قدس اللہ سرہ الغزیر و دوم غزہ ہر اہ تبریب فاتحہ جمیع مرشدان عظام
 خاندان قادریہ و چشتیہ در مجلس ہفتہ ہم سفرہ پیر الوان نعمت بودی و در فاتحہ غزہ نان و گوشت با دال
 نخود بختہ شدی خواص و عوام درین تقریب با جمع آمدندی و عجب تر آنکہ منعمان و مترفان شہر اگرہ در
 فاتحہ ماہانہ بہ تمنای آن طعام در ویشانہ هجوم می آوردند و منصب داران عدالت صدر ازین دندانہ مشخورد
 چون اخلاق حضرت ایشان را بسط تمام بود یکی از ایشان یاد دارم کہ التماس نسخہ ترکیب طعمہ و بر زبان مبارک
 رفت کہ نسخہ اش عسر نہارد لیکن این لذت خاص کہ در چاہو خانقاہ می یابند سبب آنست کہ اگر ان شاغلان
 با وضو و طہارت تمام آنرا ترتیب می دهند۔ وقتے بود کہ راقم الحروف بمحلہ راجہ مندی نزدیک مدرسہ شاہی

که مراد بان تعلق بود سکونت داشتیم و از خانقاه شریفی فی الجمله مسافتی داشت اندک از وقت سهو و دیر
رسیدیم همین که پیش نظر کمبیا اثر شدیم بر سفره طعام چیده بود این ناچیز را دیدند فرمودند بلطف و بسمع دیر آمده
ز راه دور آمده به ذوق آنوقت در کام جان دارم و امید که تادم و اسپین از دل بخواید رفت. و مجلسی بفتحتم
جناب سلطان المشایخ قدس سره اهتمام بلیغ بودی از غایت صفائی مکان و کثرت فانوس چراغان باش
نور در دیده می نمود اهل مجلس آراسته همه با طهارت و دوزانو نشسته و قوالان غزلهای نیکو می سرودند بعد از آن
که دور جای مجلسیان را چه از عوام و چه خواص سیراب میکرد عجب احتی و شکر و منحتی در آن مجلس بود که کمال
حاضرین می رسید آن عیش صافی و آن حظ و خواه که طالبان خدا آگاه و ساکنان مرتاض را نصیب
می شد می توان گفت که غیر از جنت الفردوس میسر نشود. وقتی که گویندگان غزلیات قدما مملو از مضامین
توحید و عشق گفتندی و دلها را بجنبش آوردندی نسبت حضرت با عظمت جمله اصحاب مجلس را محیط گشتی
و هر کسی بقدر استعداد خود با بهره ازان گرفتگی. آنچه از آثار و اخبار صاحب سیرالاولیاء دیگر حضرات
در ملفوظات نسبت مجلس سماع بعد دولت جناب سلطان المشایخ محبوب الی قدس سره و عزیز
نوشته اند برای بعین و مجلس حضرت ایشان مشاهده می رفتند تو گوئی نقشبندان قضا و قدر درین زمان
شبیله آن صحبت بید قدرت کشیده اند بسکه حضرت ایشان را التفات بجد جانب یاران عزیز بود که باز
آن آثار بنبی طرف مقابل نبوده اند در موسم تابستان و هم فصل باران گاه بودی که به تاج روضه
لب دریای حمن با اعتماد الدوله و گاهی باغ سکندره یا معانی بود که تفریحاً با اصحاب طریق توجه میفرمودند
و گاهی بزیارت حضرت سید ابوالعلاء قدس سره یا شیخ علاء الدین مجذوب تبرکاً می رفتند و در آنجا با
پرنزیهت و برکت مشغولیه داشتندی و خوانندگان و یاران خوش السحان طرح مجلس سماع انگنید
که اتفاق بودی که مجلس از وجد و حظ خالی رفتی یا دارم که وقتی سید امیر علی شاه مرحوم برادر علما
حضرت ایشان التماس دعوت و سماع بمقام سکندره که مقبره محمد جلال الدین اکبر شاه دو کره است از
اکبر آباد مست نمودند چون حضرت ایشان قبول فرمودند خود با همیز با بسته سکندره رفتند و از هر ضلع
سامان فرسایم کرده صبح آنجا آغاز بخت شد و در خانقاه یاران به تمهیه روانگی جمع آمدند موسم بر شکل بود
باران باریدن گرفت و آنقدر که حساب ازان نتوان گرفت و از دیدن ابر محیط و بارش شدید سیچکونه
قیاس نمی توانست شد که ام و ز آب از ریزش باز ماند یاران مشوش شدند و حسرتها میخورند که در نیوقت
چگونه شود و چندی از خاصان بارگاه بیکدل شده حضور می حضرت ایشان دریافتند را تم نیور و نیز
هر که بود بگمان نشستند و از هر دری سخن میپوستند آخر الام بعض رسانیدند که باران بیوقت آمد و هر خطه می افزود

وسکندره از پنجا دو کرده پیش است از یاران چو را کب و چه پیاده بر سگی بجای خود متامل است حضرت ایشان بمغز سخن رسیده فرمودند که سید امیر علی شاه را وعده کرده ایم وفاء آن واجب است ما خود بر ویم دیگر از اختیار است گفتن همان بود و رفتن همان علی الحال سوار شده درین شدت باران تشریف بردند یاران که این معامله دیدند بی آنکه انتظار چیزی کنند چه سوار چه پیاده راه سکندره گرفتند راقم این حروف نیز ترکیب حال بود نمیتواند که از آن کیفیت دم زند و شرح آن در سه سلطانی خوبان میرزا سید و هجوم عاشقان و چایک سواران یک طرف سکین گداها یک طرف و دیدم که هر سگی در راه بقدم سعی قنطره زن بود آنانکه سوا بودند جلوریز عقب حضرت ایشان نگذاشتند و آنانکه پیاده بودند پای افزاد در دست میدیدند و بزبان حال **العجل العجل** می گفتند و مطایای شوق آنهمه را بمنزل مقصود رسانیدند الغرض چون بگفتند بمبیقات محمود فائز شدند و از نفس سوزیها بیاسودند مجلس سماع ترتیب یافت و از همچنان آب از دست میر بخیت و رعد لغره با میر ذوالان و خوانندگان که از پیشتر حاضر بودند گفتن آغاز کردند همین که شنیدی چند از حمد و نعت بر خواندند سید امیر علی شاه سینه بان این غزل را فرمایش کرد

بگذارتا بگریم چون ابر در بهاران	کز سنگ گری خیزد روز دایاران
باسار بان بگو سید احوال آچشم	تا بیشتر نه بند و محل بروز باران

و با هم گرم بودند و وقت موافق فیض باطن حضرت ایشان چون ابر بر طیار بدن گرفت اهل مجلس را شورشی پیدا شد که در بیان راست نباید کیفیت گریه بگفتن را در گرفت و نغمه های جگر شکاف از دلها بلند شدند هیچ تنفسی در آن صحبت نبود که جمال خود مانده باشد که دست فراز میکرد و دیگر پای بر زمین میکوفت یک بر خود میلزید دیگری میجو شید و میخوشید یک غائب از خود کی نیم مست + یک شعر گویان بر افشاند دست + حفظ که در آن مجلس حاصل شد امر و نقش بردل است این مجلس تا دیر برقرار ماند و رحمت راه مبدل بر است گردید الحمد لله علی ذلک همچنین در موضع معافی بود که آنجا قدم رسول زیارتگاه عام و خاص است بارها اتفاق صحبت شد و سید امیر علی شاه مرحوم مکلف و مستعدی آن می شده اند یکباره که نفسی بدست رسیدن کیل

راجستان محقق حضرت ایشان حاضر بوده این دو غزل متاع هوش مجلسیان بتاراج برد

بناز بر مشکن چون نیاز مند توام	ترجمه که اسیر خم کنند توام
متاز اسپ جفا بر من ای شه خوبان	که روناده بجاک سم سمند توام

س

چهره را صیقلی از آتش می ساخته	خبر از خویش ندارد که چه پرده افخته
-------------------------------	------------------------------------

نیست یک سرودین باغ بر عنائی تو	بسکه گردن تماشای خود افزایه
بر سر کوی تو چند آنکه نظر کار کنند	دل و دین ست که بر یکدیگر انداخته

و پسران مقام جنت نشان که مشهور به باغ بود یکبار این غزل با اهل مجلس کرد آنچه کرده

آدم تا مست حیرانت کنم	همچو زلفت خود پریشانست کنم
علم بخشم تا که معلومت شود	از سر معلوم نادانست کنم
گر تو افلاطون و لقمانی بعلم	من بیک تعلیم نادانست کنم
شمس تبریزه بمولانا بگو	واقف اسرار نیردانست کنم

دین غزل

هوای سیر گل دیدن ندارم	چو گل بهیوده خندیدن ندارم
آنکه آسار و م بر اوج افلاک	ز جای خویش بنیدن ندارم
اگر خویش میگردم چو گردون	یرون از خود خرامیدن ندارم

و یکبار پسران باغ اتفاق بیت چنین افتاد که سید امیر علی شاه مولوی جعفر علی میرانته راجستان
 خلیفه حضرت مولوی محمد ظریف رحمه الله علیه هم خرقة حضرت ایشان را در باغ همان کردند و جمله
 یاران طریقت را نیز خوانده بعد از نماز عشا مجلس ترتیب یافت از قوالان متعدد چو کی حاضر بودند
 یکی بعد دیگری غزلها میگفت گویندگان از گفتن بس نکردند و شنوندگان از شنودن علی الرغم روزگار
 با درین کار بودیم که از مسجد بانگ نماز یاد بر فراست دموذن کوس الله اگر برگوش شب نده داران
 فرد کوفت انگاه مجلسیان آگاه شدند که سحر پدید آمد و ندانستند که شب کجا رفت را قم اینجودت نیز
 شریک بود اگر راست خواهی حق نیست که اینهمه حریص سماع و موع و جد گرد آمده بودند و از همه بالاتر
 همان عزیز و اله سماع بود و این صحبت را بسیار دوست میداشتند بحکم ضرورت همه از جا برخاستند و
 از طهارت و سنت فراغ کرده بجماعت ایستادند امام فی الجمله خوش گلو بود چون الله اگر گفت جماعت
 مقتدیان که در سماع شب را بر در آورده بودند و دلای شان از صحبت شفیقه گرم بود و سیننه پر جوش میخورد نوره با
 بر آورده بودند و بیجا با خوشی و های بهوی در مسجد افکنند و بسمل و از ازان الله اگر طبعیدن آغاز کردند و العظمه شد
 آن تماشا دیدنی میخواست اما هر یک بجال خود گرفتار بود این دیوانگان لاله را فتوی تعزیر
 که در بنی الجمله بعد از توقف افاقت میسر آمد و بگمان مستغفر شده مکرر بخسرمیه بستند و فرض
 وقت ادا کردند چون از نماز فارغ شدیم یا فقیم که دیگرها سرد شده بود طعام را حلاوت باقی نمانده

هر چند استغنا و تمام در خاطر اقدس حضرت ایشان بود و در بیخ تقریب و حلیه شریک ابنای زمان نمی گشتند
 و نه بجانم بیخ کی از یگانگی و بیگانگی میرفتند اما با خاطر آزاد در انحراف یاران طرقت را آبادی ساختند و از راه
 دلداری غریبان دل داده را بقدم سیمایون می نواختند. روزی بعادت مالوف خانه مولانا بدر آن
 رحمة الله علیه را که از یاران اعلی بودند رونق بخشیدند جماعه از مردیان مخلص همراه شدند مولانا مجلس
 سماع را طح انداخت و قوالان مناسب وقت غزلهای به نغمات دلکش سرودن گرفتند چون این غزل را
 گفتند سه برده خیال روی تو از دیده خواب را چه برداشت از میان من تو حجاب را چه جنبش در دلها پیدا
 شد و هرگاه به این بیت رسیدند آباد ساخت در دو دیرانه دلم تعمیر کرد عشق بنای خراب را چه تو
 آتشی می فروخت از سوز دلها و التفات حضرت ایشان و امن بر و میزد اهل مجلس در وجد آمدند و برادر
 بزرگ شیخ منصب علی را که امیر خسر و ثانی در نیوقت بودند کیفیت بالا گرفت و از فرط ذوق برخاستند و قص
 درآمدند و در آن حالت شعاعی الهی نمودند و هر دم و هر لحظه ترته در ذوق بود اهل مجلس با دلب پراشند
 و حضرت ایشان نیز موافقت نمودند آخر در آن سنجودی و بیتابی عمان ادب از دست شان رفت و
 بی اختیار با حضرت ایشان و آرامیختند و حضرت ایشان نیز در کنارش گرفتند تو گوئی و دو محب محبوب
 بی مزاحمت اغیار در لذت وصال بودند و تا دیر بچنان سینه بسینه مانند درین مجلس احدی از شوق و
 وجد عالی نبود و شور و غرلو از نهاد مجلسیان بر آمده بواجب وقتی و شگرف حالتی روی داد که چشم فلک
 مثل این در زمان سلف دیده باشد. یاد دارم که روزی در موسم برشکال نزهتگاه تاج روضه را نیت
 تشریف بخشیدند و در برجی پهلوی مسجد که بر کنار دریای حمن واقع است با یاران طریق جلوس فرمودند
 باران آمد و گویندگان از نغمه های غریب و غزلیات عجیب طبعه شاهانه را خوشنود کرد و هوای خوشگوار
 و ترانه های جان نواز در آنوقت روح تازه در قالب اهل مجلس مید مید ذوق تمام و حظا لاکلام حاصل
 گردید. گاه بودی که باغ فرزانه پیاس خاطر احمد علی خان مرحوم شریف می بردند آن جای پرفضار و ان آسا
 بود و گاهی این مسکین را قم المحروف را در آن زمان که قریب مدرسه سرکاری راجه مندی میگذریدیم
 سر فراز بیارزان میباشتمند و قتها برادران طریق در آن مقام که کناره شارع عام
 از آبادی بر کنار و هوای لطیف بود فراسم آمده داد و سماع میدادند آری احترام حضرت ایشان از غنای
 دنیا بود و بر هیچ چیز ازینها مائل نبودند اگر کسی حاضر آمدی روی انان نمی یافتند و باطلاق که میانه
 خاطرش نگاه میداشتند لیکن با انیمه بارها مشاهده رفت که حضرت ایشان بنظر استکراه می نگریستند
 و کناره میفرمودند برنگ شمع شورم آشنای عالم کز ترت که در محفل و جز رفتن از محفل نمیدانند

تقریب این سخن یادم آمد که از دکلمای و عمال عدالت صدر دیوانی یکی در خواه کرده بود که بس مشتاق
 حضوری در مجلس حضرت ایشان بوده ام اگر از راه کرم برود مجلس اطلاع یا بمزهی سعادت باشد که بهر
 ازان بردارم حضرت ایشان قبول فرمودند طبقه اصحاب صدر را که اکثری نعم و مترفت بودند هر سال
 در موسم برشکال قرار داده بود که دوسه روز کشتیهای پمد گیر بسته و آراسته بر آب دریا سمن بصحبت و
 عشرت میگذرانند قضا را یک تقریب مجلس عرس در اثنای آن سه ایام معینه واقع شد حضرت ایشان
 پیام فرستاده و اکتفانه بر اطلاع رسمی فرمودند بلکه مولانا بدر الحسن را که هم سلسله شان در عدالت صد
 بودند و از ایران ممتاز برسم رسالت فرستادند که مجلس فاتحه امروز هست اصرار شما بود که شرکت مجلس شویم
 تشریف آرند آن مرد دنیا حریص هوا و هوس نیارست که صحبت معهود را خیر بگذشت حاضر آید عذر است
 و بطالفت اخیل در گذرانید درین عرض مدت که پیام رفت و جواب آمد راقم انحراف حاضر بودم دیدم
 که حضرت ایشان تبسم میفرمودند و بسیار نوشند و بودند که خاطرش نگاه داشته آمد و خودش نیاید
 بسکه لطافت و نفاست بر کمال بود حضرت ایشان با وصف متانت در زانگ گاهی مزاج روا
 داشتندی شب عبادت معهود حضرت ایشان با جمعی از یاران در جماعت خانه ذوق افزون بودند شیخ محمد جعفر موم علاقه
 که از مریدان حاضر باش بود عنودی بر دو غالب آمد مظنه آنکه غذا و شام بکار برده است حضرت ایشان
 را نظر برد افتاد فرمودند که شیخ محمد جعفر خواب بر شما استیلا دارد جواب داد که خیر باز بهمان حالت
 پیداشد حضرت ایشان اندک توقف کردند و فرمودند که شیخ محمد جعفر پس ترک باشید او پنداشت
 که بر وفق حدیث ستو و اصفو فکم حکم کرده اند و گذشته از خاطرش رفت اندک از جانب خود جانب
 پس جنبش کرد و تنگ گشت که دیوار گره پشت او را تکیه شد و نفیر خواب از او بلند شد نگاه تبسم میفرمودند
 و بسوی ما همه بندگان میدیدند - حضرت ایشان را عادت معهود بود که نام سچکس از یاران طریق بی الفصام
 القاب بر زبان نیار دندی اگر چه فروترین پایمی بود دگاه بودی که بانام لفظ صاحب و غیر آن فرودند
 و این افزایش وقتی تقریباً بودی چنانکه با احمد علیخان لفظ بهادر شامل کردند که حقا که حسن معاشرت
 بر ذات قدسی صفات حضرت ایشان نازش میکرد و سچکس در صحبت نبود که در قول و در فعل
 مدارا با وی نفرمودندی اگر شکایتی یا زحمتی میدیدند دل داری و تشنه میدادند اگر بروج در کار کسی
 پیش آمدی در رفع آن بذل تو د رفتی - یاد دارم که وقتی راقم این حروف را آواز گرفته شد
 و نمی توانستم سخن گفت با انبیر شادگاه حاضر خانقاه حسب عادت شدم و با و بن ششم حضرت ایشان
 پریش کردند و غوغای نمودند با آنکه آواز بر نمی آمد و طاقت سخن نداشتم اما حضرت ایشان مکالمت

یا بنده علی التواتر فرمودند هر چند در گذارش تکلف می شد لیکن از جواب بر عایت معاف نداشتند
 دانستم که اینهمه برای آنست تا محرومی از شرف مخاطبت موجب شکسته دلی ابن بیچاره نشود و حضرت
 ایشان آنقدر در شناس بار یک بین دقیقه سنج و نکته آفرین بودند که حیرت پیدای می شد پروای آن نبود که حاکم
 دیگر چه باشد شبی از شبها با یاران طریقی حاضر خدمت بودم قضا را تسبیحی که با اتفاق در دست ماندیک
 دانه اش بردانم دیگر بخورد و آواز که نرم داد چون محل قربت بفرط عنایت دانستم با وجود نزاکت تا سمع
 مبارک رسید خطاب شد که چیست عرض کردم که تسبیح - بحمد آنرا خواستند و در دست مبارک آوردند
 ملاحظه فرمودند اتفاقاً رشته در آن تسبیح کهنه بود یکی از میزبانان علاقه مند را که حاضر وقت بود آن تسبیح حواله
 کردند که این تسبیح را بارشته ریشین و شمس زین مرتب کند و بیارند بنده را اینقدر حیاء و انفعال
 دست داد که از شرم نمی توانستم سر بردارم تا دیر آنچه از نیجالت بر من گذشت شرح آن دشوار
 است و عجب شکله صورت نمود که نه مجال معذرت بود و نه یارای گفتن که این دانه تسبیح نه بجز یک
 من غماز می کرد و نه مرا آنچه از نزاکت خیال دریافت بخاطر بود از نیست که خاصان بارگاه و
 مقربان با اخلاص بر حد زمی بوده اند و در بر کاری و در مقامی احتیاط بلوغ می داشتند حضرت الهی
 و مولائی قدسنا الله بسره العزیز را جمال ظاهری با کمال باطنی از بارگاه خداوندی عطا شده بود و در
 کشاده پیشانی خوش ابرو نیکو چشم وسیع الصدر معتدل القامت مسل الشعر مرقع الکشف قوی العضد
 عریض الساعد فیج الکف حسن الانامل مستقیم الظلمین حسن المنظر طلیق اللسان فصیح البیان پیوسته
 دوزانو با ادب تشنه نشسته می سخن را با صوت معتدل گفتندی غیر از تبسم شیرین کمتر ضحک بر دهان
 آمدی راقم حروف را مدت ده سال در صحبت گذشت تسبیح گاه مقدمه در فلاد و ملا مشاهد نیفتاد امری غیر رضی را
 اگر کسی مصدر شد جز بهین سخن نیار و دندی شدت در غیظ نبود و سخنان لطیف همچو گوهر آبدار از درج دهن
 ریختندی حسن ادا و خوبی گفتار خدا داد بود گاهی غمز و اشارت یا جنبش چشم یا ایرود نفرمودندی غایت ادب
 و نهایت تمذیب در ذات مقدس منظومی بود چنانکه از برکت صحبت تمامی حاضران مجلس کمال خلاق
 آراسته می نمودند در کلام پاس تمام بود که حرفه فضول یا سخنی لا طائل از زبان بر آید که من حسن اسلام
 ترک مالایعنیه و اگر گفتی تبسم بر آمدی در تصحیح آن کوشیدندی و تمهید معذرت کردند
 صادق القول صادق الوعد کریم النفس مریضه الشامل بودند دست از همه بنا بر زمان افر با دوا خوان پاک
 انشانه و با یاران طریقی و طالبان رفیق شبانه روز حرف موانست رانده خاطر پاک را اگر سرواژه
 بهمین دمسازان دل پر استخار اگر میله بود بهمین مسکینان دیگر در عالم تجرید و تفرید گذرند شست آن

واز جہا عالم فارغ و برکنار۔ روزی خلاف مہمود ساعت سہ ناگاہ حاضر شدم دیدم کہ خود بدولت در صحن مجلس
 خانہ تنہا میخوابیدند و این بیت را با او از معتدل سکرانہ میخواندند و دنیا و دین مین یار و آباد مین تو ہم مین
 تعمیر و جهان کی بنیاد مین تو ہم مین ۴ مائل رضیہ کہ در ذات مقدس حضرت ایشان جمع بودہ اند
 سخن از ان برادر طریق سید اگر زبان در مکتوب خود نوشته وراقم این حروف را بر ان اتفاق است در اینجا
 نقل کردہ سے آیسے نو لینگ کہ حضرت ایشان صاحب ادب بودند و اہل ادب را پسند میفرمودند بے از امر
 و عمائد دیدم و صحبت شان در زیدیم اما ادب از مجلس حضرت ایشان آموختم حضرت ایشان
 صاحب تکلمین و وقار بودہ اند و صاحب حیاد بس غیور۔ حمیت اسلامی گویا تشریفی بود کہ بر قامت حضرت
 ایشان دوختہ اند۔ و حضرت ایشان قانع و گوشہ نشین بودہ بچہ گاہ بدیدن ابر سے یا وزیر سے قدم نہ زودہ
 و نہ در بیخ تقریب دنیاوی قرابت دریاست را ملحوظ داشتہ اند حضرت ایشان صاحب مال و منال نبودند لیکن سخی
 و غنی۔ گاہ گاہ یا ران طریقت خود را بر سفرہ خواندندی و بجز یہ شفقت انچه از طعام خوش و لذت یافتندی
 او شان را ارزانی داشتندی و خوشنود و شادمان گشتندی۔ حضرت ایشان صاحب شریعت بودند و
 مسائل فقر و سلوک کلامے منافی شرع از ان حضرت مسموع نشدہ حضرت ایشان رایح یکے از امور دنیاوی
 التفات نبودند و رغبت چیزی داشتند و نہ ذکر معاملات دنیا را در مجلس خودی پسندیدند۔ حضرت ایشان را فراخ
 نفس بودہ نفس طبع با ادب و سلیقہ شعار شرف خطاب برگزیدندی و انچه موزون و نیکو وضع و خوش
 طاهر و باطن بودی پذیرفتندی بلکه از خود چیز با ایجاد فرمودندی کہ در نظر بنگران پسندیدہ و مستحسن نمودہ
 حضرت ایشان صدیق بودند و صادق الوعد بودند با کسے انچه میفرمودند و فائیش قبل از وقت موعود کردندی
 حضرت ایشان صافی باطن و پاک طینت بودند اگر احدی از معاملات دنیا سنجہ پیچیدہ پیش حضرت ایشان
 بعض رسائیدی او را در کلام او راست باور کردندی و اگر دیگرے نفقش یا تکذیب او بعد از ان کردی حضرت
 ایشان ناخوش گشتندی کہ شما برادر خود را غیبت میکنید۔ حضرت ایشان را در مسائل علم سلوک
 انقدر معلومات و قدرت بیان بودہ است کہ اہل منطق را در مسائل فن خود حاصل نبود اما تا کہ بہرہ
 ازین علم نداشتندی و عامیانہ در اثنا بیان حقائق ایراد میکردند حضرت ایشان بقوت بیانی و
 طلاق لسانی معنی مقصود را ہرگونہ لباس دادہ خاطر نشین مخاطب خود کردندی کہ بعد از ان ہمچہ شکہ
 و شبہتہ او را نمماند و تسکین خاطر و تشفی باطن روی میداد۔ حضرت ایشان کتب حدیث و فقہ و تصوف
 علی العوام پیش نظر میداشتند و انچه میخوانستند بخص میفرمودند صحبت حضرت ایشان را خاصیتہ بود کہ ہر کہ
 شرف حضوری می یافت ہوا جس نفسانی و خیالات دنیاوی بردش گذر نمیگرد بلکہ کیسوسے و فراغ خاطر

و ذوق شوق الہی غلبہ می نمود حضرت ایشان ہر یک را از دستگان دامن دولت آنچنان زیر نظر تربیت
می داشتند چنانکہ والدین اطفال خود را دارند پیکر عنصری حضرت ایشان را بر چند از ریاضت شاکہ و
لطافت مستلزمہ نزاکت تمام دریافتہ اما ہیچ گاہ بالای بستر و بالش نرم نیامسودندی و در موسم سرما جامہ
مثل کمل بکار آوردندی۔ حکایت سفر اجہیر شریفین در زیارت مجذوب ریتا شاہ از زبان مبارک استماع افتاد
و گاہ گاہ بغرض ترغیب حضرت ایشان از مجاہدات و ریاضات خود سخن را ندندے کہ سالہا بر برگ و بار
اشجار قانع بودہ ایم و در یک شب دوازہ ہزار ضرب و نلغہ خود نمودہ تا آنکہ خون از سینہ بر آمدن گرفتہ
انتمی کلامہ حضرت الہی و مولائے را خوارق و تصرفات عظیم بود با آنکہ توجہ بصرف ہمت کتر داشتند
چنانکہ ہر یک از یاران طریق بالا افراد و بالاتفاق روایت کردہ نقل و حکایتی از ان بر زبان دارد
ہر چند ذات مقدس حضرت ایشان مستغنی تر از آنست کہ حرفی از ان بر نگاشتہ آید لیکن اگر خاطر
یاران طریق و رفیقان راہ توفیق بذاکر بعضی از ان نگاہ داشتہ آید همانا از جادہ اتقضای مقام اخلاف
نباشد و قوی شیخ بندہ علی مختار راج ڈمراون کہ از مریدان با اخلاص بود مبتلا بعارضہ ضیق شد علاج
از حد گذشت و ز خطر صرف شد سودی نداشت لاجرم مجذوب حضرت الہی قدس سرہ گذارش رفت
حضرت ایشان بعضی را از اہل سلوک اشارت فرمودند کہ ہر شاہ گاہ بخانہ اش رفتہ مشغول بطریق
باشند کہ تلقین بود چندی برین بر آمد آن یار ہما دیگر بار پیام ادب فرستاد کہ زحمت از من دست
بر نہاشت ساعت نہ راقم انجروف نیز بعبادت مالوف حاضر مجلس بود حضرت ایشان تفحص کردند
و از یگان یگان پرسیدند بالآخر ہویدا شد جماعہ کہ مامور بودند التزام خدمت بوجہ تمام نکرده اند موافق و موافق
دنیاوی سد راہ شان گشتہ است حضرت ایشان راتخص بمن راج راہ یافت و بہانوقت از جماعت خانہ برجا
فرمودند و مجلسیان را قبل از وقت معہود رخصت دادہ خود بہ نفس نفیس داخل حجرہ خاص گشتند بوقوع
این معنی جملہ حاضران علی الخصوص مستر شدین مامورین مشوش و خائف بخانہ خود ہافتند ہمین کہ
صبح بر آمد یاران از ہر طرف جوش کردہ بخانہ ملخص خود ہجوم آوردند بندہ در گاہ نیز از ان میان بود
دیدیم کہ شیخ بندہ علی صحیح و سالم نشستہ و بمشاغل معمولی در پیوستہ است ہیچ اثری از مرض شہرہ
او پیدا نبود شستیم و پرسیدیم کہ چگونه ہستید و چہ حال دارید گفت الحمد للہ کہ مرض از من دور شد و اکنون سست
ہستم بگمان راجرت در گرفت و تعجب ہا میکردند کہ شب راجنین حالت بود و صبح راجیان
جمع یاران حاضر و ملخص صحت یافتہ اقرار کردند کہ انیمہ تصرف قوی حضرت ایشان راست۔ یاران نیتی
توقف کردہ شاہان و فرحان بخانہ خود ہا مراجعت کردند۔ دیگر و اگر آباد میوہ گڑم محاط و ولتخانہ

آستانه شریف است که عمارتی بلند برآورده جناب جلالت قباب سید منور علی شاه والد ماجد حضرت ایشان است
 و از تبرکات خاص آستانه شریف جناب غوث اعظم قدس سره الغریز یک علم عطیة حضرت بابرکت سید عبدالباقی
 بغدادی قدس الله سره الغریز پیر سلسله قادریه در آن مودع و مشهور آستانه شریف است در آن مقام پاک
 هر سال مجلس یازدهم شریف بماه ربیع الاول می بوده همین برادر علّاتی حضرت ایشان قدس سره سید میرعلی
 مرحوم بصرف منافع دیه معافی دوامی که نذر گذرانده مهارجه گویا برای آستانه شریف و مجلس یازدهم
 سنین پیشکش حضرت سید منور علی شاه علیه الرحمة است اهتمام و انتظام آن میداشتند خیمه و خرگاه
 بالآلات روشنی در صحن آستانه می افراشته و فرشمای مکلف گسترده جمله عمائد شهر و روسا و اهل مناصب
 شریک این مجلس می بوده اند و حضرت ایشان در سائیه علم رونق می بخشیده اند و الا ان دگوبینگان
 شهر و بیرون شهر جمع آمده مجلس را گرم می ساختند و سماع آن ارباب قلوب را از جامی برد و بکشاده
 پیشانی اهل مجلس و مردم انبوه را تقسیم شیرینی و تبرک میکرد دید یکبار ره سید صاحب تقریبی مجلس در آستانه
 شریف ترتیب دادند و از کثرت روشنی فانوس و شیشه آلات بانندی و چهار شب جلوس روزی نمود مردم
 و مجلس آن دن آغاز کردند حضرت ایشان در جماعت خانه با چند مریدان تشریف میداشتند راقم این حروف نیز
 حاضر بود که ناگاه باد صرصر برخواست و آنقدر شدت در هوا بود که حس مردم بجانماند قریب بود که جمله آلات
 و ادوات روشنی از بانندی و چهار فانوس بهم خورده بشکند و بریزد و مجرم معانته این حال سید مرحوم بخدمت
 بابرکت حضرت ایشان التجا آوردند و از آسیب باد و تصادم آلات و انظار روشنی و برهمی مجلس امان
 خواستند حضرت ایشان بنفس نفیس بالای بام جماعت خانه قدم رنج فرمودند و آن همه خرابی و خسته حالی که
 پیش نظر بود ملاحظه نمودند و نهایت صرف کردند و طناب سائبان مجلس آستانه شریف را که بکنگه جماعت خانه
 مربوط بود بدست مبارک خود گرفتند و نگذاشتندش تا آنکه باد صرصر و کجی نهاد انگاه که طوفان بد فرو نشست
 از مجلس خبر آمد که هیچ نقصان بسامان تحمل نرسید و جمله آلات روشنی همچنان بر جا ماند تا ثانیان را حیرت
 فرورفته بود و نظارگیان را انگشت بدندان ماند- دیگر زیر دیوار جماعت خانه حویلی بود مولانا محمد عسکری که
 از مریدان حضرت ایشان و خویشان سید میر علی شاه و نائب سرش ته دار عدالت فوجداری ضلع بودند در آن
 حویلی می ماندند یکبار حسب عادت کاغذات کچری بخانه آوردند تا بروز یکشنبه که تعطیل انگریزی بود به کار منصبی
 پردازند یکشنبه بعد ساعت چهارنوبت سرشته دار در خانه نبود بوزنه آمد بسته کاغذات کچری گرفت
 با خود برد شور و غوغا برخواست راقم این حروف نیز حاضر بود حضرت ایشان خادم خاص فرستادند که
 معامله چیست روزی باز آمد حقیقت حال عرض داشت حضرت ایشان برخاستند و محبت بالای بام

جانب بازار رفتند بنده درگاه همراه بود دیدند که بوزنه آن بقچه را پیش خود گرفته برتفنگ کانی نشسته است
 و نزدیک است که آن بسته را بکشاید آنوقت حضرت ایشان را دیدم که نگاه بردگماشته اند کلمه بران زفته بود
 که یک بوزنه کلان و قوی از جانب جنوب پیدا شد و از با همای دکانات ملحقه جو نشان و خروشان حساب
 کرده در رسید و حمله آورد گشت بوزنه سابق از بسیت او دست و پاگم کرده بقچه ها بجا گذاشت جانب
 شمال بے تحاشا گرخت و بوزنه دوم در عقبش گرم همچنان می دوید چون بقچه تنها ماند آدم بجا اشارت رفت
 و آنرا بدست آورد دیدمش که هیچ سبب بدان نرسیده بود و جمله کاغذات بسلاست مانند دیگر روایت است
 از برادر بزرگ سیدنا میر تراب علی که روزی در ابرام هندوئی بخدمت حضرت ایشان حاضر شد و مظهر
 معمر بود گفت که ایندم در مجلس خدائی می بینم و از خود رفته ام مرا مسلمان فرماید حضرت ایشان بر
 لفظ مبارک رانند که مسجد رفته مسلمان باید شد باز عرض داشت که بدرگاه حضرت خواجه بندان از اجمیر شریف
 عزیمت دارم ارشاد شد که همانجا مسلمان شو چون معاودت کنی بیعت گیرم روز دوم سهو اجمیر شریف
 بعد چندی مسلمان شده از اجمیر شریف باز آمد و بخدمت بابرکت بیعت نمود و به خواجه بخش موسوم شد
 یک روز رسالت شرف خدمت دریافت و عرض نمود که برادر من در ملک پنجاب بتلای بلا بحر می
 ماخوذ است که در پاداش آن خطر جانست امید که خلاص شود حضرت ایشان ساکت بودند رسالت
 حاضر ماند بعد از ساعتی التماس بیعت نمود حضرت ایشان فرمودند که هرگاه برادر شمار بانی یا بد رسالت
 گوهر این لفظ را آویزه گوش کرده مرض شدت یک ماه بر این برآمد که رسالت را اطلاع فرستاد که برادر
 من خلاص یافت و دیگر مولوی احمد حسن تحصیلدار که مرید حضرت ایشان بودند از خورج با کبر آباد رسیده
 دولت حضور می داشتند خبر رسید که اسپ سواری شان از دروازه یله شد مولوی را تشویش پیش آمد
 بنام کوتوال شهر رفته نشست که مگر اسپ را بدست آورد سپس متامل شد و آن رفته را چاک نمود حضرت
 ایشان فرمودند که این چه بود مولوی دست بسته عرض داشت که مرکب ز پیش در دولت رفته است
 بسر خودش باز آید حضرت ایشان این لفظ بزبان مبارک آوردند که آنچه کردید و آنچه گفتید اینهمه را خوش عقادای
 شما باعث مست ساعتی گذشته باشد که آن مرکب بجای خود باز آمد - و دیگر میر محمد علی نام مرید حضرت ایشان بود
 نوکری پیشه وقتی تعطل داشت پریشانی دروازه کرده و سر سیمه بدرگاه حضرت سیدنا امیر ابو العلاء
 علیه حاضر شد و وظیفه خواندن آغاز نهاد چون اربعینش را وقت اختتام رسید حضرت بابرمت دروازه
 نمودند و فرمودند که همانجا برو و مقصود از آن خدمت حضرت ایشان بود میر بخدمت شتافت و آنچه
 گذشته بود بعضی رسانید حضرت ایشان تعریض کردند که آیاتما با جازت ما رفته بودید میر این

حرف شنوده بگلیست و معذرت خواست و التماس آورد که تقصیر کردم عفو میخوانم حضرت ایشان از خطای
 او در گذشته سپاس چهار روز بسر آمده بودند که میر بر سر کار شد و بخدمت حضرت ایشان حاضر آمد و از کاسیابی
 خود خبر داد حضرت ایشان فرمودند که این عنایت حضرت سیدنا امیر ابو العلاء است قدس الله سره و الغریز
 امروز که هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۰۰ هجری است و راقم به تسوید این حروف اشتغال داشت مولانا حسن
 وکیل ضلع مین پوری با برادر خود مولوی محمد آسن صدر اعلی بر سر و قتم رسیدند و ازین باب سخن راندند
 که روزی در اکبر آباد قصد خدمت حضرت ایشان کردم چون داخل در دولت شدم در دل خود گفتم که
 چه خوش بود اگر حضرت ایشان شربت چای بمن دهند بعد از آن که مشرف بخدمت شدم حضرت ایشان
 مشرف بر خاطر من شدند و فرمودند که عادت چای خوردن دارید گفتم هر روز که خیر لیکن اکثر اوقات
 بکار بر شمع منصب علی را خوانند در نیمان خطر دیگر گذشت که تحریک نزله دارم اگر شیر در چای نباشد
 خوب است شیخ منصب علی حاضر آمدند حضرت ایشان امر با آوردن چای کردند و فرمودند که شیر چای
 جدا گانه آرید تا آنچه مرغوب خاطر باشد بدان میل کنند شیخ حکیم اللہ یکی از مریدان نبشته که من مدت
 چهل سال ملازم خدمت حضرت ایشان بوده ام در اکثر اوقات حضرت ایشان بطلب یکی فرستادند
 رونده باز آمد و عرض داشت که در تلاش جد کردم نیافتم حتی سکوت ورزیدند بعد از آن فرمودند که
 فلان مقام برو بسیار قاصد آنجا رفت و همراه خود آن کس را آورد حال آنکه کرت اول آن مقام از او
 خالی بود و دیگر حضرت ایشان که تا ساعت دو از ده مجلس میداشتند یک شبی ساعت ده همین که از استیحا
 فارغ شدند من بخدمت ایستاده بودم خلاف معمول مرا ارشاد رفت که الحال خانه برو من خانه رفتیم
 که نفیر گریه و زاری بلند است از آنکه دختر هفت ساله ام اینچنان را پدر کرده بود و دیگر آنکه در سفر
 گدازه مکتبیسر ما مور بوده ام که رخت از پالکی فرود می آوردم چون بمنزل می رسیدند و باز آنرا پالکی
 می نهادم چون روان می شدند صد و پنجاه که همراه بود بار داشتند و از همان صد و پنجاه آنقدر خرج می شد
 که شلش اگر چار تا صد و پنجاهی خالی گشتی عجب نبود و دیگر یکبار حضرت ایشان را مرض شدید دریافت و
 خدمتکاران نیز ناخواسته موافقت کردند من خسته تنها بر خدمت قیام کردم شب روز حاضر می ماندم
 وقتی در کیسه خنجر پنج فلوس بیش نبود درین میان آهن ساز سر پوش آفتاب و اگر دان نوساخته آورد
 حضرت ایشان اشارت کردند که اجرتش حواله کنی عرض کردم که اینقدر نقد در کیسه موجود نیست فرمودند
 که بروید و کیسه را در یابید اندرون رنتم و دیدم که کیسه پر از فلوس است و دیگر آنکه حضرت ایشان چون
 متوجه عالم معنی شدند و مدت یک سال شوش ماه بر آن گذشت بود مرا ضرورت استفسار در شغل

پیدا شد و بیاد آن هادی گم کرده را بان دلم گرفت و آه حسرت از دل پرورد بر می آوردم که بکاروم
 و از که پرسم و گویا بم و سه روز همین کیفیت بر سن طاری ماند آخر الامر شی گریان گریان بخواب فتم دیدم که
 حضرت ایشان با همون صورت و شان بر سر این خسته جان جلوه کردند و کمال شفقت و بجزئی طیب المسکن
 گشتند باین لفظ که گوش کن هر چه تو سپرده ام یاد گیر و هوش دار ذکر آنست که نه بزبان تعلق دارد و نه قلب
 و نه نفس می خورد اگر کن تا پیدا شود پس اینقدر ترا بس است انتهی - از برادر سید عبد علی روایت است
 که حضرت ایشان چون از بانس بر طلی وارد میر طه شدند و بخانه نشی محمد اعظم سر رشته دار فرود آمدند نظره
 سید اصغر علی شاه را که اکنون صاحب سجاده حضرت ایشانند تپ محرق دامن گرفت و حضرت ایشان را با
 تنفص گردید در ظاهر رجوع با طبایع شهر قرار دادند و حضرت ایشان در باطن بجانب حضرت سلطان المشائخ
 محبوب الهی قدس الله سره العزیز متوجه شدند و این بیت القاشد و بزبان مبارک فت س یا نظام الاولیا
 و الدین صدر اصفیا نه قره العین نبی شان علی مرتضی + از همان وقت صاحبزاده را حفت در مرض راه
 یافت و بتدریج آن گرانی سر فرو نهاد و حضرت ایشان بشاهزاده مخاطب شدند که ملی فتن دل می خواهد
 عرض داشتند که ملی درین میان نشی محراب علی سر رشته دار حج حاضر آمد پسری دشت بیمار جان بلبطالت او را
 بگذار و التماس قدم رنج نمود حضرت ایشان سعادت کردند و شربت آب میوه از زانی داشتند بجز آنکه
 طفلک بیمار فرود خورد چشم بکشاود و شیر از پستان مکیدن گرفت و به شد برادر بزرگ غلام عبد القادر الدنی که بار
 طریق اجازت یافته حضرت ایشانند کتابت کرده اند که برادر بزرگ مولانا بدر حسن موبانی تهمتی از قبیل ایشا
 در ابتلا افتادند و از حضرت ایشان مامور عبور و رضا بقضا شده مدتی معدود بمراد آبا دزدان را آباد و شتمند
 مراغه را کار بستند اما از کار بسته گره نکشود چون از هر طرف یاس رو نمود روی نیاز بسوی حضرت ایشان
 آوردند و عرض داشتی مشتمل بر احوال پریشانی و ناسمیدی مرتب کرده به پیشگاه حضرت ایشان ابلاغ
 نمودند شرف برادران شیخ منصب علی که مقرب بساط دولت بودند آنرا بادب پیش کردند و بعد حصول
 اجازت کشود و خواندن گرفت عنوان عرض داشت این بیت بود مکن تغافل ازین بشیر که می ترسم
 گمان برند که این بنده بی خداوندست بد حضرت ایشان اول این بیت که خوانده شد چشم بهم نهادند
 شیخ منصب علی ساکت ماندند و لحظه توقف شد حضرت ایشان چشم مبارک و آورده به شیخ منصب علی خطاب
 کردند که چه نوشته است شیخ من همان بیت را بادب باز خواند حضرت ایشان باز چشم بند کردند بعد لمح ارشاد شد
 نوشته است شیخ همان بیت انشاد کرد و حضرت ایشان استماع نمودند کرت چهارم که این معامله رفت
 در یامی رحمت بجوش آمد و بی آنکه عرض داشت تمام شود فرمودند که بروید و بسرید روز دوم علی الصبح

شیخ منصب علی حسب عادت قاعده خود حاضر آمدند و کورنش بجای آوردند حضرت ایشان ارشاد فرمودند که
 برید و برادر خود مولوی بدر احسن با همراه خود آید چون صادق العقیده و کامل الیقین بودند هانوقت عازم
 کول عرف علی گنده شدند و بمنزل مقصود رسیدند همانم مولانا از مجلس خلاص میکردند همه حاضران اقرار برین
 بیت کردند اولیاء است قدرت از اله پاتیر حبه بازگرداند ز راه پادو حکایت دیگر نیز آورده اند که
 سبق ذکر یافت از ترتیب مجلس سخن ستانه شریف و بر خاستن باد صرصرتن و محفوظ ماندن شیشه آلات جوار و
 پانندی و فالوس که در شامیانه آویز بودند و دیگر مولوی احمد حسین تحصیلدار که در جوار خانقاه حضرت
 ایشان مقیم بودند زن برادرش احمد حسن آسیب زده شد در آن ایام که استن بو و نوبت بدان
 رسید که جان از دست خلل بیرون بردن دشواری نمود چون وضع حمل کرد مضعه بیش نبود همشاید
 این واقعه حیرت روی نمود و جمله اهل خانمان را بهیبت تمام در گرفت انگاه رجوع بجنت بابرکت
 حضرت ایشان آوردند آنحضرت خذف ریزه چند خط کشیده دادند که ازان مرض صعب دور شد و
 مرخصه شفا یافت - دیگر حکایت یله شدن اسپ سواری تحصیلدار از پیش دروازه خانقاه شریف مبارز
 آمدنش بسره خود نبشته اند که پیش ازین بفضل تجریر آمد دیگر وقتی فرحت علی برادر شیخ منصب علی مہتمم مہام
 خانقاه را زجنتی پیدا شد از آسیب پری یا جنون که از هر چنگلشتانش خون روان می شد و بجالت
 بیخودی گوناگون درد و اطم اورا مضطرب می داشت شیخ خاکستری ازان گردان جماعت خانه گرفته فرمتان
 و آن پیچاره ازان بیخ باز بست و بیارمید - و حکایتی دیگر بقلم آورده اند که یکبار پسر زنی بجنت حضرت
 ایشان حاضر شد و التجا نمود که فرزند من از من جدا شده و بطرفی سر نهاده و تا ایندم خبرش باز نیامده
 است مترصدم که ازان بیایم حضرت ایشان فرمودند که بدر بار حضرت خواجه بزرگ غریب نواز
 قدس سره العزیز حاضر شو ترا از ان مقام آگهی حاصل گردد - پسر زنی اتکا بر ارشاد نموده روان شد و با هم
 خود را افکند و پیش بلند دروازه بجوابت بشارت دادند آن پسر گم کرده را که فرزند تو در شتر خانه والی تو
 است بڑو با خود آر چون بیدار شد راه ٹونک گرفت و چون رسید فرزند خود را نیافت لاجرم از انجا بگشت
 و بدر گاه عالیجاه اجمیر شریف حاضر آمد و بمقام بشارت خیز دیگر بجوابت گرفت دوم گموشمش در دادند
 که پسر ترا از ٹونک غیر حاضر بود اکنون بجای خود باز آمده است و ترا خواهد پیوست پسر زنی از ٹونک پسر همراه
 خود گرفته با کبر آباد سالماً و غانماً رسید و شکر بجای آورد که همین توجبه حضرت ایشان فرزند من بمن پیوست
 و این قصه ستران نسبت خصوص را کشف می کند که حضرت ایشان را بانحضرت خواجه بزرگ قدس سره العزیز بود
 و دیگر واقعه شیخ خورشید علی کو تو ال بلند شمرنگاشت که در زمان بغاوت عام ہند ۱۸۵۷ء مجرم قرار یافت

بمجلس آباد افتاد و از منصب شنگلی معزول گردید همین سپهرش که کرامت علی نام داشت بعلت بغاوت نیریز و
 آمد و نوعی از انجاد گرگنجت و خود را به بریلی که قرارگاه جمله بغات بود افکند و در هنگامه شورش بسیار سید
 خورشید علی که از روزگار انجمن چشم زخم دید و از تهیدستی و بی جمعیتی کارش با ستوانش سید بود با مولوی
 احمد حسین گنده مکتبسی تحصیل را از تروی طح مراد ت انداخت از آنکه هر دو مرید حضرت ایشان یار طریقت
 بودند در آنوقت که نخت کو توال بر سر مساعت بود از شیت آملی اتفاق چنان افتاد که حضرت ایشان را
 جانب ملی زیارت آستانهای تبرک سفر پیش آمد چون معانسه ای قصبه کول بود و ده یون شرف یافت تحصیل
 بصورت کار حاکم در انجا رسیدند و با سیدی میر تراب علی که خاص ملتمز رکاب سعادت بودند برخوردند و ازین
 آمد دولت عزاکاهی یافتند بخدمت با عظمت حضرت ایشان فخراند و ز حضور گشتند و کو توال معزول یار طریقت
 خود را نیز بخوانند کو توال با حال زار افتاد و خیزان حاضر شد و چون نظرش بر جمال مبارک افتاد و دشمن
 بر آمد و بی اختیار بهای های گسیت و یاد مصائب زمانه و سرگذشت درد آور و هجوم آورد و عنان اختیار
 از دست او برد و حضرت ایشان را بدیدن این حال حمت آمد چیزی از وظیفه ارزانی فرمودند و خود بدولت
 دهمی روان شدند هفته پیش نگذشته که خواجه احمد حسن سهارنپوری سپه نڈت پولیس مقدمه سید مهران علی کش
 از یک لک روپیه مال نقدش بدزدی رفته بود پیش حاکم در خواه نصب خورشید علی کو توال معزول کردند تا مگر
 بهمدستی او کاک تحقیق سرقه و گرفتاری دزدان بانجام رسانند کو توال منصب تخانه داری کلادنی از پیشگاه
 حاکم وقت بشرط اتمام این خدمت نامزد گردید خورشید علی چون این معامله بوقلمون دید عراض نیاز یکی بجزگری
 متوالی فرستاد تا این مهم آسان شود و ازین کار بسته گره بکشاید از پیشگاه حضرت ایشان ارشاد شد که
 خورشید علی را بهوس سمت معزول نخواهد گشت اعلام کنید و همچنان بظهور آمد که شیخ خورشید علی تادم و اسپین
 همان منصب کو توالی بلند شهر قائم و کامران ماندند و هم رنگین قصه قضیه مولوی احمد حسین تحصیل
 مسبق الذکر است که تحصیل در دو ماه قبل از بروز بغاوت فوج رخصت حسب قاعده حاصل کردند
 و با عیال و اطفال به وطن مامن خود اقامت گزیدند و در آن زمان پر آشوب از تمام مکاره و حوادث
 محفوظ و مصیون ماندند چون هنگامه بغاوت فرو شست و امن و امان پیدا آمد تحصیل را با جازت
 حضرت ایشان در صد حصول معاش شدند و بر منصب خود که تحصیل اری اترولی بود فاکر گشتند
 با آنکه هیچ قاعده و قانون مقتضی نبود که نوکری تادم سال از کار خود باز ایستد و دیگر بار تشریف همان
 منصب گیر و جمله ارباب قانون و ضوابط بران اتفاق کردند که ما هیچ معامله نظیرش نیافته ایم و
 بیرون از دیدن و شنیدن است و این نیست مگر از تصرفات حضرت ایشان قدس اللہ سره

مولوی غلام عبدالقادر الدینی زیدی این هم نبشته اند که روزی حضرت ایشان حسب عادت با جماعت طالبان حق حقایق و معارف و تذکره بزرگان سلف از زبان گهربار میفرمودند و من نیز حاضر مجلس بودم زنی از آن فرقه که بطور ایفان و سوومست نیز در آنجا سماعت می نمود گریستن آغاز نهاد و عرض داشت که من از پیشه خود تو بسکیم و زندگی خود چنانکه باشد بسر نایم بمعائنه اینحال عبرتی تمام بر خاطر حاضرین زد و یقین پیوست که این همه برای نصیحت گرفتن حضارت ما همچنان متأثر از آن شده دست بدعا شدیم که حق سبحان و تعالی ما را از مناهای و ملامت برکنار داشته در ظل عاطفت حضرت ایشان دارد - محمد عبداللہ خان جلیسری مرید حضرت تالی قدس سره نبشته اند که شبی بحالت شدت مرض مرا زیارت جناب امام حسین سید الشهدا علیه السلام و حضرت تالی در عالم رویا نصیب شد از شاد فرمودند که به شدی با داد آن از مرض و استم چون این واقعه بخدمت با عظمت پیوسته عرض کردم فرمودند که دیگران هم مرا بحیثیت حضرت سید الشهدا رضی اللہ عنہ دیده اند غالباً وصال من بشهادت انجامد و همچنین بوقوع آمد که در آخر وقت مرض اسهال لاحق شد و متوجه عالم قدس گشتند - مولوی طفیل احمد مرید حضرت تالی قدس سره بقلم آورده اند که در زمان بغاوت هند مرا تا چهل روز تپ لرزه گذاشت روز آخر بعد لرزه و ظهور تپ حالت غشی طاری شد دیدم که حضور اقدس عصار در دست تشریف آوردند و آثار سرت بر چهره مبارک عیان بود همین که فافت از آن حالت دست داد از بستر شادان برخاسته این واقعه بخدمت والده ماجده گذاردم که حضرت بابرکت بقدم بیمنت مرا از مرض خلاص کردند و همچنان شد و بعد از آن مرا لرزه گرفت - دیگر تقریب مکتب شاهزاده عالی گوهر سید اصغر علی شاه سلمه اللہ تعالی حاضر آمده تا آخر رمضان ملازمت کردم یک روزی بعد نماز مغرب شرف حضوری یافتم حضور اقدس را دیدم که تنها در کمره خورد و تشریف داشتند مخاطب بمن شده فرمودند که این وقت طاهر شاه مندراسی را که در عرس حضرت خواجہ سلیم چشتی قدس اللہ سره الغریبہ فتحپور سیکری رفته است معامله پیش آمد و روی جانب مغرب فرمودند که آن سمت فتحپور سیکری است کرت دوم متوجه بمن گشتند و بزبان مبارک راندند که این وقت طاهر شاه بتلا به بلانی گردید امروز چه تا اینست عرض کردم که شب بست و هفتم ماه رمضان تشریف است بر لفظ مبارک رفت امشب شب قدر است یاد دارید چون طاهر شاه از فتحپور سیکری باز آمدند از احوال عرس تشریف پرسیدم گفتند که آنجا مشغول بودم ناگهان مادرم از مندراس رسیده دستم گرفت و گفت که تو در غیبت من تصداینجایا کردی اکنون با خودت مندراس برم بمعائنه این معامله اضطراب تمام روی داد حضور اقدس را یاد کردم آن صورت از چشم من غائب شد و من همچنان مشغول ماندم مرتبه دوم مادریا یک درویشی

سرور همنه موی دراز باز آمد و آن درویش دستم گرفت گفت برخیز تا بمند راست بروم من تا باین درستی
 نیار و رو به باز حضور اقدس را یاد کردم یا سید مظفر علی شاه خبر گیرید - بحمد این لفظ آن اشکال ناپدید گشتند
 تعالی اللذات برکات حضرت الهی قدس الله سره الغریب چه قدر مشکل کشا بود - دیگر وقتی علت زکام و
 حرارت بر من استیلا کرد چنانکه فرض و سخن نماز تمام ادا نمودم و دیگر تاب و ظایف معمولی نیار و ده ندون
 خانه شدم و لحاف بر سر کشیدم دیدم که حضور اقدس عصا در دست تشریف ارزانی داشتند علی الفور حرارت
 و زکام فرو شد و صحت رو نمود و بیرون از خانه آمده وظایف معمولی خواندم دیگر یکبار در خرم را در دیپلو
 برخاست که از شدت آن بهوش در باخت سجده عظیمه حضور اقدس در آب بر آورده قطرات چند در
 دهانش انداختم همانم بهوش آمد و گفت که حضور اقدس تشریف آوردند دست شفا بر سینه ام فرود آوردند که
 ازان صحت یافتم - دیگر مولوی غلام سبطین وکیل سرکار در اکبر آباد بجم غلب با خود سپرد عدالت سشن حجج
 و مقدمه اش بدو سال کشید وکیل ازین ماجرا به تنگ آمده التماس حضور اقدس آورد آنوقت که تاریخ اختتام
 مقدمه و حکم تغزیر نزدیک بود بر زبان الامام ترجمان رفت که بروید و نظر بخداوند تعالی دارید نیکو خواهد کرد
 چون تاریخ مهود در رسید حاکم عدالت وکیل را اجازت بکوشیستن داد و بجانب جنت که منصب فوجداری بود
 رو آورد و گفت که این مقدمه حساب فحیست رجوع بعدالت دیوانی بایستی کرد نه به فوجداری و شما که
 در عدالت زیرین ترتیب این مقدمه کرده اید و مقدمه را سپرد بعدالت سشن نموده پس آمدن شما درین
 عدالت بفرض تقویت و اثبات مقدمه خارج از ضابطه قانون است باز گردید و کار عدالت خود کنید و
 بوکلا و مولوی غلام سبطین گفت من از شما خورسندم که شما طریق چهارم پیشه خود سپرده اید و دست
 از اجرت ششستة شمار احتیاج بگفتگو نیست بعد ازان دوسه شهادت از جانب مدعی گرفته مولوی ا
 غلام سبطین را رها کرد و بکار و کالتش مشغول داشت این سرگذشت عدالت بود و اینجا حضور
 اقدس از حجة شریف بر آمدند و با من مخاطب شدند که امروز مقدمه غلام سبطین پیش گردید و برینو
 که مولوی غلام سبطین حاضر آمدند و آنچه بر سرش گذشته بود بعرض رسانید دیگر سالی که ملک اودهن
 حضور اقدس را اتفاق سفر افتاد و در دینیت بمقام رودلی بزیارت با عظمت شیخ عبدالحق
 قدس الله سره الغریب شد شاه مسعود احمد که از اولاد شیخ و مهم در گاه شیخ قدس سر بودند این خبر
 جان بخش رایافته در مطبخ حکم فرستادند که قیمة تیمی ساگ هم بر خوان باشد و آن مرغوب خاطر حضور اقدس
 بپزه است چون بندگان حضور نزول فرمودند و از زیارت شیخ قدس سر بسیار سودند و نوبت بطعام رسید
 صاحبزاده در گاه شاه التفات احمد که سجاده نشین حضرت شیخ قدس سره اند از پیش حضور اقدس

بست خود کشیدند بهما نوقت اشک گوهر نثار از چشم مبارک جاری شد و بار بار این کلمه بر زبان فیض ترجمان
 میرفت هماننداری چنین باید که حضرت شیخ قدس سره فرموده ماند روز دوم سجاده نشین بس بس خواستند
 که امروز هم قیام شود لیکن حضور اقدس معذرت کردند باین لفظ که هر گرامان بودم رخصت نمود دیگر
 توقف نتوان کرد - دیگر در اثناء سفر با ظفر ملک اودم هر گاه که حضور اقدس بمقام نوباوان درگاه
 فرودکش بودند روزی سید سجاد حسین بهراچی از سادات بارهه که تخانه دار ضلع گونده بود بزیارت
 حضور اقدس حاضر شدند و ساعتی چند اکتساب شرف حضوری کردند چون از آنجا برخاستند عرق آورد
 از بالای بام فرود آمدند و اشک ز دیده می ریختند و میگفتند که دنیا به برکت اینچنین اهل الله قائم است ز حال
 همت یک روزه نمیداد - دیگر روزی از زبان مبارک حضور اقدس سره سماعت کردم فرمودند که آنحضرت
 تعالی شانہ اجازت بیعت گرفتن بهر سلسله که بتاریخ دوم جمادی الثانی سلسله هجری قدسی امام شده
 باین لفظ است هر گرا دستگیر شوی این بیعت است مانند بیعت دیگران - دیگر مرزا اکبر بیگ اثناعشری
 کبیر السن بحضور آمد بیست و گفتن آغاز نماید که ما از دوستان والد بزرگوار اثناعشری سید نور علی شاه
 رضی الله تعالی عنہ هستیم و بندگان حضور را در کنار پرورده و حضرت الهی قدس الله سره که علم آن داشتند
 کتبی سکوت ورزیدند و تنویر گشتند دیر نبود که مرزا را کیفیتی گرفت و از پای برخاست و خود را بر دست
 حضرت با عظمت انداخت که به بیعت مراد ستغییر شود حضور پر نور این لفظ بر زبان آوردند که حضرت مرزا
 این چه خیال است مالکنا پرورده بقول شما هستیم نیکو باشد که بر دست پیری ساخور و بیعت کنید مرزا بگریه
 و زاری در آمد و عرض نمود که من بر دست حضور تو به کنم حضرت با عظمت تعلل میفرمودند و مرزا را قاطق و
 اضطراب می افزود چون اصرار مرزا از حد گذشت التماس او پذیرائی یافت خود میدیدند و جمله عیان
 خود را جلوه ارادت حضور پر نور آورد مرزا از نیجان در گذشت خدایش بیامرز دفرزندش نواب جان
 نام لباس گوناگون در بر کرده از شهری بشهری و از ملکی بملکی آمدن و رفتن دارد -

منامات حضرت الهی قدس الله سره العزیز که از زبان مبارک بسامعت رسید

قال مولانا و مرشدنا قد خطر بیالی مرّة ان المصائب التي وقعت علی امام الکونین
 حسین بن علی رضی الله تعالی عنہ فی دشت کربلا فاعل بوالدیة و جده المصطفی صلی الله علیه و آله
 علیه جمیعین فاذا اتانا بنائم فرأیت فی المنام که جناب علی مرتضی کرم الله وجهه تشریف میدارند
 من از خدمت ایشان هتفسار کردم حضرت ایشان اشارت بجناب سالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم

کردند چون بحضور اقدس عرض کردم فرمودند از سیده عالم باید پرسید بموجب چه رشتاد حاضر بجانب خاتون جنت سلام الله علیها شدم از سوگواری و الم آنچه در بندگی ایشان مشاهده کردم در گفتن نیاید گریه در من افتاد و سخت بی اختیار گریستم چنانکه چشم من بکشتاد بعد از آن در دل گذشت که چون حال چنین است خود بر حضرت امام حسین علیه السلام چه رفته باشد هم در خواب دیدم که خدمت امام هدی صاحب تسلیم و رضا یعنی جناب امام حسین ابن علی مرتضی سلام الله علیهما با خاطری آسوده در جانی تسکین هستند بمشاهده جمال با کمال حضرت ایشان آنمه اندوه من فروشت و تسکین تمام حاصل گردید الحمد لله علی ذلک قال مولانا و مخدومنا رایت فی المنام مرة که من طوف روضه مقدسه جناب سید الانام علیه الصلوٰة والسلام بکمال ذوق و شوق میکنم و چیزی بر زبان من جاریست چون نیکو تامل کردم این دو بیت بودند

کشف الدجی بجماله	بلغ العلی بکماله
صلوا علیه وآله	حسنت جمیع خصاله

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام مرة که من اندرون روضه مقدسه نزدیک مرقد معلى جناب سید الشهدا حسین ابن علی مرتضی علیهما التحیة والسلام گریان ایستاده ام چون نظریک جانبی افتاد دیدم که جناب سید المرسلین علیه الصلوٰة و التسلیم تنها بنفس نفیس رونق افروز هستند آنسوروان شدم خوابه دو عالم صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بستی که در بیان راست نیاید متوجه بمن شدند و هر دو بازوی من بدست مبارک گرفته مرا بجای خود نشانند و خود بذات اقدس از نظر من پنهان گشتند الحمد لله علی ذلک

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام که از هر شی آواز انی انا الله گوش خود می شنیدم و آنوقت عجب عالمی طاری بود که در بیان نیاید الحمد لله علی ذلک

قال سیدنا و مولانا رایت فی المنام مرة که من بجائی رفته ام حضرت قدوة الاصفیا سید ابوالاعلیٰ رحمة الله علیه را دیدم که در کدی آرمیده اند و چادری برنگ گلانی بر سر کشیده نزدیک تر رفتم و انگشت پای حضرت ایشان گرفتم بیک ناگاه از جای خود برخاستند و نشستند و روی مبارک بجانب من کردند و این لفظ بر زبان مبارک رانند بمنی دین بھی دیا اور کچھ دنیا بھی دی - الحمد لله علی ذلک

کلام سرایا امام حضرت بابرکت سید مظفر علی شاه مدون کتاب مستطاب جواهر غیبی مختص بالقیس الله به الغریب

متضمن حمد و لغت و مناجات و مناقب است با تقریظ منشور و منظوم از محمد ابو الحسن مخلص
جبه حسن فرید آبادی تقریظ منشور دیگر از منشی محمد عمر در از خان منصف دار سر رشته کلب دخانی

اکبر آباد و غفر اللہ ذنوبها و تسبیحها

تقریظ محمد ابو الحسن مخلص به سن رحمۃ اللہ و غفر له

درین آدان که دامن تعلق از بهم بر چیده بادل فارغ صحبت داشتم و نقوش کثرت از لوح خاطر فرو شسته
خوشیستن را از رحمت این دآن فراتر می پنداشتم - نه از نعم پیشین اثری بود و نه از تذلل آخرین خطری
روزها بکسب مال ابد میگذازدم و شبها بیغمی نفس میبراندم - نه ترقیق بود و مساز که با او دل خوش کردمی
و نه جلیسی بهمراز که صحبت او را غنیمت شمردمی - و در رغبت گاه گاه ناحق بدل فردمی برد اما
موافقت بقضا و قدر آنهمه را از سینه می سترد - طایفه گمان بردند که بیاطل پایه با بر خود می چینند
و گروهبی در شک افتادند که به نگاه استغنا در همه کس می بیند اگر صاحب نیاست پس از صحبت انبیا
جنس نفور چراست و اگر از حلقه فقر است باری عزتتش کجاست اما چون در باطن خود نظرمی کردم

ذوقها ازین ابیات می بردم

آنکه مست باد و یکتانی است	بی نیاز از ساغر مینائی است
دوستان دارید از من سخت لیش	عافیت در گوشه تنهایی است
تو خود غافل غلام هر خسه	شهریاری در خودت دارائی است
از نظر غائب شو کین هیچ نیست	چشم پوشیدن ز خود عنقائی است
عشق مولی دان صراطی مستقیم	کفر و دین خود ملت آبائی است
هر سر و سودای او دیگر حسن	طالب آللہی و مولائی است

آگاه دلان نیکو دانند که بسی بر نیاید که تغییر تمام در وضع روزگار راه یافت و طرز تمدن و حسن معاشرت
سوت دیگر بر قامت خود بافت آن السنه قدیم و آن علوم مشرقی که پیش ازین روز بازار داشت
خود را چون جنس بیخ میزد در گوز هول انباشت و نوبت کار تا با بیچاره رسید که لفظ مولوی بانام همچو
منی ملصق گردید مقام ملال است و تاسف نه جای تعصب و تقشفت درین وقت اگر دانند از صحبت
کنار گیرد معذور است و اگر شناسائی در گلیم حسرت بمیرد مجبور - حالتی چنین بود که این کس فراموش
درین میان آرنده ڈاک کاغذی بمن داد چون نیکو نظر کردم یا فتم که جوهر شناس قدر دان
محمد عمر در از خان که سلسله عمرش در از باد و دولت خوانی را چشم بردلش باز چندی از اشعار در رنثار

فراهم آورده و نبذی از نشور خود در آن تعبیه کرده علی الحال سرگریبان فرود بروم و این دو بیت را

ترجمان حال خود ششم

فلو قبل مرکا با بکیت صبا بتر	لبعدی شفیت لنفس قبل التندم
ولکن بکت قبلی نهج لی البکا	بکا با فقلت افضل للتقدم

نشرش نشری رفعت بود و فقراتش جز از منزلت سخندان معنی شناس رمز آشنا حقیقت اساس
 تربیت از فحای کلامش آشکارا بود و ادب از سیاق مرامش نمودار با این همه دماغ جاننش از روح
 ارادت لبریز و سویدای دلش از نور صداقت موج خیز - صاحب دلی ست در زتی ارباب دنیا و
 آزاد طبعی ست بی ریب و ریا شگفتا دارم و از غرائب با می شمارم که درین زمان همچو صاحب دل صاحب
 زبان در عرصه وجود اند که هم در دنیا مسعود اند و هم در عقبی محمود - بعد از نشر چندین از اشعار جوهر نثار که
 بر صغیره قرطاس رقم بودند نتوانم که از مدحش دم زخم چندی بصورت غزل داند کی بلباس لغت و منقبت
 اما اگر بنظر معان مشاهده رود فی الحقیقت دفترش بود از حقایق و معارف هر همتی از ان ابیات
 معانی یک کتاب در برداشت و خط نسخ بر نسخ نو و کمن می نگاشت عذوبت کلامش لسان الغیب
 چاشنی تازه می بخشید و شیرینی زبانش مثنوی معنوی را شکر بر شکر می پاشید عطار را دماغ جان
 از بوی دلاویزش معطر بود و روح سنائی از نور جان فزایش منور - هر پیش خزینه ایست از اسرار الهی
 و هر شعرش کنز نیست از رموز آگاهی حقایق بلند از شرح مبینش صورت تصویر بسته و معارف آمیخته
 از آب قلیانش گرد خفا از روشسته - غزالان معانی اطلاق در کمن ترکیب لفاظش بند و آهوان
 اشارات غیب هویت در سلسله امواج تمییز مستند گاهی تفسیر کنت کنز مخفی اداد کما حقہ دار
 و وقتی سر لولاک را بر منصفه شهود نهاد اگر جای خجانه توحید را در کثود تشنگان بادیه طلب اسیر
 نمود و چون در مقامی آتش عشق و محبت افروخت مشتاقان جمال را پر دانه صفت پاک بسخت
 نیاز دست بگریبان ناز انداخته و سوز زرد محبت با ساز باخته تلون با کام دل هم آغوشش و تکلیف
 را بیم مزلت از دل فراموشش بیریگی را از معانی ناز بر ناز بود و اطلاق با مضامین ناز
 و مساز و وحدت از پرده کثرت رونما و کثرت در نقطه وحدت چهره کشا اجمالش کنت حقیقت
 را او می نمود و تفصیلش مراتب سه را گره از کار می کشود غیبت از باده مفهوش مخمور شهود از
 وضاحت مصداقش سراپا طور - بالاتر آنکه تلقین در فیض برومی طالبان کشوده و تعلیم از
 سرادق الفاظش رو نمود و سکر را روش مستانه در کار و صحو را از بیانش گرم بازار - و حقیقت

این نه اشعار اند که برسم محمود ترکیب از الفاظ مانوس یافته و معانی آبدار مثل گوهر شاهوار از ان تاقت
 بلکه آئینه حقیقت اند و مرآت معارف و دقایق که عارفان حقیقت آگاه صورت مقصود در ان مشابه
 میفرمایند و واقفان اسرار معرفت چشم تمنا بر روی او میکشایند و چرانبود که این کلام در نظام
 تراویده لب و زبان حق ترجمان شاهنشاهی است که امروز در دربار الملک فقر بخت کامرانی جلوس
 میمنت دارد و منبر خلافت و نیابت از خطبه هدایتش جلوه سعادت یعنی قطب ارشاد قبله ابدال اوتاد
 آفتاب حقیقت رهنمای طریقت بحر عرفان لاهوت گوهر عمان باهوت مقرب درگاه الهی مظهر انوار
 نانتاهی عامی دین بین حافظ ارکان شرح متین جامع معقول و منقول جاوی فرود و اصول صاحب
 هدایت و ارشاد مالک مقامات و اجتهاد دره التاج سیادت قره العین نجابت امام طبقات انام مقتدا
 هر خاص و عام گوهر درج نبوت اختر برج فتوت مولی العرب و المعجم سلطان الموالی
 و انخدم سید السادات مفرخ الکائنات حضرت ظل اللہ سید مظفر علی شاه لا زال
 شمس بدایت طالعته

در ملک باطن آمده شاه مظفری	در خاندان فقر که شمع منوری
در طبقه مثلخ دین شیخ اکبری	علم سلوک را توفی استاد باهنر
در معدن شریعت ناموس گوهری	بر آسمان فقر و فنای چو آفتاب
نور در چشم حیدر و روح پیغمبری	ناز و بذات پاک تو بس شجره نسب
شد سالها که در بر کند چرخ چنبری	از صلب دم آمده نی چون تو در وجود
کسب عبادت از تو کند بخت مشتری	خواهد شرف ز نسبت پای تو تخت ماه
مانا که چون سهیل در خشنده اختری	دلما در فیض تربیت یافت نگ و بو
بختش کند بسوی جناب تور بهری	هر کس که در ازل حقیقت نصیب یافت
ختم است بر تو سلسله چشمت قادری	ز انگونه نسبت تو بلند است کز علو
آموزد از حضور تو آئین سردری	آنرا که بهره ز رشادت نماده اند
تعمیر شد برای تو این قصر شادی	ذات تو چونکه مظهر نور نبوت است
بگذاشت سرود رحمن دهر سعری	چون قامت تو به عبادت گرفته خم
بر پای تو نثار کنم رشش سری	گردست من به تو خورشید و ارس
در زیر خاک می طپد از رشک نوی	مدح چو تو شاه فلک طالع گشته ام

مطلع ثانی

آدم گذاشت بهر تو تشریف مہتری
 انوار حق ز روی تو خشتان بند اگر
 تا خطبه را بنام تو خوانند قدسیان
 فرزندم تضای و صاحب ولایتی
 ما ناقلب تست از ان و بسط باغ
 سازی مهندسانہ نظر پیش تو فلک
 ادراک کی شود خط ستر ترا ماس
 تفریق کی رسد بمقامی کہ جمع تست
 جبر است و فی مقابلہ لیکن معاد کہ است
 شد خط استوار طریقت طریق شمس
 جوزا بود ز لغزہ توحید تو درونیم
 ای مصدر حقایق و ای عارف رفیع
 جمع است جمع جمیع مراد ز لطف تو
 نحوی رفیع جاہ نصب گشت عین من
 مشغول سفسطہ شدہ تصدیق میکنم
 فضل بعید سلب سلوک از دم نمود
 موضوع علم من نبود جز وجود تو
 امر و جز لایلتجری ز جو د تو
 صورت دگر ندیدہ ہیولای جسم را
 باب اسلام من حرم خانقاہ تست
 شوقی زخم بفرق و مناسک دکنم
 نص اصول دین متشابہ نشد من
 از استعارہ کرت بخت من بکام
 تعقید نیست و ز غایت تناظر است

حو گرفت از پی تو مہر ما در می
 نور از تو اقتباس کند مہر خاوری
 طوبی شکفت نیست رود گر بمبیری
 فخر منست گر بنہم سر بقبیری
 شکل عروس یافته شکل صنوبری
 خود را کہ صفت فگند از مدوری
 مرکز کجا رسد بحیط از فرا تری
 بان قسمت نیست بضرب مگسری
 در مجلس کہ نفی ز اثبات شد بری
 خط مقوس آمدہ در کار محوری
 میزان کند ز عدل تو قصد برابری
 معروف را تو آمر و ناہی از من گری
 مجموع و علیل نظر فرم چه بگری
 کان شد بنا کہ کس بہ ترکیب عنصری
 نوعی نماند یاد ز جنس تصویری
 محصو جزئیات شدم در تو انگری
 محمول با حد دگر رسم آذری
 با من همان کند کہ با عرض جوہری
 بر صل مطلق آیم اگر نیک بنگری
 شوق طواف و بستہ ام احرام اکبر
 بر کوه حمت آیم و لبیک را احری
 امر تو محکم است و مفصل ز برتری
 تشبہہ در بیان چہ دہم از سخنجوی
 در شعر من کہ نظم فصیح است از درمی

تذکرہ

مانند نکت در نسیم بهار که او منعم در مجلس او پهلوی عهد گذشته و حسن معاشرتش گردد غم از خاطر که و سه
 فروخته یاران طریقت را شکر یک پنج و راحت و ارباب سلوک را زنگ زدای کلفت شهادت شغل
 طالبان حق بروز آورده در روزها و تلقین صاحب ارادتان شام کرده القای پرتاثرش مشغولان حق را
 از عالم کثرت بمقام وحدت می رباید و فیضان نسبتش طالبان خدا را نقش هستی از لوح خاطر می زداید
 او ستادی ست در کتب الهی و آموزگار است در روز آگاهی طبیب لهاست و راهب منزه لها صورتش در معنی
 برنج کبری ست و صحبتش در حقیقت بهتر از کیمیا سلیم و چشم را اولین پایه عالم مثال و حریم مقصودش را
 شوق عزت مرتبه اجمال نظر بلندش مقام روح را جلوه شهادت داد و همت از جبهه چشمش چشم مردم را جز
 بشنود مرتبه اطلاق نکشاد غلبه مقام احدیت هر تعین کونی و آسمی را از نظر پاکش برداشت و خاصیت
 غیب هویت سکه حیرت بر سر پای وجودش گذاشت عجب نبود که از قید تعین و استی و سلسله
 تعلق را از هم گمستی اما از آنجا که در دیوان مشیت انجاء بسی از مہام حکمت بنام او نبشته اند و اعلان باری
 عام مصلحتاً بطینت پاک و سرشته لاجرم کارکنان قضا و قدر سبب با انگ میخندند و بقای بمبیه عنصری
 او را رنگها نختند ازین ست که آن عارف کامل اکثری از اوقات در مطالعه صحیفه تصوف و
 دیگر علوم حقیقی دل بی آرام را مشغول میداشت و در بعضی از احیان در زهدت آباد تاج روضه و باغ
 سکندره با یاران طریق و اصحاب سلوک توجه بسامع و احتفاظ می گذاشت یاد دارم که وقتی مسئله
 توحید یا تجرد و امثال بیان میرفت و بوجه بدایت سلوک و اجنبیت از معارف شہادت دلم را
 میگرفت حجت با انگ میختم و ایرادهای خصمانه بدامن تقریر میختم و تا سه چهار روز این بحث در میان ماند شرح
 عوارف المعارف و شروح ثنوی معنوی پیش بودند اما آن کوه حلم و وقار چین در چین نیار و و بر
 لباس که امکان بود در تفهیم آن میکوشید و گاه میدیدم که دست از کتاب بازداشتی و از استدلال ظاهر چشم
 پوشیده و مخنی در عالم باطن در آمده توقف کردی و جواب صاف تر گفتم تا آنکه بعد از دقت تمام طمانینت
 میسر آمد آنکه صفحہ از شرح بحر العلوم نکشاد و پیش من بنهاد دیده دیده نگاه من بر این جمله افتاد که اعتراض
 بر مرشدان کردن حرامست آنکه آنچه از خجالت کشیدیم نیارم گفت و هنوز اثرش در باطنم باقیست
 دیگر از قبیل همان سببهاست که از حمد و لغت و از مناقب و غزل شعر با موزون می سازد و نبدی
 از ان منظوم ست که من رسید حقیقت اینکه ذوق این اشعار آن کسی تواند دریافت که هم ظاهر هم
 باطن وی آراسته باشد در دلمی که در سگاه من ست گاه به تکلیف احباب چیزی میگفتم چه فن
 شاعری متمم ست سیما درین زمان که هر کی شاعر و استاد شعر ست پس دماغ را پر آنگدن خوشترین را

درین طبقه شمردن خود را از منزلت خود فرود آورد دست زحمتی است بی منفعت بل مضرتی با حضرت بنا علی
 ترکش گفتم و در سلاک بلید طبعان منسک گشتم ده سال پیش در اگره صحبت این حق آگاه
 ملازمت کردم باین فن کمتر کس پر د ختم لیکن مرا اعتراض است که اکنون اگر گفته من ذوق دهد برکت
 همان صحبت است و حاصل همان ملازمت - تقریباً درین مقام چندی از ابیات خود بر میگزارم

مقام راحت جان گوشه خراب است	که بیخود نیست درونی ریانه طاعت است
غلام همت آن رندی کشم که مدام	بی سلامت او شیخ در مناجات است
بهوش خدمت اندان کن شراب نوش	که این وسیله تلافی جله آفات است
میوش چشم بصیرت در یخجان غافل	که ذره ذره پی هوشیار آفات است
اگر خدا طلبی از خودی خود بگذر	که از خودی بخدای بی مناسبات است

حسن سپاس خداوند نعمت خود کن
 که در کلام تو از لطف خاص برکات است

ای داور داوران پناهی	خسته جگرم بمن نگاه
سلطان ننگ گذر بد رویش	آری چه بود که گاه گاه
تا چینه نظر در بیخ داری	زین بنده خسته تبا
کس دید چون که اسی قلاش	نی مثل تو شاه کجکلا
فریاد دست هجر فریاد	با کوه کند چه برگ کاس

تا کی پرسی که این نغمان چیست
 مسکین حسن است داد خواست

پارسال که بدیدن جشن قیصری دلی رفتم و در راه به اگره مرا عید قربان شد این ابیات بجزو نوشت
 ره آورد ساختم خوش کردند و تحسین بلین فرمودند

عیدت جان و دل سرتانی ندنم	پیمانها کشم بی مستان دعا کنم
خود را زخم بجلقه زندان پاکباز	وز در و دل ترانه دلکش ادا کنم
خود میروم کوی عزابت پامی کوب	هر چه پاس منت باد صبا کنم
عملت که خار مراد در سر گرفت	خیمای می ز پیرمغان التحا کنم
غم زیارتت و عجب نیست که طرب	در پیرهن نغمم و جامه قبا کنم

دیدار است حاصل از عمر آنچه هست	کافر شوم اگر بطر لقیتم ریا کنم
دولت ساری پیرمغان جای رحمت	سر بردش ننماده نه دیگر جدا کنم

دانی حسن که از مدد بخت سازگار
در بارگاه گر برسم من چپا کنم

چون حال درین ابیات اشمال داشت اثری تمام در حضر مجلس پیدا کرد من در سپهر اهن
خود نمی گنجیدم روزی چند بران گذشت که یکی از یاران طریق بمن نوشت که حضور عالی
در بعضی از اوقات این ابیات میگویند و خوشوقت می شوند الحمد للہ علی ذلک آدم برین که مجلس
سماعش دیدم خدایش نصیب هر طالبی فرماید اهل مجلس همه دوز انوباد ب نشسته و لب از
سخن فرو بسته چشم بند و گوش بر آواز قوالان مقام شناس غزلهای نیکوچه از شمس تیر و مولانا
روم و چه از واقف و حافظ شیرازی خوانند و بتکرار الفاظ شنایسته و ادای بایسته هوش مستعان
می ربایند یکی را از مسرت وصل قهقهه کبک در می بر لب و دیگری را از سوز هجر دست بر سینه و جگر در
تاب و تب یکی از باد و وحدت مسرت و مد هوش و دیگری را شاد ممداد در آغوش یکی پروانه صفت
خود را با تش داده و دیگری مثل بلبل زبان بنا لهای زار کشاده چنان می نمود که ملائک از آسمان
طبقهای نور بر فرق مجلسیان می ریزند و مقدسان ملا علی تعظیم این حق پرستان را بر می خیزند بسوگند
گویم که در مجلس سماعش هیچ کسی را ندیدم که جامه بر تن دریده یا پلک پنجه بر سر و زانور سانی باشد جوانی
در حلقه مریدانش بود که در سماع او احتفاظ نفسانی روی نمود چون شیخ بران مشرف شد او را
از سماع منع فرمود در یک مجلسی مرایا دست که این بیت در سماع هنگامه قیامت بر پا کرده بود
سه آباد ساخت در دو دیرانه دلم به تعمیر کرد عشق بنای خراب را پاد و در دیگری این اشعار

بر سر کوی تو چند آنکه نظر کار کند	دل و دین ست که بر یکدگر انداخته
نیست یک سر و درین بلخ بر عنائی تو	بسکه گردن بتماشای خود افراخته

روزی در موضع معانی میرفتی میوار را که نسبت باین سلسله درست میداشت مدعو و بعد از عشا
یاران سماع کردند تا آنکه مؤذن بانگ صبح برداشت ندانستند که شب کجارت و چون بنماز برخاستند
و امام الله اکبر گفت خروش از نهاد مقتدیان بر آمدد لما گرم بودند و سینه با پر از آتش - یکی بیخود
لغز الله اکبر میزد و دیگری از قیام بر زمین افتاد و حالتی عجیب بود که در بیان راست نیاید
چون افاقه دست داد مگر رتبه بستند و ادای فریضه خواستند از نیکو نه ماجرا با چشم دیدم که در

سلف از اکابر قدما مشهوراند. دیگر از همان عالم است که آن عارت ربانی به تکلیف برادر علانی که در شهر آگره
 رئیس اعظم و معافید ارست متاهل شده و خداوند کریم فرزند وی عطا فرمود که در صغر سن
 آثار رشد و سعادت از دیدار پر انوارش تابان هستند و محبت و اخلاق در طبیعت آن پاک نژاد
 نمایان خوشرو نیک زبان نیک خو شیرین لبکه در ظل عاطفت خاص پرورده و تربیت خاص
 در و اثر کرده در معقول و منقول از کتب درسیه متوسطه بالا گذشت و امید و اثنی است که از تحصیل
 علوم ظاهر فراغ حاصل کند و بعلوم حقیقی موروثی متوصل شود خداوند بزرگ عمرش در از کناد و در مقاصد
 کونین کامیاب بحق النبی و آله الامجاد

تقریظ منشی محمد عمر در از خان

چونکه طبیعت حق طوبیت این عقیدت کیش همواره مقتضی آن می باشد که خاک قدم مہمبت از دم و پیشانی
 سر بر چشم عبودیت گرداند و به بمن ملازمت کیمیا خاصیت ایشان سعادت دارین در یاد روزی
 بر بهری بخت و بیادری طالع بلازمت بهره اندوزان ملائک نشان سیدی احمدی جناب هو کو
 سید مظفر علی شاه صاحب شرف اندوز شدم دیدم که آثار کمال بر جبینش پیدا و انوار اجلال بر
 پیشانی اش هویدا کشف اسرار غیبی واسطه تک بیانی او و صراحت حقایق لاریبی شعار لیت لسانی
 او پیشقدمان معرکه معرفت در ماندگان کوی رسائیش و فر و ماندگان کوی تحقیق برهنائی او مقتدای
 مراحل الوہیتش تصوف و رعب پیشه در اشارات ابروان معرفتش و معرفت تصوف کیش از ایمان
 چین بر چین عرفان طرازش دلش مورد ملائکان باطنش مصدر کرد بیان رسائی و ہمیش فرشتا سر
 وحدانیت و صفای عقلش در قایق شناس حقیقت زہی پاکذاتی که شب به بندگی میگذارد و خمی
 خورشید صفائی که روز بصدای پردازی می بر آرد می نیست که دم از یاد آئی زند و نفسی نیست که
 یک نفس از بندگی ایزد تعالی بسر نرود گم گشتگان طریق ضلالت از پیر استگی او پیر ایبراستی در بر وسیهستان
 خواب غفلت از آراستگی او کلبه بیدار خجی بر بار یافتگان زیارت بتا تیر صحبتش از دل خود فراموش و
 فیض یابان دیدار فیض آثارش سماع و جہان وحدت در ره گوش صحبتش مقناطیس قلوب با جہاست
 شیرین کلامش ہمیشینان را اثر کیمیا حمدا حامی دین و کاشف شرع متین ناظم سر رشته نظم و نشر
 مقتدای فضل عصر ز با خم بر اچہ یار که لفظی از توصیف ذات و صفاتش بگوید و خامہ ام بر اچہ تو انا
 کہ حرفی از توصیفش بر طراز وجودش از خاندان قادر یہ نظام حیشتی است و تخلصش در تصانیف
 کلام حق اللہی ظہور کلام معجز نظام با عرفان و مساز و مقصود التیام قال بحقایق قرآن ہزارے فہو

رسانی نیست که تا در بحر حقیقت غوطه نزنند گوهر پر معنی مضامینش از صدف تمهید بدست نیارند
 و نه عقل آرائی است که تا شیشه پر دل در هوای معرفت نپزد و فم از ادراک تصنیف معانیش بال و پر
 نکشاید اگر درین زمان ظویری می بود تا از ادراک کلامش داد و ظهور می داد و اگر انوری می بود تا از
 مضامین متینش نوری برمی افشاند- ایاتی چند که من تصنیف خود زبان الهام بیان فرموده اند
 بفیض رسانی هر خاص و عام بجلوه تشبیری آرم و نشیدهای چند که از ته دل صفا منزل بمبصه ظهور
 رسیده بموقف اعلان به بهره اندوزی عوام الناس بچپه تسطیر میدهم

کلام فیض نظام خاص حضرت الهی قدس سره الخیر

غفور رحیم ارحم الراحمین
 مقدس ازان هر چه دایم ترا
 معلی ست ذاتت ز در یافتن
 له الحمد و المحب و الکبریا
 بخود هستی و هست هستی توئی
 که غیر وجودت بیشک عدم
 همه خوبی و حسن زیبا توئی
 تو محبوب و مقصود عالم توئی
 خداوندانی و اعلی توئی
 دهی عزت و دولت جاد دان
 که هست غدر من بدترین از گناه
 که جز فقر چیزی ندارد فقیر
 تو بنده نوازی و من بنده ام
 گنهگارم آمرزگارم توئی
 سراغنده افتاده در راه تو
 خداوند و مولای من دستگیر
 دعا از من ست و اجابت از تو
 طفیل نبی است و آل رسول

قل الحمد لله نعم المعین
 منزله ازان هر چه دایم ترا
 محال ست با خود ترا یافتن
 بری ذاتش از تمت ماسوا
 وجود بلند ی و پستی توئی
 وجود دست اصل حدوث و قدم
 به رنگ و بوجوه فرما توئی
 تو معبود و مسجود عالم توئی
 شهنشاه اعلی و ادنی توئی
 گداز کنی با دستان جهان
 چه عذری بدرگاهت ای پادشاه
 بدرگاه سلطان چه آرد فقیر
 من از معصیت سخت شرمند ام
 خداوند و پروردگارم توئی
 گدای دعاگوی درگاه تو
 کسی نیست جز تو مرادستگیر
 کرامت از تو هم عنایت از تو
 به الهی آمدند ای قبول

وله	
من ندانم جز تو دیگر داور ظاہر و باطن ندارم غیب تو از تو میخواهم صراط مستقیم من نمیخواهم خلاص از بند تو حسن تو پیدا است در ہر ذرہ	جز تو مولائی ندارم دیگری غیر ظاہر من نہ سینم منظری نفس دارم سرکشی غار مگر می زانکہ سودای تو دارم در سری گر بیند چشم عالی منظرے
نیست جز تو در وجود و در شہود جز تو الله ندارم دیگری	
صلوٰۃ و سلام	
الصلوٰۃ ای حمتہ للعالمین الصلوٰۃ ای بوسنہ انبیا الصلوٰۃ ای سید خیر الانام الصلوٰۃ ای صاحب الام کتاب الصلوٰۃ ای گوہر درج صفا الصلوٰۃ ای قبلہ ارباب دین الصلوٰۃ ای آفتاب رہبری الصلوٰۃ ای فرش تو عرشین الصلوٰۃ ای معدن فضل و کرم الصلوٰۃ ای جلوہ حسن ازل الصلوٰۃ ای اسم اعظم اسم تو الصلوٰۃ ای قبلہ جامع توئی الصلوٰۃ ای مقصد و محبوب ما الصلوٰۃ ای ستر اللہی توئی	والسلام ای مقتدای مرسلین والسلام ای رہنمای اصفیا والسلام ای سرور عالی مقام والسلام ای شافع یوم الحساب والسلام ای ماہ برج اصطفانا والسلام ای کعبۃ اہل یقین والسلام ای حجت پیغمبری والسلام ای چاکرت روح الامین والسلام ای مخزن جود اتم والسلام ای نور ذات لم نزل والسلام ای جان عالم جسم تو والسلام ای نور ایمانم توئی والسلام ای مطلب محبوب ما والسلام ای شان مولائی توئی
نعت	
حسن ازل جمال محمد است	نور ابد کمال جمال محمد است

بادشاہ

مطلوب

وحدت عبارتست ز نور محمدی	قرب خدا از قرب حاصل محمدست
ذاتی که عقل و وهم نیابد از نشان	آن ذات چیست معنی حال محمدست
احسان فضل و حرمت حق ذات مصطفی	لا تقنطوا بیان خصال محمدست

ایضا

خیر الوری صدر التقی نجم الهدی نور العلی	شمس الضحی ابد الدجی یعنی محمد مصطفی
آن کاروان سالار دین و ان همه للعالمین	آن مقتدای مسلمان و ان پیشوای انبیا
جنت نشان کوی تو و الشمس ایما سوی تو	واللیل و صف موسی تو خوبی رویت و الضحی
اسم تو اسم اعظمی جسم تو جان عالمی نه	ذات تو فخر آدمی شان تو شان کبریا
در ولایت را صدق برج نبوت را شرف	ایجاد عالم را سبب مقصود و محبوب خدا
آن سرور عالی هم و ان صاحب سیف و قلم	عز العرب فخر العجم جبر کرم کان سخا
ذکر تو در هر منزلی چون شمع اندر محفلی	ذوق تو اندر هر دلی چون مشعل ظلمت ربا

مدعوهم داعی تویی هادی و مولائی تویی
مقصود الله تویی یا مصطفی یا مجتبا

ایضا

رشک جو رو ملکی حسرت مهر ماهی	رواق شیرینی در نیت بیت الهی
جلوه نور قدم باعث خلق آدم	سرور عالمی و سید عالی جاهی
عارفان را بود از ذات تو وحدت مقصود	نیست غیر از تو خدا دانی حق آگاه
دستگیر همه بنده نواز اشاها	مرشد شان خداوندی و شاهنشاها
ذکر محبوبیت از ملک بود تا ملکوت	فکر مطلوبیت از ماه بود تا ماهی
غیر امداد تو ام طی مراحل مشکل	وقت آنست که لطف تو کن در هر لاهی

ذات و الای تو و الله درین ملک وجود
محض فضل ست و تمامی کرم الهی

ایضا

یا رسول الله کریمی سیدی	انت مولائی حبیبی مرشدی
یا جمال الله یا نور الهدی	یا حبیب الله یا خیر الوری

مشفق یار حمتة للعالمین یا محمد مصطفی یا مجتبی ای محیط فضل و احسان و کرم یا ملاذی یا معاذی یا مجیب لطف فرما نشان رحمانی توئی	یا شفیع الاولین و الآخین مقصد و الشمس نور و الضحی ای مشعر العرب فخر العجم مستغنیتم مستغنیتم مستغنیتم دستگیر ای فضل ربانی توئی
---	---

اس ز در گاهت میجائی دهند
ترب الله و مولائی دهند

ایضا

قبله حاجت خود روی شامی بینم دین و ایمان و دلم گشته فدای ای هست کثرت آئینه وحدت شد وحدت کثرت مرشد و هادی و مولای دو عالم هستی مستغنیتم بدر دولت شاهنشاهی دستگیرم بجز تو مددگارم نیست	اندرین آئینه مننات خدای بینم جان خود سوی تو چون قبله نامی بینم این عطا ئیست که از لطف شامی بینم در گمت قبله و محراب دعای بینم روزگار لیست که از چرخ جفای بینم منظر ذات خدای ترا می بینم
--	--

قرب الهی و مولائی و شاهنشاهی
در گدایان تو این فضل و عطای بینم

ایضا

دلا طریقی ایست بی ریای باش اگر تو دولت جاوید آرزو داری اگر ز دست جفایم رسد وفا می کن	بگیر مختصر از هر چه با خدای باش گدای در گه والای مصطفی باش ترا نصیب همین است در رضای باش
--	--

بسیا بیا که تماشای حسن الله
بین در آئینه خویش و خود نامی باش
منقبت حضرت امیر علیه السلام

بنده ام از بندگانت یا علی رضی من چه گویم در شناخت یا امیر المومنین	از غلامانت غلامم یا وصی مصطفی صاحب طه و یسین ست مدح شما
---	--

<p>حیدر کرار و صفدر حامی بن متین لافشی الاعلی لاسیف الادر و الفقار سرور عالی هم مولای تو و فضل و کرم مرشد و مولای من اندر طریق حق پند کامیاب از آستانت یا امام المسلمین دست گیرم از برای رحمة للعالمین</p>	<p>شاه مردان شیرزبان امیر لافشی سیکندرم در زبان تانم گردد هر بلا در شریعت پیشوا اندر طریقت مقتدا هست کامل بهمان خصوصیات حق نما هر که او بادشاه و اولیا و اصفیا رحم فرما بر من از بهر شهید کرد بلا</p>
---	--

ورد الهی است یا مولا علی مولا علی پد
 یا علی مشکل کشا مولا علی مشکل کشا پد

ایضا

<p>من نه از غیر تو و الله تمنا دارم حلقه شاه ولایت ز ازل در گوش زاهد از چه کنم تو به که از روز ازل</p>	<p>چشم امید کرم سوی تو شاه دارم خواجه بهر دو سر ام شد و مولادارم ساقی ماه و ش و ساغر و مینا دارم</p>
--	--

در شان حضرت امام حسین علیه السلام

<p>قره العین مصطفی مددے قبله جهان اولیا مددے محرم راز کبریا مددے رونق بزم مصطفی مددے قوت بازوی امام حسن روح زهر او نور چشم علی چشمه فیض فضل رحمت حق</p>	<p>راحت القلب مرضی مددی نور ایمان اصفیا مددی صاحب سر مصطفی مددی زینت خانه خدا مددی همت شاه لافشی مددی ای دل و جان مصطفی مددی بادی خلق رهنا مددے</p>
---	---

لطف فرماے حال الله

ای مددگار دوسر مددے

در شان حضرت غوث شایک رضی الله عنه

<p>نوشه اعظم مددگیا شیه جیلان مددی شاه و لاجسی سید عالی نسبی</p>	<p>شاه شایان مدد مرشد پاکان مددی رازدار ازلی کاشف پنهان مددی</p>
---	---

<p>گوهر درج صفا شمع شبستان هد قبله اهل کرم کعبه ارباب بهم پادشاه دو جهان قبله اهل عرفان چشم امید کرم سوی تو دارم شایها</p>	<p>معدن لطف و عطا چشمه احسان مدی صاحب جود اتم نایب حمان مدی نور یزدان مدوی مهر رخشان مدی از گدایان تو ام فضل نمایان مدی</p>
<p>مرشد و بادی الهی و مولاهستی لطف فرمای سوی حال مریدان مدی</p>	
<p>در منقبت حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه</p>	
<p>ای تاج بخش شاه و گداهر گدای تو مشکل کشا و قبله حاجات عالم است مولاد مرشدی و خداوند نعمتی از زمین بهت تو رسیدم بکام دل ای منظر جمال و کمال محمدی ها</p>	<p>آئینه جمال الهی لفتای تو مخصوص استمانه دولتسرای تو دیگر شفیق حال ندارم سوای تو شدت تکیه دست کرامت نمای تو ایمان اسیر تو دل مجام فدای تو</p>
<p>اللهم است حاضر حضرت بصدنیاز مشتاق لطف منت وجود عطای تو</p>	
<p>در منقبت حضرت محبوب الهی رضی الله عنه</p>	
<p>یا نظام الاولیا و الدین و صد صفا حجت حق است سو خلق ذات پاک تو آستان قبله و حاجت روا عالم است هست سلطان المشایخ مرشد مولاسن</p>	<p>قره العین نبی شان علی مرتضی ای امیر کشور و فقر و امام اولیا رحمت عالم تو میزدل است بر خالق خدا آنکه محبوب الهی هست تو آتش حق نما</p>
<p>کستین از بندگانت بنده الهی است یا نظام الاولیا و الدین و صد صفا</p>	
<p>در توحید</p>	
<p>در پرده عیان هستی وی پرده نمائی که شاه جهانی و گوی شکل گدائی که عشوه نمائی و گوی ناز و کرشمه</p>	<p>هم نام و نشان اری فی نام و نشانی از کون سبرائی و هم کون و مکانی که فتنه و آشوب گسی راحت جانی</p>

جانان جهان هستی و هم جان جهانی	مولای دو عالم شده در شکل محمد
که عابد و گه زاهد و گه عارف کامل در صورت الهی و هم سیرت آنی	
لکن پنهان با سما و صفات خودستی را بجز آنی نه بینی قطره و امواج دریا را که بعد از رفت و آمد میتوان استن اشیا را خلاص از بندگی شو اما کن این من مارا ندام کار با ساقی نخواهم جام و مینا را	نقاب از روی خود بردار و بنما و زیبارا ز اسم و رسم خود بگذر نظر سوی مسی کن ز صوت کس معنی نشو ز معنی سو صوت آ ز خورستن بچی پیتن ستین در صفا کن من ز حب تو مستم من از عشق تو مد بهوشم
خبر از خود نمیدارد بجز عشقی نمیداند ز الهی می پرس احوال دنیا را و عقبی را	
حرز جان خود کنی نام رسول الله را تا بدانی ستر لا موجود الا الله را بر صراط مستقیم آوری این گمراه را	از برای حل مشکل یاد کن الله را نسبت هستی بخود هرگز نکن گمراهی راه سوختی نمود محض از فضل و کرم
ای جمال با کمالت هست نور لم یزل عکس حسن روی تو نور کسیت مرد ماه را	
خود را بحق رسانی و از خود سفر کنی غیرش کجا که دیده بسوی دیگر کنی خود را بخود نمائی و بر خود نظر کنی حق را بحق ببینی و با حق بسر کنی اسمش بگیر تا بسطی گذر کنی خود را بدین طریقی یقین بهره در کنی	عزم سفر چرا تو سوی بگرد بر کنی حسن انزل بصوت و معنی ست جلوه گر آئینه حقایق و مرآت حق توئی چون رویت حق ست بچی معنی شهو غافل مشو زیاد حق اندر طریق حق نسیان غیر گر کنی از یاد حق بکن
الهی عوض حال تو بای چاکس کن و رمی کنی بحضرت خیر البشر کن	
در گلشن وجود گل نو دیده خود را بدین چرا تو بهر سود دیده	نام خدا حسن و جمالی رسیده ای نو بهار گلشن هستی جمال تست

۱۰۱

دانی که هست قرب خدا محض هست محتاج شرح نیست که گویم سال دل ای گل کجا ز ناله بلبل ترا اثر	اندر طلب گرچه تو محنت کشیده ای شمع خود تو حالت پروانه دیده گرچه هزار ناله ز بلبل شنیده
اللهم عرض حال خود از ما مکن در سخن رومی که دیده که تو از خود رسیده	
ز کوی دوست مرودل ترا شفا اینجا بخاک پاک رد دوست می نشینم و بس عبادتتی که در و ذوق بندگی نبود نه اعتماد برین چرخ سفاکه پرور کن رضایتی بهی که رضای حق خواهی جناب پیرمغان جانفیس ارشاد است	که در تو هم از اینجا است هم در اینجا که غرور جاه من اینست و فخر ما اینجا است هزار حیا درین است صد یا اینجا است که جو ز ظلم و ستم مکر و هم جفا اینجا است مدار کار برین است مدعا اینجا است هزار بکرمت و رحمت خدا اینجا است
بین در آئینه خویش حسن الهی بیا بمیکده جام جهان تا اینجا است	
جانزادای دلبر جانانه کرده ام زاهد برو که کار تقوی و زهد نیست دارم کلاه خسروی اندر لباس فقر نه حق حجاب خلق و نه خلقی است حجاب حق	این کار و ولتست که مردانه کرده ام خود را حواله ساقی و سپانه کرده ام این حاصل از گدائی میخانه کرده ام من سیر جمع و تفرقه شاهانه کرده ام
اللهم آنچه دوست بگوید قبول کن من این ترا نصیحت شاهانه کرده ام	
موصول عمر خود بجزایات اده ایم مانتر کن هد و خرقة سالوس کرده ایم ساقی بیا که شاهد مادر کنار راست سگر محبت است که هرگز نمیرود بیرنگیست اصل همه رنگهای ما اللهم ایم و بنده درگاه دو لیم	در بندگی پیرمغان ایستاده ایم روی نیاز بر در ساقی نهاده ایم زاهد برو که در طلب جام و باره ایم سر مست و سنجو دیم که از عشق زاده ایم مایک حقیقتیم که سیرنگ نهاده ایم بر آستان سرور دین او فتاده ایم

گوہم لسیکن زنیسان نیستم چشم واکن سوی من تابنگری حق نمایم سید ہم از حق نشان سر من حق ست و سر حق منم ہستی من صرف شد در ذات حق گر چه من پیدا و پنہام وے نی بہار و نی خزانم در جهان ستیم از حب مولای منست در دین حق ست و در نام حق ست چشم من سوی خداوند من ست	محض نورم مہر تابان نیستم ظاہم در خلق پنهان نیستم من خدا گویم غزنخوان نیستم راز دارم رازجویان نیستم بجو دم گریان و خندان نیستم مطلقم در بست عرفان نیستم کاستان گل بدایان نیستم ہمنشین می پرستان نیستم غیر حق خدایان در مان نیستم گر خلق و سوی شایان نیستم
--	---

صورت اسلم و مولائی ام نہ
من نیم در ویش و سلطان نیستم

طالبان را دین و ہم ایمان منم عالم علوی و ہم سفلی منم نیست جز من در وجود و در شہود حسن عالم پر تو حسن من ست چہیت عالم منظر اسمای من او منم یا من ویم یا من منم ذکر و ہم مذکور و ہم ذاکر منم	عاشقان را درد و ہم درمان منم صورت و ہم معنی قرآن منم ہم تدیم و محدث و امکان منم عالمی را جان و جان را جان منم کاندرو ہم ظاہر و پنهان منم ہر چه گوی با یقین ان آن منم عیادت و معروف و ہم عرفان منم
--	---

ظاہر و ہم باطن اللہیم
صورت و ہم سیرت پاکان منم

ہستم چون حباب می بینم من کہ مشتاق دیدن آبم عین دریاست قطرہ و امواج سخن نامہ است کہ ام	این نمائش سراب می بینم عین دریا حباب می بینم جلہ آب است و آب می بینم ذات خود را کتاب می بینم
--	---

کتاب

بیخودی هست مترب ا لله	خود نمائی بحباب مے بینم
-----------------------	-------------------------

در حجاب آن جمال می بینم	بے نقابش مجال می بینم
گاه پیدا و گاه پنهانم	هر دو می طرفه حال مے بینم
نیست مجور از حقیقت خود	جمله اندر وصال مے بینم

صورت حق نماست ا لله	در جمالش کمال مے بینم
---------------------	-----------------------

تاریخ طبع اول از نتایج طبع شاعر فصیح زبان منشی غلام محمد خان رها کبر آبادی

را با گفت تاریخ طبعش چنان که دیدم غزلیهای معجز بیان
 قطعه و رباعی از مولوی محمد کبیری عظیم آبادی که مشتمل بر تاریخ طبع اول است و حضرت الهی
 و مولائی سفارش باحق آن نبشته بودند ضمیمه این کلام در نظام مسیگرد و از
 مطالعش قیاس توان کرد که حضرت الهی را در حسن اخلاق و وسعت تاجه غایت بود
 راقم الحروف حسن را حسن ادب بر آن آورد که نقل عبارت مکتوب مرسله تلمذ آن کند
 باسمه العالی الاعلی

کو تیغ که تا فرق فلک را بشکافیم	تا چند مر از توجده داشته باشد
---------------------------------	-------------------------------

بمخبر پر نور حضرت شاه صاحب قدوه ارباب توحید اسوه اصحاب تفرید موصول اهل تقلید بسر منزل
 تحقیق سردنتر سیاحان مراحل تدقیق ملاذ المتصوفین عمده الموحیدین لازالت شمس کمالا تم
 بارقه و اقامه افاد اتم شارقه

تسلیمات نیاز مندان رسانیده نقاب کش خفا از وجهه شایه مدعای شوم که دیر و ز اشعار آبدار
 بذریعه شفقتی حافظ محمد جان صاحب سامعه افروز و باصره نواز این ذره بمقدار گردید الحق که
 بمنطوق کلام الساده سادۃ الکلام چه قدر موافق مذاق جرعه کشان سخن توحید و بمطابق ذاهنه
 سرستان باده تفرید افتاد هر پیش دنتر معرفت و هر مصرع عش کاشفت رموز حقیقت
 راست میگویم و یزدان نه پسندد جز راست و لسان الغیب حافظ شیراز باز از زبان حقیقت
 ترجمان و ارادت خود میگوید و بسره و نغمات درد انگیز مستغان را بوجد می آرد بنده که مخلص درین
 و نظر بصوتی که آن عالی جناب را با حضرت سیدنا و مولانا امیر ابوالعلا سلام الله علیہ

و علی آباءہ الطاہرین حاصل ست نرد ارادت می باز دیک قطعہ و یک رباعی مشتمل بر مادہ تاریخ کفتمہ
 بر قرطاس پارہ نوشتہ بنور د این نمیقہ الضراعتہ میفرستد امید کہ بقبولش افتخار بخشند گاہ گاہ
 بنسبت کلام محققانہ سرفراز فرمایند و اگر در آگرہ اخبار این ابیات فقیر مطبوع شود جادارد و بجا
 ملاحظہ خدمت حافظ صاحب مدوح فرستادہ آید تا بمعائنہ اش خوشوقت شوند و ہمین کہ موسم بر سر
 می آید برای زیارت مزار پیر انوار مولای خود حاضر می شوم زیادہ نیازست و ادب صاحبانہ
 و التبار سلام و دعا قبول فرمایند۔ الحقیر محمد یحیی ابوالعلائی از عظیم آباد پٹنہ محلہ املی اسحاق

قطعہ

رسانده طالبان حق تعالی را بمنزلها جہانی خشک لب مردند بر اطراف ساحلها اگرچہ در جہان بسیار افرادند کا ملہا براه طالب تحقیق اگر افتاد مشکلمہا بیان فرمود سر وحدت مخالف محفلها زہی قول و زہی قائل ہمہ حق ضد طلبها الایا ایہما الساقی ادر کا ساونا ولہا کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها مذاق اہل وحدت کن رقم بر لوحہا	شبی کہ نسبت پیران پیر دستگیریا درین عالم عبور بجز وحدت آن کی کردت بود کامل ترین اہل تحقیق اندرین مزلان نمود آسان بزور ہمت مردانہ شجوش فرستاد از کرم سویم غزلما آن ملی حق کلامش دیدم و بخیدم و از جان پسندیدم زستانہ سخنمائش شدم مست و ہمی گفتم صبا در خدمت آن پیر کامل بخوان ہمین مصراع یکی همچون دودی با تندی بگذار و تا کشش
---	---

رباعی

توحید با شتارچہ خوش گفت نکو واللہ سخن اہل حق این باشد گو	از شاہ مظفر علی اسرار بگو تاریخ چو بنگری غزلما می او
---	---

قصیدہ در بچ عالم اسرار آبی و مفتی مسند شاہی قاضی ابوان معرفت حاکم دیوان حقیقت خلاصہ
 خاندان مصطفوی و نقاوہ دو دمان مرتضوی سیدی سندھی حضرت مولانا سید مظفر علی شاہ صاحب اللہ
 قدس سرہ العزیز کہ راقم بحسن ظن خویش ز انومی ادب بخدمت آن برگزیدہ حق تہ کردہ بود۔

قصیدہ

راقم میرزا خادم حسین المتخلص برئیس ولد میرزا زین العابدین مرحوم رئیس اکبر آباد اسی ز نور کشف تو روشن زمین و آسمان	رہر و راہ شریعت رہنماے مگر بان
--	--------------------------------

<p>ای فروغ حسن تو شمع شبستان جهان مرکز کاف کرامت قدوه کون و مکان گنج اسرار حقیقت بر همه گشته عیان نعل پاکت سایه شیر خدای دو جهان طائر سدره بسیر عرش بردش میمان دیده بکشا از خم محراب در کن امتحان چرخ هفتم زیر پایت ای شهنشاه جهان ماهی بحر لطافت در دهن داری زبان بلبل سدره سر آید در گلستان جهان منبر عرش معلی ای میجای زمان راز علم معرفت گوئی عیان را چه بیان با من صبر و رضا تسلیم حق را پاسبان می نگنجد از تکلف در قبا جسم جان کیسار اگر دسازد این غبار آستان در شنا حسن فیضت فیض گشته سحر خوان شاعر نازک خیالم طوطی هندوستان</p>	<p>ای زلف نور تو در دشمن چراغ آفتاب منظر زهد و عبادت مصدر فیض و کرم خالق ارض و سما چون ذات پاکت آفرید بیعت دست تو بیعت هست از دست نبی چون همای اوج کشف کرد پرواز بلند کج نظر کی باریاب بارگاهش میشود در علم مرتبت مرغ تصور پر شکست گوهر الفاظ تو مردم بدامن می کشند از بهار بوستان روی تو گیر و سبق ای سپهر متری مهر فلک را انضوی سینه پر نور تو گنجه سینه اسرار غیب خضر ره گمشنگان را تشنگان را سبیل سایه دامان چشم فیض تو بر سر کشید خاک پایت چشم اعمی را شود کحل البصر ورود حشکر تو هر دم زبان شکر را بلبل گلزار معنی نغمه سنج ای رئیس</p>
--	--

ذکر بعضی اسفار حضرت الهی قدس سره العزیز

یار محرم جلیس هدم سید تراب علی اکبر آبادی سلمه الله تعالی که از وقت ارادت خود تا دم واپسین ملازم
 بارگاه و حاضر خدمت با برکت بوده اند و ایت کنند که چون حضرت الهی قدس سره العزیز از تبریزی
 شریف تشریف خلافت از پیشگاه قبله دین و دنیا مقتدای اولیا و اقیانیا شهنشاه ملک فقر و فنا مالک رقاب
 اهل تکلیف و با قاطعیت آن کتاب حقیقت مسند طریقت رازیب و زین حضرت شاه نظام الدین حسین
 دام ظل هدایتیم علی رؤس الطالبین حاصل کرده مراجعت با کبر آباد فرمودند مدت بست و پنج سال آنکه
 کم و زیاده بطام تجرید و تفرید گذرانیدند و سلسله حضرت با عظمت پیرو مرشد خود را رولج میدادند و درین
 عرض مدت یکبار متوجه دهلی شدند و بزیاارت بزرگان عظام خاندان چشمتیه و نظامیہ دل خود را آراش
 بخشیدند و دامن دامن فیض باطنی ذخیره جیب و کنار گردانیدند بعد از آن در فرید آباد مسکن این

مسکین را قم حروف را بورد و در ہایون سعادت ابدی ارزانی داشته معاودت با گره نمودند سسر و مفاخر
 کہ در ان نزول اجلال نسبت این ذرہ بمقدار شرح داده اند حق بجانب سید من است چون مدتی برین
 بگذشت ناگاہ بر زبان مبارک رفت کہ زیارت آستانہ حضرت خواجہ غریب نواز قدس اللہ سرہ الغریز کنیم و
 بی توقفت عزم مصمم شد در ان سفر سید امیر علی شاہ مرحوم مہین برادر حضرت بابرکت نیز رفیق طریق گشتن زبانہ
 پانزدہ شاہزادہ کسان از خدام حاضر باش خانقاہ سعادت ہجر کابی در یافتند اعنی سیدی میر تراب علی
 و احمد علی خان بہادر و شیخ غلام محی الدین و حکیم رحمت علی فرزند حکیم رجب علی و کریم خان و امیر بخش
 و شیخ محمد جعفر و خادم خاص شیخ آئی بخش و غیر ہم بودند چون بمنزل مقصود یعنی اجمیر شریف فارشد
 دو منزل خانہ قریب لنگر خانہ در گاہ عالم پناہ بغرض قیام کرایہ گرفتند یکی از ان مختص بذات بابرکات
 حضرت الہی قدس اللہ سرہ الغریز شد و بخانہ دیگر ہمراہیان دولت بیار میدند بعد از ان چون حضرت
 الہی بہ بیت آستان بوسی حاضر در گاہ ملاک آرمگاہ شدند نوبت خانہ حضرت خواجہ غریب نواز بہ نوشتن
 و مروضہ طاؤسی بفرق مبارک بجنیدن درآمد در آنوقت انچہ از عنایات خاص حضرت خواجہ ہندالولی
 و کیفیت نیاز مندی حضرت سیدی الہی ظاہر بود در بیان راست نیاید و تا قیام بود روزانہ سہ و چار
 کرت حاضری در گاہ عرش اشتباہ میسری شد۔ روزی شامگاہ چھوٹی طوائف کہ دوازده ماہ ساعت دو از شب
 بدرگاہ شریف حاضر آمدہ می سرانید و در اجمیر شریف و قرب و جوار آن دیار شہرت تمام داشت حاضر آمد
 و بعد منت و الحاح التجا نمود کہ دعوت این کنیز شرف قبول یابد بندگان حضور توقف نمودند چون
 اسرار او از حد گذشت و کار بگریہ و زاری کشید شکستگی او را در یافتہ با جابت مقرون کردند او خصم شد
 و حضرت ایشان رو بہمراہیان دولت نموده فرمودند کہ این دعوت دعوت خاندان چشت است اگر
 داعیہ عرض سماع کرد مقبول و گرنہ ہیچ دیگر دعوت با حساب آید با ما طعام دعوت حاضر آورد بعد
 از فراغ اولش برداشت و برفت چون نماز پیشین گذاردند بار دیگر آمد و گفت میخوام ہم کہ چیزی
 بسرایم حضرت ایشان فرمودند کہ بدرگاہ عالم پناہ سماع کنیم آنوقت کہ معین و معمول اوست۔
 آن بیچارہ بگریہ درآمد و ہر دو دست جانب زمینہ در گاہ شریف بر آوردہ قسم خورد کہ مرا از جانب خواجہ
 بندہ نواز حکم و اشارت است کہ ہمین جا بخوانم حضرت ایشان خاموش ماندند پس مجلس سماع ترتیب یافت
 و حفظ تمام اہل مجلس را حاصل شد این معاملہ در اجمیر شریف شہرت گرفت کہ فلان مجرائی در گاہ شریف
 کہ ہیچ گاہی مجلس دیگر نمی رفت امروز بمنزل حضرت الہی سرانید چون تا پنج عرس شریف نزدیک آمد و
 قریب بود کہ دائرین از ہر طرف جوق جوق برسند و بعرف ہند آنرا میدنی گویند حضرت مولائی و الہی

قدس اللہ سرہم باستقبال آن گروہ سعادت پڑوہ از اجیر شریف بیرون آمدند اہل مید نے حضور
 پر نور را دیدہ باہم دیکرے گفتند کہ ہم ایشان ہستند نبیہ حضرت خواجہ و ازین قبیل آنچه بخاطرشان
 فروے آمد بر زبان سے آوردند و مثل این دیگر معاملات نیز پیش آمدند۔ چون عرس شریف
 اختتام یافت خاطر حضرت اللہی نے خواست کہ از درگاہ شہنشاہے مفارقت گزیند بلکہ حاضر
 در دولت روز و شب کنون خاطر بود۔ یک شبے از شہا ساعت سے حضور لامع النور حضور
 آستانہ ملک آشیانہ در یافتند و بعد تقییل عبتہ علیہ تختی بیاسودند و دیر نبود کہ فرمودند در خصت از را
 شد سرے درین خواہد بود و چیزے دیگر پدید از خواہد آید بجز وقوع این معاملہ حضرت با عظمت از انجا
 متوجہ باگرہ گشتند و ہما بخارخت اقامت انداختند مدت بست و چہار سال بسر آمد۔ و آن زمان سن
 شریف بہ پنجاہ و دو رسیدہ باشد کہ سید امیر علی شاہ مہین برادر غلاتے حضرت ایشان را حجت
 نکاح شانے دادند ہمنار اولاد کہ خودش نداشتند چون مشیت ایزدے مقضی شد حضرت یا
 برکت قدس سرہ العزیز رضادادند و بعد دو سال از نکاح یوم چہار شنبہ پاس سوم بست و ششم
 شہر محرم سنہ ہزار دو صد و ہشتاد و دو ہجرے سید اصغر علی شاہ طال عمرہ کہ امر وز سجادہ نشین ہمسوت
 ولادت با سعادت یافتند و شیخ محمد زمان رسالدار اکبر آبادی مادہ تاریخ افتخار یافت موزولن
 نمود۔ و تاریخ ہفتم شوال سنہ یک ہزار و دو صد و ہشتاد و پنج ہجرے فرزند دوم سید فراس علی بوجہ
 آمدہ سے و ہشت روز زندہ ماند و بتاریخ چار دہم ذیقعد ۱۰۲۸ھ رجوع بعالم معنی نمود از ان بعد
 بست و سوم جمادے الثانی ۱۰۲۹ھ ہزار دو صد و ہشتاد و نہ ہجرے یوم چہار شنبہ وقت شب ساعت
 دختر نیک اختر کینز فاطمہ طالمر ہا کہ بے بے عن ست خانہ دولت را نورانے ساخت سپس
 بست و دوم ذیقعد ۱۰۲۹ھ ہزار دو صد و نو و یک ہجرے دختر دوم سعید بیگم متولد شدہ بعد چندی
 بعد عدم را آرامگاہ خود ساخت و این دو واقعہ ناگزیر حضرت مخدرات را بتفصائے بشرے
 متالم ساخت و ہمانادر اصل صورت بشرے بود قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا یوت لاحد من المسلمین ثلثہ من الولد فیحبہم الا کالوالد خبۃ من النار قالت امرؤ
 عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم او اثنان قال او اثنان۔ و حق سبحانہ و تعالیٰ
 بقدرت خویش نعم البدل عطا فرمود کہ بتاریخ بست و چہارم شہر ذیقعد ۱۰۲۹ھ ہزار دو صد
 و نو و چہار ہجرے یوم جمعہ وقت نماز صبح سید عبدالعلی طال عمرہ تولد مسعود یافت از ان روز کہ حضرت
 با عظمت ایشان سنت نکاح را برگرفتند بلکہ ہن لباس لکم دانتم لباس لہن

سکون و سکونت یہ مجلس اختیار فرمودند چون آئندہ می آمد بیرون از کاشانہ دولت تشریف آوردندی
 و پیکس را محروم از نیل مقصود نگذاشتند و عادت آن شد کہ صبح و شام بالمرہ از مجلس اور کمرہ
 بیرون نشست می نمودند حقائق و معارف از زبان گوہر افشان مے تراوید و حاضران مجلس را تامل
 فیض و برکت می بخشیدند چنانچہ برین عادت مدت دراز بسر آمد و باب افادہ و استفادہ مفتوح بود
 و سلسلہ بیعت و ارادت و طریق ارشاد و ہدایت دراز - از برادر طریق سید عبد العلی جعفر سے
 حاضر باش و ملازم بساط دولت روایت ست کہ یک سال در آخربان با پیام عرس اجیر شریف
 این مقطع بحالت کیفیت از زبان فیض ترجمان بر آمدہ الہی است حاضر حضرت بصدنیازہ
 مشتاق لطف و منت و جود و عطا سے توفیق بر زبان الہام بنیان رفت کہ بر آستانہ دولت حصہ سے
 خواجہ غریب نواز قدس سرہ العزیز رفتن ناگزیر ست چہ از زمانہ دراز گذشت کہ این مناقب
 و مطلع سے اسے تاج بخش شاہ گداہر گدا سے توفیق آئیسہ جمال الہی سے لقا سے توفیق بدون مقطع ہدیہ
 بارگاہ دولت شدہ بود بعد از مرور سال و ماہ امر و مقطعش موزون شد اسرار سے در ان خواہد
 این بفرمود و عزم زیارت اجیر شریف مصمم نمود و تفرغ سے سخت پیدا آمدہ بود کہ ہر کہ خبر این تہیہ
 شنود بے اختیار آوادہ این سفر میمنت اثر گردید و اجازت ہمراہ سے حاصل نمود و آخر بقدر چہل کہ
 ہر کاب دولت روانہ اجیر شریف گشتند سید اصغر علی شاہ فرزند جانشین حضرت ایشان ما
 سید است علی شاہ خال خود سید تراب علی خلیفہ عبد القادر الدنہ حافظ محمد جان - خواجہ وزیر شاہ
 سید وزیر علی - مرزا وزیر بیگ - و مرزا میر بیگ و محمد عبد اللہ خان و عبد الرسول خان مختار و
 مشتہ محمد عمر دراز خان صاحب تقریظ کلام حضور و ڈاکٹر امام الدین و شیخ غلام محی الدین مع فرزند
 و غشی خورشید علی و راد سے سید عبد العلی و غیر ہم منسلک یاران ہم سفر ہووند و انتظام مرکب
 و خانے ہمہ بردست ڈاکٹر امام الدین بود در اثنا کہ راہ یک شب بمقام سے پور آسودند
 میر فربان علی کہ رکن مجلس ریاست سے پور و صاحب بخت و سعادت ست حاضر آمدہ التماس
 دعوت نمود و محول رمر اجبت شد چون مرکب و خانے اجیر شریف رسید سید امام الدین صاحبزادہ
 در گاہ عالم نپاہ کہ سلسلہ ارادت با حضرت با برکت درست دارد و چند عزیزان با مرکب بریلو
 ایٹشن حاضر ہووند و جمیعہ مردم این کاروان سعادت را بر سوار ہیا ہمراہ بر وہ بکمانے مناسب
 فرود آوردند و بے سامان بالیسہ دعوت نمودند درین میان حضرت متولی در گاہ عالی بارگاہ واقف
 شدہ تھے چند فرستادند کہ مکان مشہور کچہرے خواجہ صاحب قدس سرہ مکان حضرت ست کرم کیند و

ہمیں جا قامت نماید حضرت الہی قدس سرہ العزیز خاطر شان نگاہا شدند و بہ کپھری نزول دولت فرمودند و بے از بزرگان آنجا بر سر وقت رسیدہ بدیدار ہمدیکہ مسرور و محظوظ گشتند و قتی کہ حضرت مولائے والہی قدسنا اللہ سرہ العزیز ہمراہے ہمراہیمان سعادت برائے استیلام عقبہ پر رفت حاضر در گاہ شریف شدند حافظ محمد جان و مرزا میر بیگ کہ مریدان خوش آواز بودند این مناقب خواجہ خواجگان باواز بلند خواندن گرفتند اسے تاج بخش شاہ و گداہر گداے تو بی تا آخر و ہر یکے بہ کیفیتے گرفتار بود چون مقطع رانوبت خواندن رسید چہرہ نورانے حضرت با عظمت چون دانہ انار احمد راز دریافت و گریہ ہاجم شدت بر حضرت الہی افتاد چنان کہ نتوان بعبارتش آورد و کیفیت بجائے تاثیر داشت کہ ہر کسے دید بے اختیار میگرسیت بعد از ختم اندکے حضور پر نور دست بستہ چشم بند الیسا وہ ماندند و مردم نیز شرط متابعت بجآ آوردند سپس حضرت ایشان مرخص شدہ بقیامگان متمکن شدند و روزانہ حاضرے در گاہ شریف تا قیام آن مقام دستور معمول ماند شبے در مجلس سماع شریک گشتند صاحب سجادہ و متوے در گاہ شریف حضور بد دولت را با غراز تمام صدر نشین نمودند ہر چند خود دل آن نبود کہ ادب بجد غایت مرے بود و ازین ست کہ حضرت الہی گاہے در ہیج در گاہی بالائے چو ترہ رفتن جرات فرمودہ اند لیکن در الوقت المامور مہذ و ر بکلم ضرورت و اشارت و قبول فرمان صدور بار گاہ عالم پناہ در صدر نشینی ادب شہر و نہتے توقف فرمودند و معاودت نمودند بار دیگر در مجلس قل شریف حاضر شدند و بطریق اول اندکے تقاعد نمودہ باستانہ فیض حضرت خواجہ غریب نواز رجوع آوردند و الوقت استغراق تام روے نمود و آنچنان کسرنے کامل و عنایتے شامل بود کہ ہر کہ حاضرے شد قد مبوس حضرت الہی میگدید بوزان سید امام الدین صاحبزادہ و وکیل و مرید حضرت ایشان بجانب حضرت خواجہ خواجگان قدس اللہ سرہ العزیز دستار تبرک در گاہ شریف برسم مشائخ عظام برفیق مبارک حضرت ایشان و فرزند و بلند سید اصغر علی شاہ ہنادہ علی الاعلان باواز بلند ندا کرد کہ مرا از جانب حضرت خواجہ غریب نواز برائے سید اصغر علی شاہ خطاب چہشت کے دو طہا لقا شدہ است با سماع این سخن جملہ حضار در گاہ شہنشاہے رسم تہنیت بجآ آوردند و اطہار مسرت نمودند و آندم حضور پر نور را استغراق تمام شدہ بود و دل از جارتہ کہ بگفتن در نیاید بجز از ساعیہ کہ افاقہ دست داو بزبان مبارک فرمودند کہ این ہمہ بندہ نوازے و غایت عنایت و کرم حضرت خواجہ غریب نواز است و را اشارت شد کہ ہمان مناقب را دیگر بخوانید چنانچہ آنرا

بجو انہم و جالتے رفت کہ جوشش و غلبہ و جدر پاپایان بنو و بعد از ختم لختی تو قف کر مند و رخصت شدہ
 بمقام خود آمدند و ارشاد نمودند با تلمار مسرت نسبت لفرزند ارجمند سید اصغر علی شاہ سلمہ اللہ تعالیٰ
 کہ این چنین خطاب تا امروز بیچ کے رانصیب بنو وہ است و این دولت بیدار بنام این فرزند تجت
 بود اینجملہ بندہ نوازے حضرت خواجہ و نشان قبول بارگاہ جناب ایشانست و اکنون کشف اسرار
 حاضرے گردید کہ ہمیں ست راتم حروف عرض دارو کہ تصدیق و تائید این حکایت از فرمان و سخط
 خاص حضرت الہی قدس سرہ العزیزے شوو کہ بنام این غلام در آن زمان ورود یافت و نقل آن
 گزار وہے شوو۔

سید وارجمند ازے سلمہ اللہ تعالیٰ۔ تاریخ بست و نهم جہادی آخرا زینجار و اندہ شدہ و درجے پور یک مقام
 کردہ تاریخ دوم رجب مع ہماہ بیان کہ قریب چہل کس از یاران طریق بودند حاضر حضرت خواجہ
 بندہ نواز شدم و چند ابیات کہ نذر حضور والا کردہ بودم حافظ محمد جان و مرزا میر بیگ و سید عبدالعلی
 بحضور والا سرایندہ آنوقت مجمع کثیر بود از ہرزبان بلکہ از ہرزور و دیوار صوامر جہا و جہا بر خاست شوو
 قیامت بیاشد ابیات انیست ۵۔

اے تاج بخش شاہ و گداہر گداے تو	آئینہ جمال آئی لقاے تو
مشکل کشا و قبلیہ حاجات عالمست	مخصوص آستانہ دولتسرے تو
مولار و مرشدے و خداوند نعمتے	دیگر شفیق حال نذارم سواے تو
ازمین ہمت تو رسیدم بکام دل	شد و سنگیر دست کرامت نماے تو
اے منظر جمال و کمال محمدے	ایمان اسیر تو دل و جانم فدایے تو

اللہی ست حاضر خدمت بصد نیاز
 مشتاق لطف و منت وجود و عطاے تو

بعد از ان عرض کردم کہ این بندگانند و البتہ و امن دولت مشتاق احسان و کرم حضرت خداؤ
 اند روز دیگر سید ترا بعلے را بحضور مزار شریف خطاب مقبول خواجہ برائے میان شد و سید
 امام الدین را کہ وکیل و مرید فقیر اند خطاب چشت کا دو طہا عطا شد ہزار جان گراے شمار این
 لفظ مبارک چشت با دو مخصوص باین ترکیب کہ عطا شد۔ تاریخ ششم رجب بعد ختم مجلس
 حاضر حضور و الا شہم سید امام الدین بحضور مزار شریف باواز بلند گفتند کہ از خواجہ غریب نواز
 صاحبزادہ را خطاب چشت کا دو طہا عطا شد۔ خدام کہ در ان ہنگام حاضر بودند ہم

مبارکباد دادند و دستار بر سرش بستند و آستان بوس گنایند در وقت میان را دیدم کہ رنگش زرد بود و چشمش
 مست اثر فیضان چشت از سر تا پای او مستعدے بود و اثر آن ہنوز از چشمانش ہویدا است
 شیر مادر حق یا شراب کنن بے جسکا ہر یہ خمار آنکھوں میں بے وحال فقیرانیت سے

دولت غلام من شد و اقبال جاگرم	ناسایہ مبارکت افتاد بر سرم
بی دوست خصمہ خاطر بادوست خوشتر	در دمرا طیب نداند دو اکہ من
حافظ کینہ بندہ سلطان کشورم	ہر کس غلام شاہی و مملوک صاحبست

تاریخ ہفتم درجے پور رسیدم و دو مقام کروم خلقے گرد آمدند بضرورت تاریخ دہم باکبر آباد رسیدم صدنہ
 جدائے آستانہ شریف و عنایت بنیایت حضرت خواجہ بندہ نواز مرانے گذاردے اکنون از من
 طمع صبر دل و ہوش مدار پکان تحمل کہ تو دیدے ہمہ بر باد آمد بے خط ہذا بضرورت بعد مشکل نوشتہ ام
 نے تو انم کہ جدا جدا نویسم نقل ہذا شیخ عنایت احمد و شیخ منصب علی و مولوے بدر الحسن رسال
 دارند و از خیر و عافیت شیخ منصب علی نیز مسرور الوقت نمایند۔ اتنے کلامہ بعد اختتام عرس
 شریف یک روز دیگر قیام کردہ از درگاہ شریف رخصت و بدرگاہ جناب مولانا عنایہ الدین قدس
 بہ جے پور فائز شدند و فاتحہ خواندند میر قربان علی شرط خدمت بجآوردند و ہمان روز مراجعت
 بہ آگرہ فرمودند چون مدت ہفتہ یا عشرہ بسر آید طعام عظیم ترتیب دادہ بعد فاتحہ جناب خواجہ
 بندہ نواز بزم لگانہ و بیگانہ دادند۔ و اظہار مسرت و شادمانے تمام نمودند و الحمد للہ علی ذلک

مدح شاہزادہ عالم سید اصغر علی شاہ از راقم الحروف حسن غفرلہ

دیدار تو جلوه آتھے	ظاہر شدہ مرآت حق کما ہے
خورشید نزول بر زمین کرد	شور لیت ز ماہ تا بما ہے
اے ذات مقدس تو در شخص	لایتنا ہے ست در تنا ہے
بر فرق مبارک تو زیب	تاج فقیر و کلاہ شاہ ہے
اللہی را تو ستر مکتوم	روح شمس و نور ما ہے
ہم خواجہ و خواجہ راست بقول	ذات پاکت دگر چہ خوا ہے

میر نور از باد یارب
 چند انکہ حساب سال و ما ہے

در تمثیل عظامی خطاب با بشا ہزادہ عالم سید اصغر علی شاہ از فکر بلند جناب منشی
 عبدالحی صاحب عرشی رئیس کاکوری سلمہ اللہ تقاے
 ساتی نامہ

<p>بیاد از ابر بہاران بیا کہ باغ بن آذر بروید ز دل چمن شد بصرح ممر و ندید سلیمان گل خندہ صد ہازدہ زبط قطرہ چون زماہی نکلین زند ہوش من تحت بردوش باد چو منقار طوطے بیا در حین پیالہ از چشم شاہین شود چکانہ چمچ بچو کبک درے ہما کے کند طاہر رنگ من نوا کے عنادل نکیسائی است بنا شدے خسروی جو ی شیر بہ بنیم ماہ ارمنے در شمر بزم مم شود شمع کافور ازو فرورد جہان چون ز قندیل کہ بیرون جہد چون شرار اسام چمنہا ریا چین فلکما پرن بکن مہجر از ناز زردشت جام کہ گیتی چو چشم تو گر د خراب جگر گاہ سہراب روے زمین شعاع ستارہ ستاکے کند صبوے زند دہر ہر صبح دم</p>	<p>بیاساقیا ساقیا ہان بیا برہ آب چون آتش مشتعل صبا چون عروس سباد رسید ہلہ پایچہ سرو بالا زدہ بیاد پرے ریز در ساکین کہ گویم بہ دیو خرد خیر باد زمین پر طاؤس بین از شفیق کہ خون کبوتر شلاکین شود کند زورے خود چمانیکرے خرامان رسد تا فرا چنگ من بہ گلگون گلبن کہ ہر ابہ بست تامل بہ دریا دے یا وہ گیر کزان قوت مریم بہ ہیانہ در صراے شود گردن حورازو در اید قدح مہر مانا بہ سیر ز سر جوش پر جوش وہ کام کام صد فنا لائے سبہ ہاسمن سرت گردم اے سرو محشر خرام بکین سیاوش وہ آن خون ناب شفق گون فلک پندہ دشت کین خود این طارم سہزتا کے کند ز صاف عصیر رزان بخسم</p>
--	--

کہ گلگون
 نام سہزادہ

کہ کین سیاوش
 نام کین سیاوش
 در سہزادہ

تو پیر خانے بہ ترویج جم بخون ریز زہدم نہ زہید درینغ چہ پیچی بدین عیب دستار و دلق دل و دین گردگان بدہ می بدہ بانداز پیشین اگر دل سنہ زخم خونہاے فلاطون بیار بیاتا ہم دوستگانے ز نیم کہ برگشت اوراق این انجن بیاساتی انداز انعام کن خیم حکمدہ را بیسا لاہم بقائے چشم کار آزماے مننے بیگل بدستار زن بے خرقہ ہارا نمازی کنان بیایید در بزم نو شاہ چشت مقبول خواجہ نیاز آورید بدلہار سدزان پس آگا ہے	مے کہنہ ترده ازین خرقہ ام ز مونجے و جام کن طشت و تیغ خود از دامنم خشک ترہست خلق ہلا ہان بدہ ہیں بدہ سہ بدہ تو داود و ہش کن فریدون توئی زرہ کاسہ راس مجنون بیار ز عقل و جنون دم عیانے ز نیم نخا اند کسے خط ساغر چون خرابات بفسار دور جام کن بخشاے بر قطرہ یم کشم طلسم مے و میکدہ بر کشاے بیاد میان زخم بر تار زن کہ بیان چون من و رازی کنان کہ در خور مے گوے پرواز بہشت نویدے ز بندہ نواز آورید کز اللہی آندا نا اللہی
--	--

حضرت عیسیٰ جیف کہ آخر رمضان ۱۳۲۲ ہجری ازین خاکدان ظلمانی بیالم نورانی متوجہ شدند
اناللہ وانا الیہ راجعون درین دیار عدیل خود در سخن پارسی نداشت و صفات
عالیہ ظاہر و باطن در ذات ہمایونش جمع بود راقم حدیث را با دوسرے خوش بود از اوقات
کہ مجتے حضرت حافظ عبد الصمد یوسفی مین برادرش مفارقت جاودا نے گزید ہمیں یگانہ وقت
مونس خاطر م بود کل من علیہا فان و بقی وجہ ربک ذوالجلال والا کرام خدمت
حافظ مرحوم تازمانے کہ در اکبر آباد مقیم بودند خدمت حضرت اللہی قدس سرہ العزیز از دست
بندادند و عقیدت تام و موافقت و احترام داشتند حضرت عیسیٰ مرحوم را نیند تیغ
دانتہ بود اللہ تعالیٰ فرزند ان کامگار آن برادران فرخندہ کردار را بمراتب
علیہ رسانند۔

و نیز مدیعت از سید عبد العلی جعفری کہ مدت ہشت یا نہ سال گذشت بندہ از حسن اتفاق وارد لشکر گویا
 بودم کہ حضور پر نور حضرت اللہی قدس سرہ العزیز بدین والدہ حکیم سید اکبر علی رضی اللہ عنہ کہ علالت
 داشتند بلو الیاء تشریف ارزانے داشتند و بندہ بضرورتے آگرہ واپس آمد و بعد چند سے خود بدست
 نیز مراجعت نمودند و قصہ حاضرے ہمارا جو گویا راجہ و تفرج پھول بلخ و ترتیب مجلس یازدہم
 شریف از زبان بندگان عالی مقام سموع گشت دو سال بر آن گذشت کہ حضرت ایشان عزم بر بی
 شریف فرمودند و ہرکاب دولت شاہزادہ سید اصغر علی شاہ و نیاز مند و یک دو خادم دیگر بودند چون
 بخانقاہ عالم پناہ فائز شدند شرف زیارت و قدمبوس حضرت با عظمت و قبلہ امام اللہ ظلم العالمی
 میسر آمد و شیرینی ہر مزار فائض الانوار جناب شاہ نیاز بے نیاز قدس اللہ سرہ العزیز پیش کردہ
 فاتحہ خواندہ آمد بعد ازان حکم اشارت این ابیات حضرت اللہی قدس اللہ سرہ خواندم سے
 در پردہ عیان ہستے و بے پردہ ہنایے بہ ہم نام و نشان دارے و بے نام و نشانے پھر گاہ
 کہ ابیات با سر ہا گفتہ شدند حضرت با عظمت قبلہ دام ظلالم کما لم سرور شدند و جانب حضرت
 ایشان مخاطب گشتہ داد تحسین دادند و سختی با ہم مکالمت روح افزا در میان ماند بعد ازان حضرت
 ایشان مرخص شدہ بقیامگاہ خاص تشریف آوردند و بیاسودند و با مداد حضرت با عظمت قبلہ دین
 و ایمان بفرط اخلاق و رسم مہمان نوازے بفرود گاہ حضرت ایشان برکات نامتناہیے ارزانے
 داشتند و شاہزادہ عالم حضرت مہین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ سجاوہ نشین خود طلب نمودند و تا دیر در ان
 صحبت فیض موہبت سلسلہ سخن جارے ماند بعد ازان حضرت با عظمت قبلہ دام ظلم العالمی
 بخانقاہ مادوت نمودند و روز دوم حضرت با برکت اللہی قدس سرہ العزیز از پیشگاہ بندگان عالمی
 اغزاز رخصت یافتہ بمکب و خانے میرٹھ رسیدند و بخانہ یاران طریق حضرت منشی محمد اعظم سررشتہ دار
 دیوانے و منشی محمد خلیل خلف شان سررشتہ دار کلکٹرے فروکش شدند کہ از مدت دراز تمنائے
 قدوم میمنت لزوم داشتند میزبانان جان نثار راجان تازہ بقالب آمد و بدرجہ کمال شادمانیہا
 کردند چہار یا پنج روز قیام بود کہ شاہزادہ سید اصغر علی شاہ تپ کردند و حضرت ایشان را تشویش
 پیرامون خاطر کردید چنانچہ این حکایت پیش ازین گذشت و از انجا سوار مکب و خانے شدہ بدی
 خانہ سید اکبر زبان کہ مرید حضرت اندر نزول دولت نمودند علی الصبح شاہ کمال الدین صاحبزادہ
 و امام مسجد در گاہ جہان پناہ جناب محبوب آگے قدس اللہ سرہ العزیز کہ مرید حضرت نیز بودند
 حاضر خدمت شدند و حضرت با شوق و محبت از دہلے باستانہ ملائک آشیانہ حضرت

سلطان المشائخ محبوب الہی سید نظام الدین زرے زرخش رحمۃ اللہ علیہ رسیدہ زیارت عینہ علیہ
 نمودند و مناقب حضرت محبوب الہی قدس سرہ العزیز کہ در میرٹھ القاشدہ بود بکلم اشارت خواندم
 و حظ وافر و لطف کامل حاصل شد بعد ازان حضرت ایشان مراتب بالیستہ آنجا ادا فرمودہ بدرگاہ
 عرش استیباہ حضرت خواجہ قطب الدین نجیاراوشے حاضر آمدند و حسب قاعدہ مراسم زیارت
 و ادب مودے نمودہ بدار الخلفاۃ اکبر آباد شریف شریف ارزانی داشتند و خود را در تحسین
 و تلقین انداختند راقم حروف گوید کہ شاہد این روایت فرمان حضرت الہی قدس اللہ سرہ العزیز
 کہ بنام این غلام صادر شدہ بود و اینجایراد سے یا بد بسم اللہ الرحمن الرحیم عزیز دے سید و از جنبد
 از سے سلمہ اللہ تقاے حقیقت عالم انیسست کہ دل من در نیخانے آساید و چگونہ چسپد یاران کہ باعث
 ماند نم در اینجا ایشان بودند بعضی از ایشان دور افتادند و بعضی مسافر ملک منے شدند این شعر
 در بیان حقیقت حال این غریب است کہ مر کو چھوڑ گئے جگو ہر ہاں تنہا پھرون ہوں دست
 میں جون گرد کاروان تنہا مضطرب الحال بہ بریلی رسیدم حضرت قبلہ مد ظلم عنایت بمرتبہ کمال
 بسذول حال این نیاز مال داشتند و بسے اصرار در قیام من فرمودند غرضکہ بعد دوسہ روز رخصت
 شدہ بمیرٹھ رسیدم زیرا کہ منشی محمد خلیل سررشتہ دار و الدشان منشی محمد اعظم سررشتہ دار
 صدر الصدور کے ہمہ داخل طریقت ہستند و ہمیشہ در ایام تعطیل سے آمدند دور زمبکان شان
 مقیم شدم میان کہ ہمراہ بودند مبتلا تپ و لرزہ شدند و نوبت سرسام رسید و حال غیر شد ہمان وقت
 چند شعر در شان حضرت سلطان المشائخ قدسنا اللہ لسر ہم بے اختیار از زبان من برآمد اشعار
 گفتن ہمان بود کہ صحت یافتن ہمان گویا کہ مبتلا ہیج عارضہ نبودند و این واردات باعث حیرت
 تمام حاضرین شدہ غرض معلوم شد کہ این نیاز مند را باستانہ خود حاضر کردن منظور است و اینہ سفر
 وغیرہ بہانہ بود پس میان را ہمراہ گرفتہ حاضر آستانہ مولائے خود شدم و یکے از ہر اہمیان کہ خوش
 آواز بودند این اشعار بحضور خدام عالی مقام خواندند حال عنایت و شفقت قدیماہ و شکر آنرا
 بکہ ام زبان ادا سازم و قبل از یک روز عید الفطر با کبر آباد رسیدم و مبتلا عارضہ تپ و لرزہ شدم
 و بعد افاقہ بضرورت گویا ر فتم و بعد دو شب و یک روز باز با کبر آباد آدم نمیدانم کہ در کبر آباد
 چہ کار دارم با وجود آنکہ ازین شہر نفرت تام دارم و ترک آن بخواتم زیادہ ازین افسانہاست
 و ہوراد سے است کہ شش یا ہفت سال گذشت کہ ابو الحسن تحصیلدار ضلع ہردوئی مالک اودھ
 یعنی راقم حروف مرالفن چند بحضور فیض مہمور ارسال داشت و ملتجی گرید کہ آب و ہوا کے

این مقام ہر دولی خوش سست اگر چہ سے مشرف شود موجب افتخار ہاست چون اصرار و الحاح بہ کشید و جذب باطن کار کرد و بندگان حضرت الہی قدس اللہ سرہ جانب ہر دوئے التفات کرد و اندوہ شاہزادہ سید اصغر علی شاہ سجادہ نشین و سید کے میر تراب علی و حاجے محمد علی و شاہ عنایت احمد و حاجی نگیمنہ خاتم خدمتگذار شاہزادہ و من بندہ عبد العلی بسطوت ہر کابے مخصوص گشتہ و روانہ لکھنؤ شد۔ راقم الحروف عرضدارو کہ بہ پذیرائے این التماس دستخط بدین الفاظ در یک فرمانے شد۔ تمنا دیدار و شوق مجالست آن عزیز محکم قلب سے ماند اگر در روانگی گلبرگہ توقف زیادہ نشد انشاء اللہ تبارک و تعالیٰ نزد عزیز سے رسم آن عزیز بسبب کار ضرور سے و نیوسے از سفر معذور اند لیکن فقیر معذور نیست زیرا کہ در نیجا کار سے ندارم کہ مانع سفر و غیرہ شود انتہی۔ بعد ازان بسبب شدت سرما توقف پیش آمد اما مزاحم سفر نشد و کاغذ از برادر طریق رفیق شاہ عنایت احمد رسید کہ البتہ حضور پر نور تشریف ازانے خواہند فرمود تشویش نکنند و خاطر مطمئن سازند جواب آن کہ بتاریخ ۱۱۔ جنوری ۱۸۵۷ء منبثہ آمد انیسست۔

اس کے برادر برتو لطف احمد است	از ان سبب نامت عنایت احمد است
نام است کہ مخزن اسرار بود	نقحہ از طبیبہ عطار بود
پوسے جانے سو سے جانم میرسد	بوسے یار مہر بانم سے رسد
چارہ درودل بیسار کرد	جز تو کہ تانہ چنین تیمار کرد
شکر تان اسے محرمان بارگاہ	وہ دہے زر کردہ مس را از لگاہ
بعد تو میدے بسے امید ہاست	از پس ظلمت بسے خورشید ہاست
سرد سے و سر ماغریبان رنجست	بر سر آمد آفتاب آنرا شکست
گرچہ سرما در سفر ہانا خوش است	لیک با خورشید نیکو دلکش است
اگرے خورشید و سرد سے زمین	سے دہ فعل بہاران راترین
تا بود گرے و سرد سے راقیام	خوش خوش و فرخندہ باشد السلام

از شوق و محبت
۱۲

انتہی۔ راو سے نوید کہ چون کوکبہ دولت بہ لکھنؤ رسید خدمت نشی عبدالحی عرسے رئیس کاکوری با فرزند سیدار محمد عبد القیوم و عزیزان دیگر حاضر ریوسے اسٹیشن براسے استقبال ہوئے بجز و نزول اقبال از مرکب دھانے ہمراہ بودہ در قیصر باغ فروکش کتا بند و یک شب در و زوال تمام پر دفنا آثار برکات نمایان بود اہتمام بلنج ہر اسے دعوت لیکار بردند و نیز مشاہدہ مقامات

مشہور از امام بارگاہ آصف الدولہ حسین آباد محمد علی شاہ وزیر یارت راز مبارک حضرت شاہ میتا
قطب لکنؤ قدس اللہ سرہ العزیز نمودند بعد ازین ہمہ استعداد توجہ جانب کاکورسے کردند از آنجا کہ
حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز را خیال انتظار تحصیل از ابو الحسن یعنی راقم الحروف و در وقت
جانب ہر دوئی عجلت بود لاجرم درخواست شان بحالت باز آمدن از ہر دوئے مقرون با حاجت
شد و از پنج بندگان حضور ایشان مع ہمراہیان سعادت متوجہ ہر دوئے و شاہ غنائیت احمد روانہ
وطن شدند و بہ اسٹیشن ہر دوئی رسیدہ آمد عرض دار و اینجا راقم حروف کہ این بندہ بارگاہ عزت
باساز و سامان بالیستہ بمقام ریلوے اسٹیشن برائے استقبال حاضر و چشم انتظار بر شاہ راہ کشادہ بود
کہ کو کبہ دولت مثل خورشید از جانب مشرق نمودار گردیدہ آن وقت انچہ از مسرت و اغراز و نازش
و اہتر از بجا طرم بود نتوانم کہ بر زبان آرم چہ از مدت سے سال کہ راقم درین ملک اودھ تقریب
تعلق سرکار انگریز سے اقامت دار و گاہے بندگان غامے حضرت اللہی قدس اللہ سرہ عزت
این طرف نفرمودہ بود و ندیسیے از ارادتمندان با اخلاص و دوختو اہان صاحب اختصاص خواستند
کہ زحمت قدم بدین دیار و ہند امان استغفار خدا و دہے تعلقہا سے از حد زیا و گاہے رخصت
انداز خود بد دولت از مرکب و خانے نزول اجلال فرمودند سعادت قدبوس در یافتہ کوٹھے
خود را کہ یہ سامان بالیستہ آراستہ بود منزل سعادت از سے نمودے گزشت کہ برادر بجان برابر
سید عبدالعلی جعفر سے کہ مقام شناس مجلس بود این غزل راقم الحروف را با بجان خوش
گفتہ سے عیدست جان و دل سر ساقے فدائے پیمانہا کشم پئے مستان و عاکم پے حال من
متغیر گشت و نتوانستم خود را نگاہ داشت گر یہ بر من افتاد و شور از بناوم برخاست ہر وہ روز
بقیام پر برکات خانہ محزونم را روکش جنت الفردوس داشتند حالتے بود کہ بجز وقت کچھ سے
حاضر خدمت سے ماندم روزانہ یار و ز سے در میان یک غزلے موزون سے شد و پیش میگردد
بلطف ملاحظہ میفرمودند و صحبتے کہ بعد از نماز شام مقرر بود برادر سید عبدالعلی آنرا با دیگر غزلے
سے خوانند و خطما سے بحیاب حاصل میشد عجب صحبت صافے و عیش بنیش دران روز ہا میسر بود
کہ صحبت ہا سے قدیم و یاران گذشتہ علی انحصار سے حضرت شیخ منہب علی و میرا و حسین رحمۃ اللہ علیہما
یاد سے آمدند و بزحمہا سے یاد آمد این جلسیان محبوب و محرمان جان نثاران جشن طرب و سور پرورد
نقش شیون خانہ غم و ماتمکہ الم میگرفت چنانکہ یک شبے غزل راقم حروف سے عزم مصمم است
کہ از خود سفر کنم پے خواندہ میشد چون این بیت عرض شد سے غم عزیز و صحبت اغیار ایدرین غم

در از با و کہ در خود نظر کنم با چند ان گریه با حضور پر نور در آنجست کہ در بیان نیاید و اثر آن کیفیت مجلسیان را از جاها برداشت بعد از ویر بسیار افاقه شد بر پاسے ادب ایستاده برگردم کہ این بیت فرمودند کہ خیر اکثرے از ایام قیام ہر دوئی بندگان حضور التماس راقم بابت تفریح و ہواگر فنن شامگاہ قبول فرمودندے و گاہ بودے کہ وقت فرصت شاہزادہ عالم را سلمہ اللہ تقاے برون ہر دوئی بہرہ خود بشکار طیور بردے و خاطر خاطر شان شگفتہ در بیان از دے شدہ اور تمامی مدت عمر خود انچنین وقت خوشدے و کامرانے یاد دارم کہ گاہے حاصل نشدہ است و حضرت بدولت اللہی و مولائے قدس اللہ سرہ العزیز بغایت فارغ البال و آسودہ خاطر با ہمراہیان بودہ اند چون شہرہ روز برآمد عزم جانب شرق نمودہ بامروان بقہ رایام کہ ہرگز امید قیام مرا نبود تشریف برے ملازمان حضور سخت ناگوار بود و ہمین دلخواہ بود کہ چند روز دیگر در نجابا ساہیند کہ مقام خوش و موسم دلکش ہواے لطیف و صحبت عزیز بود و مردم آنجا از دکاار و جمال سعادت حضورے و فوائدے اندوختند و ہر آنوقت کہ حضور پر نور بر شوارع گردیدند بکلمتے نمودندے ہر کہ از آیند و رند دیدے ہما بجا تو قف کردے بے شائبہ تکلف و بے مبالغہ تمام رفتار حضرت با عظمت باد صفت و قار روش سکران داشت و بنیدگان راول از دستے ر بود شاہزادہ عالم را التماس داشتہم کہ مختصر کتب خانہ ام کہ ہست انچہ از کتب معقول و منقول پسند آید برگیرید کہ مہر فی بہ ازین بنا شدہ از شرم سر فرو نیار و دند شکایت اینمے بحضور مولائے بردم حضرت با عظمت شاہزادہ عالم را پیش خود خواندند و المارے کتب را کشادہ کمال خوشی و فرے انتخاب کتب از صحیح بخارے و تاریخ یحییہ وغیرہ وغیرہ کردہ پانزدہ جدا نمودند تا دم بیا سورد و سعادتہم افزود و باعداد کہ روز الوداع بود شب را ابیات ذیل موزون کردم اما ادب بر خصلت نہ داد و قتیکہ حضور پر نور بجا بگاہ خویش کہ ہما بجا شب زندہ میداشتند تشریف بردند برادر عبدالمعلے را در کہہ خوا بگاہ شاہزادہ آن ابیات حوالہ نمودم آن را در بجان برابر ابیات را آباہنگ خوش خواندن گرفتے

بلبل بچمن ہست فرد بستہ وہان را	آیا کہ رسیدش خبر از فصل خزان را
قرے نزنہ نغمہ کو کو عجبے نیست	نشگفت کہ جنبش نبود سرد وان را
واماندہ ز حسرت نگران دیدہ نرگس	سوسن نکشاید ز سر طیش زبان را
آسیمہ سرست از سر نم کا کل سنبیل	تسکین نہ بد قلب صنوبر خفقان را
صاف طرب از دردی غم گشت ببول	صد زخمہ حسرت بزند در دوران را
بگذار کہ از سوز نغم در جگر آتش	وز دیدہ پر گر یہ وہم سیل وان را

نتوانم گذارد کہ این ابیات چه هنگامه شیون بیا کرد کیفیت گریه هجر آنقدر هجوم آورد که تا دیر دلمان از دست
 رفته بودند و چشمان سیل های سرشک پی در پی بردن میدادند - آخر جلیسیان بر نخب خود با اقتناع نمودند
 بر بستر خواب غلطیدند هر چند این قصه بپایان آمد دل نمیخواهد که از سخنان آن زمان بس کند بارها
 ساعت یک و ساعت دو و سه چشم بکشد و آواز سماع از آرامگاه خاص بگوش خورد بی تا شاشا
 میرفتم و شریک صحبت میگشتم تا زم بآن شفقت مرشدانه که میچکاه از رشتن بیگانه من نیاز زدند شب
 ازان شبها حسب عادت ساعت دو از بستر خود برخاسته رفتم و بیرون در دانه آرامگاه که کشاده می بود
 ایستادم حضور پر نور محو سماع بودند نظر بسوی بنده نیتقاد و من توانستم که بی اجازت اندرون داخل شوم
 بعد از افاقت اجازت شد و داخل شدم - در آن ایام نجسته چه قدر از یاران غیر حاضر یادمی آمد و تا سفت
 از جدائی شان میخوردم که بگفتن در نیاید برادرم شاه غنایت احمد از آنکه هر کاب سعادت تاکنون مانده
 چون هر دوی عزیم شد خانه خود شاتقند سیدی میرا داد حسین ملاز نوکری مملکت نشد یاران میره خود
 بر سر کار و دور بودند - ملازمان و نوکران من مرا میگفتند که حضور پر نور خواب نمیکنند گفتم چگونه گفتند که ما از
 روزن در گاه و بیگاه در وقت شب می بنیم گاه بر زمین و گاه بر بستر بلنگ نشسته و مشغول می یابیم
 هرگز خواب در چشم حضرت نمیگردد - و نه الحقیقت حضور پر نور روز و ل را باین و آن مشغول میداشتند
 و شب چون صحبت برخواست داخل کمره خاص شده با حق مشغول می بودند که ازان مشغولی افاقت نبود
 در حالت سکر و محویت و فاستغرق می بودند و هیچ ساعت ازان باز نمی ماندند - چنانکه دل دادگان
 مجاز بی تصور و آرام نمی آسایند - هر دو وقت دور چاکه گردش میکرد و در باب جلسه و همراهمان
 سیر شده میخورند اگر چه خود بدولت کم رغبت میفرمودند و دو سه جمیع گرفتند و باین بنده پیاله ارزانی
 میداشتند مادر نو شامین چاکه همراهمان و اهل جلسه مبالغه میفرمودند و میگفتند که غنیمت شمرید آه -
 و بنده هم درین ایام حسرت با بی دل از ناکل و مشارب و سماع و تلقین تمام برادر دم و کوتاهی دران
 راه نیافت برادران هم سفر شریک این ذوق و لذت بوده اند خدا کے شان سلامت وارو که
 ازان صحبت باقی هستند الغرض با دوا که روز قرار داد بود بر مرکب دخانه این قافله دولت سوار
 چون با سیٹشن کاکوری رسید - راوی سن درین سفر برادر عبدالعلی می نویسد که به سیٹشن منشی عبدالحی صاحب
 مع سامان سوار می موجود بودند و از سیٹشن بر کوٹھی عظیم الشان خود برده فروکش ساختند و بدرجه غایت
 حسن ادب را نگاه داشته به نیاز مندی تمام پیش آمدند و نه البدییه این ابیات گفته پیش حضور پر نور

بخواندن دادند

شمع بزم مہوشان آمد ہے	دلربا کے دلبران آمد ہے
خلق نشناسد و گرد دست از ترنج	یوسف کنعان جان آمد ہے
انجن راداد کے ایمن نمود	چون تجلی ناگمان آمد ہے
ہر کہ اندر بزم بود از خویش رفت	کس چہ داند تا چہ سان آمد ہے
آفتاب آسانگہ را خیرہ کرد	چون عیان آمد نمان آمد ہے
الصلا سے پرستان الصلا	ساقی دردی کشان آمد ہے
نجات مستان را جوانی مفت وقت	ہان وہان پیرمغان آمد ہے
آنکہ بر جا سے ست آمد از کجا	آمد و شد در گمان آمد ہے

باہمہ اطلاق عرشتے نام شد
لامکانے در مکان آمد ہے

بر اورم سید عبدالعلی نوشتہ اند کہ من آنرا بالمان خوش خواندم و خط عظیم دست و ادا کثیر از روستا
کا کوری بادب حاضر نے آمدند و نذر ہا پیش سے کشیدند اما خدام فیور بندگان حضور بجز آنکہ حسب
دستور دست رضا بر نہادند نذر بیج کیے نہ پذیرفتند و روز در انجا مقام شد و میزبان مہربان کمال
احترام خوان دعوت بیاراستند و طعاماے گوناگون پیش کر دند۔ یک روز سے در ان مقام
حضور پر نور مزار حضرت شاہ تراب رحمۃ اللہ علیہ رفتند و فاتحہ بران و مزارات دیگر بر خواندند پس
صاحب سجادہ مولانا محمد اکبر سلمہ اللہ تعالیٰ سے را دیدند مولانا تبرک دیک جا نماز قایلین ولایت
کہ بس عمدہ بود و بظہر حضور گذر آیدند از ان بعد حضرت اللہی قدس سرہ ہائے عبدالحق مخلص شدہ
واپس آمدند از خدمت ہائے عبدالحق مخلص سے کہ حضرت با عظمت نخستین از قبول تبرک
و جا نماز توقف نمودند و بعد از ان این سخن فرمودہ کہ از حضرت شاہ تراب قدس سرہ اشارت
سبب قبول کردند و راقم را انجا طرے آمد کہ این توقف و قبول بر تقاضا ادب بودہ است پس
دیر نبود کہ بندگان حضور از انجا رخصت شدہ براہ راست بسوار سے ریل اسٹیشن ردولی رسیدند
انجا شاہ عنایت احمد حاضر بودند استقبال نمودہ با خود دو سے بردند و حضرت با عظمت زیارت
شاہ عبدالحق قدس اللہ سرہ العزیز حاصل نمودند و بعد از ان شاہ مسعود احمد غفر اللہ لہ و حضرت
شاہ اتقانت احمد سجادہ نشین سلمہ اللہ تعالیٰ را دیدند و این حضرات با کمال اخلاق و محبت و مہمان نوازی
و در پیشانہ بہ نیاز مند سے پیش آمدند کہ مزید سے بران نباشد و یک شبانہ روز در انجا سے پاک

قیام شد ہر یکے از مزارات مبارکہ آنجا از زیارت فرمودند حضرت جانشین سلمہ اللہ بار بار غادہ ہسین فقط
 می نمودند کہ حضور والا مہمان حضرت شیخ عبدالحق قدس اللہ سرہ ہستند ما را اور ان چسیت روز دیگر حضرت
 اللہی قدس اللہ سرہ از انجام خص شدند و شاہ التفات احمد سجادہ نشین مشایخت تا اسٹیشن رودلی نمودند
 از آنجا کاروان دولت سوار شدہ گذر بر فیض آباد کنان بمقام گونڈہ خاص فائر گروید شبت را آنجا گذرانند
 با مدد بمقام نوبادوان در گاہ مولد و موطن برادر شاہ عنایت احمد شریف ارزانی فرمودند آنروز تو گوئی
 کہ خانہ شان روز عید بود و ماہ ربیع الاول بود و ہم درین ماہ زیارت دستار مبارک جناب رسول
 مقبول صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم تاریخ دو از دہم ربیع الاول از مدت دراز معمول بودہ است
 و آنرا بطور مستند شہرت ست بتاریخ مذکورہ اول حضرت بارفخت با ہمراہ بیان زیارت آن فرمودند پس تبرکاً
 آن دستار مبارک بر فرق فرقدان سنای حضرت اللہی قدس اللہ سرہ و جملہ ہمراہ بیان گذاشتہ آمد و قریب
 پانزدہ روز دائرہ دولت در جہان مقام نہبت ماند درین مدت متواتر غزلہا کے فلان یعنی راقم الحروف
 مالامال از حسرت و فراق رسیدند من آنہم را بحضور پر نور دست بستہ عرض می نمودم درینجا بقا صناعے
 موقع گزاروہ سے آید

سردمن دامن کشتان و امیر دے	تا چہ دیدے کہ از ما میر دے
از خدا با صدو عایت خواستم	تو کجا از من خدا را میر دے
برکہ نالم من زنجت بے اثر	ناشکیم تو شکیمبا میر دے
دیدہ اہل نظر فرس رہ اند	زگستانیت کا بخا میر دے
عالم جا منا نثار مقدمت	دور چشم بد کہ زیبا میر دے
تا کہ گوید با تو از من این پیام	دیرے آئے و در و امیر دے
خانہ ویران دگر آباد کن	پہچو دل کر از بر ما میر دے
میر دے و میر دے تا کے حسن رفتہ کے آید ہمانا میر دے	
ایضاً	
شہ طناز ملک ناز گردے	زخو بان جہان ممتاز گردے
در آید آب رفتہ باز در جوے	اگر روزے بسویم باز گردے
مرا باقیست بس افسانہ ہجر	چہ باشد گر شبہ و مساز گردے

ورونم خلوتے خالیست از غیر	سرت گردم اگر ہر از گردے
الا کے طالع برگشتہ من	خوشستے گر بکامم باز گردے
مرواے بوے سوزاز سینہ بیرون	کہ ترسم عشق را غماز گردے

بدنیسان گر حسن رائے سخن را
عجب نے بلیل شیراز گردے

ولہ

دلے گنجیہ آگاہ ہے آمد	کہ اندر ظل شاہنشاہ ہے آمد
زبان کے یافت نور بی غش او	اگر یونس بطن ماہ ہے آمد
حضور ہی ہست فرض مدت العمر	سجود سہو اگر دل ساہ ہے آمد
بزر سرخ خورشیدش خریدار	کہ رنگ چہرہ او کاہ ہے آمد
غلام صورت آن رند فرم	کہ مست تر لایتناہ ہے آمد
مراگہا نگ نوشاوش ساتے	حدیث دولت جم جاہ ہے آمد
الاعبدالعلی یار طریقم	بگو پارے کہ دیگر خواہ ہے آمد

خوشا بخت حسن ثمانے کہ نقش
قبول حضرت اللہ آمد

ولہ

حضور عشق دیدم استادے	کہ اور امیر سدہر اجتماعے
مقام وحدت آمد جاہے راحت	خلولے نے درونے اتحادے
رفیق راہ من ورد مجت	ترااے صبر از من خیر بادے
برواز پیش من عقل زیانکار	کہ از تو بیج دل دیدم نہ شادے
حرام آمد بروا سم فسادے	کہ از تو جز تو نیخو اہد مرادے
بگیتے ہر چہ از مفہوم و محوس	بجز عشق تو افسانہ ست و بادے

بیاد خوشس بہین دیگر حسن را
کزین پس زو نیابے جزو بادے

حضرت الہی قدس سرہ العزیز را انیمہ کلام بسیار پسندے آمد تا آنکہ یکبار در غزلے نمبشہ آمد

الاعبد المصلیٰ یا رطسہ نعیم
 بگو بارے کے دیگر خواہے آید
 شیندن ہمان بود کہ دریا کے رحمت بگوش آمد و حضرت بامرحمت قدس سرہ العزیز فرمودند کہ ہر دو
 رفق دیگر خواہ شد از انجا کہ بہراچ شریف از قیامگاہ نزدیک بود و زیارت حضرت سید سالار مسعود
 غازی رحمۃ اللہ علیہ واجب لاجرم بہراچ رسیدہ و دولت آستان بوسے بدست آورہ شد
 و زیارت جبہ شریف نیز میر آمد چنان سے نمود کہ حضرت سید سالار قدس سرہ را غایت عنایت
 و رعایت برین طبقہ زائرین بود و آن مقام پاک منظر ہیبت حق سے نمود انتظام صفائے
 نیکو و عمدہ نظر آید یک روز اتفاق ہیبت افتاد با دادان حضور مولائے قدس سرہ العزیز انجا
 سوار شدہ براہ راست روانہ ہر دو سے شدند و نخل دولت بر سر فلان یعنی این مسکین کاتب الحرف
 افگندہ و برابر شاہ عنایت احمد با خاطر رنجیدہ گر یہ کنان مراجعت بخانہ نمودند۔ استغاثہ
 عرض دار و بندہ ابو الحسن کاتب الحروف کہ چون مرثوہ دلتواز مراجعت بندگان مقدس
 حضرت مولائے والتمے قدس سرہ بمن رسید این چند ابیات موزون شد و ہماندم ہدیہ
 بگو کہ دولت نمود سے

بو کے یار دل ستان آید ہے	در تن افسردہ جان آید ہے
روزگار محنت و سختی برفت	این خدا از آسمان آید ہے
من فدائے آنکہ از لطف و کرم	خوش بکام دوستان آید ہے
ساقیا بر خیز و پر کن جام را	کان حریف مہربان آید ہے
خیمہ زد در صحن باغستان بہار	خندہ بر رخم خندان آید ہے
جنڈا بخت سید آن چمن بے	کاندروس و چمان آید ہے
بے نیازست از ہمہ آن نازنین	شکر کن خدا شکر کان آید ہے

اگر ندیدتے تماشا کن حسن
 ماہ برفش کتان آید ہے

و از آنروز وقت در انتظار میگذاشت تا آنکہ تارہ برقی بشارت جان بخش رسانید و بوقت معین
 حاضر ایستادن ہر دو نے با سامان بالیتہ برائے استقبال شدم و شادان و فرحان آن
 دولت دو جہان را با کمال ادب و احترام و عظمت و اکرام بخانہ خود آورد و سببے اخصیاریاز
 ہر دو دیوار این بیت بگوش دل میر رسیدہ امر و شاہ شایان ہمان شدست مارا

جبریل باملائک در بان شدہ ست بارانہ و دیگر بار ہمان مجلس عیش و ناز ترتیب یافت غزلہا سے تازہ موزوں میشد و شام بعد نماز مغرب بخواندن سے آمد و خطما سے وافر نصیب روزگار باندگان میگردید این مرتبہ دوازده روز داد کامرانے دادہ آمد و وقت خوش گذشت کہ تا آخر عمر آنچنان میسرین مجال ست ہمین کہ فاتحہ دوازدهم شریف ربیع الثانی فرآ آمد و بہ نیکو روشی سرانجام یافت حضرت اللہی و مولائے قدس اللہ سرہ العزیز بدولت و اقبال از ہر دوئی با کاروان خود عزم اکبر آباد فرمودند و این مسکین حزین بادل اندوگین واپس خانہ آمد و نتوانم عرض کرد کہ ازین روانگی چه بر سر گذشت چگونه

دل با سوز و ساز پر واخت

حیف در چشم زون صحبت یار آفرشد

روے گل سپر ندیدیم و بہار آفرشد

ذکر وصال حضرت اللہی قدس سرہ العزیز

از برادر عبد اللہ علی سلمہ اللہ روایت ست کہ چون حضرت با عظمت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز از سفر شرقی با کبر آباد رسیدند تندرست و باعتبار مزاج مقرون بودند و بیچ گونه تفاوت در صحت نبود اما ازین عالم فانی برداشته خاطر می بودہ اند مدت شش ماہ گذشتہ بود کہ بہار پنج چہارم یا پنجم ماہ شوال ۱۲۹۰ ہجری سے اولاً تپ لرزہ آمدن گرفت و روز بروز شدت در آن تپ لرزہ پیدا آمد بندہ و دیگر اصحاب حاضر حضور سے بودہ اند اما بیچ کیے بیچ وقتہ جسم اطہرا با اینہم شدت متحرک ندیدہ بودے تحمل چند چند ان تحمل پڑ روز سے چند ہمبرین نسق گذشت و بیچ معالجتے نحو است چون این مدت ہم بسرا آمد حضرت حکیم سید مہر علی و حکیم سید اولاد علی سلمہ اللہ تعالیٰ کہ قرابت قریبہ با حضرت با عظمت دارند و مرجع ظاہر سے و باطنی اہل آگرہ اند براسے رفع حجت معالجت آغاز کردند و ہر گونه دوا و علاج بکار بردند تا آنکہ افاقہ از بخار دست داد لیکن مرض پیش لاحت گردید و ہمان طور معالجت ہم تبدیل یافت بعد چندے ازان مرض ہم خلاص حاصل شد برادر بجان برابر سید عبد اللہ سے نویسد کہ در مدت تمام مرض غزلیات این کاتب حروف علی الاقصال میگو یا بیند کہ بج غایت پسند خاطر بودند و من بالبحان خوش و بجم و لکش ادا سے کردم و حضرت اللہی قدس سرہ العزیز را حظ وافر و جد کمال پیدا سے شد و تصرف عظیم بر حاضرین وقت جار سے سے گردید و از جمیہ غزلہا سے این سہ بیت نہایت مرغوب بود

و سماع میفرمودندے

نہار ست و چمن پر جوش ساقی روستان کن

تبسم زیر لب فرما و تاراج گلستان کن

لب بام آتاشاہی دہوی می پرستان کن	بیادرو کے زیبای تو بشکستند جام جم
حسن راگردش ایام فرقت خوش نئے آید	
ترحم اے فلک بہر خدا بر زیر دستان کن	
<p>وزمان زمان این مصرع بر زبان مبارک جا رہے ہو وہ اثر عشق ہو یہ گردش ایام نہیں ہے دوران حالت نیز اگر اعدے بزیارت حاضرے شد بے آنکہ لب کشاید خود بدولت متوجہ سے گشتند و دلداریش سے نمودند و آئینہ رارقت پیدا سے شد و حاضرین راول بہ دروے آمد و سخت متاثر سے شدند بے از مردم دیار و در دست پدیدن حضرت با عظمت سے آمدند چنانکہ منشی محمد اعظم نشانی پیشین سررشتہ دار سلمہ اللہ کہ مرید سابق و رفیق دے ہستند از میرٹھ حاضر آمدند و دوران صحبت سفارش گزین فرزند خود منشی محمد خلیل سررشتہ دار کلکڑے کے گرد بند بر لفظ مبارک رفت کہ شمارا جنسے ہست منشی محمد خلیل را سپرد حضرت خواجہ بندہ نواز نمودہ ایم بعد ازان منشی محمد اعظم را با بدرقہ خواجہ وزیر بزیارت آستان خواجہ خواجگان قدس اللہ سرہ العزیز متوجہ اجیر شریف کردند و این ہر دو و فادار شرط خدمت و زیارت بجاء آورده باز آمدند و باین تقریب فاتحہ حضرت خواجہ عزیز نواز نعل آمد و درین فرصت حضور پر نور را افاتے حاصل شد و منشی محمد اعظم روانہ و منشی محمد خلیل حاضر آمدند و شرف زیارت دریافتند و باز گشتند روز کے چند برین بسر آمد کہ دیگر بار مرض اسہال دریافت و از غذا نفرت کلے شد ہر چند حاجت رفت اما فائدہ بران مرتب نشد مرض شدت گرفت و طاقت راز و ال بود عاقبتہ الامر رجوع بہ ڈاکٹر مکندال آوردند کہ در فن طبابت انگریز سے معروف و مشہور ایہ بودند ڈاکٹر روزانہ سے آمدند و از ہر گونہ دوا ہائے انگریز سے بکار بردند کہ ازان نختے بیاسودند و از زحمت اسہال قدرے برات روے نمود و درین فرصت حضرت سید مہر علی سلمہ اللہ تعالیٰ مشورت دادند و حضرت با کرامت قبول کردند کہ میں فرزند ارجمند سید اصغر علی را جانشین خود فرمایند بنا بر آن شرفا برو مشایخ اگرہ را آگاہ ہے و اوند کہ ہفتم ماہ ربیع الاول ۱۲۹۹ روز جمعہ بعد از زوال مجلس سجادہ نشینے ترتیب یا بد چنانچہ عمل بران رفت و انبوہ کثیر از یار و اغیار جمع آمد انکاہ حضرت با عظمت قدس اللہ سرہ العزیز نبشستند و سید اصغر علی را را پیش خود نشانند و حضرت حکیم سید مہر علی ممدوح و سید کرامت علی خاں سید اصغر علی را نزد خود جا دادند و نیز حکیم سید اولاد علی و سید اولاد حسین و سید قدرت علی و سید اختر زمان و سید عاشق علی و سید معصوم علی و سید تصور علی و سید برکت علی اعزہ خاندان را با حکیم جب علی</p>	

و رحمت علی و سید احمد خان صوفی و سید اکبر زمان در ترب خود نشانده آنچه از کلمات تعلیم و تلقین طریقیہ خاندان قادریہ و چشتیہ نظامیہ و صابریہ و سمروردیہ و نقشبندیہ کہ مشایخ سلسلہ بجانشینان گفته اند سید اصف علی جانشین خود را ارشاد فرمودند و تا دیر از مضامین پذیرد و مواعظ ناگزیر بسیار جانشین خود دادند آن زمان چہرہ نورانی سجادہ نشین راستین سرخ تمام گردید و کیفیت طارہ گشت و گریہ رقت بر و افتاد کہ اثرش بر اہل مجلس مستد سے بود تصرف تو سے احاطہ کرد و از مجلسیان پیچ یکے ازان کیفیت خالص بنو و بعد ازان خوانما سے شیرینی پیش کشیدند و حضرت اللہ قدس اللہ سرہ العزیز دست مبارک برداشته فاتحہ خواندند و او ش خود بدین سجادہ نشین مناد ہار در گواند آ و دستار سجادہ نشینی بر سرش بستہ در خاندان قادریہ و چشتیہ و سمروردیہ و نقشبندیہ سجادہ نشین خود گردانید و اجازت ہر چہار خاندان ازان سے داشت و مبارکباد فرمود بچہر دین معاملہ از ہر جانب صدائے مبارکباد برخواست و از طرف مریدان و معتقدان سلسلہ نذر ہا پیش شدہ ند چون این رسم بمجلس آمد حضور پر نور قدس اللہ سرہ العزیز حضرت سید مہر علی سلمہ اللہ تعالیٰ را مخاطب کردہ فرمودند کہ من این را دا اشارت بجانشین کردند بشما سے سپارم پس شیرینی تقسیم یافت و مجلس برخاست مولو کے محمد اکبر ابوالعلائی رئیس دانہ پور سے باہین تقریب بیٹے چند موزون کردند کہ

ان انیت

شاہ اصف علی ستودہ صفات	باد با فیض او درین دنیا
راز دار رموز فقہ شدہ	بنایاست و نسبت آیا
باد میمون خلافت پدرش	لطیفیل رسول ہر دو سرا
در ربیع نخت و ہنقم و جمعہ	شد بجاسے پدر قیام ورا
پدرش کو علی مظفر شاہ	قادریے چشتے ست او بخدا
مقی ابن مقی باشد پ	آن مہ آسمان نقش و فن

سالش از روسے اصففا اکبر
گفت حقاً خلافت اولاد

گویم در نقل تاریخ سہورفتہ است۔ بعد اختتام مجلس جانشینے بار دیگر مرصن اسہال عو بخود تا آنکہ در یک روزے پنجاہ و شصت بار اجابت سے شد ضعف استیلا یافت و قوت مسلوب گشت و غذا با طبیعت موافقت نیکرد و وہیچ علاج موثر نماند در ان حالت سماع سے نمودند و این معرعا

وروز بان بود سے اثر عشق بچہ گروش ایام نہیں۔ درین مہلت در ضمن سخنان و وصیت جملہ امور از تجہیز و تکفین و غسل و نماز و قبر وغیرہ بر زبان سے آوردند و شوق وصال و تمنا لقا از کلمات عالیات سے تراوید گویا کہ ترجمہ اللهم بالرفیق الاعلیٰ بود کہ قول رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام بوقت آخر بر زبان مجاز ترجمان جا رہے بود با اینمہ حضرت با غفلت قدس اللہ سرہ العزیز میفرمودند کہ من نریم تقین رہا شود و یک دور و قبل از وقوع واقعہ ناگزیر کل من علیہما فان ویتی وجہ ربک ذوالجلال والا کرام انہم بر زبان میرفت کہ روز یکشنبہ کے شود و دو شنبہ کے آید بالآخر وقت نصف شب دو شنبہ نہم ربیع الاول ۱۲۹۹ھ بود کہ حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز خادم خاص را کہ بشیر و مبشر وقت ست ارشاد نمود و او بجا آوردش و خواندن گرفت سے یا رسول اللہ کہ سید سیدی حضرت بابرکت سماع فرمودند و در حالت ذوق اللہ اللہ بر زبان جا رہے شہرین یکبارگی ہر دو دست آنچنان دراز کردند کہ کوئی باکسے مانعہ راست بر آند و نوبت آخر باواز بلند اللہ کفہ جان بجانان سپردند اناللہ وانا الیہ راجعون در انوقت نتوان گزارد کہ چہ قدر ہمدار گریہ و زاری سے بلند بود چون سحر آمد و شہر آگرہ قیامت قائم بود و از ہر طرف ہمداسے ماتم و آہ و نال ہنگامہ عظیم بر پا کروہ بود حضرت غسل تجہیز و تکفین و نماز جنازہ و قبر حسب وصیت بجا آوردند و بیچ دقیقہ نامرے نگذاشتند مولانا فیض احمد مدرس مدرسہ اسلامیہ و امام مسجد اکبر سے خدمت غسل بجا آوردند و تبرکاً جملہ اہل خاندان شریک گشتند چون غسل بر آورده شد من بندہ عبدالمعلیٰ از تحت فرو آوردم جسدا طہر و بچو گل بود ہر گاہ کہ جنازہ روان شد ہزار بانندگان خدا چہ از مسلمان و چہ از ہنود و انگریزان ہر کرا با حضور پر نور نسبت نیاز مند سے درست بود میت جنازہ نمود گریہ و زاری سے بجد کشید کہ بعضے ازان ہم غیفر بیوش شدہ بر زمین افتادند و حالت بر شہریان طار سے شد کہ بگفتن در نیاید ہر طرف کہ جنازہ بران گزارہ شد و کان واران از دکا ہنر فرو پودہ بر پایستادہ ماندند و بسے از راہیان و روندگان کہ کیف مالتفق پیش آمدند بے آنکہ تہیہ کنند ہمراہ جنازہ شدند و در افواہ عوام افتاد کہ اکنون خیر و برکت از اکبر آباد بر خاست قطب اگرہ رحلت نمود باید دید کہ چہ سے شود الغرض تاریخ دہم شہر ربیع اول ۱۲۹۹ھ ہجر سے روز و دو شنبہ ساعت نہ یا وہ در محلہ مدرسہ شاہی مسجد عظیم و مزار و مرقد اہل خاندان حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز در ان واقع شدہ جنازہ مقدس را بائین نیکو بردند و ہما نجا مولو سے فیض احمد موصوف نماز جنازہ کردند و ہما راہیان اقتدایش نمودند بعد از نماز ما بین مرقد شریف حضرت سید امجد علی شاہ جد امجد و حضرت سید منور علی شاہ والد ماجد رضی اللہ عنہما دفن نمودند و دو قطعہ تاریخ کہ انتخاب بودہ بہ سنگ بالین کندہ شدہ نسبت

ازراقم این حروف

شاہ مظفر نصف شب از عاشرا اول ربیع	آسودہ در قرب الہ اہلاً و سہلاً و مرحباً
سال و صالحش از سر اللہ اکبر کے حسن	شمس الہدی کے بذرا لدیے نجم اللیلے نور العیبا

از شیخ محمد زمان رسالدار رئیس آگرہ

مظفر علی شاہ عالی جناب	پہیب صفت رحمتہ العالمین
در احمد کے گوہر مصطفیٰ	ز سادات اکرم نگہبان دین
سر اپا بزرگ از بزرگانہ فخر	سر اولین امجد آخرین
بصد عزت و شان بصد افتخار	نشستند بر صدر خلد برین
بدان از سر ہوش سال وفات	منور شد از نور پاکش زمین

چون قریب چہل روز برین بگذشت بتقریب چہلم عرس ترتیب دادند بروز معین جملہ اعیان شہر و اراکین اہل بہر حاضر آمدند مجلسی عظیم ترتیب یافت مریدان و عقیدتمندان از ہر اطراف و جوار ہجوم آوردند قوالان و گویندگان جمع آمدند و یک روز و یک شب جمعیت کثیر در ان مقام بود چادر از کھنواہ کہ از پیشگاہ در گاہ حضرت خواجہ غریب نواز قدس سرہ العزیز مقام اجیب شریف عطا شدہ بود آنرا باغرا از تمام سید امام الدین صاحب زادہ در گاہ شریف باکبر آباد آوردند و در مقامے محفوظ فرود آمدند شامگاہ کہ آغاز شب عرس شریف بود گر وہے بزرگ از نسبتان حضرت و ارادتمندان با عقیدت رسم استقبالش بجا آورده صاحبزادہ را با چادر شریف با خود آوردند و ہمراہ این گروہ سعادت پرودہ قوالان خوش الحان غزلیا کے مناسب درواغیز می گفتند ازراقم حروف ہمراہ و شریک این آوردند و چون بکدر سے مقام مقصود رسیدند با حیاط تمام و اعزاز و اعظام فرود آوردند بر مزار شریف نهادند و سماع آغاز شد حالے کہ در انوقت رفت از گفتن بیرونست نعرہ ہائے جگر شکاف از ہر طرف بلند بود و ہنگامہ وجد مجلسیان را در گرفتہ سید اصغر علی شاہ سلمہ اللہ را از شدت بکا و رقت دل از جا رفته بود و ہیچگونہ افادت روئے نمود و ہر قدر کہ مردم شہر گروہ پیشکش نیکھا با سامان شایستہ آوردند و نذر کردند شمار آن توک نمود بعد از ان شب رافاتہ و بابت او قرآن خوانے بعمل آمدہ این تقریب با ختام رسید ہمہ بان را از ہرگونہ سامان آسایش کردہ آمد و سید حکیم اکبر علی برادر خالہ زاد حضرت با عظمت قدس اللہ سرہ صاحبزادہ موصوف را کبکمال اعزاز و تعظیم مرخص نمودند و بجز ان

سہمانان را بلطف تمام شرف رخصت ارزانی داشتند از ان بعد ہر سال شب و نهم بیع اول یا
دو روز و تاریخ مذکور غرس حضرت با عظمت کمال احتشام و رونق تام سرانجام سے یا بد
و از حضرت خداوند تعالیٰ غراسمہ توقع عظیم است کہ این تقریب علیٰ الدوام سرانجام نیکو
یا بد مہینہ و کریمہ۔

ذکر حضرت سید اصغر علی شاہ سجادہ نشین سلمہ اللہ تعالیٰ

مہین شاہزادہ کامکار سید اصغر علی شاہ با حدیث سن از علوم ظاہر عربیہ معقول و منقول حفظے
وانے برداشتہ و از نسبت باطن چشم بدو رہبرہ عظیم دریافتہ و چراچنین بنو کہ حضرت با عظمت اللہی
قدس سرہ العزیز تربیت کامل فرمودہ اند ہم در ظاہر وہم در باطن۔ با اینہمہ اخلاق پسندیدہ و اوصاف
جمیدہ و ذات و الایش فراہم آمدہ با آنکہ بعد از وصال حضرت اللہی قدس سرہ العزیز مکارہ
دنیارو کے نمود اما باستقلال تمام تحمل فرمود حق تعالیٰ حضرت محذرات دام ظلما را بر فرق ہمایونش

سلامت وارد

تذکرہ بعض یاران طریق حضرت اللہی و مولائی قدس سرہ

غریق دریا کے وحدت و حریق آتش محبت صاحب مقامات علیہ مالک احوال سینہ مقبول بارگاہ
کر و کار حضرت حیدر خان عطار اکبر آباد کے اول کسی کہ سعادت ابد کے و دولت سرمد کے از شرف
بیعت حضرت اللہی دریافت ہمیں نخبیار کامکار سعید نجت بیدار بود در ان زمان کہ حضرت با عظمت
اللہی و مولائے قدسنا اللہ بسرہ العزیز تکمیل مراتب وجود تحصیل دولت کشف و شہود نمودہ با کمالات
ظاہر و باطن خرقہ خلافت و فرمان اجازت یافتہ از بانس بریلے معاودت با کبر آباد نمودند شب روز
از ذکر آگے نئے آسودند و آنقدر غلبہ مقام تجرید و تفرید بود کہ ہر چند برار شاد و تلقین مامور بودہ اند
لیکن با وجود التجا و السحاب التفات بہ بیعت و ارادت خلق نئے فرمودند و این کار را مثل خار در راہ خود
نمیدہ مدام خود را ازین کار و بار برکنار سے داشتہ اند اما از انجا کہ در مشیت از سے ہدایت بسی از بندگان
خدا و تکملہ نفوس بے منتما از دست بابرکت مقدر بود و لاجرم باطن مقدس را میل این طرف پدید آمد
و سر چشمہ فیض آن دریا کے خاموش رو بجانب این طالب لیگانہ نہاد و دست بیعت او گرفت بسکہ
آن زمان عنقوان شباب این طریق بود و سحاب ہدرا طبیعت بلند بر سر جوش در اندک فرصت
آنچنان تعلیم و تربیت اثر کہ کہ غبار کثرت از فضا کے خاطرش بر خاست و صفا کے وحدت
در سراپا پیش نبشست کیفیت این برگزیدہ در گاہ خدا و مقبول حضرت کبریا در سماع القدر بلند بود

کہ نظر گیان را دیدش دل از دست مے ربود حضور عالی حضرت اللہی و مولائی شبی در ساعده دیدند
 کہ آن مقدمہ الجیش یاران طریق را جماعہ سواران با خود ہمراہ مے برند بادشاہ ملک معنی یعنی حضرت
 اللہی و مولائے امتناع ازان نمودند کہ با این جماعہ رفاقت کن اما آن رہبر و سبک سیر التجا آورد
 کہ مرافق و ہمہ حضرت با کرامت سکوت و وزیدند و او بار فقار خود راہ گرفت چون با مداد شد حضرت
 با عظمت قبل از آنکہ خبر مے سمع ہمایون رسد حاضرین وقت را خطاب فرمودند کہ حیدرخان نحو اہد ماند
 ازین جہان خواہد رفت کہ شب این واردات گذشتہ است ویر بنود کہ خبر انتقال آن مسافر ملک معنی
 رسید حضرت اللہی و مولائے را وقوع این واقعہ گران آمد و پنج مفارقتش دامن خاطر کشید چنانکہ خود
 بہ نفس نفیس جنازہ اش را مشاہدیت فرمودند درین میان نشی سراج الدین لکنوی پیشکار صدر دیوانے
 کہ سوارہ میرفتہ جنازہ را دیدہ از پاکے فرود آمدند و گفتند کہ با این جنازہ جبروتے غریب سبت ہمراہ
 شدند چون بر حضور اللہی نظر افتاد عرض داشت کہ این جنازہ را دیدم ہیبتی بر من زد و بنجو از مر کب فرود
 آدم ارشاد شد کہ این جنازہ حیدر خانست و بزین کہ بلایش سپردند بعد چند روز مقتدا سے اہل اللہ حقہ
 مولانا عبید اللہ قدس سرہ العزیز کہ خلیفہ جناب مستطاب شاہ نیاز احمد قدس اللہ سرہ العزیز و مہتمم خانقاہ
 شریف حضرت شاہ نیاز بی نیاز بودند از حسن اتفاق وارد اکبر آباد شدند و بزیرارت حضرت سیدنا
 امیر الخارحتمہ اللہ علیہ حاضر آستانہ دولت گشتند ساعتہ دران مقام راحت بخش چشم بستہ گذرانیدند
 چون افاقہ دست و اوسمت کہ بلا دست برداشتہ بہ شیخ منصب علی و سید ترا بلعلی خواص
 حضرت اللہی فرمودند این طرف زیارت کیست کہ کشش تمام وارد ایشان برگردند کہ خیر
 الایکیہ از یاران ما درین طرف خفتہ است حیدر خان نام داشت حضرت مولانا فرمودند کہ بر خیز
 این کشش ہم اودار پس بر خاستند و بر قبر فاتحہ خواندند و بنشستند بعد ازان فرمودند کہ این شخص را
 عجب آتش عشق ست کہ شعلہ اش از زمین تا آسمان بلند میرود پس معاودت ازان مقام نمودہ حسین
 بلبلخ در حق آن سوختہ آتش محبت بحضرت اللہی و مولائے فرمودند مخفے مباد کہ این حضرت مولانا
 عبید اللہ قدس اللہ سرہ ہمان ہستند کہ جناب شاہ نیاز قدس اللہ سرہ العزیز وقتے فرمودہ بود
 کہ عبید اللہ اگر توفیق نباشے فقیر باشم۔ انیست آنچه از یاران خاص ثقات مسومع شد و این روایت نیز
 از یاران خاص حاضر وقت بگوش رسید کہ وقت وفات این یگانہ عمدرا کیفیت مسرت غلبہ داشت
 بعد ازان کہ تعین رہا کرد و اثر تبسم بر لب او عیان بود و در بچ کہ من اود را ندیدم کہین برادرش مچو خان
 مشہور کہ برادر طریقت با سینہ کرم صاحب کیفیت است یا دگار اوباقے است۔

شہباز ہواے عشق عفا کے قات توجید واقف رموز طریقت شاہد اسرار حقیقت سر آمد یاران طریق
 مونس طالبان صاحب توفیق مصدر عنایات حضرت الہی منبع معرفت و آگاہی ستودہ یار و اختیار
 شیخ منصب علی مختار مولدش قصبہ یوسف پور در ضلع غازی پور زمینان ست تعلق معاش و جذبہ
 آب و دانہ اش در بدوہ اکبر آباد مسکن ساخت بعد از آنکہ در سن ۱۲۰۰ ہجری ارادت بحضرت الہی آورد
 در روز بروز شوق طلب تقاضا کرد و رخت اقامت در خانقاہ انداخت از سر تا پایا مایہ عشق و محبت بود
 و عقیدت تمام با حضور پر نور الہی پیر دستگیر خود میداشت و در اطاعت و رضا جوئی دقیقہ از وفا لقی
 فرود نمیکذاشت لاجرم حضرت با عظمت الہی و مولائے رانظر شفقت و تربیت در حق شان بدرجہ غایت بود
 و قتیکہ لطف باطن جوش میگرد حضرت الہی بلفظ شیخ منصب علی صاحب خطاب فرمودندی سعادت
 و قبولیتے کہ در ذات آن گزیدہ صفات مجتمع بود اندازہ اش نتوان کرد و از بندگان در گاہ و طالبان مقام
 خانقاہ در زمان خود احدے را باین صفت کمتر یافتم کہ کیفیت عشق و توحید در و برابر باشد ہمانا
 این خاصہ ہمین عزیز بود۔ یاد دارم کہ در اکثر مجالس سماع کہ مملو از مردم خاص و عام و شیخون از نچتہ
 و خام مے شدت قولان را فرمایش کردندے سے سز و آنکہ دم زخم من ز کمان کبر یائے پد کہ سواے
 حق ندیدم بوجودنے قبائے پد و دیگر ابیات شیخ شمس تبریز حضرت احمد جام کہ قرین معنی این بیت بود
 یا آنکہ یاران طریق دگا ہے خود حضور پر نور فرمودندے کہ در چنین مجالس عام پر غوغا با اثر و خام فریاد
 ہجو ابیات را ملاحظہ دارند اما آن سرشار بادہ توحید در وقت خود بے اختیار بودے و در ابیات
 عاشقانہ و اشعار محبت خیر شورش و دلولہ بدرجہ اقصی میر سید چنانکہ ذکر کیفیت خدمت او در مجلس سماع
 مولانا بدر الحسن برین بیت سے آباد ساخت در و تو ویرانہ دلم پد تعمیر کرد عشق بناے خراب را پد
 گذشت در طبقہ یاران طریق مثل او سماع دوست کمتر بود و دیگرے را در وجد و نوبت رقص در برابرش
 کم رسیدے و از نیست کہ اکثر اوقات از کیفیت دیگران متاثر میگشت ہمین کہ احدے را حال وارد شد
 در دم اثرش مے افتاد و گرفتار کیفیتش میگردد یا آنکہ سخنے از زبان مبارک حضرت پیر و مرشد خود شنید
 تغیر در و پیدا مے شد و نوره ہاے جگر شکاف مے زد و در ان زمان کہ حضور الہی قدس سرہ رشف نام
 سماع بود و در جماعت خانہ کہ مجلس گاہ بالاسے چھتہ بود و کمرہ کلان او را گفتندے ہر شبے کہ مجلس
 سماع ترتیب مے یافت و تا ساعت وہ میکشد از شورش این عزیز دلہا و یاران ہم ہنفرش خواب
 از چشم و قرار از دل ہمسایگان و باشندگان میوہ کڑہ میگرنیت چون حضورے و منزلت او فراتر از
 ہم بود یاران دیگر بد و توسل کردندے واد برادرانہ شریک رنج و راحت دستہ سفارش و انجام

مرام یاران گشتے از بسکہ محبت و عقیدت شیخ در دلش جاگرفته بود بی شائبہ ریب مرتبہ فنانے الشیخ
 اور احاصل بود و کار بجدی رسیدہ کہ غالب اوقات ہر کردار را برینچہ مردم از یار و اغیار خدمت اورا
 حضور اللہی پنداشتہ تعظیم و ادب بجا آوردندی ہمانا امیر خسرو عمد خود بود ہر گاہ کہ طریق سلوک بقدم ریاضت
 طے نمود از پیشگاہ حضرت اللہی شرف اجازت بیعت و ہدایت خلق عطا شدہ و بقیام غازی پور زمینان کہ
 وطن مالوف او بود مامور شد و رخصت ارزانے داشت بسی از خلایق آن دیار دست بہ بیعت او دادند
 و سلسلہ خاندان حضرت اللہی جبار سے شد و ثمرہ انیمہ کار و بار آن یافت کہ عاقبتہ الامر دران نواح
 بحضور اقدس ملقب و مشہور شدند مدت شانزدہ سال منقضی شد کہ روز سے حضرت اللہی در معاملہ دیدند
 کہ شیخ منصب علی بلباس شاہانہ جلوس بر تخت دارند حاضرین آنوقت را ازان واقعہ خبر دادہ فرمودند
 کہ خیر باد چنان سے نماید کہ شیخ منصب علی از نیہان پدرو شدند روز دوم از غازی پور نوشتہ آمد
 کہ شیخ موصوف متوجہ عالم منی شدند حضرت اللہی و مولائے را با سماع آن رنج عظیم رو سے داد و یاران
 طریق را ملالت تمام دامن گرفت۔ دران ایام فرمانے کہ بنام این راقم حروف از جانب حضور اللہی
 و مولائے قدس سرہ صد دریافت عبارت مشعرین واقعہ ازان نقل سے شود و ہو ہذا۔ خط شیخ لیاقت
 مختار مقام یوسف پور پر گنہ محمد آباد سے آیا تھا اس سے معلوم ہوا کہ شیخ منصب علی تاریخ ہفتم
 ماہ جمادے الآخر سے روز چہار شنبہ بعد نماز ظہر ۱۲ بجبری مسافر ملک منے ہو سے اور لکھا تھا
 کہ وقت انتقال غلبہ محبت حضرت سلطان المشائخ بدرجہ اتم تھا اور آپر ایک حال عجیب و غریب
 وار د تھا اور عجیب کیفیت پیدا تھی اور آثار قبولیت اسقدر نمایان تھے کہ دیکھنے والوں کو تمنا تھی کہ
 ایسی موت ہو کہ نصیب ہو اور بہت کچھ لکھا تھا میں مختصر کرتا ہوں اور میں نے بھی خواب میں دیکھا کہ
 مزار حضرت سلطان المشائخ اکبر آباد میں ہوا اور میں حاضر ہوں پھر دیکھا کہ شیخ منصب علی غسل کیے ہو
 اور لباس سفید نہایت عمدہ پہنے ہو سے میرے پاس آئے اور نذر کی اور کہا کہ حضور اقدس کی عنایت
 اور کرم سے مجکو صحت ملی ہو گئی اب میں آستانہ حضور کبھی نہیں چھوڑوں گا اور میں رہوں گا اور چند بار
 دیکھا غرض کہ دنیا میں خوش رہے اور خوش گئے اور خوش رہینگے چند عزیز اسی طرح سفر کر گئے میں فقط
 بے لطف زندہ ہوں اور انکے رنج مفارقت میں پر اگندہ اور پریشان رہتا ہوں انتہی۔ از خلیفہ غلام
 عبد القادر الدنی زاہدی یار طریق منقولست کہ روزی قاضی حمید الدین میرٹھی و شیخ صادق علی
 مداح گڑھ لکیتسری کہ ہر دو نسبت مصاہرت با مولوی احمد حسین تحصیلدار خور جو سے داشتند وارد مقام
 آگرہ وہمان شیخ منصب علی شدند ازان ہر دو قاضی مرد سے طالب علم و مقلد مولوی محمد اسمعیل کہ

در عمد خود شہرت تمام در مخالفت طبقہ تصوفیہ داشت و از باطن بے بہرہ و منکر و جہد و سماع بود درین اثنا
 قوال بچہ از در آردن بدست شیخ اورا گفت کہ امر دوز بر ادرم را کہ اشارت بقاضی بود از اسکان خود
 مست و بخود گردان قاضی گفت کہ ازین چه خیزد اگر صاحب کمالی توجہ بر گمارد و عجب نیست شیخ با کمال فرمود
 کہ امر دوز شمارا ہمین گویندہ مست خواہد کردین کہ آن قوال بچہ سردون آغاز سناہ قاضی را سماع
 اورا گرفت و آن قدر و جد بر سر پائیش غلبہ نمود کہ قاضی از خود درنت و سر از پائے شناخت آن گاہ
 قاضی اعتراف آرد کہ آرسے این معنی اصل دارد و معنی بجا سبب اوست انتہی خدمت شیخ بار اتم خدمت
 لطف بسیار داشت شام ہر شبکہ کہ از عدالت صدر برخاستہ بخط مستقیم در مسکن این مسکن در راجہ منڈلی
 تشریف بردے و از انجا کہ ہر دو بحضور حضرت الہی قدس اللہ سرہ شرف قدبوس حاصل نمودنیک
 یک شبکہ در خانقاہ بفرایغ بال سے گذشت با بدادش راقم باز بمقام خود باز سے آمد و خدمت
 شیخ بمہام خود سے پرداخت و در ان زمان کہ راقم الحروف قیام راجہ منڈلی داشت بار ہا خدمت
 شیخ بایاران دیگر قدم رنجہ میگرد و قوالان شاہ گنج حسب قرار داد حاضر بودند بے مجلس سماع ترتیب
 سے یافت و کیفیت وجد بایاران را غایت بنود تا آنکہ ولما از استماع نعمات نئے آسودند آن عیش
 صافے و آن صحبت بایاران موافق ہرگز آزد دل زلفہ است و نحو اہد رفت۔

سباق میدان ارادت سباح دریای ریاضت مرست رحیق فنا برع نشین مقام بقا حضرت سید تراب علی اکبر آبادی
 سلمہ اللہ تعالی۔ در غنقوان شباب با سید امیر علی شاہ مرحوم رابطہ موت داشت و رسنہ یکہزار دو صد و
 ہجڑے جلقہ ارادت حضرت اللہ قدس اللہ سرہ در اندازان باز دیگر از حضور سے تقاعد نکرد
 نماز شام آمدن و وقت رخصت رفتن معمول ماند ظلمت شب تیرہ و تار و بادش ابر بردار شدت
 گرما و حدت سرما ہیچ یکے را نہن این ملازم در گاہ نبودے از شام تا نیم شب لخطہ از خدمت
 نیاسودے چون پختہ پسندیدہ و بہرہ از علم موسیقے داشت گاہ گاہ حضرت الہی قدس سرہ را
 بکفایت ابیات وقت خوش نمودے حضرت با عظمت را کمال رافت و نظر شفقت بود و اعتماد تمام
 بردے داشتند و ہوارہ در سفر و حضر رفیق طریق بودہ بالجملہ از بایاران طریق بار ہا نظر بہ تربیت
 مورد عقاب حضرت با کرامت سے شدہ اند لیکن خدمت سید را کمتر درین حالت مبتلا یافتسم
 از نیست کہ خدمت سید صاحب کشف و شہود و مالک ہمت و کثرت مسلم است از ابتدا تا ہیچ گاہ
 از خدمت شان توی و فعلی خلاف مرضے حضور پر نور بوقوع نیاید و درام عمل برین قول نمود
 س اگر شہ روز را گوید شب ست این بیاید گفت انیک ماہ و پروین پو خوشا بخت مستند

سعادت پر وہ کہ قبلہ ہمت اور ضاعے مولیٰ باشد چون جماعت یاران طریق عظیم بود لا جرم معاملات
 کثیر پیش آمدے و ضرورت سفارش بحضور حضرت الہی لاحق گشتے یاران خدمت سیدی رانیز
 خواستندے کہ با ایشان شریک باشد اما آن دادہ رہار موعے ازان برکنار بودے و اگر کے
 دوران استبداد کے خدمت سیدے گفتے کہ زمین میان کی زبان ہوں از انجا کہ سید موصوف
 در باطن مرتبہ بلند داشت از نارضا مندے حضور پر نور سخت لرزان و خائف بودہ است بارہا
 دوران تقریب کہ برائے سپارش ترتیب میافت خدمت سیدے نیز حاضر بودہ آنچه از حضور پر نور
 حرف رد یا قبول شنودے ہوں راتا مید کہ دے و ہن زبان حضرت بابرکت گشتے آنوقت دل یاران
 سفارش اندیش بہم برآمدے و غیر از انکہ در صورت آن سید اصحاب نظر کنند چارہ دیگر بود چون معاملہ
 راست میشد ہنگنان انصاف دادہ سید موصوف را موزر میداشتند۔ ہمیں سید عزیز دلماست کہ ہر گاہ
 کے درخواہ انجام مرام دروای حاجت می نمود حضرت الہی و مولائے اورا نامور بصرف ہمت
 میفرمودند ہیکس را محرم بارگاہ و رفیق گاہ و بیگاہ چہ در سفر و چہ در حضر مثل سیدے در حضرت الہی
 نذیرہ ام شب اگر کے رابار خاص در حضور پر نور بودہ ہمیں مقبول برگزیدہ است۔ در سماع گاہے
 نیافتہ کہ سیدے را غیر از کیفیت وصل و مقہمہ و مسرت باشد مانا کہ مقامے خاص عطاشدہ است
 و بانکہ امتی بخت ست اما ابیات پار سے زبان را ہنچو دانندگان فہم میکنند روزے بحضور پر نور حسب
 منظرہ نحو و گداز دم کہ سید مارا مگر علم و ہیجے ست فرمودند کہ خیر مزاولت استماع ملکہ فہم دادہ است از
 وسوت اخلاق احدے رانیدیم کہ از سیدے رنجہ یا خستہ باشد بد از انکہ حضرت اللہ تعین رہا
 فرمودند و در بساط قرب الہی بیا سووند تقریب عرس شریف از چہلم قرار یافت راقم حروف نیز حاضر
 شدم دیدم کہ سید مجور را عجب حالتے رودے دادہ بود کہ در بیان راست نیاید و تا ایندم بر ہمان
 طریق ثابت قدم یافتہ کہ شامگاہ حاضر خانقاہ و بعد برخواست جناب شاہزادہ مراد دل و دیدہ
 سلمہ اللہ تعالیٰ سعادت بخانہ میکنند درین زمان کہ قافلہ یاران گذشت و بساط صحبت در نور دید
 وجود خدمت ایشان غنیمت ست در اتم حروف را اگر دلاو نیزے در آگرہ است با خدمت سید
 موصوف ست اللہ تعالیٰ برکت در عمر شریفش فرماید۔

ستغرق بر شہ و مستملک وحدت وجود عالم با عمل برگزیدہ سادات مجل طلبیب دلما حبیب فقرا
 مقبول بارگاہ سبحانے مولانا سید بدر الحسن موہانے صورت مقدس او یاد از صحابہ کرام سے دادہ
 سیرت پاکش غنچہ خاطر ہارائے کشادہ تہذیب اخلاق جامعہ بود کہ بر قاتمش بریدند و حسن آداب

آتش نئی بود کہ بر سر پایش پسندید نہ تصبہ موبان مولدش از مصافات لکنوست جدا مجزش خلیفہ حضرت
سید حسن رسول نمدہلوی بودہ نخستین در حلقہ ارادت مولانا عبد الوالی لکنوی سلسلہ خاندان حضرت
شیخ عبد الرزاق قادری بالہوی در آمدند چون تعلق صدر دیوانی بمنصب مسلخوانے در آگرہ انداخت
ہر روز مجلس حضرت اللہی و مولائی مرادت می نمود از سید تراب علی محرام اسرار خفی و جلی استماع
کہ روزے مولانا را در مجلس با برکت کیفیت طارے شد و مولانا را بران آورد کہ التماس بیعت بحضرت
با عظمت کردند و روایت دیگر آنست کہ والد مولانا در روایا اشارت باین ارادت فرمودند بر زبان حضرت
اللہی و مولائی قدس سرہ یافت کہ عبادت چھیست چون اعرار مولانا از حد گذشت مشرف بہ بیعت نمودند
و آنچه از تلقین بود تعلیم کردند از انروز مولانا در خانقاہ با جماعت یاران طریق مشنوسے ورزیدند و حق
مولانا قول سید تراب علی سلمہ اللہ تعالیٰ آنست کہ مولانا بغایت پاکیزہ صورت و نیک سیرت فرستہ
خصلت صاحب علم و عقل و خوش عقیدت بودند و حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز ہم شفقت
و عنایت اتم نمودند و حال شان داشتند در ہنگامے کہ حاکم فوجدارے مراد آباد پہلے ایک ہزار و صد
و شصت و ہشت ہجرے مولانا را بادگیر عمال و دو کلا عدالت صدر ماخوذ کردہ مراد آباد برد قبل از روانگی
مولانا بخدمت حضور پر نور قدس اللہ سرہ العزیز حاضر آمدند و دست بستہ عرض داشتند کہ مراد آباد می بڑ
حضرت اللہی نختے سکوت نمودہ فرمودند کہ برویدین باشما ہستم و بطریق شمانیمہ مردم ماخوذ رہا خواہند
با جملہ بعد بحقیقات آئمہ مجوس گشتند با استماع این واقعہ حضرت اللہی را بغایت ملال روسے داد
در ان مقام پر آلام ہلکان التماس بیعت بخدمت مولانا کردند اما قبول نیافت بعد چند
مولانا با رفقا از ان کورہ ابتلا چو زرناب بیرون آمدند و در اکبر آباد مثل ماہے بریارسیدہ
آرمیدند و پیش از دصال حضور پر نور بزبان حال طر قوا گو یان راہ عالم معنے گرفتند
رضے اللہ تعالیٰ عنہ

سید با صدق و صفایا و کار آل محبتی خواص بحر محبت غرقاب بحجہ عقیدت صاحب فقر و فنا سالک
طریق بقا فارغ از رنج و شادے سید ادا حسین شکوہ آباد کے ابتدا طریق شیوہ داشت اکثر حاضر
حضور پر نور شدے روزے تصرف حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز روسے دل از مذہب قدیم
تافت و توفیق بیعت حضرت مولائے دریافت سید زمانے در از تعلیم و تلقین از پیشگاہ حضرت
با عظمت حاصل نمود بعد از ان ولولہ شوق و محبتش با جمیر شریف رسانید و دستے در ان مقام پاک
قدم مجاہدہ در یا عنت بفیشر و چون از تصفیہ و تزکیہ پرداخت مراجعت باگرہ نمود و بدرگاہ

حضرت الہی قدس اللہ سرہ شرف حضور می دریافت چند روز برآمدہ بود کہ حضور پر نور سید موصوف را صاحب اجازت فرمودہ دارشاہ بنوکی نمود بفرخ آباد شافت و تعلق نوکر کے را ذریعہ تعمیل امر ساخت اما بفرط عقیدت و محبت پیوستہ حاضر بارگاہ می گشتی تا آنکہ حضرت الہی را مرض موت لاحق شد۔ سید پاک را ہم مرض موت رو نمود و در همان حالت شوق قدیموس غلبہ کرد و با کبرآباد حاضر خدمت شد چون حضرت الہی یافتند کہ مرض شان بر شدت است بفرخ آباد رخصت نمودند و سید محمد با صد گرہ یہ دزارے وداع یافتہ فرخ آباد رسیدہ دو روزہ روز قبل از وصال حضرت الہی و مولائے را ہے ملک معنی شد رضی اللہ تعالیٰ عنہ سید ماعزیز و لہما کے یاران بود در اخلاق کریمہ و موانست ہمتا نداشت تا در خانقاہ سے بود خدمت حضور پر نور و یاران طریق را کر می بست و آستین جہد بر سے چید از کار و بار ہنشنیان ننگ و عار نداشت گونی کہ برین بیت را تم عمل می نمود

بہوش خدمت زندان کن و شراب بنوش | کہ این وسیلہ تلافی جملہ مافات ست

مست بادہ محبت نمود نشہ عقیدت محور ضنا کے حضور الہی مورد انظار الہی مقدم مریدان نیکو کردار مولوے احمد حسین تحصیلدار گڑھ مکتی سرے مدت چل سال شد کہ تقریب تعلق نوکر کے قیام باگرہ میداشت و در مجلس حضرت الہی و مولائی می نشست تا آنکہ روزے توفیق یار شد و دست بیعت داد تحصیلدار بفرط محبت و عقیدت کہ با حضور پر نور داشت پیوستہ شرف حضور کے کسب سے کرد تا آنکہ از کبرآباد بمقام خورجہ رخت اقامت افگند و بمنصب تحصیلدار سے فائز شد حکایت باز آمدن نشان بشہر اکبر آباد و باز یافت اسپ یادہ شدہ سابق ذکر یافت و ہمیں تحصیلدار نامدار است کہ در ہنگام بغاوت معزول از منصب خود شدہ بعد چند سال بران مقرر شد یکبار بندگان حضور را بتقریب خانہ خود پرورد رغبت تمام بشیرینے داشت و تھے چند خوان شیرینے پیش حضور پر نور منادہ آمد چون فاتحہ خواندند ہمہ اش بجایے خود نگاہداشت مردمان گفتند کہ مولانا این چه کردید شیرینے فاتحہ حق ہمہ بود گفتند ازین شیرینے پارہ ندہم دیگر از بازار خرید کرد و تقسیم نمود حاضرین را عجب آمد و از فرط عقیدت و محبتش معذور داشتند چون اجل ممے در رسید بروصہ رضوان خوا میدرضی اللہ تعالیٰ عنہ خلیفہ غلام عبدالقادر الدنے سے نویند کہ تحصیلدار و اکبر آباد بچو ار خانقاہ سکونت داشت و عقیدتش ازان پیدا شد کہ در خانہ خلل آسبب پیدا آمد و تبصرہ حضرت الہی رفع کرد و دید چون در وہلی منصب اسسٹنٹ پرمٹ یافت خواست کار بیعت شد لیکن حضرت الہی آنوقت بیعت را بمصلحت قبول نفرمودند و گاہ رخصت اینقدر بر لفظ مبارک رفت و دست پیر از غائبان کوتاہ نیست نہ دما را

بزیارت در گاہ حضرت دہلی نمودند از تحصیل از منقول است کہ مراد در مجالس آن عتبات عالیہ قبل از حصول
 بیعت ہچمان کیفیت رود کہ میواد کہ ارباب سلوک و طریقت را و بمقام خورجہ بیایہ تحصیل داری رسید
 بعد از آن کہ داخل سلسلہ شدہ اند و در ان زمان کہ حضرت اللہی قدس سرہ العزیز بزیارت خواجہ قطب الاقطاب
 قدس اللہ سرہ العزیز عزیمت دہلی فرمودند در مقام خورجہ خانہ تحصیل از نزول نمودند ہمداران جا خورشید
 کوتوال بلند شہر و شیخ محمد اعظم ناظر کلکٹر سے و شیخ رحیم الدین جمہار و دیگر مردم داخل سلسلہ عالیہ گشتند
 انتہی۔ راقم حروف نیز مولو سے احمد حسین را در اکبر آباد بجا نفاہ شریف دیدہ است ادب و اہلیت عقیدت
 و محبت او با حضور پر نور ہچمان یافت کہ یاران قدیمش ذکر کردہ اند بندہ در ان وقت حاضر بودم کہ
 از پیشگاہ خدمت حضور پر نور رخصت گرفتہ روان شدند درین اثنا بار بار در عقب می نگرستند و باہر یکے
 از یاران التجا میگردند کہ مرا بیاد حضور پر نور خواہم کہ آورہ باشید و سلب ہواس از بشرہ آن محب صادق
 سے نمود رحمہ اللہ تقاے۔

مقبول صاحب صدق و عفا مستغرق گر یہ و بکا دلدادہ محبت واسطہ عقد عقیدت واقف روز آگاہ ہے
 مورد الطاف حضرت اللہی یار اعظم نشے محمد اعظم سلمہ اللہ تقاے از قدیم یاران طریق اند در اکبر آباد
 ۱۲۳۹ء بواستہ یکجائے مولو سے احمد حسین و شیخ منصب علی بار در مجلس عالی یافتہ در ۱۲۴۵ء
 کہ حضور پر نور را گذر در بلند شہر مسکن شان افتاد شرط ہماندار سے بجا آوردند و در حلقہ ارادت آمدند و
 ہوارہ در ایام تعطیل آخر سال انگریز سے حاضرے اکبر آباد و وظیفہ شان بود چنانکہ در فرمانے از مر این
 محلے است بندگان حضور در آخر زمان کہ از بانس بریلی علیگڑھ واپس تشریف آورند از انجا بدیدن
 آن یار طریق متوجہ میرٹھ شدند و بار دوم ہمان آن عزیز گشتند در مرض الموت کہ تعطیل سالانہ رسید
 حسب عادت حاضر خدمت گردیدند حکم زیارت حضرت خواجہ غریب نواز قدس اللہ سرہ ارزانے داشتند
 و آداب و مناسک آن روضہ مقدسہ تعلیم کردہ با خواجہ محمد وزیر سلمہ اللہ تقاے رخصت فرمودند بعد
 احر از این دولت غلطی کہ اگرہ حاضر شدند نشے محمد خلیل فرزند سعید آن یار وفادار را یاد کرد و فرمودند
 کہ اورا بجزرت خواجہ غریب نواز قدس اللہ سرہ العزیز سپردہ ایم اگر خدا تقاے خواست از عمر
 واقتمار تمتع خواہند یافت نشے محمد اعظم کہ این حکایت کردند میفرمایند کہ خود مرخص شدہ بمیرٹھ
 باز آدم و نشے محمد خلیل را بخدمت علیار روانہ کردم کہ بعد حصول قبول واپس آمدند بعد چندے از
 اکبر آباد نبشے آمد کہ حضرت با عظمت متوجہ عالم منے شدند اناللہ وانا الیہ راجعون انتہی۔
 گوہر دریائے نجابت یادگار خاندان ولایت بر عہد کش جام سرد سے خلیفہ غلام عبد القادر الدینی زاہد

نیرہ حضرت مخدوم غزالدین شاہ زاہد شاہ ولایت میرٹھی سلمہ اللہ تعالیٰ چنانکہ نسبتاً اندر بساطت مولوی
 احمد حسین و شیخ منصب علی دولت قدیموس حضرت اللہی دریا فتنہ روز کے چند نقش عقیدت درست
 نداشتند روزے بجا لم رویا دیدند کہ دریائے عظیم بر سر طینا نسبت و از مردم بعضے آب ازان دریا پیورند
 و بعضے ماہے خورد و بعضے بزرگ میگورند در ان حال خود را دام بدوش یافتند و با مردم گفتند کہ طالب
 ماہے کالان ہستم و سبقت بر آنا نموده اندرون دریا ماہیان بزرگ بزرگ بدم آوردند چون تعبیر این
 خواب از زبان فیض ترجمان حضرت اللہی قدس سرہ العزیز شنودند عقیدت راسخ شدہ با آنکہ از پیشتر
 نسبت بسلسلہ چشتیہ داشتند بنظر استفادہ در سلسلہ عالیہ قادریہ شرف طلب بردست حضرت اللہی
 و مولائی قدس سرہ العزیز حاصل نمودند و بمقام صدولی فائز گشتند حضرت اللہی و مولائی قدس اللہ سرہ
 اجازت بیعت بہر دو سلسلہ عالیہ ارزانی داشتند و ہر انکاہ کہ طواف کعبہ مکرمہ و زیارت مدینہ طیبہ در عالم رویا
 نصیب میشد و تعبیر آن خواب دولت قدیموس حضرت اللہی قدس سرہ العزیز میرے آمد و یکبار در
 ترکیب عقد انامل بدعا حزاب البحر در ماندہ بودند با تقار فیض انتم حاصل شکل شدہ و بارہا در عالم رویا
 یافتند حضرت خلیفہ ماملہ آتہار مولانا بدر الحسن رضی اللہ عنہ و واقعہ محفل سید امیر علی شاہ مرحوم و وزیر
 باد صحر کہ سابق مذکور شدہ اند ہر دو در از عالم خوارق عادات رقم نمودہ و در مدح سر حلقہ یاران شیخ
 منصب علی رضی اللہ عنہ حکایتی در ارادت آوردن منکرے نگاشتہ ذات حضرت خلیفہ منتہم است
 اللہ تعالیٰ سلاش دارد

پیر باطن و ظاہر طریق سلوک را ماہر سر تاب از دنیا پاسے بندر ضاعے موئے رند پاکباز دست افشان
 از شرہ آواز آواز ہر پست و بلند خواجہ وزیر علاقہ بند اکبر آباد سے عمرش بصد سالگی رسیدہ از چل سال
 بخدمت با عظمت آرمیدہ دارستہ مزاج در ابتدا بود چون پنجہ سال بر آمد میل بطائفہ فقر نمود اما سر کبے
 فرو نمے آورد و سوائے چند داشت کہ مدار عقیدت بر جواہر بود شیخ حسین شمشیر ساز رہنمونے کرد
 و در حضرت اللہی روے نیاز آورد کام دل یافت و بیعت نمود بعد ازان صحبت یافت و از کار و اشعار
 راتلقے کرد تا آنکہ صاحب اجازت گردید و مردم را جانب حق داعے گشت خواجہ را مقولاتت ہر گاہ کہ
 یاد میکنم حضرت با کرامت را در سے یا بزم و سخن ہر شب بردشنے خود سے خواجہم - یاران خواجہ را عزیز
 دارند و حضرت اللہی را قدس سرہ العزیز التفات تمام بسوسے خواجہ بود اکنون خواجہ را ممولے ست
 کہ در شب دہم ربیع اول بہ عرس شریف چائے شیرین سبیل میکند و خلقے ابنوہ ازان سیراب میگورند
 برکت در عمرش باد

گو ہر درج عقیدت اخراج محبت سر مست بادہ ذوق سر آمد اعجاب شوق مور و عنایات حضرت اللہی جامع
 رموز طریقت و آگاہی مقبول بارگاہ صمد شاہ عنایت احمد سلمہ اللہ تعالیٰ مولدش نوبادوان ضلع گونڈہ از
 مصافحات صوبہ اودھ است عم بزرگوارش شیخ امام بخش ورا کبر آبا و پیشہ و کالت بصد روایانے داشت
 و در میوہ کثرہ مقیم بود بوجہ قرب مسکن در بارگاہ حضرت اللہی تربیت پیدا کرد و حاضر حضور سے بود روزے
 در خواہ بیعت کرد چون شیخ معر بود بر لفظ مبارک رفت کہ شما صحبت فقر ابر داشته اید و گرم دسر روزگار
 آزموده از ما چہ دیدہ اید کہ میں بہ بیعت دارید شیخ گفت کہ آرسے لیکن این چنین نفاست و استغنا طبیعت
 بیچ کیے ندیدہ ام از نیست کہ بیعت میکنم خدمت حضور قدس سرہ را این سخن سادہ خوش آمد دست بیعت
 داد و تلقین فرمود یا دارم کہ چون اجلس فرار سید روز جہہ بود حسب عادت در مسجد نماز آدینہ گزار و
 و باز آمد چون نماز دیگر رسید نماز پرداخت و در سجدہ جان بجان آفرین سپرد یعنی اللہ عنہ را تم حروف
 ویدہ است صورت بزرگانہ و وضع قدیمانہ داشت در ظل عاطفت این بزرگ صورے و معنوسے شاہ
 عنایت احمد سلمہ اللہ تعالیٰ تربیت سے یافت و چون صیغرا السن بود بتعلم علم ظاہر سے سے پرداخت
 درین میان یا عم بزرگوار خود آمد رفت خانقاہ گرفت و منظور نظر حضرت با عظمت گردید و یک ماہ بعد از
 بیعت عم خود مشرف بہ بیعت گشت حضرت مولائے رانظ خاص با او بود و را بتدریج صحبت تعلیم بکار او برد
 و نوبادوان خانہ اش زیارت موی شریف ست بنام آن موضع نوبادوان در گاہ شہرت یافتہ حضرت
 اللہی قدس سرہ العزیز در سفر شرفے چند سے مہمان او بودہ اند و زیارت موسے شریف فرمودہ برکات موفور
 ارزانے داشتہ اند و ہم حضرت بابرکت او شان را اجازت بیعت بخشیدہ اکنون صاحب سجادہ آن در گاہ ذات
 حمیدہ صفات او شائست و مردم آن دیار برکت انفاس او استفادہ کنند اللہ تعالیٰ بمرطبیے رساند و ترقی مراتب
 نصیب روزگارش گرداند۔

سیاح فیانے شوق شہرہ شہستان ذوق تجاذب قلوب خاص و عام طالب مرصنات انام واقف منازل
 سوز و ساز حافظ محمد جان زنگار ساز سلمہ اللہ تعالیٰ و رعقوان شباب مشرب رندانہ داشت چون طائر
 یار بود بر ہنمونے خال بزرگوار شیخ محمد جعفر شرف بیعت مولائے قدس اللہ سرہ العزیز یافت و در کربلا
 بقول خودش حفظ قرآن نمودہ تشریف حفاظ بر قامت خود یافت و رادائل شوق میلاد خوانسے
 در داغش پچید یاران طریق در خانقاہ شریف مشغول ذکر بودند و حافظ مادر اکثر اوقات بلا شوق
 و غیروالی سیمابماہ ربیع الاول سفر کردے کہ اے الان مہول و متناہست بسکہ جنبہ مناسبت
 و اسکان خوش از و اہب بے منت عطاشدہ و طرز خوانندگے میلاد شریف و گلش افتادہ

چنانکہ گویند از مولانا غلام امام شہید یادگرفته خلقی در مجلس ادب و نجوم آوردند و دلدہا اسیر او اسکے او گشتے
 چون حافظ خوش الحان و خوانندہ میلاد حبیب الرحمن بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستمان اول از دست
 رفتے لاجرم مردم ہر شہر و دیار رجوع آوردند و دست بہ بیعت دادند حضرت الہی قدس سرہ العزیز سکرہ
 بودند عاقبتہ الامر چون مدتے برین برآمد یاران بشقاعت برخاستند حضور پر نور نیز اجازت بیعت ارزانی
 داشتند و یکبارہ مجلس میلاد شریف را حکم ترتیب دادند و بوجود با جود خود زینت افزودند از حافظ
 مار وایت ست کہ سبت سال ست مرا اجازت بیعت ست و ہزار در ہزار مردم بکلمتہ بیعت درآمدند و نیز
 مرویست کہ یکبار اجازت رفتن بگو الیہا رشد و قیقکہ سبت و ہفت روز در ان مقام بر من گذشت مرا کفایت
 پیدا شد کہ در ان حالت بدان غایت خندیدم و گریستم کہ در مدت العمر ہیچ گاہ خندہ و گریہ نکردم و تاثیر شد
 بود ہر کہ خندان دید خندان شد و ہر کہ گریان دید بگریہ درآمد۔ انتہی پنج سال ست کہ حضرت الہی و مولائے
 قدس اللہ سرہ العزیز متوجہ عالم معنی شدند امسال حافظ موصوف را شریک عرس شریف دیدم و بدیدار خجستہ
 مسرت اند و ختم برکت در عرش باد

صاحب ایمان و یقین مثبت دین متین معتقد خاص و مقبول حضرت الہی جرمہ کش جام و حدت
 و آگاہی محور صفائے حضور مرشد و ہادے احمد علی خان بہادر اکبر آبادے او خلع اللہ بچوتہ چنانہ در
 نژاد یکدش بود بیرون شہر مسکن داشت کہ نامزد ببلغ فرزانہ بود بعد از آنکہ لشرف اسلام و بیعت حضور
 قدس اللہ سرہ مشرف شد ہر چند اہل ملت قدیم بخودش خواندند و اطماع بلوغ در کارش کردند از جاوہ
 مستقیم خود برنگشت و بر مال و دولت دنیا دے پشت پائے خود روز روزانہ شامگاہ حاضر خانقاہ بودے
 و با ہمہ شہریان رخصت یافتہ بجانہ معاودت نمودے با آنکہ چند میل در میان بعد مسافت بود حضرت
 الہی قدس سرہ العزیز را وقت خوش مے بود خطاب بہ احمد علی خان بہادر فرمودندے و این
 مخاطبت با تبسم شیرین بنایت نیکو و مستحسن نمودے حضرت مولائے گاہ گاہ بیت الحزن آن ستودہ
 منش را بقدم ہمایون افتخارے بخشیدند و در ان مقام بعضے از مسیحیان بزیاارت مے آمدند
 و از ہر دے سخن میراندند مردے مرتاضن قناعت کیش و فاشعار بود و صاحب کیفیت بارہا
 در سماع خط برداشتے و وجد صحیح اورا در یافتے عزیز یاران بود و خوشخوے مہربان در سال ۱۰۳۳ ہجری
 رحلت نمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

و التوق الاعتقاد و المحبتہ مرزا وزیر بیگ علاقہ بند اکبر آبادے سلمہ اللہ تعالیٰ در ریوان شباب آواز خوش
 داشت بعضے از ہوے و کھڑی خوب میخواند حضرت الہی را بدان رغبت بود و ذوق نیکو نصیب اوست

من غیر از کیفیت مسرت دیگر از و کتر دیدیم ہموار با یاران مشغول ذکر ماندہ خدمت بندگان حضور قدس اللہ سرہ نصب الیمین اوفیٰ الحجایہ مقبول بارگاہ حضرت اللہی قدس اللہ سرہ است مراد بیدار ادوقت خوش میشود برکت در عمر و قبولیتش روز افزون باد۔

محب متانت پیوند شیخ غلام محی الدین علاقہ بند اکبر آباد سے مرید نیکو سیرت صاحب ذوق بود خدمت پخت چائے و طعام خاتقاہ شریف تعلق با داشت تمیز و سلیقہ در کار او نمودار بود حضرت اللہی قدس سرہ العزیز را نظر التفات بروز گارش بود پیوستہ حاضر خدمت و شریک کار و بار خاتقاہ ماند سالی چند شد کہ ازین عالم فانی در گذشت غفر اللہ لہ۔

دستار بند خواجہ پیکر شیخ محمد جعفر علاقہ بند اکبر آباد سے مرید حضرت با عظمت بود مردے با وضع مردم آید گاہ بودے کہ حضرت اللہی قدس سرہ العزیز با او طبیعت فرمودندے او در ہر جلسہ خود را شریک میداشت لاجرم یاران طریق را نیز با او سر خوش بود وقتے یاران خاتقاہ گفتندش شیخ محمد جعفر ماویہ خلان چای کن کہ خدا تقائے فرزندت نصیب کند و با او شرط کردند کہ بحضور پر نور اطلاع کنند آن یار قبول کرد و خاتقاہ بجویلی زیرین این تقریب قرار یافت جمیع سامان مہیا کرد و چائے برسم مہمود نچتہ شد بعضے از یاران این ماجرا عرض حضور پر نور رسانیدند در ان شب قبل از معمول رخصت خواستند پذیرائے یافت جمیع یاران بجویلی جمع آمدند و در چائے چارے شد راقم این حروف شریک این صحبت بود چون از چائے نوشیدن فراغ یافتند ہنگام دست بد عابر داشتند کہ فرزند نصیب محمد جعفر شود لطف آن صحبت نتوانم کہ برگذارم پس از ہمدیگر رخصت شدند و خانہ ہارفتند روز دیگر بوقت مہمود یاران حاضر خدمت شدند حضرت اللہی و مولائے قدس اللہ سرہ شیخ محمد جعفر غفر لہ فرمودند کہ شب در حویلی خاتقاہ چہ تقریب بود حالتے کہ بر شیخ محمد جعفر رفت در بیان راست نیاید یاران مجلس اگر چہ ساکت بودند اما نفس در سینہ شان نئے گنجید شیخ قصہ خود باز گفت و معذرتھا خواست حضور پر نور تبسم فرمودند حق تعالی آن عزیز را بیا مزد۔

پاک اعتقاد نیک نماند سید وزیر علی ساکن اکبر آباد سلمہ اللہ تقائے شبے حضرت با برکت را در خواب دید و با ڈاکٹر امام الدین کہ مرید صاحب عقیدت و اروا تست شرف حضور سے یافت و سفارش مولوی یعقوب خان داخل سلسلہ کردید و ملازم خدمت ماند چون حضرت با عظمت را مرض الموت دریافت پیش طبیب مراودت سے نمود بعد ازان شریک غسل و تدفین شدہ سعادت دارین یافت۔
خلف دو دمان سیادت سر آمد اہل رشادت صاحب دانش و تمیز عقیدت سرشار محبت خیر مقبول

بارگاہ یزدان سید کبر زمان اکبر آباد سے سلمہ اللہ تعالیٰ در زمان غدر بعلت بغاوت در جزیرہ اندمان
 مدتے در از گذر ایند از ان بعد کہ میعاد میں سپرے شد بوطن مالوف بازگشت و بخدمت حضرت اللہ
 قدس سرہ العزیز در پیوست چندے صحبت یافت و مورد الطاف و منظور نظر گردید از انجا کہ کار و بار
 تجارت در ممالک شرقیہ بجا لست جلا وطنی پیدا کردہ بود اکثرے از اوقات ہما نجا میگذرانند و ہمدران خودست
 بر تالی صاحب رشد و صلاح و لدادہ استصواب و صلاح موتمن ارادت ولی سید عبد العلی اکبر آبادی سلمہ
 اللہ تعالیٰ از ایام خسردے با پدر خوگر فتمہ حضور می شد بعد از رحلتش بجلتہ ارادت در آمد و حاضر باش روزنا
 گردید و اکثرے از اسفار بر کاب سعادت ماندہ آواز خوش و جنبہ موزون دار و بنا بر آن غزلہای نیکو چہ
 در سفر و چہ در حضر بحضور پر نور میخواند در جہ قبولیت بحضرت با عظمت داشت و ہوا ربیبت کمر بستہ می بود در
 آن سال کہ حضرت اللہی و مولائے قدس سرہ العزیز تو جہ سفر شرتے فرمودند این عزیز نیز ہمراہ بود بمقام ہر
 کہ بندگان عاسے مقام مسکن این مسکین را شرف افتخار بخشیدند غزلہاے روان آسامی گفت و حاضران را
 حظ عظیم رو میداوبے تکلف و رانوقت مجالس زمان گذشتہ بیادے آمد باوصف قلت استعدا و کلام
 موزون برے آرد و با جامع این اوراق مانوس ہر قدر کہ از گفتہ من یافت در بیاضے با خود راز و دود
 وادنش صنت میکند و در یک غزلے کہ این بیت در ایام سفر شرتے بحضور پر نور فرستادم خیلے مخطوط و
 مفتخر شدہ الامجد علی یار طرہیم بگو بارے کہ دید خواہے آمدہ خدایش خوش دار و پیش حضرت اللہی
 قدس سرہ العزیز خود را نگاہ میداشت بعد از انکہ حضرت با عظمت در منہا نجانہ قرب وصال آسودند
 باطنش سمت ظہور یافت و اکنون در مجلس سماع کیفیتش متجا وز الحدست با جامع این اوراق و جمیع
 احوال یاران از زبان سیدی میر تراب علی سلمہ اللہ ہم آہنگ شد و از میر مٹھ بے از قطعات و توارخ
 خاتمہ این کتاب مستطاب فرستاد خدایش در عمر و سعادت ترقے بخشید۔

خاکپاسے یاران طریقت پس ماندہ کاروان دولت خدمت گذار جواہر غیبی ابو الحسن بن محمد حسن یز آباد
 غفر اللہ ذنوبہ و ستر اللہ عیوبہ در حضرت دہلے از علوم رسمے پر داخنہ نجاک پاک اکبر آباد افتادم و ہمدراین
 جنبش مشیت ازے بود کہ بصورت تعلق ہمد رسمہ سرکار انگریزے بروز کرد و بشرف ارادت و بیعت ظل الہی
 حضرت با عظمت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز در پیوست الحمد للہ علی ذلک روزان نفس بکسب محاش میانیم
 و شبان در خدمت پیر و سنگیر خود میگذراندم مدت دہ سال پیش ہم برین سن گذشت بعد آزان در اضلاع
 ملک اودہ لسر بردہ اکنون بو طیفہ نیشن و تعلق بہ نو لکشور پریس انفاس باقی ماندہ رامی شرم می توانم گفت
 کہ مرا با یاران طریق جز این نسبتے نیست کہ در سلاک این طائفہ علیا منسلک ہستم حضرت با عظمت اللہی

قدس سره العزیز در مظهر و جمالی و عیان یک آیت الهی بودند و کامل و مکمل در سہما سے حق و اوستاد طریقت
 و از نیست کہ تربیت یافتگان این بارگاہ عالم پناہ صاحب احوال و مقامات بودہ و بمرتبہ ہدایت و ارشاد
 رسیدہ اند و شہادت این معنی از سوانح و آثار این تذکرہ پیدا است اما ہر یکے را فیصیحہ دستے از لیست کہ دیگر
 آبان شرکت نیست و نہ انہم از یاران گذشتہ کہ بے ازین طائفہ سفر عالم معنی نمودہ در خلوتخانہ بقا آر میدہ اند
 چہ قدر معاملات و اسرار را ناگفتہ با خود بردہ اند و انچہ از قبیل افراد موجود اند دم ازان کشیدہ اند و فی الواقع
 لب با ظہار آن کشودن کشف عورات نمودن ست و از نیست کہ درین تذکرہ را نم ازان مسر
 سکوت بردہ ان مانده اما ازین واقعہ نتوان تصور کرد کہ انچہ از احوال و معاملات در اینجا مذکور شد
 در اسے آن بر منصفہ شہود نیامدہ باشد حاشا و کلا یکے از یاران طریق کہ ہمدم و ہم سرمن بودہ گوید کہ
 در انوقت کہ در ظل ہمایون پرورش سے یافتہ و مشغول بہا سفر و بردہ حالتے داشتہ کہ قبل از آنکہ یکے از
 در در آیہ مشالہ بنماطرم سے گذشتہ و با آنکہ ریاضتے مزید نبود شبے در خواب بودم کہ این بیت از
 شنوے مولانا دم برز بانم جارے شد و ذوق مراد گرفت کہ یہ در من افتاد و اشک از دیدہ جوش
 میزد تا آنکہ چشم من باز شد و اثر آن ہنوز در دل باقی ست سے غرق عشقے ام کہ غرق ست اندرین پادشہا
 اولین و آخرین پدید یک روز سے بیکان شیخ بندہ ملے مختار کہ از یاران ممتاز بود صلا سے سماع در و اند
 و یاران طریق گرد آمدہ گویندہ این غزل میگفت سے لائے اُس بت کو التجا کہ کے کفر توڑا خدا
 کر کے پندوق غلبہ کرد و در حالت وجود این بیت وارد شد سے ز گس مست و کھیتی ہی رہی پد جب چمن
 میں چلے جیا کر کے پخواندہ آن بیت برداشت و خط وافر دیداد پد دیگر بیت ہفتم ماہ ربیع اول
 ۱۲۹۸ ہجری بخواب بودم این بیت وارد گشت و بر زبان جارے گردید سے در ازل وقتے طور
 ما و او ہر دو نگاشت پد سجدہ با بر زمین و سجدہ او بر عرش داشت پد ذوق تمام مراد یافتہ بود کہ
 چشم باز شد و این بیت بیاد ماندہ دوستے در خواب این مصراع بر زبان میرفت زد و تھا ازان میرنگ
 تا آنکہ بیدار شدم داشک ہچمان از چشم جارے بود خ در آمد از کجا غارتگردل پد دیگر شبے بخواب
 بودم بیرون شہر کہ جا سے سپید از بالا فرود آمد مطلق و آن پیر از شیر سرد شیرین و خوشبو بود آنرا نوشیدم
 اند کے ازان باتے بود کہ بیگے از برادران خود حوالت نمودم ہرگز آن ذائقہ را فراموش نکندم دیگر
 یکبارہ خود را بحرم محترم مکہ معظمہ یافتہ بصورت مسجد سے در صحن آن مسجد نماز برگزار دم و بجالست
 سجود آن ذوق پیدا شدہ گر یہ تمام استیلا یافت و بار دیگر کہ در خواب حاضر حرم کعبہ شریفہ شدم
 ہر طرف میرفتہ و نظارہ میکردم چون بر لب زمزم آدم چیز سے دیدم کہ سبچ گاہ نشیندہ بودم مرا با یک

حضرت حاجی غفر اللہ لہ مواسست بود این قصہ بر خواندم او تصدیق کرد کہ همچنانست - دیگر یک شبے بر جہاز
سوار مکہ معظمہ رسیدم و از جہاز فرود آمدم چند قطعات مکتوب از طرف مادر و دیگر عزیزان آنجا یافتم و
خواندم از انجملہ آنچه بیاد ماند بحضور پر نور نوشته روان کہ دم تعبیرش کہ بقلم ہمایون آمدہ انیست -
بسم اللہ الرحمن الرحیم دولت دارین فلاسے کنا و خیریت نامہ رسید مشعر بر واردات عظیم پس فضل و حسان
حضرت خداوند بر یاد کردم دوران حال آنچه بر من گذشت گذشتت زبان و قلم در بیان آن محض بیکار
اکنون آنچه بخاطر فقیر میرسد مختصر میگویم کہ خواب شمار در روز جمہ بعد زوال وارداتے ست بس عظیم و این
واردات در صورت خواب در ظاہر ہم منزلتے عالی دارد چہ ظاہر ست کہ انجمن سادات عظمی و عطیہ کبری
نصیب ہر کس نیست الا ما اشار اللہ تعالی و درین اخبار غیبی و اسرار لاریبے ست شہا ہم درین فکر گستید
و من ہم مختصر میگویم کہ مراد از کبہ دل باشد و رسیدن بان مراد از قرب حق تعالی و شستن دران مراد
از مرتبہ تمکین و مراد از پیش شدن صحائف از ارباب وطن انکشاف حقائق و مراد از وطن وطن اصلی یعنی
حقیقۃ الحائق و مراد ازین قول کہ از مفارقت شہا ہیج ملاتے نیست بلکہ منابت خوش ہستم کہ شہا سفر کبہ
کہ دید مبارکباد آنست یعنی مفارقت شہا از مادر کہ اصل ست چند روزہ بود اکنون کہ کبہ یعنی بمقام دل
رسیدید مبارکباد غرض کہ این مبارکباد و فقرات تہذیب از مادر کہ اصلست بشارتے ست از حق تعالی
کہ اصل ہمہ کائنات ست و ظاہر این وعدہ ایست و اثن و بشارتے ست باصل خود رسیدن خداوند تعالی
راست آورد انتہی - دیگر شبے از شہاے عشرہ محرم محترم در خواب این لفظ بزبانم جاری شد کہ مجھے نفرت
اور سبت نفرت ہو فلانے صحابہ یعنی معاویہ سے میر تم زد کہ این نہ لفظ من ست و نہ گاہی لب آشاے
انجمن حرف گشتہ کہ ناگاہ بردلم رنجید کہ جناب امیر المومنین حضرت علی مرتضیٰ بودند کرم اللہ وجہہ کفائل
این قول بودند چون بیدار شدم ازین معاملہ جز این نہ برداشتم کہ امیر معاویہ از صحابہ بودند و حضرت شاہ
ولایت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ رانفرت کلی بودہ است - دیگر یک شبے بخواب دیدم کہ
بحر نیست ز خانہ پدید انار و در قرآن در یایا فتم کہ من و چند یاران دیگر جماعت مشغول نماز ہستیم و
حضور پر نور حضرت الہی قدس اللہ سرہ العزیز امام آن جماعت ہستند - شبے از شہا در عالم رویا خود را
در یک بانے یافتم کہ بنایت سرسبز و شاداب بود من در میان آن باغ خرابان میر فتم و خود بودم آنچه بودم
انتے آدم بر اینکه از یاران من برکت تعلیم و تربیت حضرت با عظمت الہی قدس اللہ سرہ العزیز ہر کی صاحب
وقت و صاحب دولت بودہ اند و انجمنے نہ از عصبیت و عقیدت باشد بلکہ در واقع حقیقت بودہ است شبے در
خدمت حضرت الہی قدس اللہ سرہ با جماعہ یاران حاضر بودم حقائق و معارف بزبان مبارک میرفتند

ناگمان نعرہ بنجو و از من بر آید چنانکہ تا بجائے رسید کہ برادر بزرگ شیخ منصب علی رحمۃ اللہ علیہ بالای کمرہ خود
 بودند چون مجلس بر خاست بعضی خانہ رفقند و من و دیگر بعضی با شیخ محترم صحبت کردیم یکے از امنیان گفت
 کہ درین صحبت خاص نعرہ بلند از کہ سر زد فرمودند کہ از منصب علی ثانی این قول مرا موجب افتخار است
 و مباحات شیخ منصب علی معظم یاران و سر حلقہ حاضران بودہ اندیشے از خدمت حضرت اللہ قدس سرہ العزیز
 رخصت یافته روان شدیم مولانا بدر الحسن رحمۃ اللہ علیہ فرمودند کہ بیاید تا شیخ منصب علی را بہ منیم شب
 زیادہ رفتہ بود و مرا بدایت در حاضرے بود از زبانی بے اختیار بر آمد کہ آیا شیخ منصب علی مرشد ہستند
 مولانا فرمودند کہ بلے شیخ منصب علی مرشد خورہ ہستند من از گفتہ خود پشیمان شدم و با مولانا شریک صحبت
 کردیم سرگروہے یاران اورا مسلم بود با ہمہ رفیق و برادر از زبندے و شریک زنج و راحت گردیدندی
 ضلع فازے پور باطران و حوائے آن پر آواز از صحبت کمال اوست و مردم بیشمار از ماندہ فیض بہرہ یافتہ
 گشتہ اللہ تعالیٰ در روضتہ الفردوس قریش جاسے دہا در بندگان حضور پر نور اللہی راقدس سرہ العزیز
 آنچه از التفات مبذول این شکستہ بودینارم کہ دم از بیانش زخم یا کم استہادی و بے ریاضتی نظر لطیف
 بر من بود کہ اداسے شکرش را زبان ندادم چیف کہ آن صورت از نظر نہان شد و آن صحبت و معاشرت
 از دست رفت آہ ازان صحبت گذشتہ و یاران رفتہ کہ یکے بعد دیگرے ہجو و انہاسے مردارید کہ رشتہ
 نظامش از ہم گسستہ باشد از ہمدگر جدا شدند و آن کاروان یا کاروان سالار ازین آشوب گاہ کوس
 رحلت زدہ بمنزل مقصود و مقام راحت بیاسوند چون آنہم یاران ہمدوم ہم قدم حضرت با عظمت اللہی
 بودند قدس اللہ اسرار ہم ظن من آنت کہ دران عالم بر مثل این عالم صحبت ہم داشتہ محظوظ بودہ باشند
 و بہ نسبت روحانے وصول یکے با دیگرے میسر آمدہ شبے بعد از وصال حضرت اللہ و مولائے قدس اللہ
 سرہ العزیز در عالم رویا دیدم کہ سر البستانے ہست کہ مردم ابنوہ حوائے آن گرد آمدہ اما احدے را دران
 بار نیست من بیجا با اندرون رفتم حضور پر نور و حضرات مخذرہ را در صحن خانہ جلوہ افروز یافتیم ہمین کہ
 فرار فتم حضرت با عظمت قدس اللہ سرہ العزیز مرا بستیہ خود آمیختند بشفقے تمام کہ پدر را با پسر باشد
 چون ازان معانقہ جدا شدم حضرات مخذرہ سلمہا اللہ تعالیٰ در کنارم گرفتند با ہرے و الفیے کہ مادر انرا
 با فرزند بود چشم باز شد و قلق آن ہنوز در دل دارم در خبرست کہ کما تعیشون تموتون و کما تموتون
 تبعثون صاحب ترجمہ عوارف در فصل ہم آداب تعیبات نفس آوردہ کہ وقتے امیر المومنین علی رضی اللہ
 عنہ امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ گفت ان اردت ان تلقی صاحبک فرغ قمیصک
 و قصر ملک و کل و ون الشیخ و در مشکوٰۃ المصابیح باب مناقب حضرت ابے بکر و عمر

رضی اللہ عنہما از صحیحین آورده و عن ابن عباس قال انی لواقفت فی یوم فدعوا اللہ لعمیر
و قد وضع علی سریرہ اذ ارجل من خلفی قد وضع مرفقہ علی منبکی یقول یرحمک اللہ انے
لا رجوان یجلبک اللہ مع صاحبیک لانے کثیر اما کنت اسمع رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یقول کنت و ابو بکر و عمر و فطمت و ابو بکر و عمر و انطلقت و ابو بکر و عمر
و فطمت و ابو بکر و عمر و خرجت و ابو بکر و عمر فالتقت فاذا علی ابن ابے طالب
متفوق علیہ۔ اکنون تے چند از یاران قدیم باقی ہستند کہ دیدار شان بس غنیمت ست و یادگار
آن صحبت عزیز اند خداے شان سلامت دارد و از لطف آئے و کرم نامتناہے حق عزوجل میدار
کہ بجز رہائے ازین تعین شریک صحبت در ان عالم شوم و مراد حلقہ یاران من جا دہست و دیدہ
نادیدہ را از جمال با کمال حضرت اللہی قدس اللہ سرہ العزیز منور گردانند۔

قال عزوجل و تعالے انا عند ظن عبیدی بے فیلظن بے ما یشار۔ این معنی بے غافلہ
ست کہ حضرت با عظمت اللہے و مولائے رارضی اللہ عنہ و عنایا این غلام التفات خاص بود و لطفنا
فرمودندے و مراعات ہا نمودندے یاد دارم کہ شبے از شبہا ساعت وہ حسب مہمود و با یاران از خدمت
مرخص شدیم و قتیکہ از بالا فرود آدم خادم خاص از بالا آواز آمد و ادباز گشتم و مشرف بحضورے
شدم و بادب شستم فرمودند کہ بگرید این بیت را کہ گویندہ چہ نیکو گفته است و آن این بود سہ ماندہ ام
از یار و دروزندہ ام و زین گنہ تازندہ ام شرمندہ ام و آہ آن بیت را اکنون مصداق بودہ ام حیف
کہ هیچ کیے را از یاران توفیق جمع طفولیات و مکتوبات و منامات نصیب نشد ورنہ امر و زیک
و فرتے از ہدایت و ارشاد پیش ماے بود فراہینے چند کہ با خود دارم بعضے ازان نقل کنم بسم اللہ
الرحمن الرحیم و دولت ابدے و سعادت سرمدے نصیب باد نامہ خیریت شیخون پیر امون مسرت
اگر دایند الحمد للہ علی ذلک و در تعبیر مختصرے گویم۔ از آسبے کہ در راہ بود بر سفینہ شستہ مع الخیر بگشتم
یعنی در کشتے بسا حل رسیدم و از گرداب بلا نجات یافتم و از تفرقہ بواسطہ سفینہ یعنی مرشد بہر جمع رسیدم
و جمع مشاہدہ حق ست بے خلق و باز از انسو باین طرف آدم یعنی بمقام جمع الجمع رسیدم و جمع الجمع
شہود خلق ست قائم بحق و این ایما باللہ است این مقام را فرق بعد الجمع و فرق شدنے و صحو بوالحج
گویند ازین اعلا تر مقام کامل رانیت و شراب خوردم یعنی بمقام جمع رسیدم و از قیامگاہ
طیار ہراسے رفتن بسکن مایون خود شدہ ام یعنی از ہر کات صحبت پیر طریقت مستوحی تجلی حق
شدہ ام و آنوقت دل را فارغ از غم و مملو شادمانے یافتم یعنی از عنایت و ہدایت پیر طریقت ا۔

از غم هسته مویومه فارغ شدم و مملو شادمانی یافتم یعنی کامیاب شدم و بهنگام رخصت نماز در سجده گذاردم
یعنی از دنیا ایکن بسلامت بروم و شاد بودم درین عالم نمودم و بزرگی دستار بر سرم نهاد یعنی پر ولایت
اجازت هدایت خلق اے الحق عطا فرمود و عزیز دیگر بزرگ استیج بستان گذاشت یعنی اجازت هدایت
بحضرت خداوندی مقبول شد و فرمان سبحان الله گفتن رسید یعنی شکر این نعمت بحضرت خداوندی
بجا آر دستنزه شوینی رجوع به تنزیه کن و خلق را هدایت بسوے حق نما اینست مجمل پاکباز شیراز قدس
سیف مایندہ اے خوش آندم که خراب از سہ گلگون باشہ - بے زرد گنج نبھد حشمت قارون باشی
و این سرست خجانه است چنین سہ سراید سہ اے خوش آندم کہ دسے بخود و با حق باشہ + بی ہم
شو کہ خلاص از غم مطلق باشہ + شکر و منت ساتے ازل آنچه کہ در صحبت مانصیب باطن شما شدہ
بر اے هدایت خلق کافہ است بزرگے را از در گاہ خداوندی فرمان رسید کہ خلق را بسوے حق هدایت
کن عرض کرد کہ من خود را لائق هدایت نمانم حکم شد کہ هدایت اژ تو و عنایت از ما ازینجا است
کہ حضرت خواجہ بہار الدین نقشبند قدس سرہ حضرت خواجہ یعقوب چرنے را پیش از کمال اجازت
هدایت وادندہ انسان تمام روز در کار نفس خود سہ ماند اگر دو ساعت بر اے خداوند خود دہد چه
تقصان بلکہ این سعادتے ست عظمی و عظیمہ است برے و ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء
واللہ ذو الفضل العظیم یاد دارید کہ شمارا اجازت هدایت دادہ ام و اکنون از غیب حکم تمیل
آن رسید پس تمیل آن حے الامکان قصور سہ زود در مشغولے فوری و ما علینا الا البلاء و السلام
بسم اللہ الرحمن الرحیم نخل مراد تا یوم التناود سر سبز باد خیریت نامہ رسیدہ خیلی مسرور گردانید خواب ایشان
خبر نید ہداز تہتے دارین شما سہ دولت فقر خدا یا بن ارزانے وارہ کین کرامت سبب حشمت و تمکین
من ست + اطلاع حال ظاہر و باطن خود ناگزیر دانند و حال مانیت کہ علاوہ مصائب دیگر
گاہ بیمار سہ شویم و گاہ شفا سہ یا بیم بہر حال شکر گزاریم سہ مرا گد اے تو بودن ز سلطنت خوشتر
کہ ذل جور و جفا سہ تو عود جاہ من ست + مگر بتیج اجل خیمہ برکنم در نہ پد رسیدن از در دولت
نہ رسم و راہ من ست + ازان زمان کہ بران آستان نہادم رو سہ پد فراز سہد خورشید تکیہ گاہ من ست
نہ از جرانے خود شکایت ست و نہ از پریشانی یاران حکایت سہ

ارباب حاضیم و زبان سوال نیست	در حضرت کریم تنها چه حاجتست
جام جہان نماست ضمیر منیر دوست	اظهار احتیاج خود اینجا چه حاجتست
از جمع مجبان سلام با شوق تمام خوانند	

بسم اللہ الرحمن الرحیم عافیت و جمعیت قرین حال فرخندہ مال باد - خیریت نامہ رسیدہ خیالی مسرور گردید
 الحمد للہ علی ذلک - خواب عزیز دار و استے ست کہ خبر میدہد از ترقی دارین سے دیدم بخواب خوش
 بدستم پیالہ بود + تعبیر رفت کار بدولت حوالہ بود + باید کہ از ذکر فاضل نباشند کہ این دو لے ست است
 و منزلتے ست سرمدے واللہ المستعان بشرط فرصت از حقائق بلند و معارف ارجمند خبر میدہم ازین رگبند
 خاطر جمع دارید کہ فقیر را از عالم خداوندے از سر وجود و عدم کما ہے خبر داده اند و این تصدق حضرت
 سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم سے

ما از ازل بخانہ خمار آیدیم	دردے کشان میکدہ یار آیدیم
در خلوت عدم می بستے ز جام دوست	کر دیم نوش دست بازار آیدیم

خرد و کلان سلام دو عاشر مانند خصوصاً سید تراب علی بصیر شوق سلام و نیاز عرض سے کنندہ
 بسم اللہ الرحمن الرحیم عنایت از سے و ہدایت لم یزلے میند و ل حال فرخندہ مال باد و دوام آگاہے
 بران مستزاد - و در و نامہ خیریت آموذ باعث مزید نشاط و انبساط گردید الحمد للہ علی ذلک خوابا کہ در
 روز ہادیدہ نہایت خوب و مناسب حال و مشغولے شہاست و نزد فقیر این کمال عنایت و ہدایت
 ست کہ از عالم خداوندے بشمار ازانی داشتند بیانش بسبب ضیق فرصت در معرض التواست مگر جرنی چند

حوالہ قلم سے

ساتے بیار بادہ کہ ماہ صیام رفت	دردہ قدح کہ موسم ناموس نام رفت
وقتے عزیز رفت بیاتاقضا کنیم	عمر سے کہ بے حضور صراحی و جام رفت
مستم کن آنچنانکہ ندانم ز بخودے	در عرصہ خیال کہ آمد کلام رفت

مراد از دیدن کعبہ در سیدن بان سوا سے حصول سعادت و شرافت دارین دیدن مرد کامل است
 در سیدن بخدمت آن دستفیض شدن ازان یا مشاہدہ حق ست بصورت کعبہ و آئینہ بشارت
 از وصول بحق سے

روزہ یکسو شد و عید آمد و دلہا برکت	سے ہمچنانہ بچوش آمدومی باید خواست
نوبت زہد و نشان گرانجان بگوشت	وقت شادے و طرب دن زندان بخت

از جمیع محبان سلام شوق خوانندہ خصوصاً از سید تراب علی

بسم اللہ الرحمن الرحیم ارجمند از لے سلمہ اللہ تعالیٰ بعدے عافیت دارین واضح باد کہ خیریت نامہ
 رسید سابق ازین ایچہ کہ نفس الامر براسے تشفی نوشتہ ام زیادہ ازین پہ نویسم لیکن چہار و پنج روز شد

کہ وقت سحر در فکر انچنین امور متوجہ حضرت خداوندی شدم خود را بر کنار دیابے عظیم اساده یا فتم و آنوقت
 گریه بر من مستوے ست و ہر دو دست را بسوی آسمان کشادہ ام و در خواست شفاعت میکنم بحضرت شفیع الاول
 و الآخرین صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کہ از آسمان دو دست پیداشد و ہر دو دست مرا گرفت من دستہارا
 ندیدم لیکن دانستم کہ این خداوند من است کہ دستگیر من شدہ است چون ازین واردات اتفاق شد حاسے
 بر من طارے شد کہ خارج از بیان ست و ہر وقت کہ این عنایت و فضل خداوند من یاد سے آید حال
 دگر پیدائے شود انظارش موقوف بر وقت ست این قدر بس ست کہ ازینجا حال ما و اوستگان ما

قیاس باید کرد والسلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم سعادت ابدی و دولت سر برے نصیب باد۔ نفعہ مباد کہ حضرت مولوی معنوی
 و حضرت احمد جام و حضرت منزی و حضرت شیخ فرید الدین غطار و حضرت نظامی و حضرت سعدی
 و حضرت حافظ شیراز و حضرت امیر خسرو دہلوی و حضرت شیخ حسن اعلای سنہری و حضرت
 شیخ فخر الدین عراتے و صاحب گاشن راز و دیگر اکابر طریقت در بیان تقابلی و معارف شانے عظیم و
 مرتبہ عالی داشتند و ہر یکے در عمدہ دولت خود یکجا غصہ بودند و کلام ایشان در حسن و جمال و خوبی
 و کمال بمرتبہ رسیدہ است کہ بیانش متجاوز از تخریر و التقریر است و ہم معنی آن بجز اہل کمال متعذر است
 کہ ظاہر آن بعلم آراستہ باشد و باطن بمعرفت حق پیراستہ لیکن طرز بیان ہر یکے علیحدہ است در اکثر
 و در بعضے موافق یکدیگر مگر انداز پاکباز شیراز در الفاظ و معانی رنگے دیگر دارد و لہذا حضرت ایشان را
 لسان الغیب میگویند و من بدینجست اول بر اے شما چند اشعار بطرز حضرت شیراز بعلم آوردم و میخواہم
 کہ کلام شما را اول بدین طرز بیاریم بعد ازان بانداز دیگر اکابر و اکثرا بملاحظہ اشعار شما معلوم شد
 کہ بعض اشعار شما مثل حضرت حافظ جلوه میدہد و انشاء اللہ تعالی بعد چندے در ہر شعر شما و حضرت
 ایشان امتیاز نخواستہ ماند و امر اختیار سے خواہد شد عرصہ یک ماہ یا زیادہ ازان گذشتہ کہ بیستم
 ما و شما یکجا ایستادہ ایم و شمار خسار راست خود را بر خسار راست من سہ بار مالیدید و آن رخسار شما
 پر از موکے ست مثل خط نوید میبہ کمال حسن و خوبی بعد از افاقہ بخاطرم رسید کہ طرف راست
 مقام روح ست و آن مرتبہ استقامت ست و طرف چپ مقام قلب و این مرتبہ تلون و قلب
 ست و از موکے شعر تعبیر نمودم حاصل اینکه باطن شما از مرتبہ تقاب و تلون گذشتہ و مناسبت
 بر روح من پیدا کردہ فیض سے گیرد زیادہ ازین فکر نکردم شما نیز فکر کنید و ازان اطلاع
 دہیب و السلام۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خالصہ سعیدان رشادست آئین وز بدو رشیدان سعادت قرین سلمہ اللہ تعالیٰ پورود
 نامہ خیریت آموخیلے مسرت برداشتم حکایت اشتیاق نقار مسرت انما از تحریر افزون است و شکا
 فراق از تقریر بیرون سے دل اگر کام روا از بر طوبیے گردو کی بجز جلوہ قد تو تسلیے گردو پناکون
 بدر یافت رخصت روز ہاشمرون وردن ست ہر چند کہ کشایش ہر عقدہ موقوف بروقت ست
 وظہور ہر وقتے بہ ارادہ جناب الہی لیکن تمار دے مقصیے آنت کہ گوہر مراد از گنجیہ حضرت خداوند
 زودتر بکنار انتظار آید ہنگامے رایا دیکنم کہ باب معانی بر ما دشما مفتوح بود و مضامین تازہ آئینے
 ظہور جلوہ سے نمود لیکن فلک را پسند نیامد آزا بگردش داد و کار بر ہم افتاد انشا اللہ المستعان و
 علیہ الاعتماد والتمکان سے من و ساتے ہم سازیم و بنیادش بر اندازیم + خط شیخ منصب علی و شیخ
 عنایت احمد نیز آمدہ بود ہر دو صاحبان را از من دعا نویسند و قبل از دوسہ روز روانے خود ہم
 خبر دہند والسلام۔

عبارت بقلم خاص حضرت الہی و مولائے قدس سرہ طہرے غنمے کہ بعد ملاحظہ واپس آمد۔ چون خبر
 کردم سے غوث اعظم مددے یا شہ جیلان مددے + شاہ شہان مددے مرشد پاکان مددے
 بنماظم رسید کہ بالفاظ دیگر عرض کنم از قبول آن سرفراز فرمودند و امتیاز بخشیدند کورنش و تسلیم
 بتقدیم رسانیدم و عرض کردم سے ہر عیب کہ سلطان بہ پسند ہنرست پدے عرض زد دنیا و عقبی قبول
 حضرت تست پدے زرد و غیر چہ با کست گر پسند تو ام پدے مگر آفرین بر خوبے استعداد و حسن مناسبت
 شما کہ کشف این سر نیجے بر شمار زانے داشتند کہ زبان شما باین الفاظ مترجم شد کہ این مطلع ہما
 حسین ست و دل مرا بس عزیز سے فیض روح القدس ار باز مدد فرماید پدے دیگر ان ہم بکنند آنچه
 سیما میکرو + بے غائمہ زیب عنایت مرشدان عظام مبدول حال شماست و این سخن از شاہ
 کذب و دہانت پاک۔ ہر دو خواب شما برترتے دارین دلالت دارند خاطر جمع باید۔ پیر معان
 بگوش و لم نخ و شعر دیگر سے رائے صواب نیست کہ از می حذر کنم پدے پس معنی بلند دارند نماز خود می پدے
 این ہر دو شعر از واردات من ست از زبان خود میدانم یا از زبان پاکیا ز شیراز و زبان شما نیز زبان
 نست نوشته بفرستند۔

حضرت با عظمت الہی را قدس سرہ العزیز رغبت تام جانب کلام منظوم من بود و قدر از حد پیش
 میفرمودند چنانکہ در ان باب نقل مکتوب ایراد سے یا بدر بسم اللہ الرحمن الرحیم سعید و رحمت
 از سے سلمہ اللہ تعالیٰ خیریت نامہ رسیدہ خیلے مسرور گردانید اکثر مردم مشتاق نشر شما ہستند و منتظر اند

و تقاضا سے کنند و من مشتاق نظم شما ہستم درین صورت نظر التفات بہر دو جانب باید۔
 بسم اللہ الرحمن الرحیم منظور نظر اہل نظر مقبول دل حق منظر سلمہ اللہ القادر المقدر۔ دعا حسن
 عاقبت و خیریت دنیا و آخرت از فقیر مطالعہ نمایند ہنوز در انتظار جواب خطی کہ مشعر احوال لشکر گو الیاری بود
 اتفاق تحریر دیگر مکتوبہ و جوابش نیز الی یومنا ہذا رسیدہ مانعش بجز شادمانی مبارک چہار و ہجرت سبب الآخر
 با کبر آباد رسیدم و انوار التہذیب نیز از گو الیاری با کبر آباد رسید از مطالعہ آن بسیار مسرور شدم معرفت شما
 کلام شماست حسن ثنائی یعنی حسن و پہلوی حسن اعلاء سبجے صاحب فوائد الفواد العزیز امید انم و حسن
 قبول و لطف سخن از عالم خداوند سے نصیب شما کہ وہ انبیان حقائق و معارف کہ موجب ترقی مراتب ظاہری
 و باطنی شماست از عالم حقیقۃ الحقائق مبذول حال شما باد عمر دراز خان کہ شینتہ کلام شما اند نظم و نثر
 شما نقل کردہ اند و بران موافق حوصلہ خود خواہند نوشت و در مطبع خواہند داد و انوار التہذیب نیز بر اسے
 نقل گرفتہ اند۔

بسم اللہ الرحمن الرحیم مقدم سعید ان و مکرم رشید ان سلمہ اللہ الکریم المنان۔ بعد دعا خیریت
 دنیا و آخرت مطابقت نمایند کہ رقیمہ عاقبت کام و اگر دید۔ روزے جمع کثیر از ہر قسم مردمان بود و گویندہ
 غزلہا سے فقیر سے گفت اگر چہ جنس فقیر کم بہا بود لیکن پسند خاطر ہا ر قدر دانان و سخن سنجان آنرا
 بہا و دیگر نجشید۔ نشے عمر دراز خان کہ یکے از افسران محکمہ ریل ہستند بسبب عقیدہ خود آن غزلہا را
 بہت از من گرفتند و موافق عقیدہ خود نثر بران افزودند و در مطبع دادند و آن پارچہا سے مطبوعہ را
 جا بجا تقسیم کردند و در شہر ہاروانہ نمودند چنانچہ مولوے محمد یحییٰ صاحب خطے بنام فقیر فرستادند و قطعہ
 در تعریف غزلہا و یک تاریخ۔ نقل آن لف ہذاست و در پنجانی بعضے سخن سنجان نظم و نثر بران
 سے نو پسند بعد حصول فرستادہ خواہ شد و از بعضے شنیدہ ام کہ میگویند مولوے ابوالحسن صاحب نثر
 و نظم بران نوشتہ باشند لیکن داریم کہ نظم و نثر ایشان فوق ہمہ خواہد بود لہذا اطلاع میدہم کہ ان عزیز
 نیز موافق لیاقت خود نثر سے بران نویسند و باید کہ گاہ گاہ غزل نیز نوشتہ باشند چنان نشود کہ
 آن مضمون غیبی کہ از عنایت لاریبے بدہن شمار سیدہ است از یاد رود۔ و عیدست جان و دل الخ کلام
 تمام ست و از اول تا آخر نہایت پسند خاطر فقیر شدہ و مقبول خاص و عام گردیدہ ہر کہ سے شنود بی اختیار
 از زبان او برے آید کہ این لسان الغیب ست و کلام حافظ شیراز۔ حق سبحانہ و تعالیٰ در دنیا بود
 بہر تہ اعلیٰ رساند۔ آمین۔ و باید کہ این قطعہ و تاریخ ایشان در نثر خود شامل کنند۔ فقط فرامین کہ مشتمل بلقیہ
 و اسرار خاص بودند و نقل آن معذوریست اکنون با یاد چندین از اشعار خود اختتام اتین کردہ نمی نماید و ہنوز

ہمہ جو یای زن و حفت خود از ماہ باہکے	ہمہ خواہان خور و حفت زور ویزہ و سکا
تو برے از ہمہ علت کہ شہ خلق نیا ہے	تو زن و حفت بخوئی تو خور و حفت نخوا
احدا بے زن و حفتے ملک کامر دوائے	
ملکی خود نہ ترا تحت ضرورت نہ تبا	نہ نگین ملک ترا باید و نی سکہ رواجت
ہمہ را خلق تو کر دے تو کنی با کہ حاجت	نہ نیازت بولادت نہ بفرزند تو حاجت
تو جلیل الجبروتے تو امیر الامراے	
گنہم بچید و ترسم کہ اگر تنگ بگیرے	تو انہم کہ خلاصم بود از بند اسیرے
مگر از لطف تو امید کہ عذرم بپذیرے	تو کر کے تو رحیمے تو سمیعے تو بصیرے
تو مغرے تو ندے ملک العرش بجائے	
تو شنششاہ معظم کہ تو خلاق جہانے	ہمہ دانے و نگیرے ہمہ بینے و بہانے
ہمہ لطفی ہمہ جو دے ہمہ فضلی ہمہ شانے	ہمہ را عیب تو پوشے ہمہ را عیب تو دانے
ہمہ را رزق رسانے کہ تو با جود و عطائے	
تو قدیمی کہ ہیولے و صور جہلم ترا شے	نہ عرض رہ تو دارد نہ جواہر ز تلاشے
غنے از بود و نبود ہمہ غیر تماشے	بنودے خلق تو بودی بنود خلق تو باشے
نہ تو خیزے نہ نشینے نہ تو کاہے نہ فزائے	
نہ بلندے کہ بکنہ تو رسد علم حقائق	نہ قریبے کہ بود لمس با دراک تو شائق
غرض آنی کہ تو بر علوی و غلی شہ فائق	نہ سپہرے نہ کو اکث برو جی نہ قائق
نہ مقامے نہ منازل نہ نشینے نہ بیائے	
برون از فہم و ذکا نی برون از نفس طراک	بدون از شکل و شمال برون از عشوہ و نارے
برون از ہر چہ ستاید عجیب مردم و تازے	برے از چون چرائے برے از عجز و نیازے
برے از صورت رنگین بری از عیب خطائے	
احدا رہ نتوانم بسو کے ذات تو برون	صمد احد بشیر نیست صفات تو شمردن
ہمہ جمعند برین قول سناے کہ تو فردا	برے از خوردن و خفتن ہے از تہمت مردا
برے از بیم و امیدے برے از رنج و بلا سے	
ملکات تا ہمہ از جرم و خطائے کہ تو گیرے	بپذیر غدر من دہلو ہ مدہ شان نذیرے

سفر نامہ
در تذکرہ حدیث عالی سندان
بیشتر زمین بیست چندان - معقلان
این تفسیر ساندیش شاہ ہمدان
ایسے آنکہ بقبلہ برتان دوست ترا
بر مغز خراج بستان پر دوست ترا
دل در پے این آن نیکو ست ترا
یک دلاری بیست یک دوست ترا
اور دل تو ہزار مشکل ہنہ
مشکل شود آسودہ ترا دل ہنہ
چون تفریق دوست حاصل نہ ہنہ
دلہا بیسے پیار و بگسل نہ ہنہ
مادام کہ در تفریق نہ و نوانسی
در مذہب اہل جمع شہر الناسی
وانکہ نہ ناس سے انناسی
تسائے خود ز جہل کی نشناسی

کہ نام بکہ فریاد کنم گرنہ پذیرے	تو علیے تو حکمیے تو خیرے تو بھیرے		
تو نمائیدہ فضلے تو سزاوار خداے			
بنود بیچ عدیل تو دہم صاحب عدے	بنود بیچ شریک تو دہم بیخبرہ عدے		
متفرد بوجودی ہمہ جودی ہمہ بذلی	احد لیس کشلی صد لیس کفضلے		
لمن الملک تو گوئے تو سزاوار خداے			
ہمہ کس ششدر حیران کہ درین اسبخی	انہ نشان تو کسی یافت نہ بر چرخ تریخی		
نتوان گفت چہ لیک تو مخفی شدہ گنجے	نتوان وصف تو گفتن کہ تو در وصف نہ گنجی		
نتوان شرح تو گفتن کہ تو در شرح نیانے			
ملک و انس ز تہلیل تو افروختہ رویند	فلک و ارض ز تکبیر تو لرزند و بگویند		
نہ دل و جان حسن مغفرت خود ز تو جویند	لب و دندان سناے ہمہ تو خید تو گویند		
مگر از آتش دوزخ بودش زود رہانے			
فی التوحید			
وران خلوت کہ معمور از صفایہ	حدیث غیر لبنا آشنا بود	ردی خاصیت حرف غلط داشت	ز کیمانی کتاب ناز و ابود
بعلم خوشین فرزانه عصر	نہ محتاج کتاب و کتابود	نظر در کارونی پردای چشمش	نہ درد نگاہش منتہا بود
سخن می گفت یا دل بستہ زبان	نہ پیداصوت در دہن صدای بود	کلام خویش را خود بود شوا	مخاطب غیر در خلوت کجا بود
نہ وحدت کامران بود از وجودش	کہ سیرنگی بذاتش خود نمابود	تجلی بر تجلی ذات او داشت	نقابی گریخ بودش حیا بود
ز محبوبے بخولیش ناز زبان	کہ خوبے را جمالش آتما بود	لطف در ادایش موج در موج	صراحت را ضمایا اندر ضمایا بود
غنی از نازک بو پاک از خط و خال	کہ حسن سادہ اش بس براب بود	لقای او قیامت و عابدیاد	کہ بر دیدار او چشم و فابود
ز بے حجتے نظر ہر سو ہے کرد	مگر غیر وجود او کجا بود	بنود بود حسنش در تقاضا	ممنوع آخر کہ رمز مد فابود
بکہ از دست خود آئینہ ناز	کہ نور چل صباش در صفابود	بنود آئینہ ہم صورت خویش	ہمانا یک تجلی را ضمایا بود
چو شد عرض امانت آتما نرا	ہم آئینہ پذیرفت و نرا بود	بصورت نازک و برداشت باک	کہ بیرون از حد ارض و سما بود
خوش افتادش در آئینہ تماشا	کہ ہم خود بود ہم از دی خود	نہ دید دید اگر ہم صورت خویش	بنود بود اگر ناز و حیا بود
برون آمد ز خلوت خانہ خاص	کہ چشم آئینہ را از دیر و ابود	بہر جانب کہ از جلوہ نظر کرد	ظہور اظنندہ شوری را نا بود
برفت از چشم اعیان خویشین	کہ مہم صمرا آن اقصا بود	ز وحدت گشت این کز نہایت	مگر در حد ذات خود جدا بود
تو سناے سناے اللہ اکبر	خدا کے بندہ بندہ کی خدا بود	چو زد بانگ است اسرار در حق	ز ہر سو خاستہ شور ملی بود

ای سالک سخن بر لب
جز راہ وصول رسد ارا
چون علت تقویست این اجراء
جمعیت دار ز جمہار
اول طلب کمال در دست چہ
تکمیل اصول حکمت ہندست چہ
ہر فلک کہ جز فلک خداست
شرکت ز خدا بدار این سوست چہ
آمدن آن لب فوید چہ
گفت از تو بر خاطر من بار گران
شربت یاد کہ من بسویت گران
چشم تو سوز
مایم براہ عشق پویا ز چہ
وصل تو بچہ در ہدیہ جان
یک چشم زدن شب الویش
بہتر جمال تو در زبان

لوائج

لوائج

لوائج

لوائج

نہ من ہرگز شینیم در ہمہ عمر	کہ حکم شاہ درد دست گدا بود	نہ خلعت را بود تا بندگی نور	نہ جہل اورا کہ را ہم تقضا بود
الا اینہ واکو سرگذشتے	کہ چون ہستی چسپانت ما بر او	کہ کالم کردہ آن یوسف خوش	کہ رویش چشم اعمی را ضیا بود
بنودے راز دار و محرم خاص	نہ چشمت بر رخس ہر خطہ بود	چہ عبرت اینکہ در جہنی بقایش	مگر حیرت پئے دردت دوا بود
سروشی نشنوی کہ سر وحدت	پیا پیے از پیے تو در نڈا بود	بیا آئینہ و سسازہ برین	کجا بودے نہ این عمدہ فابور
کستے از من و اینجہتی غیر	ہمانا این نہ خواہے صفای بود	جد از تو نوم روزنی شب	نہ یابی گر مرا اینت خطا بود
تو بودی چشم من من نور دیدہ	از دیدہ نور کے ہرگز ہوا بود	من از بہر توام چون جان بن را	ترا از غیر فرصت خود کجا بود
بنودے در آدرم از غیب	از من غیبت ترا ہرگز رو بود	نہ شب من رو بود از چشم خواب	نہ چشمت بر رخ اغیار دوا بود
نہ من ہستم تو تو نیستے من	چرا با ہستے من این نا بود	برو در ہستم کم کن انارا	کہ حاجب در من دقوان انا بود
حجاب نازکست اندیشہ نیاب	کہ گر قلبش کنی رویش قفا بود	تفائش ہم افق باشد بی غیر	از انم چون ادا فی ایا بود
خودے در خلوت من نیست محرم	کہ خود غیرت دبارش کم نہ بود	ز خود بردا پیشک وہ خوش	کہ بخو در در جریم من رسا بود
مرا خواہے فدائ کن خوشین را	کہ غیر خود مرا کم رو نما بود	من آن ہستم کہ ہستم انچہ ہستم	ترا چون نیستے و صلت قفا بود
علیم ہے و قو مم بقیرم پی	سیمیم قادرم حقم ثنا بود	قدیم نیست عادت ہر نہ	و جو ہم کے یہ ممکن آشنا بود
لطیفم از قدر و درست شانم	تقدس پردہ ام عظمت را بود	پہرس از من کہ بخون بچکونم	مگو از من کہ نے در من چلا بود
احد ہستم شریک خود نوارم	سلامم مو منم نورم پوسے بود	برے ملکم ز آسینہ و است	برون جاہ من از قید حصا بود
تفصا نامست چیز را کہ خواہم	قدرا نازہ من در قضا بود	بیک حرفم دو عالم شد پیدا	نہ حرف من با گشت آشنا بود
ہستے از لطف من با شرمونہ	ہستم قہر را صورت نما بود	حیات ستہ را من منتہام	از من سبہ سموات ابتدا بود
ہمہ از من ہنم مستفے از غیب	ہمہ محتاج ذواتم را فنا بود	منم اصل ہمہ اشیا رکونے	منم باقی و آن جہانما بود
وجودم را ہمہ ذرات دانر	نظام شمس بر عیش بنا بود	سکون دایم نہ بخش لکیت را	بہم جنیان دہم ساکن کجا بود
نہ جنبد بے رہا ہمہ برگ کاہی	نہ بے از ہم سکون در کوہ البو	بدان ہر دہ ہر عالم چو خضم	کہ ذاتش اندرون فرما ز بود
ہمہ علم بود علم حضورے	حضورے مر حوارث را نہ انور	تامل نے مرا فکر و تدبر	روان حکم چو جانر اور سوا بود
حکیم حاکم ملک وجودم	عزیم شان من از کبریا بود	حیات دیوت عالم کہت من	نہ جبارم من شکر کہتہ کر بود
نفس در سینہ آئینہ نشکست	نظر پرداز عرض بر عالم بود	چکویم ربا انا ظلمنا	تسارے کہ بخشیدے مرا بود
توسے در ہر دو عالم ہر چہ ہستے	توسے ظاہر توئی باطن ہوا بود	بجیبے داسے ربے روفے	تخفوسے بر تو ابے ترا بود
رشیدے منعے ستار مانے	تھیظے مش توجرتو کجا بود	تعیفم من جہول ہم ظہولم	عجولم تا چہ کالامن کجا بود
بجواب نیستے آسودہ بودم	زرنج و راحت گیتی فرا بود	نہ چنچ چہرے بودے ہست کرب	نہ این نطع زمین گیر کجا بود

من اصل و کبابے چہن فرہ منست
 از اصل انفر و بیانی
لوائج
 از طرف قد و صباست خد جانی
 وز سلسلہ لفظ مجوسد جانی
 از ہر طرف جمال اطلو تا بان
 از ہر طرف حسن مقید جانی
لوائج
 کہ در دل تو گل گنزد گل باشی
 و لب لب بقیار لب لب باشی
 تو جزوی و حق کل کبر روز چند
 اندیشہ کل پیشہ کنی کل باشی
لوائج
 زانیر شن جان تو تو مقصودم
 ز مردن و زین تو تو مقصودم
 تو دیر تری کہ من فترت میان
 کہ من کویر زم تو مقصودم
لوائج
 کہ باشد کہ لباش شد شوق
 شہتہ جب الوجود طلو
 تا بان شہتہ نور او مستجاب
 دل در سطوات نور او مستجاب
 جان در غلبات شوق او مستجاب
لوائج

سخن بر چه می نماید سال بسال
 حاشا که بود مهر ترا بیستم نوال
 دارم همه جا با همه کس در همه حال
 در دل تو از خود در دین خیال
لوائح
 یارب مدد یک کز زونی خود بر هم
 از یو بر هم و ز بی بی خود بر هم
 در هستی خودم از خود بی خود کن
 تا از خودی دیدی زونی خود بر هم
لوائح
 آنرا که رفت اشین و فقر آید دست
 نه کشف یقین معرفت آید دست
 رفت او ز عیان ای خدا ماند خدا
 الفقر لازم هو الله ایان دست
لوائح
 زینسان که بقای تو نشین توئی
 از خرمین هستیست جو که کای
 گر یکسیر موز خویش تن آگای
 گسردم زنی از راه رفت گمراهی
لوائح
 تو حید بعرف صوفی ای صاحب سیر
 تخلیص دل از تو جهل و من بغیر

نه زنجیر عنای کشمش داشت	نه قید شبنم و حشمت نداشت	فرغ خاطر از تلبیث و تریح	قمر در محرق اندر شکل لا بود
ظهورت غلظت در عالم فکند	که شور محشرش کمتر صد بود	رمید از دیده ام آن خواب را	که چشم خفتگانرا سر مره سال بود
کنون بنیم درین بازار هستی	که از چون و چرا صد ماجرا بود	کجا دور او قدام از وطن آه	که نه محرم درونی آشنا بود
ز دور و غریبم پنجواب و آرام	خوشا وقتی کزین در دم نشا بود	نیارم دم زدن در دور و نرا	که آهنگش شکیب از دل با بود
دم گرم اگر سوز دو عالم	عجب نه سینت پر در در با بود	نخواهم از دل از لب و لب	که ترسم گوش اغیار از نفا
درین عالم نه بنیم محرم خویش	که دیدم هر که غیر آشنا بود	الا صبح وطن برکش علم را	رخت شام غریبان را غدا

هر چند در مظا هر ظاهر بهر شیون	بچون و بچگونه بے شبهه و بی نونی
حرف من از دلیر ک گویم اگر نگیر	در حسن بی نظیری در عشق ز سمنونی
تا دیده میر بایه و در پرده می نمائے	بمیشل در خدائی یکتایه زوفوننی
نیز تنگ تست ظا هر شد هر که دید کافر	تا دید چنین ز ساحر نی سحر و نی فسوننی
موجود بے نشان پیدا و هم منانے	هم صورت عیانے هم سر هر بطوننی
ظا هر توئی و باطن هستی توئے و لیکن	غیر تو نیست ممکن بیرون هم در بوننی
بی رنگ و بی نگاری در صورت آشکارا	هم رنگ و هم نگاری لیکن بیرون چون

در شان او چه گوئے هر سو حسن چه پوئے
 بیرون ز خود چه جوئے بنگر که تو هوئے

فی المناجات

در دمار نیست درمان یا الهی ستغیث	مانده ام در کار حیران یا الهی ستغیث
ای خدای دو جهان و دنیا و سکیان	غرقه ام در بحر عصیان یا الهی ستغیث
کوس رحلت میزند هر دم کجای بطون	چون سفر نیست سامان یا الهی ستغیث
نفس را هم میزند شیطان بسوی خود کشد	الامان از نفس و شیطان یا الهی ستغیث
انچه از طاعت بظا هر کرده باشم اندر و	بود کید نفس نهان یا الهی ستغیث
بر سر بازار عقبی هر کسے دارد هوس	ما تمیّد ستم و حرمان یا الهی ستغیث
تو کریمی تو رحیمی تو عزیزے تو قویے	من ز جرم خود پشیمان یا الهی ستغیث
و دولت جمع است مقصودم خدایا کن عطا	تفرقه دارد پریشان یا الهی ستغیث
تفرقه ظلمت نماید جمع آب زندگے	ده ز ظلمت آبخویان یا الهی ستغیث

تفرقه عادت فتاده نے طبیعت تو مرا
 طفل چون با گرگ باشد عادتش بروی زند
 خود نم من لیک استوانم که من خود من شوم
 علم شے بر آنچه باشد عین حکمت گفته اند
 گرم اور خانه خود ره نباشد وین عجب
 آبر و دار و کسے کو خانه خواجہ رود پد
 آب و دار و گوهر غلطان دور تا جش منند
 غلطم و صد بار غلطم گرم آ آبے و ہند
 اسے صدف و الگو کہ نیشان را نیم قطره
 گوہر من بود نور و چشم روشن را عزیز
 کیست مرا فتادگان را و سنگی اسے سنگی
 مستند بے سرو پا تا تو انم بی وطن
 المذوشس حقیقت بر فلک از رخ نقاب
 شبنم تر و انم افتاده در خاک و خجل
 یک نظر فرما اسے شاہنشاہ ملک وجود
 ہاں سرت گرم بدہ خصص شعاع شمس را
 قطره شبنم اگر گرد و فنا اسے آفتاب
 اسے خوشاوتے کہ بر خیز زمین و تو از میان
 نیکو ان خود نیک باشندا می کریم دار حکیم
 ایمن از دوزخ کن و فارغ ز جنت و کرم
 نعمتے خوشتر ز دیدارت نباشد و بہشت
 باب فیضان تو مفتوح ست و در دنیا ہنوز
 بندہ ام من بندہ در گاہ تو اسے ذوالجلال

بر طبیعت باز گردان یا الہی استغیث
 طفل را از گرگ برہان یا الہی استغیث
 این چه مشکل گشت آسان یا الہی استغیث
 گنج حکمت بر من افشان یا الہی استغیث
 چون شوم با خواجہ ہمان یا الہی استغیث
 آبر و دم رفت پنهان یا الہی استغیث
 گوہر م بے آب و غلطان یا الہی استغیث
 گوہر م روشن بگردان یا الہی استغیث
 چون یتیم کیست آبان یا الہی استغیث
 اشک شد بر خاک ریزان یا الہی استغیث
 بیگسان را کیست پرسیان یا الہی استغیث
 اسے مغیث در دمدان یا الہی استغیث
 الکر م اسے مہر نشان یا الہی استغیث
 انبیات اسے مہر تابان یا الہی استغیث
 مانده ام سوے تو نگران یا الہی استغیث
 تا کند جذبیم بخوش آن یا الہی استغیث
 شان اورا نیست نقصان یا الہی استغیث
 بعد عین قرب گردان یا الہی استغیث
 ما بدان حق غفران یا الہی استغیث
 محو ذات خویش گردان یا الہی استغیث
 گر ہمہ روح ست و ریجان یا الہی استغیث
 ہمہ صفات تست تابان یا الہی استغیث
 لطف فرما لطف شاہان یا الہی استغیث

بے نیازے ذات تو از طاعت ما بے نیاز
 ما ہمہ محتاج و ترسان یا الہی استغیث

رفتی ز خجالیات وہ ارات بطور
 لعل
 ای بیل جان مست ز او تو مرا
 وی پایہ غم کیست ز یاد تو مرا
 لذات جہان را مہ از یاد تو مرا
 ذوقے کہ دہد دست زیاد تو مرا
 لعل
 بر عودم ز اوست کیست ز عشق
 زان فرودم ز پائے تا سدر عشق
 حقا کہ بعین زبانیم ہمہ چون
 از عہدہ حق از اسے یکدم عشق
 لعل
 یا من لہو کہ کنت بالروح سمحت
 ہم قوی و ہم تحت قوی و تحت
 ذات ہمہ جز وجود قائم بود
 ذات تو روح و ساوہ و مستی
 لعل
 بس بیگ ست یا ز یاد ایدل
 قانع نشوی بیگ را گاہ ایدل
 اصل برنگہ از ان بیگ سرت
 مرا جس صدف بودہ الا ایدل
 لعل

فی الخطاب مع القلب

دل من چه حالتست این کز خوشین نای
 ہمہ ہای دہوی مستان چکد از بت پشای
 قدمی زمی کشیدی کہ ز خوشین رمیدے
 نشود ز نشات کم مگر ت گزیدار قم
 مرضی نہ بنیت خود کہ ترا مگر پرے زو
 تو گزید کہ خلیے بن کعبہ خلیے
 تو بخانہ شجر اسے ز فروغ در فراسے
 سر راحت جہانے کہ تو سر جسم و جانے
 غم دو جهان و شاد سے ہمہ را توئی مبادے
 ستم از پیت مشوش کش از من بروی خوش
 غم غیبے و خلوت دم ز صتے غنیمت
 گرہ از جبین و خاطر بکشا چو یار شاطر
 سخم بگوش گیر سے کہ بگویم از ویر سے
 بچمان تو در تاج شب و اج را راجے
 ہمہ کار و بار انسان ز تو یافت ساز و سالان
 ز مہارنے فرہینہ ز حقایقے ذہینہ
 تو لطیف آئے تو منزه سے کما سے
 بچنین صفات انور کہ بعالم ست برتر
 رہ محفل و دین ز قے پے وام و دو گو رفتے
 ہمہ روز بند شہوت ہمہ شب بخواب غفلت
 نکمت ببال و نیاز نظر قنادہ عقبے
 نہ نماز نے سجود سے نہ قیام نہ قنود سے
 نہ خلوص در عبادت نہ خلاص از طباط
 حضرت ز نفس باید کہ بد است صحبت

چہ فسون دمید نفست کہ شرہ نمی کشائے
 ہمہ شور خود پرستان کہ ز وجدی سرائے
 تو ز بنجوری چه دیدی کہ بہوش در نیائے
 چه ہلاہل ست در رسم کہ افاقہ رائشائے
 کہ گذشت علاج از حد نہ بخوابش شنائے
 تو بسیل سبیلے گھر سے نہ کھر بائے
 چه شدت کہ سوز داغی تو باہین صفت چرائے
 تو وایت سر گرانے کہ امید گاہ مانے
 تو معاش دہم مواد سے تو مر اخبہ رائے
 بر ہانم از کشاکش کہ بکار من سزائے
 نفسے نشین براحت کہ تو حسہ می زمانے
 کہ نباشد از تو تا در رہ در رسم بیریائے
 چه بود اگر پذیر سے سر تو کہ لب نہ خائے
 تو چو شمع در ز جابجے کہ دہندہ ضیائے
 تو مدبے چو لقمان تو حکمت آشنائے
 کہ سنے ز قست سینہ ز تو تا فہ صفا ئے
 تو نہ فلسفے آئے رش نور کبر یائے
 چه جنون تراست در سر چه شدت کہ در بکلا ئے
 تو زیر دام افتے کہ بزیر سے ہمائے
 ز خدا سے باد شرمت کہ چه سخت بیجائے
 اسنے علیک آہاسرہ از چو تو جدائے
 نہ ترجمے نہ جود سے مگر امین از خدا ئے
 چه تقاوت از شفاوت کہ در آتو منتمائے
 تو خراب گشتے از حد دہت خدا رہائے

ہا ہی بقیان عقل ارباب قنود
 جز عارض اعیان حقایق قنود
 لیکن بکاشفات اصحاب قنود
 اعیان ہمہ عارض اند و معروف قنود

لوایہ
 از درمستان ذات تو بال بہرین
 نے در حق تو کیف تو الفت نہ این
 از رو تعقل ہمہ غیر از صفات
 با ذات تو از رو حقیق ہمہ عین

لوایہ
 با کلمہ تویش کفم الغیب ہان
 ہر خطہ بیوشن ہر پیرون عشوہ ہان
 نہ بخندہ کہ من بکس خوابان
 پیر وہ عیان باہم و بے پیر وہ خان

لوایہ
 رہ ساز تو بے نقاب دیدن نتوان
 دیدار تو بیحجاب دیدن نتوان
 ما دام کہ در کمال اشراق بود
 سر چشمہ آفتاب دیدن نتوان

لوایہ
 فریاد چو بر فلک نہ ز لایم نور
 در پیر تو او غیرہ شود پیرہ ز دور

بگذارد شرک و عصیان که ترا از دست تقدیر
 بقضای حق رضاده که هر آنچه که در آن به
 مکن اضطراب چند آن بی بسط زرق نادان
 و گرت نه نفس دشمن بگذارد عطف دامن
 بنگر چه نفس بدخواه که به ظلمت بر در راه
 همزات نفس شیطان همه غفلت است و عصیان
 ز فریب نفس غافل مشوار تو هستی غافل
 خدرا از مگاندا و بخدا پنداره از وجود
 تو مراد نفس را بین که چگونه دادش ازین
 لغت تو بود فردیل ز رخش که بنی ایدل
 ز خطاست مهره اوز عراق نه سر برد
 عرقی که بر تو ریزد به جگر چه در و خیزد
 عجب او فتاده مشکل شده عقل پای در گل
 نظری با عتدالش که فعل و انفعالش
 و گرت قبول اینهم نبود که گفتم این دم
 عجب از درایت تو اسفندی کفایت تو
 تو بکار و بار و دنیا که دور زده است و کم پا
 ز منافع و مضرت که رسد ترا بعبادت

بهر آنچه هست فرمان که ترا بود در پاس
 قدم از حدش بردن نه چو تو منکر رضای
 تو ز فتنه باش ترسان پس از آن که بر سر
 بطلب ز عقل روشن مدد سے ز نهان
 سر و عقل با تو آگاه که دبزد و دشمنان
 تو ز دین و عقل بستان ره طاعت در پاس
 تا آب اوست آن گل که گرافتی بر پاس
 که عدد دست و بر و بنیاید آشنای
 بله خیز و عیب او پسین که بکام خود روان
 گفت مار پر بلابل ته مهره خطای
 سے مهر و زهر در بوفسوش تانیای
 ز کفش پناه ایزد زدمش بگیر یای
 که عبودت نفس مائل هم از غرض روان
 بگمار که کمالش تمتع اندر آئے
 تو مقرر خود و جنم شمر دور اسزائے
 مکنم حمایت تو پس ازین که سفسطائے
 نه پسندے غبن خود را چه عاقبت زوائے
 ز مسرت و ز حسرت همه کاسه و خزانے

نه نظر کنی بقیه که تراست خلد ما و
 چه فراست ست ای واکه نه فرق می گمانے

فی النعت

اے بادشاه انس جان خیل لایک و شرم
 ذات تو مر ظل احدیا کست از رنگ جسد
 شمس حقیقت از علا انگسندہ پر تو بر ملا
 سلطان معنی را نظر افتاده بر اعیان نگ

بطحا و شیرب تحت تو زیر نگینت ملک جم
 بستے تو نازش کند چند انکه بر سایه علم
 نور است عین و هم جدا فرق مراتب یک هم
 خورشید را چون بر قریشم را چون ظلم

واندم که کنند ز سروده اسرار
 فالناظر و محکمید همدیگر و صبر
 و ایمان غناست عشق است
 ز آلودگی نیاز داشته تا کار
 چون جلوه کرد نظارگی جلد و دوست
 که او بود میان نباشیم چو بیاک
 هر شان و صفت که هستی حق و درو
 در خود و بعد لموم و محقق و دارو
 در ضمن مقدمات محتاج بچویش
 از دیدن آن غنای سلطو دارو
 واجب بود و یک بدست تنقیر
 واحد ز مراتب عدد است تنقیر
 در خود و بعد لموم و محقق و دارو
 از دیدن آن غنای سلطو دارو

مجموعہ دین راہ سالون سبق
 کردیم نقش در قابض درق
 حقیق کہ ندیدیم دنہ توانیم درود
 جز ذات حق و شیون ذات حق

تا چند صدمت جسم و ابعاد و بہات
 تا یک سخن معجزان و حیوان و نبات
 یکذات فقط بود محقق ذوات
 این کثرت وہی ز شیون و صفات

در ذات حق اندام شان ہو نیست
 شان چون صفت از ذات حق ہو نیست
 این قاعدہ یاد اراکان کہ خد است
 ہے جز وہ کل ظرف و نہ نظر و صفت

چون نور ز نور نہ ہو تہمان آرید
 بر پناہ و پدید آمدن است بارید
 یہ نور و یہ اندیشہ پلید الایر
 یہ پائیگی کہ از پلید پال افزایر

ایک در دم قدس تو لیس با جانی
 عالم بتو پیدا ہو تو پیدا اینی

لو لاک شوری از است افکنده در پلاو
 آنم کہ در نطخ زمین بود آدم اندر ما و طین
 اوریتے بے کلف بنا کہ جبہ چون صدف
 دین تو از نور ہدی بگرفت عالم در ضیا
 تو پر وہ دار کبسم یا تو محرم راز خدا
 مہ پر تو رخسار تو صبح آئینہ بر وار تو
 صبح ازل سیمائے تو طوبی قدر عنای تو
 اے سید خیر الو را دے شافع روز جزا
 چون عمر خود کردم تباہ اندر ہوا اندر گناہ
 تو جو ہرے عالم عرض تو مقصد در ہر عرض
 فرمود سبحان الذی اسری بعبدہ ذربے
 شوق زیارت ہست بس دل در قلق مثل سیر
 لا خیر آہانی العمل را سی من الشیب استغل
 فقرست تاج بندگی شاہی کن اندر بندگی
 تو تونہ اے بے ہنر از ہستے خود بنخبر
 یارب بدرگاہ رسول این ہدیہم یا قبول
 اذن شفاعت وہ درالی عندک یوم آخر

نقش تو چون صورت بہست آمدن جفا
 بودے بنے اولین اے اینبار امنت
 مکہ ز تو بیت الشرف اے نور مصباح حرم
 تا از در کنز خفا بنما وہ بیرون قدم
 تو سین او ادنی ترا سرست چون جزا
 روے پر از انوار تو شمع شبستان قدم
 بسما ہی شکر خای تو از حوض کوثر خوردہ نم
 بر حال این مسکین گدا کن یک نگاہ از کرم
 گیرم شہما از تو پناہ اسی کف سلطان و خرم
 نے الدین جبک فرض من لایالی قنوم
 تا کیت مثلین بنی صلوا علیہم
 یں میکندنگی نفس اسی روضات باغ ارم
 ماذا غدا الا الال یا لیتنے کنت اوم
 مر بندہ راز میندگے بالا ازین تر نیست ہم
 کف راندانے از گہ نشاسی ہستی از عدم
 تا این گنہگار فضول گردد بہد حش متهم
 از لطف و فضل خود مرا از زودہ باغ ارم

صلوات علیہ والسلام بر آل و اصحاب کرام
 بر امتش خیر اختم و الحمد للہ المحکم

فی المناقب

خدا یا نقش دل گردو محی الدین جیلانی
 نہ جیلانست تنها زندہ از نامش کہ می سازد
 محی الدین جیلانی ست جان بخش تنین را
 دل و دین زندہ جاوید شد از نام پاک او
 ز سہ مقبول حق زبید لقب محبوب سبحانی

حیات تازہ می بخشد محی الدین جیلانی
 دل ما زندہ سرد محی الدین جیلانی
 ازان نامش ز غیب مدحی الدین جیلانی
 سز و گرد و ما باشد محی الدین جیلانی
 شد از احوالے دین مدحی الدین جیلانی

وگر دل زندگی خواہد محی الدین جیلانے بہ نقش حب حق ماند محی الدین جیلانے تعمین داشت خود بید محی الدین جیلانے کہ شد اقطاب را ارشد محی الدین جیلانے کہ اورا ساخته مرقد محی الدین جیلانے خدا را ایک نگاہ خود محی الدین جیلانے اگر گوید سبے گوید محی الدین جیلانے چہ باشد دستم ارگرد محی الدین جیلانے	اگر خست خدا خواستہ بخوان محبوب سبحانے حیات دل بود حب خدا اہل حقیقت را پے ارشاد توحید خدا شد قطب رہبانے ظہور او ہدایت را مگر خاصہ تعین بود چرا بنفاد بنود مرکز اقطاب عالم را ہلاکم میکنند در دجا اسے ز استان تو گنگارم پریشان روزگار امان دل خستہ منے گنج نفس در سیتہ من از حوادثا
--	--

نہ دین دارم نہ دنیا را یگانہ ہستم درین ہستے
اگر مارا بنائے خود محی الدین جیلانے

اسم اعظم شکل کشا یا غوث اعظم و سنگیر تو چشمہ شرح وہری یا غوث اعظم و سنگیر ہم عین نور و نور عین یا غوث اعظم و سنگیر سرخیل جملہ اولیا یا غوث اعظم و سنگیر خاک درت چون گوہرست یا غوث اعظم و سنگیر تو قطب رہبانے برب یا غوث اعظم و سنگیر برگر دن صدق و صفا یا غوث اعظم و سنگیر دادی وصول حق صلا یا غوث اعظم و سنگیر دست من و دامن تو یا غوث اعظم و سنگیر یا شیخ عبدالقادر مرم یا غوث اعظم و سنگیر	نام خدا نام شما یا غوث اعظم و سنگیر تو نور عین مصطفیٰ تو شمع دین مجتبیٰ بر فرق تو چون فرقین سایہ فکین حسین محبوب در گاہ خدا ہم صفت شدہ با انبیا نام تو عبدالقادرست حقا کہ از قدرت پرست ہستے محی الدین لقب محبوب سبحانی عجیب پاسے تو از عزو و علا بگرفتہ جملہ اولیا در ملک فقرے بادشاہ براوج وحدت رہنما من بندہ از آن تو سر بر خط فرمان تو ہستم غلام بے درم فریاد رس چون مضطر
--	---

گشتم زد دست چرخ دون پس خستہ و حالت زبون
فرق من و قدمت کنون یا غوث اعظم و سنگیر

صبحکے پھو شیمے گذر من فتہ سے چشم فوارہ بڑے خاک صفا آب زد سے دیدہ و مرد کم فرش صنیا گستر دے	اگر بدر گاہ ملاءے تو غوث الصمدے صحنک روضہ قدس از مرزہ ام رفعتہ شہدے سائبان ز اہک سودار دلم بر تندے
--	--

ما تو ز ہم حب اہم انما است
مارا تو حاجدہ تورا را است
قرب تو با سبب و علل تو ان یافتہ
بے سابقہ فضل از لہ تو ان یافتہ
بزرگ بود تو ان گرفتہ
تو بے بدلی تر ابدل تو ان یافتہ
ایذات رفیع تو بوجہ عرض
فضل و کرمت نیست معلل عرض
کہیں نہایت تو عین با شکی از تو
وانکہ نہایت تو بے نیست عرض
لیک باعث شوق و طلب تو بے تو
فزع عطلہ بندت رطلہ بے تو
کہ آستین مجیبی من نبود
ظاہر نشود جبر مال مجیب بے تو
لیک غیر تر البوی تو بے تو
خالی تو سجدی بے و دیر بے تو
دیدم بے طالبان و رطلہ باز را
انجملہ تو کو در صیاد مجیب بے تو

مایش در خارج و اعبارت دیود
در پیرده ظلمت عدم مستوریم
ظاهر شده عکس باقرات دیود

بمسلیه و بنشین دیوره همه دوست
در دلق گدا و اطلس شمه دوست
در انجمن فرق و بناخت انجمن
والله همه دوست تم بالکله هم دوست

یک برده گمان که صاحب تحقیق
و اندر صفت صدق و یقین صدیقی
بهر مرتبه از دیود و حسیک دارد
که حفظ مراتب تنگی زینتی

یک در تو میانه و عیانها همه هیچ
پندار و یقینها و گمانها همه هیچ
از ذات تو مطلقان شان نتوان داد
کلیچا که تویی بوندت بنایمده هیچ

بهر چند که جان عارف آگاه بود
یک در حرم قدس تو اش راه بود
دست همایل کشف و ارباب شهود
از دامن ادراک تو کوتاه بود

سوزد و خود صفت بوز سویداد بد	انگه از جگرم مجر دل افروزد
نغم دوری دهد و عرضه از خود بد	لوگم نغمه کشیدے رگ جازا کشد
بپنجو پروانه که بر شمع دل از جان کند	طوفان گد مزارت کندے چرخ زد
دل شوریدہ بپایت فتدے نره زد	چه شدے دستکش اردامن دولت رسد

غوث اعظم مددے یا شمه جیلان مددے
شاه شاهان مددے مرشد پاکان مددے

از که خواهم پیے در دل چیران مددے	مرصے خود عجبے و ز کف حرمان مددے
آدم پیش تو دست طاسب و بان مددے	غوث اعظم مددے یا شمه جیلان مددے

شاه شاهان مددے مرشد پاکان مددے

منعم نیست مرا شمس تو در هر دو سرا	نه پسندم که شود دست درازم به سوا
توئے مولان و هست طمع از تو مرا	چشم امیدم سوئے تو دارم شاها

از گدایان تو ام فضل نمایان مددے

در ره فقر و فنا از همه بالا هستے	نتواند حسنت گفت که آنجا هستے
آیت شان خدا روح معطی هستے	مرشد و هادے اللہ و مولا هستے

لطف فرماے سوئے حال مریدان مددے

مناقب

اے خواجه خواجهگان چشته	هر بنده بنده ات بهشته
در سلسله ات اولیاء کامل	بار آور گشت انچه کشته
هستند مراب جمله میراب	آنجا که تو از کرم گزشته
افسرداخت علم چو صبح صادق	آن شب که زرخ نقاب بهشته
شد هر که مرید سلسله تو	مانا که در و صفا بهشته
از بیعت تو بهشت رضوان	هر چند که کافر کشته

کن یک نظرے ز لطف حسن را
تا داور پد از متهم زشته

مرا باز آن خیال قامت ششاد می آید	حبیث بادہ گلرنگ و ساقی یاد می آید
----------------------------------	-----------------------------------

لواغ

چہ سازم چارہ درد فراق آن بت ترسا حریفان رخت بر بستند و بزم عیش شد خاکے نباید بست عاقل را دل خود اندرین دنیا	کہ یاد صحبت او در دل ناشاد سے آید کنون از ہر در و دیوار صد فریاد سے آید کہ بوسے صد خرابے زین خراب آبادی آید
حسن جان و دل خود کن فدای آنکہ بر گوید کہ انیک پر دیر مانپے ارشاد سے آید	
مناقب حضور پر نور قدس سرہ	
جمال اولی شاہ مظفر منور کرد دین جدا مجد نمودہ و اصل حق طالبان را حبیب حضرت محبوب سبحان محب شان محبوب آلے از عبد اللہ بغداد سے سیادت ز مولانا سے فخر الدین پہلے نیاز احمد کہ شاہ بے نیازت نظام الدین حسین آن قطب ارشاد فنائی اللہ وہم باقیست باللہ	کمال اصفی شاہ مظفر ز آل مصطفیٰ شاہ مظفر مشال مرتضیٰ شاہ مظفر زہے قطب ہرے شاہ مظفر زرے زرخش ماشاہ مظفر گرفت آن مقید اشاہ مظفر ضیاء رہنما شاہ مظفر از مشکل کشا شاہ مظفر طریقت اوستا شاہ مظفر عدو کے ماسوے شاہ مظفر
ز احسانت کہ فرمودے حسن را دل ممنون ست یا شاہ مظفر	
ابر آبدوز و سائبان یا لیتنی عند الحضور ہر قطرہ کنز آسمان ریزد زمین را ہر زمان بارش دہد دل را سرور چون بارش را از حضور گرد حضورت ماند می خطمای وافراندے ستانہ سے سازد ہو اول را لکد کوب جفا فصل بہار ان دلگشی وز بہر شوقت آتش یا من لدیہ حاضر یا من الیہ ناظر	بارانست خوش قطرہ نشان یا لیتنی عند الحضور یا دم دہد از لطف تان یا لیتنی عند الحضور فریاد ہستم از تو دور یا لیتنی عند الحضور دست از ہمہ افشاندمی یا لیتنی عند الحضور یا ویلتا یا حسرتا یا لیتنی عند الحضور میکشتم ہم دلخوشے یا لیتنی عند الحضور ہنیت انے قاصر یا لیتنی عند الحضور

این عشق کہ بہت جزو انفاق
 حاشا کہ شود بقیہ
 نوش آنکہ ز نور او مدح
 یار بر اندازد کلام شک
 ہستی کہ ظہور میکند در
 نوای کہ بری بحال ہے با ہمہ
 رو بہ رویہ جہان بین کہ چہ ان
 ہے و بود اندر ویست او در میے
 بلوغ عدم بلوغ نور قوم
 لاج گوید کہ میں از محرم چون آؤم نیست
 در ایشید از عالم نیراک
 عالم حقست حق عالم
 یک بر سر حرف این آن را زہد
 پندار دینی دلیل اعدت
 در جبکہ کائنات سببے غلو
 یک عین جان کفارہ فقط
 شکل تیان نرن شاہ وقت
 لابلکہ عیان در ہمہ آوا وقت
 چہ نیک بود رویہ تقییر ہوا
 واللہ کہ ہمار زوہر
 لاج

پس چون حق بتفصیل شایسته عیان
 مشهور شد این عالم پر سود و دوزیان
 گریبان زدند عالم و عالمیان
 بارتبته اجمال حق آید بمیان

لواعظ

بحریت نه کاهنده نه افزاینده
 امواج برود زنده و آیس شده
 عالم چون عیارت از عین امواجست
 نبود در زمان بلکه در آن پاینده

لواعظ

عالم بود اندر ز غیرت عاری
 تیریه جانی بطورهای طاری
 و اندر عین طور پاید نه جاری
 ستر نیست حقیقه الحقائق ساری

لواعظ

سوفسطائی که از خردین جنب است
 گوید عالم خبیایله اندر گز است
 آینه عالم همه خبیایست
 جنب و بدور و حقیقه جلوه گز است

لواعظ

همتی که عیان نیست در آن در نشان
 در نشان دیگر جلوه کند بر آینه
 این نکتته بخور کل یوم در نشان
 گریبایدت از کلام حق بر هایش

لواعظ

این موسم و مسکین حسن مجور خسته پرخون
 دارد همین بر لب سخن یا لیتی عذرا حضور

قبله ارباب عرفان نور سیاهی شماست مقصودی کان در دل ربا حاجت عقده گشته در جهاد اکبر از حد رفت بزل جد و جهد ظلمت هستی که اندر نور حق گردید گم هر که اندر ظل رحمت طالب مقصود گشت	تاج فرق طالبان نقش کف پای شماست حل آن در گوشه ابروی ایامی شماست نفس آماره چو ز می گشته ترسائی شماست آفتاب عالم آرا پر تو رانی شماست بی ریاضت کامیاب از فیض اتقائی شماست
--	---

فارغ از دنیا و آزاد از غم عقبت حسن
 بنده و لداوه لطف تو لائے شماست

اے خوشتر از ترحم دشمن جفاے تو سایه تمام شد به تناسک سجدات شد آن زمان که زمزمه با بر کشید می اکنون جز این نماند مرا چاره دیگر داد مرا درگز سد جز تو اے شفیق پیوسته دیده ام نگران سویی مکرمت میخوان بر آستان گرم زمین سپس مرا پر ورده شد ز نفوس لطفت دماغ من شایسته و امر تو بر خلق نافذ است	افتاده ام بگشود و دراز تقاسے تو واکنون چنین سووه نه بنیم ز پاسے تو در گلشن شکفته حقائق نمانسے تو که فرقت تو گر چه کنم پاسے پاسے تو در درمانه به کند الاد و اسے تو از من خطا و از در دولت عطا سے تو خوشتر بود دهر از ز سلطان گدا سے تو تازنده ام سر من و یارب هولسے تو اے من فدای همت حاجت روا سے تو
--	---

بارغمی که خاطر مسکین حسن نجست
 برگیردش شها کرم غم زد اسے تو

چه مولاست سید مظفر علی شاه به تلقین و ارشاد مر طالبان را همه روز و شب محو فی الذات بوده پناه غریبان و کف مساکین بعلم حقائق بسر معارف پی	شه ماست سید مظفر علی شاه بیاراست سید مظفر علی شاه خدا راست سید مظفر علی شاه همانا است سید مظفر علی شاه معلی است سید مظفر علی شاه
---	--

پاکشفت صحیح و بوجہ ان صادق	چہ یکتاست سید مظفر علی شاہ
ز دنیا و عقبے بود انچہ کانسے	حسن راست سید مظفر علی شاہ
شہ نامک بقا شاہ مظفر اکبر آبادی	فنا اندر فنا شاہ مظفر اکبر آبادی
بہر فان مظہر ذات و صفات خاص اللہ	زہے نعل خدا شاہ مظفر اکبر آبادی
طریقیت راہین اوستا حقیقت راہین انا	شریعت آشنا شاہ مظفر اکبر آبادی
سحاب رحمت یزدان شہادت قب غزل	قباہ کبریا شاہ مظفر اکبر آبادی
حسن با خاطر ناشاد و مشتاق لقا از دل	غلام تست یا شاہ مظفر اکبر آبادی
زبدہ آل بنے شاہ مظفر علی	قرۃ عین علی شاہ مظفر علی
درہ درج نجف درمی برج شرف	فرخندت تا سلف شاہ مظفر علی
فاتحہ اکاملین خاتمہ الواضیلین	آیہ للغانفیلین شاہ مظفر علی
وارث علم رسول جامع فرغ و وصول	اہادے راہ وصول شاہ مظفر علی
مدح شہ و این دہن باش دیکو ای حسن	مرشد من پیر من شاہ مظفر علی
بند نقاب ز روی خود بکشاد و قربان کن	مانند چشم آئینہ در خویش حیران کن
زلف سیہ کارت ربود از دست من تقوی یون	گر کا فردیرینہ ام باری مسلمان کن
از باد صحرہای ہجر افتادہ ام دور ازین	چون بوی در گل می صنم در خویش ناپ کن
عمر لیسیت کا نبر کوی تو نقش قدم گریوہ	روزی خدا را یک نظر انداز و سلطان کن
نار فراق ت در گل ز شعلہ ہامی جہنم سو	ہمچون خلیل از وصل خود آتش گلستان کن
در چاہ تاریک غمت ہاروت سان افشا	بہما سے روئے خوبر پر نور زندان کن
یچارہ مسکین حسن این التجار دارد کہ من	از در و دل ہستم بجان اینجو اہدہ دہان کن
ہر ہوسنا کے تابد بادہ سرجوش را	ہیج خامے در نیاز و یادہ فقہ ہوش را
کسب کن از موج خود را داشتن بی آسنا	تجر کشاید پے ہر آشنا آغوش را

سبحان اللہ ذی جلال و ایزد
 مستجمع فضل و کرم و رحمت و جود
 در بر نفسے بردہا یہ نہ بعد
 آرد گریہ جوان جانم بوی
لوحہ
 انواع عطا کردہ چہ خدای بخش
 ہر اسم عظیمہ خدای بخش
 در ہر ایہ حقیقت عالم را
 یک اسم فناییکے بقا بخش
لوحہ
 تحقیق معانی از عبارات مجوس
 بے زہر قیود و اعتبارات مجوس
 نوایابی ز علت جہل شفا
 قانون نجات از اشارات مجوس
لوحہ
 گشتی بوقوف بر موافق قانو
 شد قصد مقاصد زہر مقصد مانع
 ہر گز نشود تا کنی رفع جبر
 انوار حقیقت از لطف العطا
لوحہ
 در رفع حجب کوشش در حق کتہ
 کہ جمع کتب نمی شود زہر جبر
 در کتب کجا بود زہر جبر
 کتب کہ برافروزد از آہ و تہ
لوحہ

بگریب بود جادوان بجزان
 زان بگریب غیر بود ایل بہمان
 از باطن بگریب میں گشتہ عیان
 بر ظاہر بگریب در موج کفیان

بگریب بہمان تراہی بہمان
 چون آب حیات در سیاهی بہمان
 پیدا آمد ز بی سرمایہ انوہ
 شد بگر در انوہ سرمایہ بہمان

گویند دل آئینہ آئین عجبست
 در ویسوخ شاہدان توین عجبست
 در آئینہ روست شاہدان نین عجبست
 خود شاہد بود آئینہ نین عجبست

یک آئینہ را دادہ جلی صورت تو
 یک آئینہ کہ سبب بی صورت تو
 سینہ بینے کہ ز لطف در ہم آئینہا
 خود آئینہ پدید بی صورت تو

ہستی کہ بود ذات خداوندی
 اشیا ہمہ در ویس اندوید در ہمین
 اینست بیان آنکہ عارف گوید
 باشد ہمیشہ مندیج در ہمین

کام جان خواہی ز صورت سوسنی گام ذوق باید تا شناسد مرد و زنیک و بد در طریقت مردہ را از تعلق جہتست تا نیابی لذت طاعت مکن ہرزہ و دش	کوش کے داند شنودن نکتہ خاموش را میکند از ہم جدا کام تو ز ہر و نوش را تا توانی بار خود افکن متی کن دش را ستر حق حاصل نگر و ہیج باطل کوش را
--	--

حش جہشیدار گذشت امید مگذار می حسن
 عید فردا خوش بود بگذار خواب و دش را

ہرزہ ظہور عجبے را سببے ہست گر قرب شنشہ طلبی دور ز خود شو از روضہ رضوان لطلب آمدہ آم یکد و قدمے پیشترک غیر و بدیر آ چند آنکہ کنے طے مراحل ز نیت سکر طیران تو بایذ کہ رساند بسکونت	دیر و حرم از یکد گرے بواجبی ہست ز اندر سے کہ از مہر مقامی ادبی ہست قلبے کہ در عشق نہ باشد حطبے ہست تا مکہ اگر سیر کنے بولے ہست ہر آبلہ در پاک رہد عینی ہست پرے زن ازان بام کہ میل ہر ہر ہست
---	--

کفرست حسن یاس زور گاہ الہی
 تا منزل مقصود سے گر طے ہست

روز مارا آفتاب دیگرست جلوہ گر ہر جا ست حسن لم نزل تا توانے خویش را سے کن فنا چشم دل را پاک کن از قدر اسے فقیر وقت از من در گذر زند و دستار اسبق گیرم ز مرغ شیب سوئے من اگر آورد و رو زاہد انبشین بکش یک جرغہ	کاشن مارا سحاب دیگرست لیک تابان در نقاب دیگرست علم تو بر تو جاب دیگر است گوہر مرا آب و تاب دیگرست جان پاکم سر ناب دیگر است بو صیفہ را کتاب دیگر است ہر دم از عشقم شباب دیگرست کا ندرین خما شراب دیگرست
---	---

کنج اسرار الہی را حسن
 غیبر الہی نہ باب دیگرست

تعام راحت جان گوشہ خراباست کہ بنجو دیت درونی ریائہ طاماست
--

لوائے

<p>غلام هست آن رندی کشم که دلم ز کوه پیرمغان رفتم نصیب مباد بهوش خدمت زندان کن و شراب نوش مپوش چشم بصیرت در نیجهان غافل اگر خدا طلب از خود بی خود بگذر</p>	<p>پس سلامت او شیخ در مناجاست شینه ام که دعا مغز جمله طاعت است که این وسیله تلافی جمله مافات است که ذره ذره پے ہو شیار آیت است که از خودی بخدائی بسی نمانا است</p>
<p>حسن سپاس خداوند نعمت خود کن که در کلام تو از لطف خاص برکات است</p>	
<p>آنکه مست باد و یکتاے است دوستان داری از من مست خویش میدهم جان از برای یک نگاه یاوا احسان منم بر جان منم تو ز خود غافل غلام هر خسته از نظر غائب مشکین بیخ نیست عشق موئے دان مرا طے مستقیم</p>	<p>بے نیاز از ساغر میناے است عاقبت در گوشه تنهائے است دلبر من محو خود آرائے است رحمت حق باو بر صفاے است شهر یار سے در خودت داراے است چشم پوشیدن ز خود عنقاے است کفر و دین خود ملت آباے است</p>
<p>هر سرد و سوداے او دیگر حسن طالب اللہ و مولائے است</p>	
<p>اے آنکه دلم کشد بسویت آبر بر بام خود که خلقه گر کشته شوم چه باک جانان از در نردم اگر برانے چون یار بمن شدے و گر با گو دست قضا تنم بریزد</p>	<p>تا چند نمان زویدہ رویت رفتند ز جان در آرزویت جان و مبرم آیدم ز بویت دامم بسرت که حسیت خویت بهر چه کنند گفتگویت آو نخت جان من بگویت</p>
<p>خاموش حسن که آمد آواز تنگ آمده ام ز های دہویت</p>	
<p>کلزار دہد جلوه سرد و سخن خود</p>	<p>تا عرضہ کنم بر بت سین بدن خود</p>

از ما بچیز نویسی مطابقت
هستی او تو ایست از ما بچیز
این اوست پدید آورده
این قدر است از ما بچیز
این قدر است از ما بچیز
چون ذات تو نفسی بود ایضا
از نسبت افعال خود باش
شکر شکر کن رویش
شیرین شد اقدس
تذکره باعیاد جانی
اعیان محض عنین
حاشا که بود جلال جاعل
چون جعل بود افاضه زور وجود
توصیف عدم بان نباشد معقول
تذکره باعیاد
توق عالم و اعیان خلق معلوم
معلوم بود حاکم و عالم کوم
بر موجب حکم تو کنز باو عمل
که تو بخت منم مغز و در جو
تذکره باعیاد
حکم قدر و قضا بود بی مانع
بر موجب علم الایزاد و اف
علم ازلی تابع اعیان
اعیان همه شکیوار تو را تاب
تذکره باعیاد

وصلت تو در برقم حاسد تاک
 ترو با چنیزین متا کاسد تاک
 تو معدومی خرابی کاسد تاک
 فاسد با شت خیال هستی از تو
 لواج

هر لغت که از تیبیل خست و کمال
 باشد ز نفوت ذات پاک متعال
 هر وصف که در حساب شریک و وبال
 داند بقصور قابلیت مال
 لواج

هر جا که بود که درو نیز سنت ای دل
 میدان بیقین که محض بیت ای دل
 هر شتر ز عدم بود عدم غیب ز وجود
 پس پیشش مقتضای غیرست ای دل
 لواج

هستی بصفتی که درو بود نهان
 دارد سر بیان در همه اعیان جهان
 هر وصف عینی که بود قابل آن
 بر قدر قبول عین گشت در عیان
 لواج

ای ذات تو در ذوات اعیان ناری
 اوصاف تو در صفات شان متواری
 وصف تو چو ذوات مطلقست لاینست
 در ضمن مظاهرات تقیید عاری
 لواج

دل پیش کنم بریه شاه زمین خود نازم برم آهوس دشت ختن خود هر مرده صد ساله بدر کفن خود افشان در شهوار درج دهن خود آن یوسف مصری ته چاه ذقن خود بکشتای زلف شکن اندر شکن خود بهر چه برے مصطبه دین کن خود خوش آیدم از جمله حدیث و طبن خود هرگز نه برم پیش دگر کس سخن خود	گر سایه دولت فکند بر من درویش پنهان ز نظر مست ز بولیش همه عالم ✓ گر پرده ز رخ بر فکنی امی جگر آشوب از باب نظر دوخته بر روی تو خشم اند از ناز فرود آئی که بینی شه خوبان تا چند کنی بند دل خسته مارا با باده کنه سر تو شیخ نیز زو چون دروغی ندید روز شب آرام الهی من هست شناسنده تقدم
--	---

اے یار دل افروز اگر جرعه بریزے
 یاد آر بخت کرمت از حسن خود

که عکس روے او در جام افتاد که پیدا طشت من از بام افتاد که میکش را بنخیر انجام افتاد از ان یک قطره ام در کام افتاد رقیب اندر خیال خام افتاد اگر چشمم بر آن خود کام افتاد که محروم آنکه در آرام افتاد که نامش گردش ایام افتاد سحر بالا گرفت و شام افتاد	همای دو لقم در دام افتاد ندارم بعد ازین پروای ناموس لب ساغر بن این راز و گفت مے گلگون بخلوت جوش میزد نیا بد غیر بار اندر حریمش نه بردارم نظر تار و ز محشر سنا دے میزند عشق جهان سوز ✓ بعالم فتنه با چشم تو این گنجهت منه دل بر تنگ هرگز که مهرش
---	---

حسن هر جا مقام جلوه دوست
 که دیدد خانقا هوش نام افتاد

پروانه سر شمع غلو کرد نکو کرد صرف گهر جام و سبو کرد نکو کرد با خون دل خویش دهنو کرد نکو کرد	دل باغم جانسوز تو خو کرد نکو کرد آن نقدگر انامیه که ز ابا پ نعل داشت تا سجده شکرانه برد پیش تو عاشق
---	---

تذکرۃ الہی و در التبیون و ان ان ...
شکلیہ وہ از نظام و ...
نیز کہ کہ ...
ذات و صفت و فعل ...
یک بود و تو ...
یک بود و ...
ان بود ...
این بود ...
بش ...
ہر فعل ...
از یک ...
و زود ...
جای ...
افسونگری ...
از ...
ایٹ اوہ ...

محرمت کہ دلدار بیک چشم کہ انداخت بر سینہ من دست نہادہ پی تسکین تار نگہ مہر فراسے تو پرے رو	بیمار زیہار نکو کرد نکو کرد آتش کہ ببول بود فرو کرد نکو کرد چاک جگر ریش رفو کرد نکو کرد
مستانہ ز خود سے بر دین قول حسن را آنکس کہ ز خود سوسے تو رو کرد نکو کرد	
ز دیدار تو جان در قالب آمد مسلسل کرد آن زلف چایبیا دہد جان دگر ہر دم نگاہش تین نیست جز امر اخوانے اگر بر صورت او نیست آدم مند سر ز تاب آن آہنے را	جمالست قبلہ ہر طالب آمد دل و دردیر تر سارا ہب آمد شہادت عاشقان را واجب آمد وجود آخر حقیقہ غالب آمد حقیقت را چگونہ نائب آمد کہ مفاطیس اورا جاذب آمد
حسرات از حسن گزید آباد ز ستور سے ہما تا نائب آمد	
زلف پیمان تو در تاب ہمانست کہ بود میکشانند ز خود رفتہ خرابات آباد سجود شکر کنم ساتے دوران کہ ترا کہ بود کے گذرت بر سر بادہ فروش از در کجہ سفر کردہ رسیدم تادیر عشق خواہم کہ بروستے موہوم زراہ لب او دادہ نشان گفت طبیعت من اسے لب نامور دہر کہ شد زیر زمین	چشم قمان تو در خواب ہمانست کہ بود گردش جام سے نائب ہمانست کہ بود گوشہ چشم بار بآب ہمانست کہ بود ذکر خیر تو با دآب ہمانست کہ بود خم ابرو سے تو محراب ہمانست کہ بود خانہ ام چشم بیلاب ہمانست کہ بود شکر و شربت و عناب ہمانست کہ بود چرخ را گردش دو لاب ہمانست کہ بود
گر چہ ہاے فلک آب زخم ریخت حسن سخم گوہر شاد آب ہمانست کہ بود	
دے گنجینہ آگاہے آمد زیان کے یافت نو بخش او	کہ اندر ظل شاہنشاہے آمد اگر یونس بہ بطن ماسے آمد

در شکرہ فقر پیر پستی بہتر
 در رنگت برینش پستی بہتر
 بیرون بر رخ مقصود نقابست
 از گفت و شنود نقابست
 تا کہ بود اسے کردن افغان قزوقش
 یکدم شوارین ہرزہ ذرا لی خاموش
 کجینہ در ہاسے حقائق زینوش
 مادام کہ چون صدق غمردی غموش

حضور سے ہست فرض ہوت العمر	سجود سہو اگر دل ساسے آمد
پہ زر سرخ خورشیدش خریدار	کہ رنگ چہرہ او کا ہے آمد
غلام صورت آن رند فر دم	کہ مست ہر لا یتناسے آمد
مرا گل بانگ نوشا نوش سانسے	حدیث دولت ججاسے آمد

خوشا بخت حسن ثمانے کہ نظمش
 قبول سقرت اللہے آمد

سینے طبع ترالہ رفت دہولاس سخن
 میدار گمراہ دانستہ پائین سخن
 مکشایہ زبان بکشف اسرار دود سخن
 کین در نشود سفتہ بالماس سخن

باز وہ حضرت میخانہ مرا بار دہید	محرمانہ گذر خلوت اسرار دہید
خدمت پیرمخان دولت جاوید بود	زدوم از صومہ گیرید و پنجمار دہید
تا کجا از در میخانہ حریفان رفتند	یک صلائے کرم از بادہ گلناز دہید
خوب رویان جہانند سراپا مغرور	جلوہ از رخ او بر سر بازار دہید
کفر و دین چون حقیقت بر اصل در	آتش اندر بنہ خر قہ وز نار دہید
ای میخان سراپردہ نطل ایلمے	شمہ از نفس رومی و عطار دہید
عیش صفائی گرد و بیجودی و آزادست	تن بمبستہ و خوشی مردم ہشیار دہید
در طریق ادب اسرار منتقن شطرت	دانکہ خارج بود آہنگ سرواز دہید

بندہ خاصل حسن ہست دعا گوے شما
 بوکہ یک ذرہ نہ در دل بیمار دہید

یک خط ہنریکے بعیب اندر کش
 واجتہ تیش از جمال غیب اندر کش
 چون جلوہ ان جمال بیرون زینست
 پیاد در دایان و منہ بچیب اندر کش

چشم بوحال پر نم آمد	ز مزم بطواف چشم آمد
چون لعلی لببت ز روح دم زد	عیسے بکنار مریم آمد
ابروے مقوس تو چون دید	محراب زد آہ و در خم آمد
شد آب حیات در لببت خشک	نوش تو بحق از سم آمد
دیدم زبنتان سادہ بسیار	مانند تو دلر با کم آمد
مہر تو سہے کشد ولم را	خورشید بجزب شبنم آمد
عشق تو گرفت جاے تقوے	تا محرم رفت محرم آمد
شادے بر لببت رخت از دل	تا ہمدم جان من غم آمد
برخیز حسن ز جان شیرین	کان خسرو ماہ پر جم آمد

سے کہ غمش او فتادہ چاکت بہ کفن
 آودہ مکن ضمیر چاکت بہ کفن
 چون نالان تو ان بود و در گریس ازین
 لب بیکشانی بنطق خاکت بہ کفن

نعت ربیعہ لولہ
 جامی علیہ الرحمہ

تذکره الهی

شرح بیامیات

<p>مرا بازان خیال تمامت شمشادی آید چه سازم چاره در فراق آن بت ترسا حریفان رخت پرستند و بزمن عشق شد حال بناید بست عاقل را دل خود اندرین دنیا</p>	<p>حدیث باوه گلرنگ و ساقی یاد می آید که یاد صحبت او در دل ناشاد می آید کنون از هر در و دیوار صد فریادی آید که بوسه صد خرابی زین خراب آید می آید</p>
<p>حسن جان و دل خود کن فدای آنکه برگوید که اینک پیر و پیرمائی ارشاد می آید</p>	
<p>عبید بهت جان و دل سر ساقی فدایم خود را زخم جلقه برندان پاکباز خود میروم بکوسه خرابات پای کوب عمر نیست که خمار مراد در سر گرفت عزم زیارت است عجب نیست که طرب دیدار هست حاصل از عمر آنچه هست دولت سرای پیر سخنان جای رحمت</p>	<p>پیمان با کس هم پئے مستان دعا کنم وز در در دل ترانه و لکش ادا کنم بهر چه پاس منت باد صبا کنم خمناسی ز پیر سخنان انجا کنم در پیرین تلخ و جامه قبایم کافر شوم اگر بطریقت ریا کنم سر بر درش نهادم نه دیگر جدا کنم</p>
<p>دانه حسن که ز درد بخت کار ساز در بارگاه بر رسم من چسب کنم</p>	
<p>در ولایت پنهان یارب بجانم خواهم که افتد طشت من از باغ در عشق از من گشتند بدطن از درو فرقت شهباطییدم هرگز نه دیدم دیگر ز وصلت دشمن نه بیند حالے که دارم</p>	<p>انظار نتوان یارب بجانم تا که ز کتمان یارب بجانم گبر و مسلمان یارب بجانم صبر و نه در مان یارب بجانم دشوار آسان یارب بجانم نه جان نه جانان یارب بجانم</p>
<p>حسن تو فارغ کرده حسن را از بار احسان یارب بجانم</p>	
<p>عزم مصمم است که از خود سفر کنم چون دشمنان من بکینهات نشسته</p>	<p>تسلیم باز نم که بموطن سحر کنم پنهان روم چنانکه نه خود را خبر کنم</p>

در سینه تو نشین مست محتاج بود و وصف خوب
باید بود و خاص و بهر المقصود
در کون و مکان نیست آن یک نور
مطابقت آن نور با انواع ظهور
تو نور و تنوع ظهور من عالم
تو حیدرین است و کرم و هم غرور
که طالب شکر بود و کاس سبب
که صاحب خالق که را لب
از روستا تغین غیب از آن یار
وز روستا تقویت کعبه از نور
از ساجت دل غبار که در قفن
تو شکر که به زانو در و در و سقوف
تو نور و سخن شکر که تو شکر
واحد و دیدن بود و با حق گفتار

دایم بود منزل انداز فقرت ذات
 بیخ نیت تشرکات اوراد ریاضت
 غیبت و شهادت بوسط روح دل
 الحاح من جمعیت تلک الحفرت
 هستی که بر از تو دست و قدم
 زیر لایقین چه افضل و پیران
 مسبوق بود به لایقین قانم
 در عالم معنی که بنیاد استیا
 از ذات تو در غیر تو که اصلا
 هستد همه ز تو نیستی یکتا
 لوریت علم شان هم کردیندا
 لکن آنکه به فهم مشکلات منسوب
 و ز نسبت امکان منسوب
 امکان صفت ظاهر علمت منسوب
 مخصوص بظاهر وجودت و بوق
 اعیان که بود لوازم لوزق مندم
 مجعول نگردد بوجود و بوق مندم
 زانزوب که قابلیت اعیان
 مسبوق بنیاد منسوب قانم

اغیار که مرا هم راهم نشوند باز
 هر که غم تو مایه آرام و زندگیت
 عمر عزیز و صحبت اغیار ایدرنج
 در صومعه چو سر حقیقت پدید نیست
 پیر سخنان بگوش دلم آنچه راز گفت
 آنجا که دور باد کگلون بستت

از دور باش هو همه را منتشر کنم
 در و ترا چگونه من از دل بدر کنم
 فرصت دراز باد که در خود نظر کنم
 خاک در رخ آرام و کحل بصر کنم
 دیوانه ام که گویم و آنرا سمر کنم
 رانے صواب نیست که از سے خد کنم

از نور فیض حضرت روح القدس حسن
 نظم کلام روکش سلاک گهر کنم

صوق بیاد باوه کلنگ نوش کن
 در خلوتی که سر معانی و بند عرض
 تانوش هست بار مجو در حریم وصل
 اگر بهره ز صدق و محبت بود ترا

وانکه سر دوش غیب ز میانه گوش کن
 گو یا اگر دل ست ز باز انموش کن
 گر طایب نخت و دواع از تو پوش کن
 دل را بگیر و خد سے میفروش کن

امروز که بود سر راحت ترا حسن
 خاطر فراغ از غم فردا دوش کن

بهارست و چمن پر جوش ساقی رومستان کن
 بیاوردی ز ریاسه تو بشکستند جام جم
 بامید قد و دست روزگار من بسر آمد
 بنیاد سخت جان کن من میشد لبه حتم

ببسم زیر لب فرما و تاراج گلستان کن
 لب بام آماشاهی هوی می پستان کن
 منور از رخ چون ماه خود یجان شستان کن
 نخل از قوت بازوی خود دستان کن

حسن را که دوش ایام فرقت خوش نمی آید
 ترجمه استے فلک بهر خدا برزیرستان کن

صوفی صبح عید صبحی زباده کن
 دستے بدو بدست که نیامه پیر دیر
 در کوزه کوزه قطره آب حیات دان
 خواهی که بهره ز سعادت برے پیر

خرقه زدوش بر کن و بعت اعاده کن
 دستے دگر بگردن مینای باوه کن
 وز قطره قطره عمر گذشته زیاده کن
 قد کشیده از پی خدمت کباده کن
 نختے دگر ز سر انا حق اعاده کن
 اول میکشد بجانب منصور دار باز

<p>دیر مست حلقہ در میخانه میزنم</p>	<p>بخشای و باب رحمت یزدان کشا کن</p>
<p>بگذر حسن ز نقش و نگارے کہ بستہ آند میله بسوے آن بت سیمین سادہ کن</p>	
<p>اے کہ در شوخے نزارے ہر سرے بے محابا بر فلک از رخ نقاب دست قدرت صد ہزاران رنگ بخت داد اے سلطان خوبان از نعمت در زمین مثل تو کے باشد پرے خانہ دل راتما شاکن کہ بست</p>	<p>سے نمائے ہر دمے از منظرے تا نماند در جہان یک منکرے مثل تو صورت نہ بستہ سیکرے میزند در ہر رگے یک نشترے بر فلک چون تو نتا بد اخترے پنہ زارے و نذر و یک اظہرے</p>
<p>مصرع و ککش بود ورد حسن غیر الئے ندرم و دیگرے</p>	
<p>قرار دل رہو دستے چہ بودے تجلی گر نمودتے چہ بودے اگر امروز بودتے چہ بودے شہ من گر شنودتے چہ بودے خوشستم گر فرودتے چہ بودے گلویم سرمہ سودتے چہ بودے نگاہش آزمودتے چہ بودے اگر نکتے غنودتے چہ بودے</p>	<p>نقاب از رخ کشیدتے چہ بودے ہزاران مو سے عمر افست مشتاق قیامت وعدہ و صلست فردا دعاے مالگہ ایان را اثر ہاست نغم پر لذتس جان کا ہدانا دل گنجینہ اسرار و مستم جباب ناز گست این ہستے من پر اگندم ازین چشم جہان بین</p>
<p>حسن از دست خود فریاد دارد نمودے گر بنودتے چہ بودے</p>	
<p>در تن افسردہ جان آید ہے این صد از آسمان آید ہے خوش بکام دوستان آید ہے کان حریت مہر بان آید ہے</p>	<p>یو کے یار و لسان آید ہے روزگار محنت و سختے بر رفت من فدائے آنکھ از لطف و کرم ساقیا بر خیز و پر کن جام را</p>

خیمہ زور صحن باغستان بہار	خندہ بر غم خزان آید ہے
جنڈا بخت سید آن چمن پے	کاندر و سر و چمان آید ہے
بے نیاز ست از ہمہ آن نازنین	شکر کن صد شکر کان آید ہے

گر ندیدتے تماشاکن حسن
ماہ بر فرش کمان آید ہے

حضور عشق دیدم استاد سے	کہ اور امیر سد ہر اجہتاو سے
مقام وحدت آمد جا کے رات	حلوے نے درونے اتھاو سے
رفیق راہ من درد محبت	ترا اے صبر از من خیر باد سے
برواز پیش من عقل زیاںکار	کہ از تو بیچ دل دیدم نہ تادا سے
حرام آند پروا سم قدا سے	کہ از تو جز تو میجو اہد مراد سے
بگیتے ہر چہ از مقہوم و محسوس	بجز عشق تو افسانہ ست و باد سے

بیا و خوش بین دیگر حسن را
کزین پس زو نیانے جز مراد سے

شہ طناز ملک ناز گرد سے	ز خوبان جہان ممتاز گرد سے
در آید آب رفته باز در جو سے	اگر روزے بسویم باز گرد سے
مر ابا قیست بس افسانہ ہجر	چہ باشد گرشے و مساز گرد سے
درونم خلوتے خالیست از غیر	ہر ت گردم اگر ہر از گرد سے
الائے طالع برگشتہ من	خوشنتے گربکا مم باز گرد سے
مرواے یوسے سوز از سینہ بیرون	کہ ترسم عشق را غماز گرد سے

بد نیسان گر حسن رائے سخن را
عجب نے بلبیل شیر از گرد سے

سرو من دامن کشان و امیر سے	تا چہا دیدے کہ از ما میر سے
از خدا با صد رعایت خواستم	تو کجا از من خدا را میر سے
بر کہ نامہ من ز بخت بے اثر	نا شکیم تو شکیب امیر سے
ویدہ اہل نظر فرس رہند	ز گستاخیست کا نجا میر سے

<p>عالمے جاہنا شمار مقدمت تاکہ گوید باتو از من این پیام خانہ ویران دگر آباد کن گرنے آئے میا سے دل شکن مجلس رندان مدہ از دست شیخ</p>	<p>دور چشم بد کہ ز پیا میر وے دیرے آئے و در و امیر وے بچو دل گر از بر ماے روے میسر و دم من میر دم تا میر وے آمدے ہشیار و شیدا میر وے</p>
<p>میر وے و میر وے تاکے حسن رفتے کے آید ہمانا میر وے</p>	
<p>ہر چیز در مظاہر ظاہر مبر شیونے حرفے من از دلیرے گویم اگر نگیرے نادیدہ میر بائے در ہر وہ می نمائی نیز رنگ تست ظاہر شد ہر کہ دید کافر موجود بے نشانے پیدا ہم نہانے ظاہر تو سے و باطن آتی توئی لیکن بے رنگ نبی نگاری در صورت آشکارا</p>	<p>بچوں و بچوں نے بے شہد بے ہونے در حسن بے نظیرے در عشق رہنہونے بے مثل در خداے یکتاے دونوں ناید چنین ز سا جرتے سحر وے فونے ہم صورت عیا نے ہم نہ ہر لٹونے غیر تو نیست ممکن بیرون دم درونے ہم رنگ ہم نگاری لیکن بدن بچونے</p>
<p>در شان او چہ گوئے ہر سو حسن چہ پونے بیرون ز خود چہ جوئے بنگر کہ تو ہونے</p>	
<p>اے حور ہستے ملے روح امینے مومن بگرم جوید و راہب یہ کلیسا در صد خرابات کشتے بادۂ احمر پیداے و از چشم خالق ہمہ نہان حسن ہمہ از حسن تو آموت نمائیش بوسے تو کند تازہ دل و جان جہان آنکس کہ ترا یافت رخ از قبلہ خود یافت نیز رنگ تو صد شہدہ در کار خود کرد مانا کہ وجود تو بود نور در تلاش</p>	<p>ہاروت وے زہرہ جبین سحر مینے شیا و عظیمے کہ در آنے نہ در اینے با اہل مناجات ہے گوشہ نشینے خود بوا بھجیے کہ ہمانے وہینے پیش تو کر اگفت تو انم کہ حسینے گلدستہ نور ستہ و فردوس برینے اے آفت جان فتنہ ایمانے و دینے ہرے ہمہ باد شمن و بادوست کینے مصباح ز جاج آمد و مشکوۃ یقینے</p>

بسم اللہ الرحمن الرحیم
 اسی برادر عارف ہمدکار با
 نیک میکند بے کج و خوار
 در میان باشند و از کار با
 بد اجتناب میکند بے کج و خوار
 کار بد باشد و بھم کس
 آنکہ تعلق خاطر بود و از ہم کس
 بد است بے آنکہ تعلق دارد
 خوار عین ہمہ داند و در ہمہ بیند
 بے آنکہ هیچ کیے رافد گوید
 و خوار و بائے ہمہ پاید بے
 آنکہ و آتی در میان آید مشرب
 عارف از ہمہ شارب چہ سرب
 آنکہ مشرب بچا پس انور شرب
 تو داند و ہمہ شرب جا بر می آید
 بے آنکہ توقع مشربے گزود و خوار
 میخواند بے آنکہ در منزلد و خوار
 خدا کا ہر غافل شیوہ
 این عقلت غیر حضور اید و عین
 عقلت حاضر است و عین
 غافل شد و عارف در ان
 زیادہ

زیادہ از ہوا دست در مظاہر دیگر بمتبعیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عارف در ہمہ شیوہ باو در ہمہ کار بالذات تمام داروبے الم و در ہمہ المہالذات کلی داروبے لذت تمام حق است ہم خلق خالق ہم بندگی می یابد و منہل را عین خدای و نہ تا نہیں کارے دارد و نہ با خدای کہ حقیقت او بالاتر از بندگی و خدا نیست الم عارف پرسی کہ ہم میدانی گوید میدانم و نیسیا ہم دالم کوئی ایسہ چیز معلومت یا مفقود تو کوید ہمہ چیز معلوم و مفقود من نیست ہمہ معلوم منست و موجود در من عارف ہمہ دارد و ہمہ ندارد و کار عارف ہمہ فرستد خداست و حیرت در حیرت ہمہ فکرم دانند لیشزار خود بخود است و خود از خود سبب و خود بسبب خود است و اختیار در میان بنے ہر چہ در عالم واقع است نہ خواست عارف است نہ بخواست عارف نہ مقصود نامے پیش نیست بلکہ عین معروضت و معروف ہم ایسے پیش نیست بلکہ میان عارفست و ہر دو در ہن

در عقل نے آئے و در وہم نہ گنجے | در بحر ہویت در شہوار شنینے

یا در اے حسن نیست کہ وصف تو شمارد | بالا تر از اسنے کہ تو ان گفت چینیے

ابنا شد چون تو سر و سر قرار سے | جہان را جان و جان را چارہ سازد
 سرت گویم نشین در دل کہ بر خاست | میان جان و جانان امتیازے
 بنائے سرگران ہرگز کہ زیب | ز تو نازے و از من صد نیازے
 ولم پا مال خیل غمزہ ات شد | نصیب کس مباد این ترک تازے
 سلمانان حذر بہر حسد را | ز چشمے پرستے نیم بازے
 بت پندار من بشکن چو محمود | ہزاران اسے تر کہ چون من ایارے

انکو شد گر حسن گر دید بد نام | حریفے یا وہ خوارے عشق بازے

اے داوود اور ان پنا ہے | خستہ جگر م بمن نگاہے
 سلطان نکند گذر بدر و لیش | آرے چہ بود کہ گاہ گاہے
 تا چند نظر در بیخ دارے | زین بندہ خستہ بتا ہے
 کس دید چون گد اے قلاش | نے مثل تو شاہ کج کلا ہے
 فسر یاد دست بھر فریاد | باکوہ کسند چہ برگ کا ہے

تا کے پرے کہ این فغان چیست | مسکین حسن ست واد خوا ہے

نیا شد فایغ از خشقت وجودے | ترا زید بہر ملت سجودے
 بسوے تست روے جہاہ ذرات | ظہور ہر یک از تو در شہودے
 بیادت ہست صوفی مست در قافل | بشوقت زند کف زن بر سرودے
 برہمن برودہ رور ویر نا قوس | بسیج مومن آوردہ قعودے
 ہمہ حاعر تو غائب از نظر ہا | ہمہ غافل تو در شانے نمودے
 بہار گلشن ہستے وجودت | بر حصے حرفت ز انگشت جودے
 ظہور تست ہر علوے و سفلی | وجود ہر یک از تو ہست جودے

پیش

حسن از خویش تن گردید پرورد
که گوید بر روانش یک درود ب

خاتمه تذکره الهی

شکرست کم آرزو برآمد چه تذکره مجلسی پر از نور اللهم را عداوت او مانا که مبعور سے زهر رنگ آنکس که نه مجلسش بدیده یا ران طریق یکدل و جان پهلوزده هم بکامر انی لب بسته زبان حال گویا کاسی بهمنفسان محفل انس یاد آن ایام عشرت و ناز آن مهر و سریشم اختلاطی که بحر حقایق در جوش مشغولے ذکر حق شب و روز که غفلت سماح در گوشش آرزو صالی خنده بر لب اسکت زده بود که نشیمن گاہی قدم رسول بر سر که جذب غلام دین مجذوب زود بانگ غراب بین ناگاه از بر رخ مغربے زمانه اکنون بس بعد مغربین است صین است پل وصال مجرب خوشتر بود آن جهان که ما نیم	کاین تذکره الهی سر آمد زالتی و اهل التدمهور اهل التدد در زیارت او مانی صفت آوریده از رنگ زین تذکره گو فرود دیده انداخته طرح عیش شادان چونانکه بعد زندگانے زان سر بطون شاهن هویدا وی همقدمان منزل قدس وان صحبت دوستان و مساز خون گزنی و با هم ارتباطی که مهر بلب زده که خاموش بودے ظلمت ز داول افروز که سببے خویشین فراموش وانراز فراق مگر یہ و تب که گلشن تاج روضه مامن که طوف ابو الغلامی بر دے بسوس فضای مرغوب عقائے منیریمیم بالهد انداخت حجاب در میانه غزبت راه در ازین است قانه شوگر بقاست مطلوب از زحمات این و آن در ایم
--	--

پیش نیست کو عارف و کرم معرفت
اینست حقیقت حال که بیست
حقیقت ندارد و اینست نبایست
معرفت که عین صفت و چهارست
کجا معرفت و کوی صفت که زود معرفت
ذات عارف است کما ان عارف
معلوم است عین و الف و ز
وفاست باقی بجاوست که هم
معلوم و مجهول است و در معلوم
و نه مجهول عارف چون از حساب
و زمان بر آید است دنیا و آخرت
که است و بهشت و دوزخ یک
بشنود که محل سخن گفته میشود و درین
وقت گنجایش تفصیل نیست
مجموع آنکه خدا را یاد کن بے آنکه
خدا را بخت خود از بی خود
را فراموش کن و شریعت را شعار
عاقبت که دری و شریعت را شعار
کن بے آنکه غم و غم و غم
داشت باشی و کار با بے
ممنوع شایعی میزانی
بے آنکه نغمه و نغمه از آن
در خود نیایی و از صفات
و جمیع کلمات را از کتاب
تعلق

خاتمه تذکرة اللی

تعلقه داشته باشی باقی باشی
بهریم واقع میدود و از لذت سیری
بهره مند شوی آنکه غافل باشی
از ظهور حقیقت دروید یاد کنی
معرفت دایمی باشی یا شهودی خائف
باشی نه غایب نه بنده باشی و نه
خداوند نه هست باشی و نه نیست
میتابعت محمد رسول الله صلی الله
علیه و سلم لازم دار باشی آنکه
محمد را غیر حق ندانی یا تو را مخف
دانی در حق محمد بدانند محمد حق است
و حق محمد است حق حق است
محمد محمد محمد اینست کمال
کمال و الله اعلم بحقیقه کمال
و هو عین حقیقه کمال
را این کلام از حضرت خواجه
آفاق خواجه بزرگ خواجه خواجه
حجت الله علیه است
حضرت فقیه سید احمد
۲۴ جمادی الثانی ۱۲۸۵
وقت ایامی در مقام امیر پور

<p>نخ زین ست خاطر آشوب صفر ست ز شش جبت معتر نی پیش و نه پس که جمله بر خاست نکبه نه خاتقاه نه دیر ز نیگو نه سر آوزد زمانه گلده ست صفت بر دز باران دل خواستهای خویش بنیت پس باقی دابستانت فردا رفتند چون موسم بهاران چون دانه اشک گشته بر باد کش واسطه العقود و نعم ریخت ریزم پے شان ز روح چون سم آن کو که دهد نشان خدا را رفتند چون مهر های شطرنج شه بر شه داد و مات بر مات دیدند نه بر قفا در انگیزند دانند هر چه هست بی ریب هستند کجا فسانه گشتند آزاد شوم ز مجلس تن کن داخل خیل غمگساران گذار ز پو ا کسین جوداشان</p>	<p>نخ چرخ بلند است سر کوب نقطه است مربع عنص صر پ بالا و نه زیر نه چپ و راست نه قرب نه بعد وقف نه سیر طوبه بے آنکه جاودانه خوشر بود آنکه جمله یاران فایز زد و کون خوش نشینند این ست مراد خاطر ما در داکه بے ز غمگساران یک یک چون گهر ز سلک افتاد نه سلک گهر زمانه بگینت یاد آیدم هر یک از ان جمع چشم جوید یگان یگان را آوخ که ازین بساط نیرنج وین شاطر روزگار بهیات رانند سو که عدم جلوریز کس داند غیر عالم الغیب آین جمله کزین جهان گذشتند یارب بحیب خود که چون من بنامه مرا جمالی یاران و درخ بود در بهشت جاشان</p>
---	--

خاتمه الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد لله که کتاب فیض انتساب مملو از زوایا و ارحام موسوم به جوابی با خاتمه سنی بتذکرة اللی حسن اتمام یافت اریا
ذوق و تصوف را بخت بیدار و طالع یار بود که نخبین فنیه جدید جامع مسائل طریقت و شریعت باروم در مطبع نامی نشانی
مکتوبه عالی سنی جناب شی پران نراین صاحب مالک مطبع موصوف باه فروری ۱۲۹۵ مطابق ماه شوال ۱۳۱۵ هجری قمری مطبوعه

حق تالیف اس کتاب کابحن مطبع مذ محفوظ هـ

<p>اوقات غریزی - از سید غلام حیدر خان - ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد میں ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -</p>	<p>شرح فتویٰ مولانا روم - کامل دو جلد میں پرستش دفتر از مولوی بی بی محمد اکبر آبادی حاصل المستن جو اہل البسرا شرح فتویٰ مولانا روم - دفتر</p>
<p>خزینہ دانش - شہنشاہی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب تہذیب نواب حاجی محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ -</p>	<p>اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا حسین بن حسن بیرواری - تذکرہ اعلیٰ - احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا</p>
<p>سبحہ الحقیقت - اصلاح نفس میں آب حیات - اخلاق و مہمات میں مصنفہ انشی کانتا پتو کیمیائے حکمت - حصاد میان تہذیب علم و ادب نجات المؤمنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجات اللہ مطبوعہ مطبعہ پیشاورد -</p>	<p>ابوالحسن صاحب فرید آبادی - اقنوح الغیب - مع شرح از حضرت غوث الاعظم بیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالرحمن محدث دہلوی ارشادات فقر و تصوف میں -</p>
<p>تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق - سیرا حسن یوسفی - اردو ترجمہ فتویٰ مولانا روم کائنات شعریہ شہزادہ حاشیہ بر اردو میں حاصل مطلب مع فوائد تصوف - کامل دو جلد میں -</p>	<p>دلیل العبادتین - ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت قطب الدین تختیار کاک - فتویٰ حیرت انگیز - از حضرت خواجہ خواجگان قطب الدین تختیار کاک قدس سرہ -</p>
<p>بوستان معرفت شرح اردو فتویٰ مولوی روم کامل مولفہ حضرت مولوی عبدالمجید خان مولفہ ریاض التعمیق شرح اردو سکندر نامہ اخلاق رضی - مصنفہ فاضلہ محمد رضی - شجرہ معرفت محشی - منتخبات فتویٰ مولانا روم ترجمہ سید غلام حیدر صاحب -</p>	<p>فتویٰ بزم وصال - معرفت کے مذاق میں عقدہ فتویٰ - رسالہ حق نما - از شاہزادہ داراشکوہ مرحوم - مجموعہ نکات فقر - چار رسالہ نظم از مولوی مظفر علی العلانی - لوائح چامی - از مولانا عبدالرحمن جامی -</p>
<p>تحفہ سرور می - نظم آداب عبادت جملہ اعضا از مفتی غلام سرور - کفر الاسرار - ترجمہ اردو فتویٰ شاہ بی علی قلندر قدس سرہ از فتویٰ مولانا سید غلام حیدر خان</p>	<p>اخلاق و تصوف اردو جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی - تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین - باب دانش - مولفہ مولوی محمد کریم بخش -</p>

چشمہ فیض - نظم ترجمہ اردو پند نامہ عطار کلام عارف
 کامل حضرت شیخ فرید الدین گدس سرمد از مولوی منشی
 عبدالغفور خان بہادر -
 مذاقی العارفین - ترجمہ احیاء علوم الدین عربی از
 جبار بلکہ کامل در دو جلد -
 گلشن سروری - نظم میں ہنذیب و اخلاق کا بیان
 مولانا مفتی غلام سرور لاہوری -
 اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو کیمیائے سعادت
 جامع شریعت و حقیقت مترجمہ مولوی فخر الدین احمد
 ترجمہ اشحات - ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -
 ہنذیب احسانی - مولانا حکیم احسان علی -
 مجموعہ توحید - از شاہ عبدالعزیز عرف منہاج
 شامل چار رسالہ (۱) الف - بی و جن (۲) بجن
 (۳) ثنوی اللہ نام چورسے (۴) پریم نام شاہ ولی
 تحفۃ العاشقین - رموز تصوف از شاہ عبدالعزیز گدس سرمد
 اسرار الحروف ہندی - از فتح علی شاہ قادری بطور
 تصوف -
 رہبر راہ حق - مجموعہ تراجم کردہ حاجی زوردار خان صاحب
 سیزدہ رسالہ (۱) رہبر راہ حق (۲) رسالہ غریب القلوب
 از حضرت شمس تبریزی (۳) ثنوی شاہ بوعلی قلندر (۴)
 ثنوی بی نامہ عطار (۵) ثنوی چشم بکشا (۶)
 پریم نامہ شاہ ولی (۷) ثنوی اللہ نام (۸) بجن
 از حضرت شاہ عبدالعزیز (۹) الف - بی و جن -
 (۱۰) تحفۃ العاشقین (۱۱) ثنوی حضرت شیخ بہلول
 (۱۲) رموز الحقیقت (۱۳) ترجمہ بند عارف

اردو ترجمہ ریاض ضوان - شرح گلستان فارسی
 یہ شرح مشہور و معروف از تصنیفات مولانا ریاض علی
 مروج در سن تدریس ملتان کہ جب کا ترجمہ مولانا ابوالحسن
 صاحب فرید آبادی نے بجا رت فصیح فرمایا -
 پند نامہ وحید مصنفہ منشی داہد علی و پید -
 مجموعہ تصوف - تصنیف حقائق آگاہ شیخ بہران
 مخزن الانوار - ترجمہ کنج الاسرار از مولوی محمد
 یونس علی شاہ -
 لال حیدر کا - مشعل بر مضاہیرین پند سود مند مولانا
 منشی لال سنگھ صاحب -
 منہاج السالکین - ترجمہ جوگ لکھنوی
 مولانا ابوالحسن فرید آبادی -
 بودھ پرکاش - مصنفہ منشی شمیم دیال سنگھ -
 تہذیب منطوم - عربی یا ترجمہ اردو شرح نظم از
 شیخ احمد بن علی -
 گلشن فیض - ترجمہ بھوج پر بند سار بند کر کے راہ
 بھوج و نصاب مفید -
 گلستانہ جنان اردو - شرح بسید گلستان
 سعدی از سید رزاق بخش -
 ثنوی سر حق - رموز تصوف از سعید شاہ
 عطا حسین -
 پند نامہ حبیبی - نصاب و انداز از محمد
 حب علی خان -

—————

